

سفرنامهٔ سیف‌الدوله



معروف به

سفرنامهٔ مکه

نوشته

سیف‌الدوله سلطان محمد

به تصحیح و تحشیه

علی اکبر خداپرست

فهرست مطالب

۱ ــ نشانهٔ ستاره مربوط به‌عنوانهای خود کتاب است.

. پیشگفتار

«مرد تماشایی و سیاح در تحریرات نباید ملاحظهٔ پاره‌ای از فقرات را بکند؛ از جمله بعضی چیزهای قبیح و رسومات بد که دیده می شود، لاعلاج به جهت اطلاع دیگران باید چشم نپوشیده‌ونویسد...»

آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن اروپا و نیز گسترش دامنهٔ این آشنایی و برقراری ارتباط در زمینه های گوناگون با اروپاییان بویژه در دورهٔ قاجار، سبب پیدایی آثار فرهنگی غنی در این دوره از تاریخ ایران گردید. هر اندازه که این آشنایی با مسائل نوین جهانی در عرصه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی توسعه می یافت، به همان اندازه نیز آثار فرهنگی متعدد در این زمینه ها عرضه می گردید. در این دوره از تاریخ ایران روزنامه و بطور کلی مطبوعات شکل تازه‌ای به خود گرفتند و پا به‌پای جریانات ووقایع سیاسی و اجتماعی روز از کیفیت بهتری برخوردار شدند و بتدریج از محدودهٔ دربار به میان مردم راه یافتند. با توسعهٔ مطبوعات دیدگاههای مختلفی نیز مطرح گردیدند، و از این‌رو در دورهٔ طولانی حکومت خودکامهٔ قاجاریان برخورد اندیشه ها و طرح دیدگاههای تازه و ضرورتاً راه یافتن این نگرشها در میان مردم، هر کدام به نوبهٔ خود در رشد فرهنگی جامعه و ارضای تمایلات گوناگون افراد و مهمتر از همه فراهم سازی زمینه جهت تجربهٔ مرحله به مرحلهٔ دورهٔ تاریخی خود از سوی مردم تأثیر فراوان گذارد. انتشار روزنامه ها و کتابهای گوناگون و ترجمهٔ مطالب روزنامه و کتابهای خارجی در مجموع در بیداری ایرانیان مؤثر افتاد و روشنفکران و باسوادان این دوره که اکثراً از رفاهی نسبی برخوردار بودند و یا باخاندان قاجار ارتباط داشتند و خلاصه تمام کسانی که امکان تحصیل برایشان فراهم بود، قلم در دست گرفته و تراوشات فکری خود رابر روی کاغذ آوردند.

یکی از فعالیتهای فرهنگی که در این دوره رواج بسیار یافت، نگارش خاطرات و شرح مسافرتها بود، از این رو سفرنامه نویسی بازار گرمی پیدا کرد و در کنار آن، سفرنامه های متعددی از زبانهای خارجی به فارسی ترجمه گردید. اهمیت این سفرنامه ها در این است که ما را به مسائل جغرافیایی، تاریخی و نیز مسائل فرهنگی و از آن جمله فرهنگ عوام آشنا می سازند و ضمن طرح مسائل گوناگون اجتماعی و سیاسی شرایط اجتماعی هر دوره را به خواننده می شناسانند.

به همین جهت، نویسندگان و روشنفکران به نوشتن خاطرات و شرح مسافرتهای خود بویژه مسافرتهای خارج از کشور، علاقهٔ زیادی نشان دادند و از این رو سفرنامه های متعددی که حاوی شرح مسافرت به خارج از کشور است، به رشتهٔ تحریر در آمد که می توان به سفرنامه های اروپا و عتبات ومکه اشاره کرد. در این سفرنامه ها گذشته از ذکر مناسک حج وزیارت مکانهای مقدس ومورد احترام، به مسائل جغرافیایی، تاریخی، اجتماعی و تا حدودی سیاسی هر ناحیه اشاره شده است.

سفرنامهٔ حاضر شرح سفر نویسندهٔ آن به مکه وذکرمناسک حج می باشد. این کتاب تحت عنوان سفرنامهٔ مکه در فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران مضبوط است، اما با توجه به تنوع مطالب آن، شاید عنوان سفرنامهٔ مکه به کتاب حاضر از یک جهت نامناسب باشد. زیرا نویسنده سفر خود را از تهران به قصد زیارت مکه آغاز کرد، اما پس از پایان مراسم حج، به عراق رفت ودرآنجا به زیارت عتبات مشغول گردید. سپس به ایران بازگشت وهمچنان به سفر خود ادامه داد و به خراسان عزیمت کرد. او از شهر اصفهان و دوران مأموریت خود در این شهر سخن می گوید و در نواحی غرب ایران به سیاحت می پردازد و به مازندران هم می رود. نویسنده در طی مطالب کتاب، از ذکر سفرهای سابق نیز غافل نمی ماند و هر جا که فرصتی می یابد به مسافرتهای قبلی خود، مثلاً سفر افغانستان، گرگان و نواحی دیگر، اشاره می کند. بطور کلی، مسافرت او را می توان به صورت ذیل خلاصه کرد:

۱ ــ سفر مکه (از طریق نواحی قفقاز، ترکیهٔ عثمانی، شام، مصر و...).
۲ ــ سفر به عراق (ذکر زیارت عتبات عالیات و دوران اقامت در عراق).
۳ ــ بازگشت به ایران (از طریق نواحی غرب ایران و شرح آثار تاریخی این نواحی).
٤ ــ سفر به خراسان (زیارت آستان قدس، وصف منازل و شهرهای میان راه همچون دامغان...).
۵ ــ اشاره به سفر افغانستان و گرگان.
٦ ــ بازگشت به تهران و حرکت به نواحی شمال غربی ایران (زنجان و آذربایجان...).

۷ ــ دوران نیابت تولیت آستان قدس.
۸ ــ حرکت به اصفهان و نواحی مرکزی و غربی ایران.
۹ ــ سفر به مازندران.

با وجود تراکم مطالب و همچنین نابهم پیوستگی آنها، که اشکالاتی را در تنظیم عنوان بندی کتاب به وجود می آورد، کتاب حاضر حاوی نکات دقیق جغرافیایی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی می باشد. نویسنده هر آنچه را که لازم و سودمند می دانسته و برای آنها از نظر اجتماعی اهمیت قایل بوده، بیان کرده است.

اما در بعضی موارد، هنگامی که به ارزیابی مسائل اجتماعی می پردازد، از آنجا که خود از شاهزادگان قاجار و در نتیجه دارای دیدگاه اشرافی بوده است، راه خطا می پیماید. مثلاً هنگامی که به بررسی اخلاقیات مردم می پردازد، کمال بی انصافی را به خرج داده و تروخشک را با هم می سوزاند و در مورد مردم مشهد این داوری کورکورانه و یکسونگرانهٔ خود را به اوج می رساند، و البته این هتک حرمت از شخصی چون او چندان بعید هم نمی نماید. او ابتدا از ترکیب ناهمگون جمعیت مشهد سخن می گوید و سپس بدون توجه به اینکه ساکنان این شهر از نقاط مختلف در آنجا گرد آمده اند و نیز بدون امعان نظر به خصایص اخلاقی و آداب و روسوم آنان و مشکلات معیشتی دست وپاگیرشان، هر آنچه از فساد اخلاقی به خاطرش می رسیده، بدانان نسبت داده است.

به هر حال، توضیحات انویسنده در بارهٔ مسائل اجتماعی تا حدودی دقیق و کامل است، که برای نمونه می توان به خرید و فروش غلامان و کنیزان چرکسی اشاره کرد، و یا اشاره به آب چشمهٔ مهمان کش در نواحی بختیاری ایران؛ و اینکه هر وقت مأمور اخذ مالیات به این نواحی وارد شده است، مردم از آب چشمه به او خورانده وخود را موقتاً از شر او و پرداخت مالیات خلاص می کرده اند.

این گونه مطالب خواندنی و در خور توجه در این کتاب فراوان به چشم می خورد و اثر حاضر در مجموع دارای مطالب متنوع زیادی می باشد.

سفرنامهٔ حاضر در فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران به شمارهٔ ۷۶۱/ ف ثبت شده است و عنوان آن سفرنامهٔ مکه می باشد. در این فهرست تاریخ تألیف سفرنامه محتملاً ۱۲۸۰ هـ . ق . ذکر شده و در بارهٔ آن چنین آمده است:

«نویسنده که از شاهزادگان قاجار و از فرزندان فتحعلی شاه است در سال ۱۲۷۹ هـ . ق . به عزم زیارت مکه از تهران حرکت می کند و از راه رشت و دریای خزر و تفلیس و استانبول به مکه می رود. پس از انجام فریضهٔ حج، او از راه عراق و جنوب به تهران باز می گردد. او در

این سفرنامه از اوضاع جغرافیایی شهرهای سرراه خود و وضع سیاسی واخلاقی مردم این شهرها مطالب بسیاری می‌آورد که از لحاظ اطلاعات جغرافیایی بسیار با اهمیت است خاصه توصیف شهر استانبول».

باتوجه به حجم مطالب کتاب و نابهم پیوستگی آنها، احتمالاً این کتاب در زمانهای مختلف نوشته شده است. از محتوای خود کتاب چنین برمی‌آید که مطالب بعدازسفرحج، یا از خاطرات نوشتهٔ قبلی نویسنده است و به سفرهای سابق او مربوط می‌باشد، و یا خاطرات سفرهای جدید او پس از سفر حج است. به همین جهت درچندین مورد پس از شرح سفرهای قبلی خود به مطلب اصلی بازمی گردد و می گوید: «از مطلب مسافرت بازماندیم، عود بر طریق خود باید کرد».

همانطوری که اشاره شد، توضیحات نویسنده از مسائل اجتماعی و سیاسی تا اندازه‌ای دقیق و بسنده است. اما در مورد اوضاع جغرافیایی هر محل در بسیاری از موارد دقت عملی به خرج نداده است. مثلاً به رود یا کوه یامحلی اشاره می کند، اما از آن نام نمی برد. در این مورد به سفرنامه های دیگری مراجعه شده که نویسندگان آنها قبلاً مسیرهایی را که سیف الدوله از آنها یاد می کند، پیموده‌اند ودر این باره می توان گفت که تحقیقی تطبیقی صورت گرفته است و ضمن زیرنویسها سعی شده تا مشکلات و مبهمات اثر حاضر توضیح داده شود.

از طرف دیگر، در ضمن پانوشتها، در موارد بسیاری مطالب سفرنامهٔ حاضر با مطالب دیگر نوشته ها مقایسه شده و در بارهٔ معانی لغات خارجی حتی الامکان توضیح کافی داده شده است.

در تصحیح متن حاضر، روش معمول و رایجی که در تصحیح متون رعایت می شود، مورد نظر قرار گرفته و نیز از شیوهٔ رسم الخطی تا اندازه‌ای متداول پیروی شده که نمونه ای از آن در ذیل می آید:

هاء جمع در تمام موارد متصل به کلمات نوشته شده، مگر در کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ. می جدا از افعال آورده شده و نشانهٔ صفت برتر در تمام موارد چسبیده به کلمات است مگر در کلمات مختوم به ت، مانند سخت‌تر.

ضمناً در متن حاضر، انتخاب عنوان و فصل بندی رعایت گردیده است؛ هرچند درپاره‌ای از موارد اختلاط مطالب به حدی بود که انتخاب عنوان مناسب آسان نمی نمود. مثلاً در بسیاری از موارد از کشاورزی یک محل صحبت شده، سپس بلافاصله به اخلاق مردم اشاره گردیده و درپایان سطری هم در اشاره به محصولات همان محل آورده شده است. ابتدا در نظر بود که حتی الامکان جا به جایی مطالب از سوی مصحح متن صورت گیرد، اما بعد بهتر آن

۱ ــ انوار، سید عبدالله، فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران، ج ۲، ص ۲۸۲.

دیده شد که از یکدستی متن اصلی پیروی شود.

در شماره گذاری صفحات روش الفبایی مورد نظر بوده است. بدین معنی که در پایان آخرین کلمهٔ هر صفحه شماره گذاری شده تا مراجعه به متن را نیز آسان گرداند. صفحات سمت چپ با حرف (آ) و صفحات سمت راست با حرف (ب) مشخص گردیده‌اند. از آنجا که اکثر متون فارسی از صفحهٔ سمت راست شروع می شوند، متن حاضر نیز چنین می باشد.

تعدادی از عنوانهای اصلی متن از خود نویسنده می باشد که در فهرست مطالب بانشانهٔ ستاره مشخص شده‌اند.

نویسنده در موارد متعدد از آوردن جملات کامل خودداری ورزیده، در نتیجه در تصحیح حتی الامکان سعی شده است تا مفهوم جملات مشخص گردد و در عین حال سلامت متن نیز حفظ گردد.

در پایان برخود لازم می دانم تا از راهنماییهای بی دریغ آقای مسعود گلزاری، استاد ارجمند دانشگاه تهران، که ضمن مطالعهٔ متن حاضر اینجانب را باراهنماییهای ارزندهٔ خود یاری رساندند، تشکر نمایم.

علی اکبر خداپرست
تهران، ۱۳۶۳

دربارهٔ نویسندهٔ سفرنامه

نویسندهٔ سفرنامهٔ حاضر در صفحهٔ اول این کتاب، خود را بدین صورت معرفی می کند: «چنین گوید سیف الدوله سلطان محمدبن فتحعلی شاه قاجار...» و نیز در چند جای دیگر خود را فرزند فتحعلی شاه می خواند. مثلاً می گوید:
«راقم حروف در عهد پدر بزرگوار خود خاقان مرحوم...» در حالی که با توجه به مدارک موجود نمی توان او را فرزند فتحعلی شاه دانست. در تاریخ رجال ایران، به دوسیف الدوله اشاره شده است: یکی حاج سلطان عبدالمحمد میرزا یا سلطان محمد میرزا و دیگری سلطان محمد میرزا سیف الدوله؛ که اولی نوهٔ فتحعلی شاه معرفی گردیده و دومی فرزند سی وهشتم او، البته با توجه به قراین موجود گمان می رود نویسندهٔ سفرنامهٔ حاضر سیف الدوله یعنی نوهٔ فتحعلی شاه باشد که به خاطر زیارت حج ملقب به حاجی هم شده است.

در اینکه سلطان محمد سیف الدوله، نویسندهٔ کتاب حاضر فتحعلی شاه را پدر خود می داند، به اعتقاد اینجانب یا از باب تشرف و کسب افتخار بوده و یا اینکه کاتب متن آو را با سیف الدوله پسر ۳۸ فتحعلی شاه که در دوران همان سلطان می زیسته، اشتباه کرده است.

حال بهتر است به آنچه که در تاریخ ایران در مورد حاج سیف الدوله آمده است، مراجعه کرده و ازآن مدد جوییم:

«حاج سلطان عبدالمحمد میرزا یا سلطان محمد میرزا ملقب به سیف الدوله معروف به آقای داماد، برادر مهتر سلطان عبدالمجید میرزا عین الدوله صدراعظم مظفرالدین شاه قاجار و پسر بزرگ سلطان احمد میرزا عضدالدوله فرزند ۴۸ فتحعلی شاه قاجار بوده و در شوال ۱۲۹۹ هـ . ق . ملقب به سیف الدوله شد. سیف الدوله در ماه ربیع الثانی ۱۲۸۹ هـ . ق . به جای میرزا ابوالقاسم معین الملک که چند ماه پیش در گذشته بود، به سمت نیابت تولیت آستان

قدس رضوی تعیین شد. (در جلد سوم منتظم ناصری صفحهٔ ۳۲۲ تولیت او در سال ۱۲۸۸ هـ. ق. و در دفاتر آستان قدس رضوی در ماه ربیع الثانی ۱۲۸۹ هـ. ق. ذکر شده است).[۱] و تا شعبان ۱۲۹۰ هـ. ق. در سمت مزبور باقی بود».[۲]

در اثر حاضر، سیف‌الدوله تاریخ انتصاب خود را به سال ۱۲۸۸ می داند و می گوید: «بر حسب امر اعلیحضرت شاهنشاهی تولیت و خدمت آستانهٔ مقدسه حضرت رضا علیه السلام به این بی مقدار مفوض گشت، امروز که روز ۲٤ شهر ذیحجه الحرام سنهٔ ۱۲۸۸ است از دارالخلافهٔ طهران عازم ارض اقدس و مشهد مقدس شدم».

در ماه صفر سال ۱۲۹۱، سیف‌الدوله از تولیت آستان قدس بر کنار شد و میرزا سعید خان انصاری مؤتمن الملک که وزیر امور خارجه بود، به جای وی منصوب گردید. سیف‌الدوله در سال ۱۲۹۸ به سمت ژنرال آجودانی خاصه حضور ناصرالدین‌شاه انتخاب گردید و به سال ۱۳۰۱ بیگلربیگی تبریز و در سال ۱۳۰۵ به جای میرزا ابوالقاسم خان نوری، حاکم ملایر، تویسرکان و نهاوند شد. البته در کتاب حاضر ضمن صحبت از این نواحی، هیچ گونه اشاره‌ای بدین موضوع ندارد و معلوم می‌شود که بعداً به سمت حکمرانی ملایر منصوب گردیده است. او تا سال ۱۳۰۸ حاکم ملایر بود. از یادداشتهای روزانهٔ اعتمادالسلطنه چنین برمی آید که او به علت ظلم و ستم به رعایای این مناطق از مقام خود معزول و زندانی گردید. اما بعد با دادن رشوه به شاه، از زندان آزاد شد. او در آبادی ملایر بسیار کوشید و در آنجا باغ بزرگی را به گردشگاه عمومی اختصاص داد که به پارک سیف‌الدوله معروف است. در این باغ مدرسه‌ای نیز به سبک جدید برای فرزندان و رعایای خود ساخت.

سیف‌الدوله از مریدان مشایخ سلسلهٔ صفی علیشاهی بود و به همین جهت خانقاه صفی علیشاه را در تهران بنا نمود و مسجدی هم در شمال شرقی خیابان شاه‌آباد (خیابان جمهوری اسلامی فعلی) که به مسجد اقصی معروف می باشد، از خود به یادگار گذاشت.

حاج سلطان محمد در سال ۱۳۰۹ به جای پدر خود عضدالدوله حاکم همدان شد و چندی بعد نیز معزول گردید. اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانهٔ خود به علت عزل سیف‌الدوله و وقایع آن موقع اشارهٔ کامل کرده است.

بر طبق مندرجات تاریخ رجال ایران، سیف‌الدوله در سال ۱۳۲۰ حاکم گرگان، در ۱۳۲٤ وزیر تجارت، در ۱۳۲۷ حاکم کرمانشاه (باختران فعلی) و در سال ۱۳۲۶ حاکم خوزستان بوده است. متأسفانه در تاریخ رجال ایران به دوران حکمرانی او در اصفهان اشاره نشده است

۱ ــ در دفاتر آستان قدس از او به نام سلطان محمد سیف‌الدولهٔ شیرازی، یاد کرده‌اند.

۲ ــ بامداد، مهدی، **شرح حال رجال ایران**، انتشارات زوار، چاپ دوم، ج ۲، تهران، ۱۳۵۷.

و همین مسئله سبب اشکال در تشخیص دوسیف‌الدولهٔ یاد شده می باشد. زیرا نو یسندهٔ کتاب حاضر در جایی چنین می گو ید: راقم حروف در عهد پدر بزرگوار خود خاقان مرحوم (فتحعلی شاه)، مدت ده سال مأمور به خدمات دولتی اصفهان و جمیع طوایف بختیاری بودم. زحمتها در آبادی این شهر کشیده‌ام...) و یا در جای دیگر می گو ید: «در وقت مأموریت را قم حروف به اصفهان...» و نیز «وقتی که راقم حروف مأمور اصفهان شدم...» در حالی که در جایی به این مسئله در مورد حاج سیف‌الدوله اشاره نشده است. از طرف دیگر، در تاریخ رجال ایران حاکم اصفهان، سیف‌الدوله پسر ۳۸ فتحعلی شاه معرفی گردیده است: «در سال ۱۲۴۰ هـ. ق. که فتحعلی شاه به اصفهان رفت، عبدالله خان امین‌الدوله را از صدارت و حکومت موروثی اصفهان برکنار نمود، حکومت اصفهان را به سلطان محمد میرزا که در این هنگام سیزده‌سال بیش نداشت واگذار و او را ملقب به سیف‌الدوله نمود...»[۳]

در سفرنامهٔ حاضر نیز به این مسئله اشاره شده که: «در حکومت نظام‌الدوله پسر امین‌الدوله، حاجی هاشم خان دایی او در اصفهان بنای تعدی بی حساب گذاشت، تا اینکه خاقان مرحوم تشریف برده اورا سیاست فرمودند وراقم حروف را مأموربه توقف اصفهان فرمودند...».

حال در این مورد چگونه باید قضاوت کرد؟ آیا نو یسندهٔ سفرنامه چنین اشتباهی کرده است یا اینکه شخصی ثالث این مطالب را بی آنکه بداند که این دوسیف‌الدوله یکی نیستند، به کتاب افزوده؟ و یا اینکه مآخذ موجود و از آن جمله مؤلف تاریخ رجال ایران دچار اشتباه شده‌اند؟ از طرفی دیگر، سیف‌الدوله پسر سی وهشتم فتحعلی شاه از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۵۰ در مقام حکمرانی اصفهان باقی بود و این در حالی است که حاج سیف‌الدوله، بدون ذکر تاریخ، می گو ید که مدت ده سال مأمور به خدمات دولتی اصفهان بوده است. این موارد را، اگر حمل بر نبش قبر کردن نباشد، چگونه می توان توجیه کرد؟

نکتهٔ دیگر اینکه سیف‌الدوله پسر سی وهشت فتحعلی شاه، بعد از معزول شدن از حکومت اصفهان بر اثر مخالفت با سلطنت محمد شاه، به ناچار با مادرش به زیارت عتبات می رود و در بغداد مقیم می شود. ولی حاج سیف‌الدوله بر طبق مندرجات سفرنامهٔ حاضر در رکاب ناصرالدین شاه به مازندران می رود. اما باوجود این گونه شباهتهای شبهه برانگیز، دلایل محکمتری وجود دارد دال براینکه نو یسندهٔ سفرنامهٔ حاضر نوهٔ فتحعلی شاه می باشد نه فرزند او.

در ضمن، حاج سیف‌الدوله به مشایخ سلسلهٔ صفی علیشاهی عشق می ورزید و خود از مریدان این طریقت بوده است. همچنین، او از یغمای جندقی به عنوان استاد خود یاد کرده است.

۳ــ همان کتاب، ج ۲، ص ۱۰۳.

حال با توجه به مطالب اخیر، بهتر است آنچه که در فهرست نسخه های خطی فارسی راجع به سیف الدوله آمده، در اینجا آورده شود: «سلطان محمدمیرزا سیف الدوله چهل وچهارمین فرزند فتحعلی شاه، زاده در ۱۲۲۷ از مادری گرجی به نام تاج الدوله...». [۴] این هم مشکلی دیگر. زیرا به نوشتهٔ تاریخ رجال ایران، سلطان محمد میرزاسیف الدوله متولد ۱۲۲۸ هجری است وپسر سی وهشتم فتحعلی شاه از طاوس خانم تاج الدوله زن سوگلی او بوده است. [۵]

همچنین در فهرست نسخه های خطی فارسی، به دواوین شعر سیف الدوله اشاره شده است که می توان به مثنوی سیف الرسایل اشاره کرد. و در مورد این مثنوی آمده که بسیاری از ابیات آن اشتباهاً در دیوان یغمای جندقی وارد شده است.

در مطلع شمس نیز از سیف الدوله در ردیف امیرزادگان قاجار نام برده شده است. همچنین معیرالممالک در رجال عصر ناصری می گوید: «عضدالدوله میرزا در اواسط سلطنت مظفرالدین شاه رخت به دیگر سرا کشید و چهار فرزند به جای گذارد؛ شاهزادگان: عین الدوله، آقا وجیه سپهسالار وسیف الدوله معروف به آقای داماد...». [۶] و غلام حسین افضل الملک هم در افضل التواریخ به معزول شدن سیف الدوله از حکمرانی ولایات ملایر، تویسرکان و نهاوند اشاره کرده و می گوید: «شاهزاده سیف الدوله برادر شاهزاده امیرخان سردار معظم وزیر جنگ، پسر شاهزاده سلطان احمد میرزای عضدالدوله از حکومت آنجا معاف شد». [۷]

مطلب دیگراینکه امین الدوله درسفرنامهٔ مکه درچندین جا از دیدار خود با سیف الدوله سخن می گوید، که به احتمال نزدیک به یقین مقصود وی نویسندهٔ سفرنامهٔ حاضر، یعنی نوهٔ فتحعلی شاه می باشد.

۴ ـ منزوی، احمد، فهرست نسخه های خطی فارسی، ج ۳، ص ۲۳۵۵.
۵ ـ تاریخ رجال ایران، ص ۱۰۳.
۶ ـ معیرالممالک، دوست علی خان، رجال عصرناصری، نشر تاریخ ایران، تهران ص ۱۸.
۷ ـ افضل الملک، غلام حسین، افضل التواریخ، نشر تاریخ ایران، تهران، ص ۱۸۹.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلواة والسلام علیٰ سیدالمرسلین واولاده الطاهرین، چنین گوید سیف الدوله سلطان محمد بن فتحعلی شاه قاجار نورالله مرقده؛ سابقاً هرجا سفر می کردم شرح مسافرت خود را می نوشتم. پس از سفر هرات حکیم ریک نامی انگریز مأمور هند شد، از من خواست[1] شرح مسافرت خود را به او دادم. نسخه یکی بود، از دست رفت. بعد از آن، میل به نگارش روزنامهٔ مسافرت نکردم تا در این سال که ۱۲۷۹ هجری است، شوق زیارت حرمین الشریفین به سر افتاد، جازم و عازم گشت.

فرد

خیال کعبه چنان می دواندم به نشاط   که خارهای مغیلان حریر می آید[2]

با خود گفتم که در این سفر زحمات خواهی کشید [و] ندیده ها خواهی دید، [اگر] روزنامچهٔ مسافرت سابق[3] از دست رفته است، افسرده نباید بود. خوشتر آن است که شرح حالی چنانکه سابق رسم تو بود در دفتری بنگاری، شاید پس از این، این نوشته و شرح حال تو دلیل راه مسافران بر و بحر عالم گردد و آگاهی از

۱. اصل: خاست.

۲. بیت از سعدی است

۳. مقصود شرح مسافرت قبلی نویسنده است که درچند سطر بعد نیز به آن اشاره می کند.

اوضاع هرجا باعث راحت ایشان شود.

چون مصمم در کار شدم به نظرم خوشتر آمد که شرح مختصری هم از مسافرت [اب] نامچه [ای که سابقاً نو][4] شته بودم و از اوضاع ولایاتی که دیده بودم در این دفتر ذکر نمایم. این حرف پار[ه] ها را نامیدم به دلیل المسافرین ؛ چون در ایام سفر و اوقات حرکت خیال و حواس پریشان است. عربیه: المسافر کالمجنون ؛ شاهد این حال در تحریر این کلمات منظوری جز مطلب نگاری نیست. مستدعیم هرکه را نظر بر این اوراق افتد، چشم از سُستی کلماتش پوشیده به دعای خیری یادم فرماید.

چون در این تحریر، ابتدا از حرکت دارالخلافهٔ طهران می شود اولاً شرحی مختصر از ولایت طهران می نگارم.

٤ . متن خوانا نیست.

آغاز مسافرت

ولایت طهران

این ولایت در ملک ری واقع است که شرح آبادی آن در تواریخ مذکور است. در خباثت این خاک هیچ دلیلی بهتر از این یک فرد شعر صباحی[5] نیست:

فرد

یثرب به باد رفت به تعمیر خاک شام　　بطحا خراب شد به تمنای ملک ری

از ولایات عراق عجم است. پس از خرابی شهر ری، شاه طهماسب صفوی قلعهٔ طهران را بنا نهاد.[6] حصار ارگش [۲ آ] از ابنیهٔ افاغنه است. هوایش مختلف [و] شمالش از کوه البرز مسدود.[7]

طهران در عهد آغامحمدخان

تا اواخر دولت زندیه چندان آبادی نداشت. پس از آنکه سلطنت ایران به مرحوم آغامحمدخان قاجار رحمة الله رسید، این شهر را به ملاحظهٔ نزدیکی به

۵. از شاعران دورهٔ قاجار. (ن. ک. افزوده‌ها).

۶. «در سال ۹۶۰ هـ . ق به وسیلهٔ شاه طهماسب اول صفوی، باروی ان ساخته شد و صورت شهر پیدا کرد». (سید محمد تقی مصطفوی، آثار تاریخی طهران، انجمن آثار ملی، ص ۱۴).

۷. اکثر اوقات از این ملک و با بروز کرده، به اطراف ولایات ایران می رود. (حاشیهٔ متن).

دارالمرز[۸] و استراباد که وطن آن پادشاه بزرگ مقتدر بود، مقرّ سلطنت قرار داده، آن شهر خراب را به شرف قدوم میمنت لزوم مشرف ساخته، دارالسلطنه نامید و به امر آن پادشاه بزرگ حصار شهر وارگ در مدت چهار ماه تعمیر شد و خندقی عمیق و عریض در اطراف آنها حفر نموده، عمارات قدیم او که مختصری بود از بناهای کریم‌خان زند تعمیر نمودند. رفته‌رفته از اطراف ممالک، اکابر ساکن این شهر شده، صورت آبادی پذیرفت. قنوات جاری شد، مزارع و قراء مخروبهٔ بایر، دایر گشت.

رودهای طهران

دو رود معتبر از دو طرف این زمین جاری است. سرچشمهٔ هردو، کوه البرز است. از شمال به طرف جنوب [۲ ب] می رود. یکی از آنها که از سمت شرقی می گذرد موسوم به رود جاجرود [و] دیگری که از طرف غربی می گذرد معروف به رود کرج [است]. آب هردو گواراست. در اوایل هردو رود ماهی قزل‌آلا که بهترین ماهیهاست صید می‌شود. همه قسم فواکه و زراعت در این ملک خوب به عمل آید. در کوهستانش معدن یخ هست. برف در مدت سال از این کوه تمام نشود. در اطرافش شکار کبک و تیهو، آهو و شکار کوه بسیار است. تابستانش بسیار گرم و جنس زمینش خشک و کم سبزه [است].

طهران در عهد فتحعلی شاه

در دولت خاقان مرحوم فتحعلی شاه قاجار که مدفنش پرنور باد آبادی این شهر زیاد و مردمش بسیار شد.[۹] از جمله بناهای عالیه که در عهد آن پادشاه جمجاه شد، مسجد شاه و مدرسهٔ دارالشفاء، مسجد حکیم، مدرسهٔ صدر [و] مدرسهٔ مروی [است]. مساجد و مدارس، کاروانسراها و حمامها، بازار و عمارات آن‌قدر بنا گذاردند که در شهر چندان زمین بایر نماند مگر باغی چند در ارگ. [۳ آ]

۸. عنوان گیلان (خاصهٔ) و عنوان رشت (بالاخص). (فرهنگ معین، ج ۵).

۹. دارالخلافه اش نامیدند. (حاشیهٔ متن).

عمارات عالیه زیاد بنا نمودند. در خارج شهر عمارت قصر قاجار و نگارستان و لاله‌زار از بناهای آن بزرگوار است. در هر دهی از دهات شمیران که محل تفرّج و ییلاق شاهزادگان بود، قصر[ی] عالی بنا شد. زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم را تعمیر فرموده، ضریح نقره در آن بقعهٔ متبرکه نصب فرمودند.

طهران در عهد محمدشاه

در عهد دولت محمّد شاهِ مرحوم، آبادی شهر و بیرون روی به تزاید نهاد و باغات داخل شهر مبدل به عمارات گشت. اراضی خارج شهر رفته‌رفته باغستان شد [و] قنوات بسیار از اطراف جاری کردند. حاجی میرزا آغاسی از رود کرج نهری به شهر آورد. بسیار کار خوبی بود. چون همه کارهای آن مرحوم نقش بر آب بود، با اینکه این عملِ بزرگ بجایی بود، دوام نکرد [و] بعد از چندی متروک شد.

طهران در عهد ناصرالدین شاه

در عهد دولت شاهنشاه جوانبخت ناصرالدین شاه، از ازدحام مردم عرصهٔ آبادی شهر بر خلق تنگ شده [و] قیمت عمارات بسیار گران شد. [در] همه سمت شهر [۳ ب] شروع به ساختن خانه‌ها و عمارات عالیه و باغات با صفا کردند. همه طرف شهر چنان آباد گشت که از هر جهت نیکوتر از شهر شد. فرع زیاده بر اصل است. از امر آن پادشاه جوانبخت عمارات پادشاهی و ارگ سلطنتی رونق بهشت یافت. عمارات بسیار عالی بنا نهادند. از جمله باغی و عماراتی بسیار مزید بر باغ قدیم و عمارت سابق نمودند. قصری مرتفع موسوم به شمس‌العماره در آن باغ ساخته شد. میدان ارگ که زمینی بود بی‌آب و علف، سبز و خرم گشت و منبع آب جمیع دارالخلافه شد. قناتی بسیار معتبر به حکم پادشاه برای ارگ و شهر جاری نمودند. اگر چه ابنیهٔ عالیهٔ این دولت بسیار است، شرح آن مایهٔ اطناب کلام گردد؛ مختصر می‌نگارم. عمارت سلطنت‌آباد شمیران و باغ و عمارت دوشان‌تپه از بناهای این دولت است. خرابه‌های ری در این دولت صورت آبادی گرفت. می‌توان گفت [۴ آ] که در این دولتِ روزافزون در ولایت طهران زمین

بایر نماند.

مردم طهران

مردمش از جمیع طوایف ایران و اهل بلاد مجتمع گشته اند. طهرانی الاصل خیلی کم است. اگر باشند، بسیار مردم دور از دلِ بی فتوت بد زبان اند. مرحوم یغمای جندقی در اوصاف اهل طهران می گفت: طهرانی چهل ساله را داخل نجاسات می دانم. آنچه حال از اهل طهران خوانده[۱۰] می شوند، مردمی اند بسیار بی مهر و بی حیا، طماع، بی ادب [و] دروغگو. زیاده بر این شرحی لازم نیست که بسیاری از مردم شهوداً آگاهی دارند.[۱۱]

۱۰. اصل: خانده.

۱۱. در این ایام چون جمعیت مردم بسیار شد، بر حسب امر شاه جوانبخت از اطراف، شهر را وسعت داده، خندق و خاکریزی بقاعده حفر کرده، ساخته شد. دروازه‌های عالی بنا کردند. خندق قدیم را مردم خریده، پر کرده، عمارات ساختند. یک خیابانی موسوم به خیابان ناصری[۱۲]، مقابل شمس‌العماره که ارگ بود، ساخته شد.[۱۳] خیا[با] نی وسیع [است] .دروازه‌و سرد[ر] ی عالی موسوم به باب همایون در ارگ ساخته شد. از شهر تا شمیران دو سه راه به جهت حرکت عراده ساخته‌اند. یک دو سه خیابان هم بنا شده است. (حاشیهٔ متن).

۱۲. خیابان ناصرخسرو کنونی.

۱۳. «خندق شرقی ارگ تهران در سال ۱۲۸۱ هـ. ق انباشته شد و به جای آن خیابان فعلی ناصرخسرو احداث گشت». (آثار تاریخی **طهران**، ص ۱۱۱).

حرکت از طهران

امروز که روز شنبهٔ چهارم شهر شعبان المعظم ۱۲۷۹[هـ . ق] است اول مغرب **بعون الله الملک الوهاب** از دارالخلافهٔ طهران حرکت نموده، شب را در یک ساعتی شهر در امام‌زاده حسن[۱] منزل کردیم.

امام‌زاده حسن

این امام‌زاده بقعه و باغی از قدیم دارد. در این اوقات در اطراف این بقعه، حمام و کاروانسرا، یخچال و دکاکین چند ساخته شده است [٤ ب] [و] چند خانوار[۲] مردم ساکن شده‌اند. همه‌جا هموار و محل زراعت و آبادی است. آبهای جاری از اطراف راه می گذرد. یک روز به جهت ناتمامی تدارکات سفر در آنجا مانده، روز دوشنبهٔ ششم روانه شدیم.

از امام‌زاده حسن تا سلیمانیه

از امام‌زاده حسن تا سلیمانیه[۳] هشت ساعت راه است. سمت راست راه کوه کشیده [و] از طرف چپ بیابانی است وسیع. دور و نزدیک راه، دهات آباد

۱. از امام‌زاده‌های اطراف تهران. (ن. ک. افزوده‌ها) .

۲. اصل همه جا: خانه‌وار.

۳. این محل به قلعه سلیمان یا سلیمان‌خان معروف و بر سر راه قدیم تهران ــ کرج واقع است.

بسیار است.[۴] بعضی آبهای جاری از راه می گذرد. نزدیک سلیمانیه از رود کرج باید گذشت. پلی دارد.

سلیمانیه

آبادی سلیمانیه از بناهای خاقان مرحوم است که به جهت یکی از شاهزادگان، سلیمان میرزا نام بنا نموده‌اند. قلعه[۵] و عمارات و باغات عالی با صفا و حمام خوبی دارد. زراعتش بسیار [و] اوّل خاک بلوک سوج بلاغ[۶] است. برنج هم می کارند. نزدیک آنجا در دامنهٔ کوه، کبک فراوان دارد. از سلیمانیه به سنقرآباد چهار ساعت است. [۵ آ] همهٔ راه هموار [و] به فاصلهٔ یک ساعت کنار راه امامزاده و باغچه [ای است]. اطراف راه محل زراعت و آبهای جاری می گذرد. در همهٔ این بلوک زراعت برنج می شود.

سنقرآباد

سنقرآباد[۷] یکی از دهات معتبر سوج بلاغ است. باغستان کمی دارد. آبادی آن بسیار کثیف است. آبش از رود کُردان[۸]. خارج راه دهی است [به نام] نجم آباد. به جهت کاری از آنجا رفتیم.

نجم آباد

از سنقرآباد به نجم آباد[۹] که معتبرْ دِهِ سوج بلاغ است چهار ساعت، همهٔ

۴. بقدر یک ساعت قبل از رسیدن به رود کرج و عبور از آن، آبادی مختصری در کنار راه هست. دکان علافی و بقالی و قهوه‌خانه به جهت رفع حاجت مردم ساخته‌اند. (حاشیهٔ متن).

۵. قلعهٔ سلیمانیه: از بناهای محمد حسین خان صدر اصفهانی است. (ن. ک. افزوده‌ها).

۶. ساوجبلاغ فعلی.

۷. ده از دهستان افشاریهٔ ساوجبلاغ شهرستان کرج، ۱۹ کیلومتری غرب کرج. (**فرهنگ جغرافیایی ایران**، ج ۱، ص ۱۱۷).

۸. کُردان = ده از دهستان برغان شهرستان کرج. (**همان کتاب**، ص ۱۷۶).

۹. ده از دهستان افشاریه ساوجبلاغ شهرستان کرج، شهرستان تهران، ۴۸ کیلومتری باختر کرج. (**همان کتاب**، ص ۲۲۲).

راه هموار و محل زراعت [و] قنوات جاری در اطراف بسیار است. نزدیک ده، رودخانه‌ای است. گندم و برنج زیاد می کارند. باغستان هم دارد. در یک فرسخی این ده سمت جنوب کوهی است از نمک و سنگ گچ و آهک. هوای آنجا مایل به سردی [است]. مردمش ترک زبان‌اند. از اعالی و ادانی این ده حکایتی شنیدم که از غرایب است. صدق و کذبش با خلق آنجاست. العُهدَةُ علی الرّاوی. [۵ ب]

حکایت

قطعه زمینی را نموده، گفتند سید کاظم نامی، سالی در این زمین زراعت کرد. از جمله تخم کدو یی کشت. یک بوتهٔ کدو سبز شد [که] هجده شاخه کدو از یک تخم رُست. هر شاخی از چهل تا شصت ذرع بر روی زمین کشیده شد. شش خروار دیوانی[۱۰] کدو از این بوته چیدند. اگر راست است از غرایب است، اگر دروغ است از عجایب.

قشلاق

از نجم آباد به قشلاق[۱۱] سه ساعت و نیم راه است [و] همه هموار. دو ده معتبر در راه واقع است. آبهای جاری از راه می گذرد و اکثر محل زراعت است. باغات زیاد دارند. انگور بسیار به عمل می آید. خود قشلاق دهِ معتبری است. آخر آبادی بلوک سوج بلاغ[۱۲] است.[۱۳] آبش از قنات [و] هندوانهٔ این ده مشهور است.

۱۰. خروار دیوانی: صد من تبریز. (لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل خروار).

۱۱. مقصود قشلاق دوزلو می باشد. ده از دهستان افشاریهٔ ساوجبلاغ کرج، ۳۶ کیلومتری باختر کرج. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۱۶۲).

۱۲. اصل: سوج بلاق.

۱۳. در سفرنامهٔ فراهانی در مورد قشلاق آمده است: «و این قریه اول قزوین و در جزو بلوک بشاریات و آخر خاک ساوجبلاغ ری است». (سفرنامهٔ میرزا محمد حسین فراهانی، به کوشش مسعود گلزاری، انتشارات فردوسی، ص ۱۶).

عبدل‌آباد

از قشلاق به عَبدُل‌آباد[۱۴] چهار ساعت راه است. اوّل و آخر راه دو نهر جاری از کنار راه می گذرد. همهٔ راه هموار [است]. سمت چپ راه بعضی مزارع [٦ آ] واقع است. خود عبدل‌آباد ده مختصری است. باغی و زراعت کمی و چاپارخانه دارد. آبش از قنات [است]. از عبدل‌آباد به شهر قزوین چهار ساعت راه است. همهٔ راه هموار، دو نهر جاری از راه می گذرد. زبر راه[۱۵] دو سه محل زراعت و آبادی دارد.

۱٤. ده از دهستان حومه، بخش مرکزی شهرستان قزوین، ۱٤ کیلومتری شمال خاوری قزوین. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۱۳۹).

۱۵. زبر راه = بالای راه.

شهر قزوین

شهر قزوین از ابنیهٔ قدیم [و] در دامن کوه البرز واقع است. جلگهٔ بسیار وسیعی دارد. هوایش مایل به سردی [است]، چندان اعتدالی ندارد. هر وقت باد غربی وزد زمستان است. [و] هرگاه نوزد تابستان.

بناهای قزوین

از ابنیهٔ قدیم آنجا مسجد جامعی است.[1] مشهور است که بنای آن عمارت قبل از اسلام شده است و بتکده بوده. عمارات پادشاهی آنجا از بناهای شاه طهماسب صفوی و نادرشاه و رکن‌الدّوله پسر خاقان مرحوم است. این ابنیه بسیار با صفا و عالی و باشکوه بوده است. حال اکثر آنها خراب است. مسجد[ی] عالی از بناهای مرحوم آغامحمدخان[٦ ب] و خاقان مرحوم در این شهر است.[2] مدرسه و حمامی، حسین‌خان سردار قاجار در عهد دولت خاقان مرحوم ساخته است.[3]
حمام بسیار عالی [و] خوبی حاجی محمد رحیم تاجر قزوینی ساخته است.

۱. فراهانی می‌نویسد: «بنای این مسجد در سال پانصد هجری آغاز گردید». (سفرنامهٔ میرزا محمد حسین فراهانی ص ۲۱).

۲. «مسجد شاه در محلهٔ بازار واقع و از بناهای شاه شهید آقا محمدشاه است که ناتمام [ماند] و خاقان مغفور او را به اتمام رسانید». (همان کتاب، ص ۲۱).

۳. فراهانی در سفرنامه‌اش از آن به نام مدرسهٔ سردار یاد کرده است. (همان کتاب، ص ۲۲).

وضع آب و کشاورزی

این شهر بسیار کم‌آب است. بیشتر زراعت این ولایت دیم است و آبش [از] قنات. رودی دارد که در فصل بهار جاری است. اطراف شهر باغستان زیاد دارد، همه دیم. انگور و پسته‌اش بسیار است و خوب. هندوانه[اش] دیم [است]. نخود و عدس این ولایت در ایران مشهور است. بلوکات آباد خوب دارد. قلعهٔ حسن‌صباح که از قلاع مشهور عالم است در بلوک الموت این ولایت واقع است.

حکایت

از حکایات عجیب که اکثر اهل این ولایت دیده‌اند و خلاف ندارد، این است [که] در این ولایت بلوکی است موسوم به رودبار.[4] هوایش مایل به گرمی [است]. برنجش خوب می‌شود. رودخانه[ای] دارد که ماهی آزاد [۷آ] از او گرفته می‌شود. کبکش بسیار[و] شکارپلنگ، ببر، بز کوهی، خرس و خوک در این بلوک بسیار است.

زرآباد

دهی است موسوم به زرآباد.[5] در این ده مدفن امام‌زاده‌ای است [و] درپهلوی بقعهٔ امام‌زاده، چناری است قوی و قدیم [که] همه‌ساله در شب و روز عاشورا از شام تا بعدازظهر، یک شاخه از آن چنار صدایی می کند و خونی از او جاری می‌شود [و] آن شاخه خشک شود. همه‌ساله از اطراف مردم بسیار در این روز به جهت تماشا در این ده جمع می‌شوند و این امر عجیب را مشاهده نمایند.

معادن

در کوهستان این ولایت معدن نمک و مرمر و زغال‌سنگ و فولاد و مس و زاج سیاه موجود و در کار است.

۴. مقصود بلوک الموت و رودبار می باشد.

۵. ده جزء دهستان رودبار بخش معلم کلایه شهرستان قزوین. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۱۰۳).

مردم قزوین

اهل این شهر ترک و فارس و کُردند. بسیار بد لهجه، از دل دور، بیشتر بدخُلقت، احمق و مغرور[ند]. در اوصاف حمیدهٔ آنها بهتر این است که به همان یک فرد شعر مولوی معنوی اکتفا شود:

شعر

ماروقزوینی چو بینی مردهُش[۷ب] مار را بگذار و قزوینی بکُش

حکایت

دو حکایت از حماقت اهل این ملک از حاکم آنجا شنیدم. چون خالی از نازکی نیست می نویسم. گفت: روزی سوار بودم، چون فرود آمدم علامت خستگی از بدنم ظاهر شد. به شخص قزوینی گفتم: قدری بازوی مرا بمال. رانم را مالید. گفتم: چرا بازوی مرا نمالیدی؟ گفت: گمان کردم فرمودی بازوی پایت را بمالم. روز دیگر دندان خود را می شستم. باد برخاست. دوای سوده در کاغذ بود. به شخص قزوینی گفتم: چیزی برروی دوابگذار[تا] بادش نبرد. سنگ بزرگی بر کنار کاغذی که دوای سوده در او بود، گذارد. ملتفت شدم [اما] باد همهٔ دوا را برده بود. حیرت کرده، گفتم: چرا او را از باد حفظ نکردی؟ گفت: سنگ بر روی کاغذ او نهاده‌ام. ذکر حماقت آنها زیاده بر این لازم نیست.

امامزاده حسین

یکی از اولاد حضرت [۸آ] امام موسی (ع)، شاهزاده حسین نام در نزدیک بارهٔ شهر مدفون است.[۶] بقعهٔ عالی دارد.

ملاقطب

ملاقطب معروف هم در این شهر مدفون است. از جهت کم‌آبی آب انبارهای

۶. این بقعه در محلهٔ دباغان واقع است. (سفرنامهٔ فراهانی، ص ۲۳).

خوب می سازند.

آقابابا

از قزوین به دهی که موسوم به آقابابا[7] و از بلوک قاقزان[8] است چهار ساعت، اول راه هموار [و] آخر بلند وپست [است] . ولی سخت نیست. در دو طرف راه دهات و مزارع بسیار است. هوای این محال سرد، اکثر زراعتش دیم [است] . انگور، گردو، بادام [و] زردآلو زیاد دارد. هروقت باد مه[9] وزد اگرچه تابستان باشد، نمونهٔ زمستان شود.

خرزان

از آقابابا الی خرزان[10] شش ساعت [و] همهٔ راه یک گردنه است.[11] سرابالایی آن از این طرف بیش از سرازیری [و] چشمه ها و نهر جاری درراه متعدد است. وسط راه آبادی مختصری دارد موسوم به مزرعه. خود خرزان سابقاً آبادی نداشته است. معتمدالدّوله منوچهرخان گرجی که از جانب خاقان مرحوم [۸ ب] به حکومت گیلان مأمور بود کاروانسرای خوبی در آنجا ساخته است و جمعی را در آنجا ساکن نموده. زمستانها اکثر این راه از کثرت برف و شدت باد و حدّت سرما مسدود است [و] خیلی از متردّدین تلف می شوند. در این کوهستان کبک و گرگ فراوان است.

۷. ده از دهستان قاقازان، بخش ضیاءآباد شهرستان قزوین. آقابابا بر سر راه قزوین به رشت واقع است. (**فرهنگ جغرافیایی ایران**، ج ۱، ص ۱۶).

۸. قاقازان: در شمال غربی قزوین واقع می باشد. (مسعود کیهان، **جغرافیای مفصل ایران**، ص ۳۷۲).

۹. واژه‌ای به این شکل در فرهنگهای موجود یافت نشد. منظور هوای دارای باد و مه است. (ن. ک. افزوده ها).

۱۰. ده جزء دهستان قاقازان، بخش ضیاءآباد شهرستان قزوین، ٥٤ کیلومتری شمال ضیاءآباد. (**فرهنگ جغرافیایی ایران**، ج ۱، ص ۷۸).

۱۱. گردنهٔ خرزان بر سر راه قزوین به طارم واقع است.

پاچنار

از خرزان الی پاچنار[12] سه ساعت، همهٔ راه کوهستان وپست و بلند [است]. چند چشمهٔ آب در این راه موجود است. اگر بارندگی شود از جهت گِل عبورش خالی از زحمت نیست. کوهستانش بعضی درختهای کوچک دارد و خود پاچنار، کاروانسرایی است در کنار رودخانه[ای] موسوم به شاهرود که سرچشمهٔ آن از کوهستان قزوین است. هوایش ملایم، زراعت کمی دارد. این کاروانسرا و آب انبارازبناهای حاجی هادی[13] نامی است از تجّار قزوین. کنار رودخانه نیزار است و بعضی درختها دارد.

منجیل

ازپاچنار الی منجیل چهار ساعت راه است. همهٔ راه کوهستان و کنار رودخانه [و] هوایش ملایم مایل به گرمی [است]. در یک ساعتی منزل [۹ آ] پلی است از سنگ وآجر[که] بانی کاروانسرای پاچنار ساخته است. کنار رودخانه همه جا نیزار و بعضی جاها درخت وجنگل است. آبادی منجیل نزدیک رودخانه واقع است. هوایش ملایم، ملک طایفهٔ عمارلو[14] [و] محل زراعت [است]. باغستان مختصری دارد و اکثر اشجارش زیتون است. بیشتر اوقات در این محال باد می وزد.

رودبار

ازمنجیل الی رودبار[15] دوساعت راه است. همه جا کوهستان وکنار رودخانه [است]. نیم ساعت از آبادی منجیل گذشته باید از رودخانه[16] عبور کرد. پل

۱۲. ده از دهستان طارم سفلی، بخش سیردان شهرستان زنجان، متصل به راه قزوین ــ رشت. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۲، ص ۴۸).

۱۳. در سفرنامهٔ فراهانی نام این شخص حاجی محمد هادی تاجر میانجی آمده است. (سفرنامهٔ فراهانی، ص ۳۱).

۱۴. اصل: امبارلو. طایفهٔ عمارلو از کردان قوچان هستند. (ن. ک. افزوده‌ها).

۱۵. مقصود رودبار زیتون یا پیلده رودبار است.

۱۶. مقصود سفیدرود است که رودبار در سمت چپ آن واقع شده است.

بسیار خوبی دارد و سابقاً راهش سخت بوده است. برحسب امر شاه جوانبخت ناصرالدین شاه، راه [را] تراشیده و ساخته اند. حالا عبورش سهل است.

آبادی رودبار در میان دو کوه، کنار رودخانه واقع است. هوایش ملایم و تر[17]، مردمش اکثر متناسب [و] جای با صفایی است. کوهش جنگل [و] باغستان کمی دارد و درخت زیتون بسیار دارند. [۹ ب] انجیر و انار و گردو و انگور بسیار دارد و مرکّبات به عمل می آید. الحال درختش کم است. مردمش چندان در قید آبادی نیستند. کسبهٔ آنجا بیشتر از خارج ولایت اند.

امامزاده هاشم

از رودبار به امام‌زاده هاشم[18] هفت ساعت راه است. همه جا کنار رودخانه و کوهستان، سبز و خرم [و] بسیار با صفاست. انواع درختهای جنگلی موجود است. چهل روز قبل از نوروز شکوفهٔ بادام، بید مشک و بنفشه فراوان بود و اطراف راه پر از گلهای رنگین و آبهای جاری است. طرفین راه دهات و مزارع بسیار است. همه جا برنج و ابریشم به عمل می آید. در زمستان و بهار از شدت بارندگی زیاد گل می شود.

رستم آباد

در سه ساعتی رودبار کاروانسرایی است موسوم به رستم آباد[19]. در کنار این رودخانهٔ بزرگ[20]، یک جا علامت پلی است از قدیم. در محل دیگر هم علامت

۱۷. یعنی نمناک و مرطوب.

۱۸. ده جزء دهستان سنگر کهدمات، بخش مرکزی شهرستان رشت، ۳۲ کیلومتری جنوب رشت، سر راه رشت ــ قزوین. بنای امام‌زاده هاشم که یکی از زیارتگاههای منطقهٔ گیلان است، از آثار قدیم می باشد. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۲، ص ۲۳). فراهانی در سفرنامه اش می نویسد: «نسب امام‌زاده را هنوز در کتابی ندیده‌ام». (سفرنامهٔ فراهانی، ص ۳۵).

۱۹. نام یکی از دهستانهای چهارگانهٔ بخش رودبار شهرستان رشت است. این دهستان در شمال رودبار و باختر رودخانهٔ سفیدرود واقع است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۲، ص ۱۳۰).

۲۰. مقصود سفیدرود است.

عمارتی است. در یک فرسخی امام‌زاده هاشم برحسب امر ناصرالدین‌شاه، پل خوبی [۱۰ آ] ساخته شده است و همهٔ راه را سنگ بست و خیابان کرده‌اند. خود امام‌زاده بر بلندی واقع است. آبادی کمی دارد. در نیم ساعتی این امام‌زاده کاروانسرایی است از بناهای معتمدالدّوله منوچهرخان گرجی که در دولت خاقان مرحوم به حکومت گیلان مأمور بود. قدری خراب شده است. در این جنگل، ببر، خوک، خرس و پلنگ بسیار است.

از امام‌زاده هاشم الی شهر رشت در صورتی که بارندگی و گل نباشد هفت ساعت مسافت است. همهٔ این راه را برحسب امر ناصرالدین‌شاه سنگ بست و خیابان کرده‌اند. تمام راه هموار و جنگل سبز و خرم [و] پر از درختهای قوی و گلهای رنگین و آبهای جاری است. در بین راه و اطراف آن آبادی، زراعت برنج [و] باغات توت ابریشم بسیار است. در وسط منزل جایی است موسوم به پنج‌شنبه بازار[۲۱]. روزهای [۱۰ ب] پنج‌شنبه از شهر و دهات، مردم در آنجا جمع شده، بیع و شرا نمایند. بازار باصفایی است. حمامی هم دارد. همه‌قسم از اصناف و کسبه در آنجا هستند.

۲۱. محتملاً مقصود نویسنده از پنج‌شنبه بازار همان بازار سنگر است و نه محلی به نام پنج‌شنبه بازار. فراهانی می‌نویسد: «بازار سنگر بازاری است که در دو فرسخی شهر رشت در سر راه واقع شده و حاجی محمد حسن معین‌التجار رشتی به شراکت اکبرخان بیگلربیگی این بازار را ساخته‌اند». (سفرنامهٔ فراهانی، ص ۳۵).

رشت

شهر رشت خیلی آباد است ولی به حسب عمارات، چندان شهریت ندارد. اکثر بناها از چوب و سفال [و] بیشتر از بام خانه ها از علف شلتوک [است]. در خود رشت مرکبات نیست، مگر کمی در باغچهٔ خانه ها به عمل می آورند. زمستانش سرد و برف زیاد [تر] از عراق می بارد ولی زود آب می شود [و] دوام ندارد. مردمش در لندره دوزی[1] و گلابتون دوزی[2] [و] ابریشم بافی مشهورند. اهلش سفید پوست [اند]. صورتهای خوب به هم می رسد، خاصه در طایفهٔ زنان. بسیار بدلهجه [اند].[3]

سبزه میدان

جای با صفای آنجا محلی است موسوم به سبزه میدان. زمین وسیعی است

۱. لندره دوزی: دوختن لندره. گل و بوتهٔ چرمین که به چادر و تجیر می دوزند. لندره یعنی دوخته ای از پارچه و چرم که رو پوش کجاوه و امثال آن می کرده اند. (فرهنگ معین، ج ۳).

۲. گلابتون دوزی: نوعی دوزندگی که جنبهٔ تزیینی دارد و در آن نخ گلابتون (نخهای ابریشمی زرین و سیمین) به کار می رود. (فرهنگ معین، ج ۳).

۳. مقایسه کنید با: آنان (= گیلانیان) با لهجهٔ مخصوصی صحبت می کنند، که خاص خودشان است و در گوش طنین بسیار خوش آیندی دارد. (سفرنامهٔ مادام کارلا سرنا، ترجمهٔ علی اصغر سعیدی، انتشارات زوار، ص ۲۸۰).

سبز درختهای آزاد قوی بسیار دارد. اطرافش خانه های مردم است. مردم خوش‌آواز زیاد دارند. اکثر کچل می شوند. [۱۱ آ] بسیار بیکاره و تنبل [و] بیشتر مایحتاج آنجا از اطراف آید.

کوه البرز

کوه البرز در سمت جنوبش واقع است. در آن کوه بلوکی است موسوم به رحمت‌آباد.[۴] سردسیر است [و] مسکن طایفهٔ عمارلو[۵]. برف از آن کوه در مدت سال تمام نمی شود. یک شعبه از این کوه از طرف غربی رشت کشیده، سمت شمال به طرف دریا می رود. معدن نمک هیچ ندارد. زمستان و بهار، آب و گُلش فراوان است. در تابستان آبش کم است. اجناسی که از خارج می آورند به قیمت اعلی می فروشند.

وضع زندگی مردم

خوراک مردمش بیشتر برنج و ماهی و مرغ آبی است. اسباب‌خانه و زندگانی اهل این ولایت بیشتر از چوب و برگ درخت و علف جنگل است. ظروف و اسباب طبخ آنها از گیل [است]. خوراک و اسباب زندگانی آنها بسیار شباهت به اعراب دارد. حصیرهای خوب از علفها می بافند. در همهٔ خانه های رشت چاهها دارند [۱۱ ب] که در زمستان یخ در آنها انباشته، لای یخها را برف می ریزند و به جهت تابستان خود نگاه می دارند. از کثرت برف و شدت سرما چند روز در رشت معطل شده، آخرالامر، لاعلاج روزپنج‌شنبهٔ هفتم شهر رمضان، بنه و اسباب خود را بردوش حمالها داده، چارقها پوشیدیم و از رشت به طرف پیر بازار[۶] رفتیم.

۴. نام یکی از دهستانهای چهارگانهٔ رودبار شهرستان رشت است. این دهستان از حدود منجیل تا مقابل امام‌زاده هاشم، در خاور سفیدرود واقع شده است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۲، ص ۱۲۸).

۵. اصل همه جا: امبارلو.

۶. ده از دهستان حومه، بخش مرکزی شهرستان رشت. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۲، ص ۵۴).

پیر بازار

از رشت الی پیر بازار یک فرسخ است ولی از زیادی برف و گِل و بسیاری آب و خرابی راه به هزار مرارت و سختی در شش ساعت به منزل رسیدیم. پیر بازار اسکلهٔ انزلی است. نزدیک مرداب کنار رودخانه واقع است. هنگام بارندگی و گِل، سواره محال است عبور شود. همهٔ راه جنگلهای انبوه و رودخانه های جاری [و] اطراف راه مزارع و دهات بسیار است. همه جا برنج و ابریشم کارند. خود پیر بازار سکنهٔ کمی دارد. در کنار[۱۲ آ] رودخانه ای که یک شعبه از سفیدرود است و گمیهای[7] انزلی در آنجا بار فرود آرند، منزلگاهی به جهت معامله ساخته اند. در همین محل شیل[8] ماهیگیری است. اگر درختهای کنار رودخانه را بتراشند، گمیها در نهایت سهولت به خود رشت می توانند رفت[9] ومردم اززحمت این راه آسوده توانند شد. الحال [در] زمستان و بهار، همهٔ بارها را حمالهای خلخالی به دوش[گرفته]، از پیر بازار حمل به رشت نمایند. قرقاول در این جنگل زیاد[تر] از آن سمت رشت به هم می رسد. دو روز از جهت شدت برف و انقلاب هوا در پیر بازار توقف نموده، روز دهم رمضان سوار گمیها شده، عازم انزلی شدیم.

۷. گُمی = نوعی قایق. (ن. ک. افزوده ها).

۸. واژهٔ گیلکی و به معنی سدی است که در عرض رودخانه برای صید ماهی با چوب سازند. جمع آن به سیاق عربی شبلات می شود. (فرهنگ معین ، ج ۲).

۹. اصل: می نواند رفت.

انزلی

از پیر بازار الی بندر انزلی چهار فرسخ راه است. گمیها یک فرسخ از اول راه را در رودخانه عبور می کنند. سه فرسخ دیگر مردابی است [۱۲ ب] که متصل به دریاست [و] اندازهٔ عبور آن به دست هوا.[۱] در این مرداب انواع مرغ آبی و اقسام ماهیها شکار می شود. چهار جزیرهٔ بزرگ و کوچک مسکون و غیرمسکون دارد. آب مرداب از دهنه ای که مقابل انزلی است و سمت دیگرش جزیرهٔ آبادی است موسوم به قاضیان[۲]، به دریا می ریزد. این بندر بسیار زمین قابلی است. در سمت مغرب رشت واقع است. محل تجارت و عبور کشتیهاست. کوه رودبار و رحمت‌آباد [که] از طرف جنوب آنجا می گذرد و به سمت مغرب برمی گردد، نشیمن طوایف طالش [و] بسیار کوه پر منفعتی است و محل زراعت. ییلاقات خوب دارد. همه فصل در آن کوه برف موجود است. سمت شمالی انزلی دریاست و طرف شرق مرداب.

از رشت به انزلی از کنار مرداب راه خشکی هست [که] از جهت گِل و جنگل و عبور چند رودخانهٔ بزرگ و دوری راه، کمتر عبور می شود. اطرافش همه جنگل [و] قرقاول بسیار دارد. [۱۳ آ] ببر و خوک و خرس و پلنگ هم یافت

۱. یعنی عبور از این مرداب بستگی به وضع هوا دارد.

۲. امروزه غازیان می نویسند.

می‌شود. تجارت آنجا با اهل بادکوبه و سالیان و لنکران و در بند و حاجی ترخان و ترکمان است. مرکبات خوب به عمل می‌آید. معتمدالدوله در عهد مرحوم خاقان عمارت خوبی در اینجا ساخته است.[3]

انزلی در زمان محمدشاه و ناصرالدین شاه

در عهد دولت محمدشاه مرحوم در جایی که مرداب داخل دریا می‌شود و محل عبور کشتیهاست، باستیانی[4] به جهت توپخانه ساخته‌اند. در این اوقات به امر اعلیحضرت ناصرالدین شاه مقابل باستیان، مناره [ای] ساخته‌اند[5] که شبها در سر مناره چراغ گذاشته می‌شود که کشتیها در وقت انقلاب هوا راه عبور خود را از دست نداده، به سلامت گذرند.[6] بسیار زمین مستعد با صفایی است. حیف که به اندازهٔ قابلیت و مکانیت خود آبادی ندارد. آبش از چاه و رود [است]. آب رودش به جهت زراعت به روی زمین نمی‌آید. از سمت طالش می‌توان آب رود [را] به اراضی انزلی آورد. اگر چنین شود [۱۳ ب] زراعت بسیار می‌توان کرد.

حکایت

حکایت عجیبی از جمع کثیری از اهالی انزلی و تجّار دریا شنیده شد. **العهدة علی الراوی.** بسیاری می‌گفتند خود دیده‌ایم و در این کار تجارت کرده‌ایم [که] در آن سمت دریا در اراضی تراکمه، زمینی است که چشمه‌های نفت

۳. «و یکی هم عمارت مشهور به عمارت معتمدالدوله است که در اوایل این دولت ابد آیت منوچهرخان معتمدالدوله حسب‌الامر ساخته و با گچ و آجر دومرتبه، و بسیار خوب عمارتی است». (**سفرنامهٔ فراهانی**، ص ۵۱).

۴. باستیان، باستیون Bastion - Bastione قلعه و استحکامات نظامی است. در اینجا مقصود عمارت توپخانهٔ انزلی می‌باشد.

۵. «و در نزدیک توپخانه، منار بلندی است که از جانب دیوان اعلی ساخته شده...». (**سفرنامهٔ فراهانی**، ص ۵۲).

۶. «و قریب پنجاه تومان مخارج به این اسم از دیوان اعلی می‌گیرند و شبی یک چراغ نفتی روشن می‌کنند که شش هفت تومان بیشتر مخارج ندارد». (**همان کتاب**، ص ۵۲).

دارد. خاک آن زمینها را می کنند. پارچه خاکهای منجمد چرب بیرون می آید. آن خاکها را در دیگ کرده با آتش می گدازند. مثل پیه قالبها کرده، به سمت روسیه حمل می کنند و می فروشند. در آنجا کارخانه[ای] هست که این پیه معدنی را تصفیه می کند. یک ثلث دُرد و کثافت از او دفع می شود [و] دو ثلث دیگر را مجدداً تصفیه کنند. نصفی از آن، پیه اعلی شود [که] به جهت سوخت و روشنایی [مصرف و] نصف دیگر آن روغن مأکول بسیار خوبی است بهتر از روغن گوسفند [که] صرف خوراک آنها شود. چند روز از جهت بارندگی [۱۴ آ] و انقلاب هوا معطّل ماندیم. آخرالامر از شدت طوفان جهاز آتشی[۷] به کنار نیامد.[۸] لاعلاج، قرار حرکت را بر راه خشکی داده، روز شنبهٔ شانزدهم رمضان از انزلی حرکت کرده، روانه شدیم.

کپورچال

از انزلی الی کپورچال[۹] پنج ساعت راه است. کپورچال در کنار مرداب واقع است. از آب و خشکی هردو راه دارد. راه خشک قدری دورتر است. همه جا جنگل و آبادی [و] در همهٔ آبادیها ابریشم به عمل می آورند. قرقاول بسیار دارد. مرغ آبی و ماهی زیاد[ه] از حد صید می کنند.

اسالم

از کپورچال الی اسالم[۱۰] که بلوکی است از طالش، پنج ساعت، طرف راست راه همه جا دریاست و سمت چپ، جنگل هموار. زمینش رمل، سبز و خرم

۷. یعنی کشتی بخار.

۸. یعنی به ساحل نیامد.

۹. کپورچال (به پیش یا زبر اول): قصبه جزء دهستان چهار فریضه، بخش مرکزی شهرستان بندر انزلی، ۲۱ کیلومتری باختر بندر انزلی. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۲، ص ۲۲۵).

۱۰. نام یکی از دهستانهای بخش مرکزی شهرستان طوالش است. این دهستان در قسمت جنوبی بخش ساحل دریای خزر واقع و قسمت باختری آن کوهستانی است. (همان کتاب، ج ۲، ص ۱۰).

[و] بسیار باصفا [ست] . قرقاول در جنگلش بسیار است. راه عبور از کنار دریاست. دوازده رودخانۀ بزرگ و کوچک در این راه از جنگل می آید و به دریا می ریزد. در بهار از بعضی از آنها عبور مشکل است. [١٤ ب] بسیار زمین مستعدی است. به اندازۀ گنجایش خود آبادی ندارد. همه جا برنج کارند. ابریشم هم دارند. تجارت آنها با رعیّت روس است. چوب بسیار از این جنگل به سمت بادکوبه از راه دریا حمل می کنند. از این رودخانه ها ماهی آزاد گرفته می شود. قرقاول، ببر، خوک و خرس زیاد دارد

کرگانه رود

از اسالم الی کرگانه رود[١١] چهار ساعت، سمت راست راه دریا و طرف چپ جنگل است. برنج این محال خوب است. زراعت گندم و جو هم دارند. ابریشم هم به عمل می آورند. رودخانه های متعدد از جنگل به دریا می رود. تجارت چوب، برنج و ابریشم با رعیت روس می کنند. کوهستانش سردسیر [است] . در جنگلش قرقاول، ببر و مرال یافت می شود. در رودخانه های اینجا سالی دو مرتبه اوّل بهار و اوّل خریف ماهی آزاد صید می کنند. مرغ آبی زیاد دارد. در طوایف طالش سنی و شیعه مخلوط اند. بسیار جای خوبی است. مردمش تفنگچی [و] درپیاده روی قادر [ند] . [١٥ آ]

خطبه سرا

از کرگانه رود الی خطبه سرا[١٢] که جزء محال کرگانه رود است پنج ساعت [و] سمت راست دریا [و] طرف چپ جنگل است. رودی چند از سمت جنگل به طرف دریا جاری است. ابریشم کمی به عمل می آید. زراعت برنج بسیار

١١. کرگان رود (کرگانه رود): نام یکی از دهستانهای شهرستان طوالش است و به دو قسمت شمالی و جنوبی نامیده می شود. راه بندر انزلی به آستارا از وسط بخش می گذرد. (**همان کتاب** ، ج ٢، ص ٢٢٩) .

١٢. ده جزء دهستان کرگان رود شمالی، بخش مرکزی شهرستان طوالش، ٢٠ کیلومتری هشتپر، کنار جادۀ انزلی به آستارا. (**همان کتاب** ، ج ٢، ص ١٠٣) .

دارند. گندم و جو هم می کارند. گوسفند و گاو زیاد[تر] از جاهای دیگر نگاه می دارند. در این زمین درخت آزاد و شمشاد بیش از جاهای دیگر دارد و بهتر به عمل می آید. در این محل گل بنفشه و درخت انار بسیار است. در جنگلش خرس، خوک، ببر، مرال،آهو، شغال [و] قرقاول بسیار است. تجارت چوب و برنج با رعیت روس دارند. سکنه اش طالشی اند.

قلعهٔ لیسار

در وسط جنگل، کوه کوچکی است مخروطی و مرتفع [که] از کوه بزرگ بقدر نیم ساعت و از دریا بقدر یک ساعت دور است. در سر آن کوه قلعهٔ کوچکی است بقدر صد ذرع در صد ذرع. در وسط این قلعه، نارنج قلعهٔ[13] دیگر دارد سرکوب[14] به قلعهٔ اوّل. از سنگ و آجر[۱۵ ب] و آهک ساخته شده است. عماراتش خراب است. بعضی از دیوارهای خود قلعه باقی است موسوم به لیثار که مخفف لیث‌آثار است.[15] می گویند از بناهای عمرولیث است. در میان قلعه، چشمهٔ آبی هم هست. کوهش سبز[و] درخت هم دارد و آب چشمه اش جاری نیست. روی او را مثل آب انبارها پوشیده اند. اهل آنجا مذکور کردند که مکرر جلو این آب را کنده اند که به جهت زراعت از بلندی به زیر آید. آب چشمه پایین[16] رفته و جاری نشده است. در قلعه از سمت دریاست. بسیار جای مستعد باصفایی است. همهٔ دریا و جنگل نمایان است. هوای خوبی دارد. از دامنهٔ این کوه رودخانهٔ بزرگی به طرف دریا جاری است و آبادی دارد. کوهستانش سردسیر است، سکنهٔ آن طالشی. مرا اعتقاد این است که اگر این محال طالش بقدر

۱۳. نارنج قلعه یا صورت غلط آن نارین قلعه به معنی همان ارگ یا قلعهٔ مرکزی شهر است.

۱٤. سرکوب = بلندیی که بر قلعه ها و خانه ها مشرف باشد. (فرهنگ معین، ج ۲).

۱۵. چنین است در متن. مقصود سفرنامه نویس از لیثار همان لیسار Lisar می باشد. لیسار: ده جزء دهستان لیسار هره‌دشت، بخش مرکزی شهرستان طوالش، ۱۸ کیلومتری شمال هشتپر، بین انزلی به آستارا و دریا. قراء مهم دهستان عبارت است از هره‌دشت لیسار، قلعه، قلعه‌بین. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۲، ص ۲۷۸).

۱٦. اصل همه جا: پااین.

استعداد خودش آباد شود، منافع ابریشم و زراعت آن بلاشبهه کمتر از رشت [۱۶ آ] نخواهد بود.

حویق

از خطبه‌سرا الی حویق[۱۷] چهار ساعت [و] همه‌جا سمت شرق دریاست و غرب جنگل. عبور از کنار دریا می‌شود. رودخانه‌های بزرگ و کوچک زیاد از جنگل به دریا جاری است. کوهش به دریا نزدیکتر از جاهای دیگر است. ابریشم کمی دارند. برنج زیاد می کارند. گندم و جو هم به عمل می‌آید. کوهستانش سردسیر [است]. قرقاول بسیار دارد و گاو و گاومیش [و] گوسفند زیاد نگاه می‌دارند. روغن و پنیرشان ممتاز است. عسل زیاد به عمل می‌آورند و عسلش بسیار سفید [و] خوب می‌شود. سکنه اش طالشی اند. با رعایای روس تجارت چوب، برنج، عسل، روغن و گوسفند می کنند. جزء محال کرگانه‌رود است

آستارا

از حویق[۱۸] الی آسترا[۱۹] شش ساعت است. مثل راه پیش از میانهٔ دریا و جنگل عبور باید کرد. رودخانه‌های بزرگ از طرف جنگل داخل دریا می‌شود. سه ساعت از این راه از محال کرگانه‌رود است. بعد از [آن] محال آسترـــ است [۱۶ ب].

قلعهٔ شن‌دان

آخر محال کرگانه‌رود بر سرِ کوهی، قلعهٔ کوچکی از سنگ از قدیم

۱۷. اصل: هو یر. مقصود نویسنده حتماً حویق بوده است، زیرا محلی به نام هو یر در گیلان شناخته نیست. حویق: ده جزء دهستان کرگان‌رود شمالی، بخش مرکزی شهرستان طوالش، ۳۳ کیلومتری شمال هشتپر. (فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۲، ص ۹۵).

۱۸. اصل: هو یر.

۱۹. منظور آستاراست.

ساخته اند موسوم به قلعهٔ شن دان. آبادی ندارد. محل خوبی است [و] مشرف بر دریا و جنگل. خود آسترا جای مفرّحی است، سبز و خرم؛ جنگل و زمین ساده درهم[20] خیلی باصفاست. رودخانه های جاری دارد. ماهی زیاد صید می کنند. اهلش طالشی [اند]. برنج و ابریشم زیاد دارند. گندم و جو هم به عمل می آید. بار تجارت روسیه در آنجا فرود آید. سرحد روس است. رودخانه در میان ملک روسیه و آسترا واقع است. هردو طرف رود سکنه و آبادی دارد. آبادی سمت روسش سبز است. سر بازخانه و انبارهای خوب به جهت مال تجار ساخته اند. جهازات تجارتی روس مقابل آبادی سمت روسیه لنگر می کنند.

۲۰. یعنی جنگل و جلگه بر روی هم رفته زیبا و باصفا هستند.

روسیه

لنکران

ازآسترا الی لنکران[1] شش ساعت، همه جا طرف شرق دریاست ومغرب جنگل. اوّل منزل رود بزرگی است[که] بانو[2] عبورمی شود. پس ازیک ساعت ونیم راه، باز از رودخانهٔ دیگر بانو عبور می کنند. مردابی هم [۱۷ آ] در میان این جنگل واقع است. مرغ آبی بسیار دارد. قدری که از رودخانه گذشتی محلی است شاه آقاجی نام. خانهٔ حاجی میرعباس بیک که یکی از رؤسای طالش و رعیت روس است در آنجا واقع است.

عمارات باصفای خوبی دارند. آبادی و جمعیتشان هم بد نیست. چمن و جنگل [و] محل زراعت درهم است. رودخانه های بزرگ و کوچک متعدد از این زمین و جنگل، داخل دریا می شود. یک رود بزرگی است نزدیک به جایی که آب رود ملحق به دریا می شود. پل چوبی بسیار خوب محکمی بر روی رود بسته اند. بسیار از جنگل را تراشیده، مزارع خوب ساخته اند. یکی از آبادیهای بزرگ که در جنگل ساخته اند، آبادی زیادی دارد. سکنهٔ آن از اهل نمسه[3] هستند

۱. لنکران در ساحل غربی دریای خزر واقع است و پس از معاهدهٔ ترکمانچای به روسیه واگذار گردید.

۲. نو: نوعی قایق. (ن. ک. افزوده ها).

۳. نمچه، نمسا و نمسه = کشور اتریش.

[و] جای با صفایی است.

هرچه به لنکران نزدیکتر می شود بیشتر از جنگلها را تراشیده، محل زراعت و آبادی کرده اند. [۱۷ ب] آخر راه، خارج از آبادیِ خود لنکران، کنار دریا محله ای است آباد و معتبر [که] جمعیت زیاد، خانه های آباد [و] باغستان خوب دارند. ولی راه این محله و آبادی در ایام بارندگی نه آن قدر گیل می شود که توان شرح داد.[۴] بعد از این محله رودخانهٔ بزرگی می گذرد، داخل دریا می شود. در زمستان و بهار بانو عبور می شود. بعد از عبور از رودخانه، بر زمین بلندی، آبادی خود لنکران است.

قلعهٔ لنکران

اوّل در کنار دریا و سمت دیگر همین رودخانه که دو سمت آب است، دولت روس قلعهٔ بسیار محکمی ساخته است. خندق و خاکریز بسیار سختی دارد. درواقع دیوار قلعه همه طرف، تلی خاکی است. اسباب قلعه داری از توپ و قورخانه، آن قدر موجود است که به حساب نیاید. دو برج آجری بسیار محکم با خاکریز و خندق که درواقع هریک قلعه ای است سه مرتبه، در دو سمت [۱۸ آ] این قلعه یکی در طرف دریا، یکی به سمت رودخانه، خارج از این قلعهٔ بزرگ [با] قدری فاصله ساخته اند. درهربرجی پانزده عراده توپ بزرگ با قورخانه و توپچی و آذوقه و جمیع مایحتاج در آن دو برج حاضر است. چاه آب [و] تنور [دارد] . در ایام محاصره ابداً محتاج به خارج نمی شود.

ساکنان قلعه و بناها

سکنهٔ این قلعه جمیعاً روس اند، از نوکر دولتی و غیره. عمارات باصفای خوبی دارد. در وسط قلعه، کلیسایی است خیلی پاکیزه [و] خوب، همهٔ کوچه های قلعه وسیع، [در] دو طرف درختها کاشته اند. خیلی جای خوب با صفایی است. زمین قلعه، اطراف آن همه خاکریزها [ی] سبز و خرم [است] .

۴ . یعنی آن قدر گل آلوده می شود که نمی توان آن را شرح داد.

لنکران

آبادی خود لنکران خارج این قلعه [با] قد[ر] ی فاصله واقع است. اهلش سنی، شیعه، نصارا و یهودند. جای آبادی است، ولی ادبار[و] کثیف. کوچه‌ها پر از گل [است]. بازار نجسی دارد. بعضی از عماراتشان بد نیست. بیشتر از مردمش [۱۸ ب] طالشی اند. به حسب صورت بد نیستند، ولی مردمش از دل دور [و] بسیار بی مهر[ند]. اکثر زبان روس می دانند؛ به ترکی و فارسی هم تکلم می کنند.

کشاورزی

زراعت برنج و گندم و جو بسیار دارند. ابریشم زیاد به عمل می آورند. از این جنگلها، چوب بسیار از دریا حمل به بادکوبه می شود، ولی جمیعاً مال دولت روس است، در همهٔ رودخانه ها از جانب دولت صید ماهی می شود.

حرکت از لنکران

یک روز به جهت مهر کردن باش‌برد[۵] و تهیهٔ اسباب مانده، روز بیست و چهارم رمضان روانه شدیم.

قزل آقاج

از لنکران الی پستخانهٔ[۶] قزل‌آقاج[۷] به حساب روس سی و شش ورست[۸] است

۵. مقصود همان تذکره یا پاسپورت می باشد. احتمالاً واژهٔ ترکی است. نایب‌الصدر شیرازی نیز این کلمه را به کار برده است: «حاجی میرزا خلیل زحمت کشیده، نزد کارپرداز رشت رفته، تذکره و باشبرد گرفته و امضای کارگزار دولت روس و عثمانی هم شد». (نایب‌الصدر شیرازی، **سفرنامهٔ نایب‌الصدر شیرازی در زیارت مکه و سیاحت ایران و هند**، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۶۲، ص ٦٤).

٦. اصل: پشت خانه، پشته خانه و پسته خانه. در اینجا ضبط پستخانه انتخاب گردید. مقصود چاپارخانه های میان راه می باشد.

۷. قزل به معنی طلایی و آقاج به معنی درخت است = درخت طلایی.

۸. اصل همه جا: ورس. در فارسی به‌صورت ورس یا ورست Versta آمده است. صورت صحیح آن Wyorst (با تلفظ روسی) می باشد. هر ورست برابر است با ۳۵۰۰ قدم یا در حدود ۲/۳ مایل.

که به حساب ما هر هفت ورست یک فرسخ است. عبور از این راهها با عراد[ه] های چاپارخانهٔ دولتی می شود که به اصطلاح روسیه، پشت[9] می گویند. اسبهای عراده بسیار بسیار خوب است، ولی چون خود عراد[ه] های پُشت فنر ندارد[10] مثل عراده‌های توپخانه است [۱۹ آ] و سرش باز.

وضع عراده‌ها

اولاً، از جهت آفتاب و بارندگی محفوظ نیست و ثانیاً، در حرکت آن‌قدر زحمت می دهد که مافوق آن متصور نمی شود. [در] هر عراده هم سه نفر زیاده نمی تواند نشست با قدری اسباب.

وضع راه

همهٔ راه را هموار کرده و با سنگ ریزه‌ها ریخته و کوفته‌اند. مثل اینکه یک‌پارچه از سنگ است. دریا سمت راست راه واقع است. طرف چپ راه آب و نیزارها[ی] بسیار است. در یک فرسخی راه مرداب بزرگی است بسته[11] به دریا. پل چوبی بسیار بزرگ خیلی محکم خوبی به جهت عبور بر روی او بسته‌اند. بر روی رودخانه های دیگر هم پلهای چوبی بسته شده است.

یک فرسخی لنکران مقابل راه در دریا، نزدیک به خشکی، جزیرهٔ بزرگ خوب پردرخت باصفایی است. آبادی و زراعت هم دارد. همه‌جا اطراف این راه، محل زراعت و آبادیهای خوب دارد. سکنهٔ آنها بعضی مسلم [۱۹ ب] [و] اکثر از اهل نمسه‌اند. نصارا و یهود که دولت روس درآنجاها نشانده، رعیتی می کند. همهٔ راه هموار[و] هوایش ملایم [است] .

یک پستخانهٔ دیگر هم سوای قزل‌آقاج هست. زراعت گندم و برنج و جو بسیار

۹. مقصود همان پست Post می باشد که درپشتخانه (= پستخانه) هم آمده است. چون ضبط پشت به تلفظ روسی آن نزدیک است، انتخاب گردید.

۱۰. ظاهراً منظور نویسنده از فنر، سایبانهای تاشو می باشد که کالسکه‌ها و درشکه‌های قدیم داشتند.

۱۱. یعنی متصل به دریا.

دارند. کنار راهها را در بعضی جاها درخت بید کاشته‌اند.

آبادی قزل آقاج

اول آبادی قزل‌آقاج رودخانهٔ بزرگی است که آبش به طرف دریا می رود. پل چوبی بسیار بزرگ خیلی محکمی به جهت عبور بر روی آن ساخته‌اند. سکنهٔ این آبادی همه از [ا] هل نمسه‌اند. جمعیت زیادی دارد. اکثر یهودند. زراعت بسیاری دارند. خانه‌ها همه از چوب ساخته شده است، به طورهای خوب.[۱۲] از دریا قدری دور است.

این شش فرسخ راه را عراده به دو ساعت و نیم می‌آید. کنار راه همه جا چوبهای تراشیده [و] رنگ کرده بر پا کرده‌اند. به فاصلهٔ هر ورست، چوبی است؛ بر سر آن چوبها، حساب راه و عدد ورستها را به خط روسی نوشته‌اند.

پستخانه‌های میان راه

از قزل‌آقاج الی سالیان سه پستخانه است موسوم به [۲۰ آ] کُک‌تپه[۱۳]، جیران‌بار [و] خود سالیان. تمام راه تا سالیان نود ورست است.

از قزل آقاج تا سالیان

از قزل‌آقاج الی سالیان، طرفین راه به طوری آبادی است که می توان گفت آبادی متصل به هم است. سکنهٔ آنها مسلم، نصارا، یهود [و] از اهل نمسه [اند]. چند رود بزرگ از راه گذشته به طرف دریا می رود. بعضی نهرهای کوچک هم هست. بر روی همهٔ آنها پلهای چوبی اعلی بسته‌اند. از یک فرسخی قزل‌آقاج، دریا به سمت شرقی راه افتاده از آبادیهای راه دور می شود. جنگل در سمت مغرب در دامنهٔ کوه واقع شده، متدرجاً کم می شود. مقابل کُک‌تپه، جنگلهای صحرایی بکلی تمام می شود، ولی در کوهستانش جنگل هست. مقابل کُک‌تپه بقدر دو

۱۲. یعنی به شکل و وضع خوب و مرتب.

۱۳. کُک kök به ترکی یعنی چاق. کک‌تپه = تپهٔ چاق و بزرگ.

ساعت دور از راه قشلهٔ[۱۴] بسیار بزرگ خوبی به جهت سوارهٔ قزاق ساخته اند. واقعی جای دیدنی است.

صحرای مغان

از جیران بارتاسالیان سمت دست چپ راه که صحرای مغان است، چمن خوبی است. آبادی ندارد. در خیال آبادی هستند. [۲۰ ب] ولی طرف راست راه قدری دور از معبر، دهات و مزارع و آبادیها متصل به هم هستند تا مقابل سالیان؛ بلکه می توان گفت از لنکران الی سالیان این جلگه یک پارچه آبادی است. در این آبادیها همه جا آسیاهای آبی است و بادی.

حمل و نقل همه چیز از اهل ولایت و کاروانها، با عرادهٔ اسبی و گاوی می شود. در دو ساعتی سالیان یک شعبه از رود کُر[۱۵] می گذرد. نیم ساعت قبل از رسیدن به این آب و بعد از عبور از آب همه جا باغات وعمارات [و] محل زراعت متصل به هم است تا سالیان. رود کر از وسط آبادی سالیان گذشته به طرف دریا می رود.

رود کورا

رود بزرگی است. مرا اعتقاد این است که از دجله کمتر نباشد. گمیهای بزرگ در او کار می کنند. یک قسم ماهی که موسوم به قزل بالق[۱۶] است در این آب صید می کنند. ماهی دیگر هم که موسوم به شاه ماهی[۱۷] است در همین آب گرفته می شود. شاه ماهی پر بزرگ نمی شود، [۲۱ آ] ولی قزل بالق، بقدر ماهی آزاد گرفته می شود. گو یا در اقسام ماهیهایی که در همه جا صید می شود بهتر از این دو قسم ماهی نباشد، خاصه ماهی قزل. از قراری که مذکور شد از شیلاتِ

۱۴. صورت درست این واژهٔ ترکی اسلامبولی، قشلاست که به معنی سر بازخانه و ساخلو می باشد.

۱۵. مقصود رود کور یا کورا در تفلیس می باشد. (ن. ک. افزوده ها).

۱۶. قزل بالق Qezel - baleq واژهٔ ترکی و به معنی ماهی طلایی است. بالق یعنی ماهی. مقصود قزل آلا است.

۱۷. یکی از گونه های ماهیهای کوچک استخوانی دریازی است. (فرهنگ معین، ج ۲).

ماهیگیریِ همین رودِ کُر، سالی زیاده از یک میلیون[18] منات که هر مناتی چهار قران و پنج شاهی پول ایران است[19]، در هر سالی و اصل خزانهٔ دولت روس می شود.

سالیان

آبادی خود سالیان نزدیک به پنج هزار خانوار است ولی متفرقه؛ در دو سمت رود یک جا جمع نیست. بازار [و] حمام دارد. اطراف آبادی خود سالیان آب است [و] آبش گوارا. از یک سمت، راه [به] خشکی دارد.

اخلاق مردم

مردمش مسلم ولی با روسیه محشور [و] اکثر زبان روس می دانند. زنها پرده نمی کنند.[20] بچه ها بسیار ضایع [اند]. میخانه های زیاد در کار است. مرتکب همه قسم معاصی هستند. اسمی از اسلام مذکور است بلارسم. صورتهای خوب دارند. زبان خودشان ترکی است. مأمورین روس بعضی جاها [۲۱ ب] به جهت ضرورت خود و بیوتات دولتی ساخته اند. جای بدی نیست. هوایش با رطوبت، در زمستان و بهار گلش بسیار است. در این رودخانه ماهی سفید هم صید می کنند.

چند روزی به جهت تفرّج و تماشا توقف کردیم، روز شنبهٔ غرّهٔ شوال المکرم حرکت نمودیم.

قره چاله

از سالیان الی قره‌چاله پانزده ورست [است]. اوّل منزل، از رودخانهٔ کُر عبور باید کرد. همهٔ راه هموار، سمت راست را [ه] بعضی دره ماهور [و] طرف چپ قدری دور از راه، بعضی دهات و مزارع دارد. آبادی خود قره‌چاله منحصر به همان

۱۸. اصل: ملیان.

۱۹. منات و امپریال از پولهای رایج روسیه بود. (ن. ک. افزوده ها).

۲۰. یعنی حجاب را رعایت نمی کنند.

پستخانه است. گزستانی دارد که چوبش را حمل به سالیان می کنند. پهلوی پستخانه نهر خُشکی است. به جهت عبور عراده ها پُل سنگی بر روی آن ساخته اند که هنگام گذشتن، آب باران مانع حرکت عراده‌ها نشود.

آقجه قبول

از قره‌چاله الی آقجه قَبُول[۲۱] سی ورست راه است [و] همهٔ راه هموار. قدری که ازپستخانه گذشت، طرفین راه بعضی کوههای [۲۲آ] مختصر دارد. سمت چپ دور از راه کنار رود، همه جا جنگلستانی است طولانی. بعضی باغات و آبادی کمی هم دارد. از همهٔ این جنگلهای کنار رودِ کر، احدی قادر بر بریدن درختی نیست مگر به جهت ضرورت کارهای دولتی. آخر راه نزدیک به آقجه قبول شعبهٔ آبی از رود کُر جدا شده، به گودالی می ریزد. مرداب بزرگی می شود متصل به آقجه قبول. در این مرداب هم ماهی صید می کنند. خود آقجه قبول عبارت است از کاروانسرایی مشتمل بر سه ایوان وچهار حجره، یک سردر [و] دو طویله [که] همه از سنگ تراشیدهٔ سفید رنگ است. از بناهای سلاطین صفویه [و] بسیار بنای خوبی است. جز عملهٔ پستخانه سکنه و آبادی ندارد.

پاشالی

از آقجه قبول الی پاشالی، بیست وپنج ورست، اوّل راه هموار [و] طرفین راه کوه است. آخر راه از کوه می گذرد، ولی سخت نیست. از قره‌چاله الی پاشالی آبادی و آب جاری است. [۲۲ب] ایلات و احشام ساکن اند. خودِ پاشالی در میان دره واقع است. پُستخانهٔ خوبی ساخته اند. سوای عملهٔ پستخانه سکنه و آبادی ندارد. ربع فرسخ دور ازپستخانه در میان کوه، رودخانهٔ آبی است به جهت رفع ضرورت. از آن رودخانه با عراده، آب به این پستخانه می آورند.

۲۱. احتمالاً صورت صحیح آن آقچه است به معنی سفیدرنگ.

منازل میان راه

از پاشالی الی شهر شماخی سه پستخانه است: اوّل، قیه لی[۲۲] سیزده ورست. دو یم، چارلی نوزده ورست. سیّم، شهر شماخی هیفده ورست. همهٔ راه کوهستان ولی سخت نیست. جمع کوهها خاکی است. در بارندگی زیاد گل می شود. در این راه آبادی نیست، مگر پستخانه ها. ایلات و احشام [نیز] ساکن اند. برخی جاها زراعتِ دیم هم دارند. گو یا در عالم زمینی بهتر از این زمین نباشد. همهٔ این کوهستان و جلگهٔ شماخی که یک قطعه ای است از ولایت شیروان[۲۳]، در فصل بهار یک پارچه زمرد است، مملو از گلهای رنگین [و] مفرح. [۲۳ آ] زیاده با صفا[ست]. همیشه هوا مترشح [و] کوهها پر از مه [است]. آخر راه سمت راست، جلگهٔ مختصری است. رود آبی دارد. بعضی آبادی و محل زراعت در این جلگه هست. ابریشم هم به عمل می آورند. باغاتش چندان نیست.

۲۲. قسمت اول کلمه خوانا نیست. قیه، قبه، فیه (؟). به هرحال ضبط قیه انتخاب گردید.

۲۳. صورت درست این کلمه شروان Sharvan می باشد، اما با گذشت زمان شیروان تلفظ گردید. ولایت شروان در جنوب شرقی قفقاز قرار دارد.

شماخی

خود شهر شماخی در دامنهٔ کوهی رو به مشرق واقع است.[1] از دور جمیع ابنیه و عماراتش نمایان است. چشم انداز خوبی دارد. چون چندین سال قبل از صدمهٔ زلزله، شهر قدیم آنجا اکثرش خراب شده بوده است، بنای تازهٔ آنجا را دولت روس بقاعده گذاشته اند. همهٔ کوچه های شهر عریض، وسیع، راست، سنگ فرش [و] دکاکین در دو طرف کوچه واقع است. عمارات و ابنیهٔ این شهر جمیع از سنگ تراشیده است. سنگش سفید رنگ [است و] چندان سخت نیست. به سهولت تراشیده شود. آبش کم است و گوارا نیست. چند کاروانسرای خوبی دارد. بهتر از همهٔ آنها کاروانسرای لله اوف است،[۲۳ ب] همه از سنگ. بنای خوبی است.

بناهای شماخی

دو سه کلیسای عالی دارد و مساجد اهل اسلام هم بد نیست. سه چهار حمام به رسم ایران دارد بعضی عمارات عالی خوب به قانون فرنگی ساخته اند. بر بلندی کوه، مشرف بر آبادی شهر قلعه و توپخانه و بیوتات دولتی واقع است، خیلی

۱. آن طرف رود کر در ساحل دریای خزر، جایی که سلسله جبال قفقاز به دریا فرو می رود، ایالت شروان واقع است. کرسی این ایالت شماخیه بود، که اکنون شماخی یا شماخا خوانده می شود. (لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمهٔ محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۹۳).

باشکوه. کُمَرنات که حاکم آنجاست، باغ با صفایی نزدیک عمارات ساخته است.

آموزش و پرورش

سکنهٔ این بلد شیعه، سنی، روس [و] ارمنی درهم اند. همه ترک زبان [و] اکثر آنها به زبان روس تکلّم می کنند. مکتبخانه ها هست که مخارج آن از جانب دولت داده می شود. اطفال مسلم و ارمنی را زبان روس درس می دهند. اهلش خیلی خوش رو، خوش مو، با طراوت، بسیار فضول و بدذات [اند].

محصولات

سماق شکّی[2] ازمخصوصات اینجاست. پارچه های ابریشمی راخوب می بافند. نوار ابریشم و گلابتون از اینجا به اطراف می برند. کمر بندهای طلا و نقره سوار کرده، قمهٔ داغستانی[3] در این شهر [۲٤ آ] ساخته می شود. استادهای لزگی[4] قمه ساز در این شهر دکانها دارند و مشغول کارند. بر روی هم رفته جای خوبی است. نان این ولایت بهترین نانهاست. زنهای این شهر عفیف تر از بلاد دیگرند. ماست، پنیر و سرشیر خوبی دارد. در کلاّشیء اهل این ولایت استاد مردم عراق عرب اند.

طایفه خاجگان

از جملهٔ غرایب [اینکه] در کاروانسرای لله اوف که منزل ما بود، دو نفر روس دالاندار کاروانسرا بودند، هردو خاجه. جو یای حال آنها شدم، معلوم شد در روس طایفهٔ مخصوصی هستند که مرد و زنها بعد از رسیدن به تکلیف، بیشتری[5] پس از گرفتن زن و به هم رسیدن اولاد، به جهت ترک لذایذ دنیوی به رضای

۲. شکی از شهرهای جمهوری آذربایجان شوروی و در مشرق قفقاز واقع است.
۳. جمهوری خودمختار داغستان بین بخش شرقی قفقاز و دریای خزر واقع می باشد.
٤. لزگی Lazgi یا لگزی نام قومی است که در داغستان قفقاز در ناحیهٔ لزگستان به سر می برند.
۵. بیشتری یعنی اکثر.

خاطر، خود را خصی[6] می کنند. مردها بیضهٔ خود را درمی آورند [و] زنهای آنها رگی از زیر پستان چپ خود را قطع کنند. پس از قطع آن رگ مخصوص، دیگر میل به مرد نمی کنند. بعد از این عمل، شراب و گوشت خوک [٢٤ ب] و روغن نمی خورند. گوشت ماهی می خورند. این طایفه هرجا باشند در مال دنیا با هم مساوات کنند. هریک بمیرد مالش در میان همهٔ خاجه ها قسمت شود. با مُسلمانان از جهت نخوردن شراب و گوشت خوک مهربانی نمایند.

از جانب دولت روس این قاعده و طریقه ممنوع است. اگر بدانند کسی خود را خصی کرده است، سیاست می کنند و به حبس می فرستند [و] از ولایت اخراج می کنند. سوای شماخی در جاهای دیگر هم از این خاجه ها دیده شد. اکثر عراده‌چی بودند. معلوم شد اینها را از جانب دولت به همین جنایت[7] از خانه و ملک خودشان اخراج کرده اند. این مردم با روس نهایت عداوت را دارند. گیل داغستان که دوایی است معروف از یک دو کوه این ولایت می آورند.

مسجد جامع

مسجد جامعی دارد که از این زلزله خرابی به هم نرسانده است. از اهل آنجا گفتند متجاوز از هزار سال است که این [٢٥ آ] مسجد را بنا کرده اند.[8]

میوه های شماخی

درفوا که گلابی آنجا مشهور به خوبی است. سایر میوه ها هم بد نمی شود. هوایش مایل به سردی، واقعی از جاهای با صفای دنیاست. از جهت سبزه و گل [و] طراوت و صفا، قطعه[ای] از بهشت است.

٦. خصی، Xasi = مردی که بیضه اش را کشیده باشند. اخته (فرهنگ معین، ج ١).

٧. جنایت = گناه.

٨. «مسجد قدیم شهر را که به جامع معروف است، دیدم. می گویند از بناهای ابومسلم مروزی است. هرچه هست زیاد کهنه است». (محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، از تفلیس به تهران (سفرنامهٔ صنیع الدوله)، به کوشش محمد گلبن، انتشارات سحر، ص ٤٧).

اخلاق مردم

مردمش هم از حیثیت صورت و جمال ثانی حُوَر و غلمان‌اند، ولی از راه مزاج و حالت، همهٔ خلقش بی حیا، چشم‌سفید[9]، گدا طبع، طماع، بدذات، شیطان، دزد [و] دروغگو [ینـد و] همهٔ صفات ذمیمه در آنها موجود است. گویا اهل جهنم را خداوند به صورت مَلَک تبدیل کرده، ساکن بهشت فرموده است. کبک، قرقاول، تیهو [و] آهو بسیار دارد.

[چون] صدمهٔ زیادی از حرکت عراده‌های پست رسیده بود، لابد چند روزی توقف نموده، بعد از رفع خستگی، مخصوص کالسکه[ای] به جهت سواری خود به قیمت گزاف خریده، روز پنج‌شنبهٔ پنجم شوال روانه شدیم.

تیره‌دل

از شهر شماخی الی پستخانهٔ تیره‌دل[10] بیست و یک ورست [و] همهٔ راه کوهستان [است] ولی کوهها [۲۵ ب] [ی] خاکی؛ سخت نیست. راه عراده را ساخته‌اند. همه جا سبز و خرم [و] گلها بر روی هم ریخته، بقدر کف دستی زمین ساده دیده نمی‌شود. طرفین راه دهات آباد و محل زراعت [است]. کوه و دشت پر از حاصل دیم، طرف مغرب کوهستانش، جنگل [و] هرجا مجرای آب یا دره‌ای است. پلها از سنگ تراشیده، در نهایت صفا و استحکام بسته و راه عراده را از سنگ‌ریزه کوبیده‌اند. از شماخی تا به این محل چندآب جاری در راه می گذرد. از تیره‌دل الی پستخانهٔ قرامریان سه پستخانه است: اول، آق‌سو. ثانی، کرک‌لی. ثالث، قرامریان. پنجاه وپنج ورست [است].[11]

۹. چشم سفید = گستاخ و بی حیا. (فرهنگ معین، ج ۱).

۱۰. در سفرنامهٔ صنیع الدوله، این کلمه به صورت شیرادل آمده است: «یازدهم شرادل، بیست ورسی است». (سفرنامهٔ صنیع‌الدوله، ص ۴۷). احتمالاً در متن شیره‌دل مورد نظر بود که به صورت تیره‌دل نوشته شده است.

۱۱. محتملاً مقصود نویسنده این است که مجموع فواصل میان این سه پستخانه (از تیره‌دل تا قرامریان)، پنجاه وپنج ورست است.

آق‌سو

ازپستخانهٔ تیره‌دل الی آق‌سو[۱۲]، همهٔ راه کوهستان است و جنگل. چند پل سنگ [ی] عالی بر روی آبها ساخته‌اند. پستخانهٔ آق‌سو بسیار جای با صفایی است. اطرافش باغستان [و] ده خیلی آبادی است. رودخانهٔ آبی دارد. زراعت زیادی دارند. سکنهٔ آنجا [۲۶ آ] مسلم‌اند.

کرک‌لی

از آق‌سو الی پستخانهٔ کُرک‌لی[۱۳] جلگه‌ای است وسیع [و] دو طرف کوه. این جلگه پر است از دهات آباد و نهرهای جاری [و] باغستان و محل زراعت. کوه و دشت مملو از نرگس و بنفشه و اقسام گلهای رنگارنگ است که چشم بیننده از نظارهٔ آنها خیره شود. در این راه پلهای سنگی و چوبی بزرگ و کوچک متعدد بر سر انهار که در معبر واقع است، ساخته شده است. پستخانهٔ کُرَک‌لی جای خوبی است. سکنهٔ آنجا روس‌اند ولی از طایفهٔ مالاغا[ن] که ملت آنها سوای ملت روس است.

قرامریان

ازپستخانهٔ کُرَک‌لی الی پستخانهٔ قرامریان[۱۴] همه‌جا هموار و سبز و خرم [است]. چند نهر جاری از راه می‌گذرد. بر روی همهٔ آنها پلها از سنگ تراشیده و چوب بسته شده است. خود پستخانه هم جای خوبی است. سکنهٔ آنجا هم از طایفهٔ مالاعا[ن هستند]. عماراتشان ازچوب [است]. زراعت زیادی دارند. همه‌جا ابریشم‌کاری دارند. تمام این راه از جهت سبزه و صفا مثل هم است.

۱۲. «دهم آق‌سو به، بیست و یک ورسی است». (سفرنامهٔ صنیع‌الدوله، ص ٤٧).

۱۳. محتملاً همان اسمی است که اعتمادالسلطنه به صورت کلونی ضبط کرده است: «نهم کلونی، سیزده ورسی است». (همان کتاب، ص ٤٧).

١٤. محتملاً همان کلمه‌ای است که اعتمادالسلطنه، آن را به صورت عرافریم آورده است: «هشتم عرافریم، سیزده ورسی [است]. (همان کتاب، ص ٤٧).

[۲۶ ب] گوسفند، گاو، گاومیش، اقسام مرغها از غاز[۱۵]، اردک، بوقلمون [و] خوک خانگی زیاد[ه] از حدّ دارند. دهات اطراف این محل اهلش مسلم‌اند و سنّی.

ککچای

روز هفتم شوال از قرامریان روانه شدیم [که] الی پُستخانهٔ ککچای[۱۶] هیفده ورست [است].[۱۷] پستخانهٔ عالی خوبی دارد. همهٔ راه هموار [و] بقدر پنج ورست از اوّل راه که آمد، کوه طرف چپ راه تمام می‌شود. جلگهٔ بسیار وسیعی است. دهات آباد [و] باغستان زیاد دارد. حاصل گندم، جو، برنج [و] ابریشم بسیار برمی‌دارند. این محال موسوم بسردریست.[۱۸] همه‌جا سبز و خرم، چمنهای باصفا [و] پر از گلهای رنگین است، خاصّه اقسام لاله‌ها. رودخانهٔ آبی دارد.

قوریان چای

از ککچای الی پستخانهٔ قوریان‌چای نوزده ورست[۱۹] [و] همهٔ راه هموار [است]. رود بزرگ و انهار جاریهٔ بسیاری دارد. دست راست راه کوهستان است [و] سمت چپ همان جلگهٔ وسیع. همه‌جا آبادی و باغستان [و] محل زراعت متصل به هم است. [۲۷ آ] خیلی جای آباد با صفایی است.

عرب

از پُستخانهٔ قوریان‌چای[۲۰] الی پستخانهٔ موسوم به عرب، پانزده ورست

۱۵. اصل: قاز (ترکی).
۱۶. یعنی رود چاق. رود بزرگ.
۱۷. چاپارخانهٔ هفتم کوک‌چای، بیست ورسی [است]. (سفرنامهٔ صنیع‌الدوله، ص ۴۷).
۱۸. چنین است در متن. من متوجه مقصود نویسنده ازسردری نشده‌ام. شاید اسم بلوک باشد.
۱۹. محتملاً همان محلی است که اعتمادالسلطنه آن را به صورت شور کوه‌چای ضبط کرده است: چاپارخانهٔ ششم شورکوه‌چای، هفده ورسی [است]. (همان کتاب، ص ۴۷).
۲۰. اصل: نوریان‌چای.

[است].[۲۱] همهٔ راه هموار [و] رودخانهٔ آبی دارد. دست راست کوهستان [و] طرف چپ همان جلگهٔ آباد وسیع باصفاست. سکنهٔ آن آبادیها مسلم اند. خود پستخانه آبادی خوبی دارد. مردمش نصارا و روس اند.

چماق لو

از پستخانهٔ عرب الی پستخانهٔ چماق لو[۲۲] سیزده ورست [و] همهٔ راه هموار [است]. رودخانهٔ بزرگی می گذرد.[۲۳] کنارش جنگل است. در این جنگلها چنار بسیار است. کاج هم هست. رفته‌رفته کوهستان از طرف راست راه دور می شود. سمت چپ، همان جلگهٔ وسیع است که نهایت آبادی را دارد. در همهٔ این راه جز سه رودخانه، بر روی جمیع آبها، پلهای خوب از سنگ تراشیده و چوب ساخته اند. این چاپارخانه در ملک ولایت شکی واقع است.

نیکه جور

از چماق لو الی پُستخانه نیکه جور سیزده [۲۷ ب] ورست [است].[۲۴] همهٔ راه هموار، پست و بلند کمی دارد. سمت راست گاهی نزدیک گاهی دور، کوهستان است. طرف چپ جلگه، چند نهر جاری از کنار راه به سمت جلگه می رود. این جلگه تماماً جنگل است. بعضی متصل بعضی منفصل. دهات آباد [و] محل زراعت بسیار دارد. ابریشم هم به عمل می آورند. باغات زیادی دارند. هم از اراضی شکی است. دراج و قرقاول بسیار است.

۲۱. محتملاً مطابق است با همان محلی که اعتمادالسلطنه، به صورت عزل آورده است: «چاپارخانهٔ پنجم، عزل است، هفده ورسی است». (سفرنامهٔ صنیع الدوله، ص ٤٧).

۲۲. نام این محل در سفرنامهٔ صنیع الدوله به صورت چماغ سو آمده است: «چاپارخانهٔ چهارم چماغ سو، نوزده ورسی خاک شکی است». (همان کتاب، ص ٤٦).

۲۳. محتملاً مقصود رودخانهٔ آچین است: «رودخانهٔ آچین، از نزدیک اینجا (= چماغ سو) جاری است». (همان کتاب، ص ٤٦).

۲٤. احتمالاً همان چاپارخانهٔ منکی چهور است: «چاپارخانهٔ سیم منکی چهور، بیست ورسی، در کنار رودخانهٔ [کور] که از وسط تفلیس می گذرد، واقع شده». (همان کتاب، ص ٤٦).

پل متحرک

آخر منزل از رود کُر عُبور باید کرد. اسبابی از چوب ساخته، بر روی سه گُمی نصب کرده‌اند. طنابی از این سمت آب به آن سمت کشیده است. این گمیها [را] به آن طناب بسته، عراده‌ها را بر روی آن تخته کشیده، در نهایت سهولت عبور می دهند.[۲۵] در آن طرف آب از سمت بالای رودخانه، به فاصلهٔ یک ورست پستخانه است. مقابل چاپارخانه، به امر دولت بر روی این رود عظیم مشغول ساختن پل بودند. چهار پایهٔ پل را [۲۸ آ] از سنگ و آجر و آهک بقدر چهار ذرع از آب بیرون آورده بودند.

قراق‌لو

از پستخانهٔ نیکه‌جور الی پستخانهٔ قراق‌لُو بیست ورست [است].[۲۶] همه جا جلگه [و] پست و بلند کمی دارد. از این محل به شهر شوشی دو روز[ه] می رو[ند].[۲۷] پس از عبور از رود کُر، اراضی ولایت گنجه است. دو رودخانه در این راه می گذرد. بر سر یکی از آنها پلی از چوب ساخته‌اند. در این راه محل زراعت کمتر است. دورازراه آبادیها هست. همه جا جنگلهای پارچه پارچه دارد. مگر کنار رود که متصل به هم جنگل است. بعضی ایلات در این بیابان ساکن اند.[۲۸]

کرک چای

از پستخانهٔ قراق‌لُو الی پستخانه کُرَک‌چای بیست ورست [است].[۲۹] همه جا

۲۵. در مورد این پل متحرک، اعتمادالسلطنه ذیل چاپارخانهٔ منکی چهور (= نیکه‌جور) شرح کامل داده است و اظهار علاقه می کند که طرز ساختن آن را یاد بگیرد. (همان کتاب، ص ٤٦).

۲۶. این محل، محتملاً همان چاپارخانهٔ قارقلی است: «چاپارخانهٔ دوم (= بعد از گنجه)، قارقلی، بیست ورسی است». (همان کتاب، ص ٤٥).

۲۷. اصل: می رود.

۲۸. «طایفهٔ قراموسایی در این صحرا در آلاچیق ساکن اند». (سفرنامهٔ صنیع‌الدوله، ص ٤٥).

۲۹. «چاپارخانهٔ اول بعد از گنجه، کورک‌چای است. بیست ورسی است». (همان کتاب، ص ٤٥).

جلگهٔ هموارى است. اول راه متصل به پستخانه، از رودخانه[ای] که پل چوبی بر روی او بسته شده است، عبور باید کرد. همه جا جنگلهای متفرقه دارد. [دارای] سکنه و دهات آباد [و] محل زراعت بسیار است. عمارت پستخانه ها در نهایت [۲۸ ب] خوبی است.

از چاپارخانهٔ کُرَکُ‌چای الیٰ شهر گنجه بیست ورست [است]. بلند و پست کمی دارد. چهار نهر جاری از سمت چپ راه که کوه با برفی است، به طرف دشت می رود. بر روی دو نهر آن پلهای سنگی بسته اند. راه قدری سنگلاخ است. دهات و مزارع از راه، دور[و] سمت دست راست راه بعضی محل زراعت هست.

شهر گنجه

وضع کلی

اطراف شهر گنجه[1] باغات زیادی دارد. رودخانهٔ آبی از میان آبادی می گذرد. پل چوبی خوبی بر روی او ساخته اند. زیر دست این پل چوبی، پل بزرگی است از آجر و آهک، از بناهای صفویه. قدری خراب است.

سکنهٔ این شهر ارامنه و مُسلم و روس اند. چند نهر آب از آبادی شهر می گذرد. چنارهای خیلی موزون بلند قوی بسیار دارد. درخت چنار به این بالیدگی و موزونی کمتر دیده شده است. آبادی شهر در دامنهٔ کوهی است که به سمت جنوب شهر واقع است. دهات و مزارع [۲۹ آ] بیشتر زیردست شهر در بیابانی که طرف شرقی شهر است واقع است. این کوه بزرگ جنوب و مغرب شهر را دارد.

ابنیه و عماراتش چندان ممتاز نیست. آب زیادی دارد. همه قسم میوه به عمل می آید. فندقش خیلی خوب و درشت و زیاد است. انگور بسیاری دارد [که] تا انگور تازه دوام می کند؛ به تفلیس و بلاد دیگر می برند. هوایش از شماخی گرمتر است.

۱. گنجه یکی از شهرهای جمهوری آذربایجان شوروی است. نام این شهر قدیمی در طول تاریخ چندین بار تغییر یافت. نظامی گنجوی منسوب به این شهر است. (ن. ک. افزوده ها).

قبر خاقانی

قبر خاقانی در خارج شهر است [و] بقعه دارد[2] سه‌چهار حمام خوب دارند. میدان طولانی بزرگ با صفای عالی وسیع از بناهای شاه‌عباس در این شهر هست به همان رسم میدان اصفهان.

مسجد گنجه

مسجد خوبی دارد که درِمسجد روی به طول میدان باز می شود و مناره هم در دو طرف درِ مسجد دارد. وضع مسجد صحن بزرگی است. بقعهٔ مسجد در وسط صحن واقع است نه چندان مرتفع. توی طاق مسجد مربع است. چهار ایوان دارد. طاق مسجد بیست ذرع در بیست ذرع است. [۲۹ ب] چهار ضلع آن حجرات است. روی به صحن مسجد، این مسجد با مسجد شیخ عبدالقادر که در بغداد است، یک طرح است مگر او قدری بزرگتر است. یحتمل هردو کار یک استاد باشد. منبر چوبی بزرگی دارد که در کارهای نجاری بسیار استادی کرده است. نهر آب جاری، از صحن مسجد می گذرد. چنارهای بسیار قوی دارد. یکی از آنها را پیمودم، اصل چنار از جایی که از زمین برآمده است ده ذرع دور او بود.

میدان شهر

وضع میدان هم مربع طولانی، طولش از جنوب به شمال [و] پانصد و پنجاه قدم طول میدان است [و] عرض یکصد و سی قدم. اطراف میدان معلوم است [که] سابقاً مثل میدان اصفهان حجرات بوده است. حالا دکاکین است و بعضی از عمارات، مشرف به میدان است.

دور میدان نهر آب جاری دارد. کنار نهر همه چنارهای قوی مثل چنارهای

۲. مقایسه شودبا: از قراری که می گویند، یعنی من خود در تواریخ ندیده‌ام، اما از اقوام معتبره شنیده‌ام خواجه نظام‌الدین و خاقانی از شیروان عزیمت زیارت بیت‌الله الحرام کرده، در این منزل که از مضافات گنجه است، خواجه مرحوم می شود و خاقانی حسب‌الوصیه، همان‌جا او را دفن می کند. خلاصه، قبر صاحب خمسه در عوض اینکه مزار اسکندر و خسرو و مجنون و بهرام باشد، طویله و چاپارخانه شده است. (سفرنامهٔ صنیع‌الدوله، ص ٤۵).

مسجد سر بر آسمان کشیده است؛ بسیار باشکوه. گویا میدانی به این خوبی [۳۰ آ] درجایی نباشد. نزدیک این میدان حمام عالیی است از بناهای شاه‌عباس.[۳] این مسجد موقوفات زیادی دارد [که] دایر است. کلیسای بزرگی هم ارامنه دارند. بر روی هم رفته شهر خوبی است. مردمش حالتاً از اهل شماخی بهترند ولی صُورتاً نسبت به آنها ندارند. ابریشم کمی به عمل می‌آورند. شاه‌بلوط که به زبان ترکی اسلامبولی گستانه[۴] گویند در باغستان این ولایت بسیار است. درختهای توت بسیار بزرگ دارند. توتش هم بد نیست.[۵]

قره‌یر

از گنجه الی چاپارخانهٔ قره‌یر هیفده ورست [است].[۶] همهٔ راه هموار، بلند و پست کمی دارد. زمین ریگ بوم و سنگلاخ [است]. اول و آخر راه از دو رود آب باید گذشت. چند نهر از کنار راه جاری است. طرفین راه قدری دور، همه‌جا دهات آباد، محل زراعت [و] باغستان و جنگل است. همه‌جا ابریشم کاری دارند. در این جنگلها مرال، قرقاول [و] دراج بسیار دارد. در بیابانش آهو و در [۳۰ ب] کوهستانش کبک و تیهُو فراوان است. در این آبادیها برنج می کارند و برنجشان خوب است. گشنیز بری در این بیابان بسیار دیده شد.

در نزدیک این پستخانه عرّادهٔ کالسکهٔ ما شکست. متحیر و سرگردان ماندیم. جوانکی آقا علی اکبر نام، بزرگ پستخانه که از نجبای گنجه و شیعه بود، ما را

۳. این حمام را شاه‌عباس غفران پناه ساخته و وقف مسجد کرده است. دلاکها همه ایرانی هستند. (سفرنامهٔ صنیع‌الدوله، ص ۳۶).

۴. در متن با پیش اول نوشته شده است. در فرهنگ نوین عربی به فارسی این واژه به صورت کستنا Kastana آمده است. (سید مصطفی طباطبایی، فرهنگ نوین عربی ــ فارسی، کتابفروشی اسلامیه، ص ۵۹۱).

۵. انار خوبی دارد. در دامنهٔ کوه قلعهٔ خوبی است از آهک و سنگ. خندق [و] خاکریز معتبری دارد. از بناهای جوادخان گنجه‌ای است [که] در دعوای روس خراب شده است. حال از جانب دولت عمارت می کنند و به مردم اجازه داده‌اند که در آنجا خانه بسازند. (حاشیهٔ متن).

۶. در سفرنامهٔ صنیع الدوله، این کلمه به صورت قرایار آمده است: «از شمکور به چاپارخانهٔ قرایار نه ورس و از آنجا به گنجه شانزده ورس است». (سفرنامهٔ صنیع‌الدوله، ص ۳۵).

شناخت. درنهایت آدمیت درپستخانه دعوت کرد. کالسکه را با اسبابهای خود روانهٔ گنجه نموده، شب مهمانداری کرد [و] نزدیک صبح کالسکه را تعمیر کرده از گنجه آوردند. چون در این دو سه منزل، گاهی از ایلات قراباغ و جاهای دیگر دزدی می‌شود، خود آقا علی اکبر با جمعی از کسانش سوار شده، ما را به شمکور رساند. یک حلقه انگشتر فیروزهٔ اعلی و یک قبضه شمشیر، یک سجاده کار کُردستان به خود او تعارف کردیم و به کسانش انعام دادیم. ما را وداع کرده و معاودت به پستخانهٔ خود کرد.

شمکور

از پستخانهٔ قره‌یر الیٰ پستخانهٔ شمکور[7] [۳۱ آ] نُه ورست [است].[8] بیشتر از راه هموار [و] سنگ و ریگ دارد. قدری از پستخانه گذشته رود آبی است. بعد از آن چند نهر از کنار راه می گذرد. پستخانهٔ شمکور در دره ماهوری واقع است. خود شمکور محالی است از گنجه [و] هفت پارچه ده معتبر دارد. جای خوبی است. رودخانهٔ بزرگی از پهلوی آبادی شمکور می گذرد.[9] پل آجری خوبی دارد. این پل و قلعهٔ گنجه از بناهای دولت عثمانی است. خود شمکور قلعهٔ سنگی بزرگی داشته آست، حال خراب است. زراعت زیادی دارند. اهلش به شرارت معروف اند. خود پستخانه عمارت عالی بسیار خوبی دارد.

زکم

از شمکور الیٰ پستخانهٔ زکِم بیست وچهار ورست [است].[10] اول راه پست

۷. شمکور در شمال باختری گنجه واقع و جزو ایالت اران است. (ر. ک. سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۹۲). در سفرنامهٔ میرزا محمد حسین فراهانی دربارهٔ شمکور آمده است که: «بعد از آن به استاسیون شمکور که اول خاک گنجه است رسیده و از آنجا به استاسیون موسوم به گنجه می رسد». سفرنامهٔ فراهانی، ص ٧٤).

۸. ر. ک. پانوشت شمارهٔ ٦.

۹. «رودخانه از سمت شرقی جاری است». (سفرنامهٔ صنیع‌الدوله، ص ۳۵).

۱۰. اعتمادالسلطنه این کلمه را به صورت زیغم آورده است: «چاپارخانهٔ اول زیغم، نوزده ورسی بود و همان جایی است که ذات همایونی چند روز قبل، در آن نهار میل فرموده بودند. از آنجا به چاپارخانهٔ شمکور که بیست و سه ورسی بود، رفتیم». (همان کتاب، ص ۳۵).

و بلند کمی دارد [و] بعد هموار [است] . انهار جاریه [دارد] و محل زراعت بسیاری است. پستخانهٔ زَکِم در کنار نهری واقع است. عمارت خوبی دارد، سوای اهل پستخانه، سکنه و آبادی و محل زراعت [۳۱ ب] دارد. جای خوبی است.

طاووس لی

از پستخانهٔ زکم الی پستخانهٔ طاووس لی نوزده ورست [است] . قدری از راه دره ماهور، بعضی هموار [و] نهرهای جاری بسیار است. بیشتر از طرفین راه آبادی و محل زراعت است. خود طاووس لی در بلندی دره واقع است. عمارت عالی خوبی ساخته اند. رودخانهٔ آبی دارد.

حسن سو

از طاووس لی الی پستخانهٔ حسن سُو شانزده ورست، بیشتر از راه دره ماهور و کوهستان، اطراف راه همه جا محل زراعت و آبهای جاری است. خیلی با صفا و ییلاق است. خود حسن سُو چاپارخانه و آبادی دارد.

حسین بیگ لی

از حسن سُو الی حسین بیگ لی دوازده ورست [است] . همهٔ راه دره ماهور و جلگه، آبهای جاری [و] آبادیهای باصفای خوب دارد. باغاتشان بسیار [و] ییلاق این محال، نشیمن طایفهٔ قزاق است. پستخانهٔ حسین بیگ لو[11] عمارت عالی خوبی دارد.

بُل پشت

از پستخانهٔ حسین بیگ لو الی پُستخانهٔ بُل پشت دوازده ورست، [۳۲ آ] بیشتر از راه [دارای] دره ماهور، آبهای جاری، زمینهای سبز [و] محل زراعت

۱۱. پسوند ترکی لی به صورت لو هم به کار رفته است.

بسیار است. دست چپ راه، کوهستان و جنگل [و] جای باصفای خوش هوایی است. پستخانهٔ بُل‌پشت عمارتی ندارد.

صالح لی

از بل پشت الی پستخانهٔ موسوم به صالح‌لی چهارده ورست [است]. همهٔ راه هموار، بلند و پستی کمی دارد. بیشتر از راه محل زراعت و آبهای جاری [و] آبادیهای معتبر است. عمارت پستخانه بر بلندی مشرف به آبادی آن محل واقع است. جای باصفای خوبی است.

مغان‌لی

از پستخانهٔ صالح‌لی الی پُستخانهٔ مغان‌لی بیست و چهار ورست [است]. جلگه و دره ماهور [و] طرفین راه همه‌جا آبادی و محل زراعت است. جنگلهای متفرقه [و] آبهای جاری بسیار دارد. سردسیر [است]. ابریشم زیادی به عمل می‌آورند. جای با صفای خوبی است. وسط راه از رود کُر عبور باید کرد. پُل آجری محکمی از بناهای قدیم دارد. خود مغان‌لی آبادی و سکنه دارد. عمارت پستخانه هم [۳۲ ب] جای باصفایی است. دست چپ راه به فاصلهٔ نیم فرسخ آخر منزل، قلعهٔ سنگی بزرگ محکمی از بناهای قدیم است. آبادی و سکنه ندارد.

ساروان

از پستخانهٔ مغان‌لی الی پستخانهٔ ساروان هجده ورست [است]. همهٔ راه هموار، اطراف کوهستان و سردسیر [است]. چند نهر جاری می گذرد. طرفین راه همه محل زراعت و آبادی [است]. خود ساروان جز پُستخانه، آبادی معتبر و باغات خوب دارد. سکنهٔ این راه اکثر مسلم اند.

قـده

از ساروان الی قُذه یازده ورست راه است، هموار. رودخانهٔ بزرگی دارد که

پلی بسیار خوب از چوب بر او بسته اند. چند نهر جاری از راه می گذرد. طرفین، محل زراعت و آباد [است]. خود قُـدّه در دامنهٔ کوهی واقع است. سوای پُستخانه، آبادی خوبی دارد. باغاتش زیاد [و] جای باصفای خوش هوایی است.

سُغان لی

از قدّه الی سُغان لی هفده ورست [است]. اول راه گردنهٔ بلندی دارد [که] به جهت عبور عرّاده هموار کرده و ساخته اند.[۳۳آ] سمت راست راه جلگهٔ باصفایی است. نهرهای جاری می گذرد. طرف چپ کوهی است [که در] دامنهٔ آن همه جا آبادی، محل زراعت [و] باغات باصفا[ست]. سمت راست هم باغات و آبادی [و] محل زراعت خوبی دارد. آخر راه قدری پست و بلند است. پستخانهٔ سغان لو عمارت عالی خوبی است. آبادی معتبر و سکنهٔ زیادی دارد. دکاکین و کسبه هم دارند.

تفلیس

از سغان لو الی شهر تفلیس ده ورست [است]. همه جا کوهستان، بعضی از راه تنگ و پاره[ای] گشاد، همه را تراشیده، هموار کرده اند. با وجود این پست [و] بلندی دارد. رود کُر از طرف راست راه از دره می گذرد. از یک فرسخی شهر همه جا خانه و عمارات و باغستان درهم و متفرق [است].

تفلیس

شهر تفلیس در میان درهٔ بزرگی واقع است که رود کُر از وسط آن می گذرد. آبادی قدری از شهر در دو طرف راه واقع است. این شهر نهایت [۳۳ ب] آبادی را دارد. چون بیشتر از عماراتش در دامنه و بلندیهای کوه واقع شده است، بسیار با شکوه است. کوچه ها همه وسیع [و] سنگفرش[اند].

وضع بناهای شهر

همهٔ عمارات دومرتبه، بعضی سه مرتبه، مشرف بر کوچه [و] مرتبهٔ زیر [دارای] دکاکین و بازار[ند]. خانه ها بسیار عالی، از سنگ و آجر و چوب [ساخته اند]. باغ و باغچه های باصفا دارد. هوایش ملایم، مردمش گُرجی، روس، ارامنه، مسلم شیعی، سنی [و] یهود درهم اند. کلیساهای معتبر بسیار خوب دارد. کلیسای بزرگی است نزدیک به رود کُر از بناهای شاه‌عباس صفوی؛ بسیار معتبر است. کنار رود نزدیک به همان کلیسا هم مسجد و مناره است از بناهای شاه‌عباس.

حمامهای شهر

حمامهای خوبی دارند که آب آنها از چشمهٔ آب گرمی است که از همان

زمین برآید. محتاج به آتش نیست.[1] آب گرمش بسیار صاف خوش‌مزه [و] چشمهٔ آب سرد هم نزدیک همان چشمهٔ آب گرم است. [در] همهٔ حمامها، لوله های آب گرم و سرد پهلوی هم به حوضها می ریزد، این آب بدن را [۳۴ آ] بسیار نرم کند.

وضع مردم

اعاظم روسیهٔ ساکن تفلیس، عمارات و بیوتات بسیار عالی و باغات خیلی باصفا ساخته اند. از مرد و زن نه‌چندان صورتهای خوب هست که توان ذکر شمه[ای] از آن را نمود. زن و مرد بی عصمت و هرزه[اند]. شرابخانه و قحبه‌خانه ها بسیار [است]. هر که هر قسم هرزگی خواهد کند اسباب آن موجود و مانع مفقود است.

کاروانسراهای بسیار خوب دارد و از جمله کاروانسرای خلتف ارمنی است [که] کنار رود کُر واقع است. دو مرتبه و سه مرتبه، البته زیاد از دویست حجره دارد. بسیار شهر آبادی است و بزرگ. عرض شهر کم، طولش بسیار است.[2] همه‌چیز از اجناس و از مأکول و مشروب موجود است. هر قسم میوه به عمل می آید. سیب بسیار خوبی دارد [و] تا سیب نو دوام می کند.

عمارت جانشین

عمارت جانشین در جای وسیعی واقع است روی به میدانی. خیلی عمارت عالی دارد، از سنگ تراشیده. اسباب عمارت خیلی باشکوه و مجلل [و] رو به روی قدری از آن، [۳۴ ب] باغچهٔ باصفایی است. اطراف میدان مقابل عمارت،

۱. تفلیس کرسی گرجستان در ساحل علیای رود کر نزد جغرافی نویسان قرن چهارم معروف بود و ابن حوقل در وصف آن گوید این شهر دو بارو دارد و شهری است سرسبز و حاصلخیز و مستحکم. دارای سه دروازه و حمامهایی که بدون آتش آبشان گرم است و رود کر از میان شهر عبور می کند. (سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۹۵).

۲. «و شهر حالیهٔ تفلیس در وسط دره به طول افتاده و عرضش چندان نیست». (سفرنامهٔ فراهانی، ص ۷۶).

بیوتات دولتی است؛ مثل سر بازخانه، دفترخانه، قورخانه، توپخانه [و] حبسخانه. چقدر باصفا!

وضع میدان

یک طرف از میدان حوض بزرگ دو سه مرتبه‌ای است باصفا. جای دیگر راه طولانی به جهت حرکت مردم ساخته‌اند، سنگفرش. دو طرف ستونهای سنگی نصب است و بر روی آنها زنجیر کشیده‌اند که مردم از راه خارج نشوند. بر سر ستونها همه جا چراغ است به جهت روشنایی. بعضی جاها هم درختهای متفرقه برای نمایش و سایه دارد. در سمتی کاروانسرای مرتفع بسیار بسیار عالی است، سه مرتبه [و] از سنگ تراشیده. چهار در اعلی ازچهار سمت دارد. در این محل رختهای دوخته و اجناس شریف فروخته می شود. صاحب کاروانسرا بنا داشت که کاروانسرا را به دو یست هزار امپریال[3] لاتری کند. تماشاخانهٔ خوبی هم دارد. کالسکه های بسیار ممتاز با اسبهای خوب، شب و روز [۳۵آ] در چند محلِ معین به جهت کرایه حاضر است. در خارج این شهر، سر بازخانه ها و توپخانه ها و قورخانه ها و کارخانه های بسیار معتبر دولتی زیاد ساخته اند.

تجارت تفلیس

تجار خیلی معتبر صاحب دولت از هر ملتی در شهر تفلیس هست و یهود هم بسیار دارد. به هر جهت از شهرهای خوب عالم است. اهل صنایع از هر قسم موجود است. ابریشم زیاد به عمل می آورند. آنچه فعله در این شهر دیده شد از اهل آذربایجان و خلخال و خمسه[4] و طارم بود.

۳. پول زرد روسیه. میرزا محمد حسین فراهانی در سفرنامه‌اش ضمن صفحهٔ ۸۸، انواع پول رایج روسیه را شرح مستوفی داده است.

٤. مقصود از خمسه همان زنجان است که شامل بخشهای حومه، ابهر، طارم علیا، ماه‌نشان و خدابنده می باشد.

وضع غذا و لباس

آن‌قدر زیاد شراب و گوشت خوک در این شهر صرف می‌شود که به حساب نیاید. مردمش بسیار پاکیزه و خوش لباس[اند]. از اهل تفلیس آنچه مسلم‌اند و از گرجستان، لباس زن و مردشان و زبانشان با نصارای آنجا مثل هم است. زنها هم به رسم نصارا پرده نمی کنند.

حمامهای تفلیس

دو قسم حمام دارند: یک دو حمام به رسم حمامهای ایران است، ولی مسلم و نصارا و یهود با هم می روند. از روسیه هرکه به حمام آید لنگ نمی بندند. حمام دیگرشان دهلیزی است طولانی، از دو طرف [۳۵ب] درها دارد. صاحب حمام در این دالان بر صندلی[۵] نشسته است. کرسیهای دیگر هم به جهت مردم گذاشته اند. می نشینی و به صاحب حمام می گویی که می خواهم به حمام بروم. ساعت را نگاه کرده، دری را باز می کند. داخل حجره می شوی. اگر رفیقی هم داری، زن یا مرد، بدون پرده و پنهان، آشکارا با خود می بری. وضع آن حجره سه ذرع در سه ذرع از سنگ تراشیده ساخته اند. دو تخت چوبی در دو طرف گذارده است، هریک بقدر یک نفر. تنها هستی یا با رفیق، لخت می شوی. لنگ نیست، مگر از خود برده باشی. از این حجره داخل حجرهٔ دیگر می شوی، به همین وضع و اندازه. فرقی که دارد وسط حجرهٔ ثانی حوضی است یک ذرع و نیم در یک ذرع و نیم [که] بقدر یک ذرع و یک چهاریک عُمق دارد. دو لولهٔ آب سرد و گرم صاف از دیوار مشرف بر حوض نصب است. هرقدر بخواهی آب گرم و سرد از آنها می آید. بدون اذن، احدی قدرت بر دخول در آن حجره ندارد. هرگاه [۳۶آ] تنها آمدی [یا] رفیقی داری [که] می خواهی بیاید، آوازمی کنی. آدم مخصوصی جهت این کار حاضر است. اجرت معینی دارد. به او می گویی برو به فلان زن یا فلان مرد [که] رفیق من است، بگو بیاید. می رود می آورد. یا رفیق بخصوصی نداری [و] میل داری آدمی بیاورد. به همان شخص مخصوص

۵. اصل همه‌جا: سندلی.

می گویی زنی می خواهم. فوراً حاضر می کند. قیمت او را قطع کرده[6]، تسلیم می کند. از مشروب و ماکول آنچه بخواهی همان شخص وجه گرفته، می آورد. هرقدر بخواهی می مانی. بعد از برآمدن از حمام، صاحب حمام به ساعت نگاه کرده، هر ساعتی از هر نفری سه قران اجرت حمام می گیرد. اینکه شهرت دارد مرد و زن با هم به حمام می روند این قسم است.

کاروانسراها

کاروانسراها [و] دکاکین بسیار معتبر دارد. کاروانسرای خلتف که منزل ما بود صد هزار تومان تمام شده است و سالی پنج هزار تومان اجاره دارد. ذکر شمه[ای] از اوضاع پستخانه ها و رسم سلوک آنها با مسافرین به جهت اطلاع لازم است. مختصراً [۳۶ب] نوشته می شود.

پاسپورت

از هرجا که بنای مسافرت کردی اوّلاً باید از وکلای دولت روس کاغذی که به اصطلاح آنها پاسپرت و به اصطلاح ما تذکره گویند، وجه معینی بدهی و بگیری. اگر خواهی که در راهها معطل نشوی و پُر بی اعتنایی نکنند، باید اهتمام کنی که این تذکره به مُهری که اسم او را مهر غازانی[7] می گویند مُهر کنند. پس از گرفتن این کاغذ می توانی داخل خاک روس شد.در سرحد گرفته گبر زیاد [و] به جهت اسباب، گمرک می کنند. دور نیست بغل و جیب مسافر را جستجو کنند. به هر پستخانه و شهری که رسیدی باید این تذکره را به مباشر آنجا بنمایی. همه جا که این نوشته را مهر می کنند و می بینند وجه معینی می گیرند.

۶. قطع کردن قیمت به معنی تعیین مقدار وجه و پرداختن آن است. در سفرنامهٔ امین الدوله آمده است: «شیخ علی را می فرستم، انتخاب کند و قیمت آنها را قطع نماید». (سفرنامهٔ امین الدوله، به کوشش اسلام کاظمیه، انتشارات توس، ص ۱۹۸).

۷. اصل: قازانی.

پادرژنه

بعد از آن کرایهٔ عراده‌ای که لازم داری گرفته، کاغذی که اسمش پادرژنه[8] است به دست شما می دهند. پستچی عرّاده را می آورد. اسباب شما را در عراده می گذارد. او هم وجه معینی به جهت مازود[9] می گیرد که قیمت روغنی است که در راه [۳۷آ] میلهای عراده را چرب می کنند. بعد روانه می شوید. پناه به خدا از زحمت حرکت. این عراده ها زود می رود ولی جان آدم به لب می رسد. به هر پستخانه که رسیدی به همین قسم مذکور، باید کاغذ مُهر شود و پادرژنه گرفته، وجه داده شود. مختاری درماندن و رفتن.

وضع پستخانه

وضع پستخانه این است: اکثر عمارات خوب است و [دارای] اطاقهای متعدد بخاری‌دار. اسباب این اطاقها تخت است و صندلی و میز و شمعدان و ظرف آب؛ کرایهٔ جدا ندارد. هر که با عرّادهٔ دولتی از این راه بگذرد حق منزل کردن در پستخانه دارد. در پستخانه، سالداتی که از نظام خارج شده است با عیال و کوچ [گماشته اند]. سرایداری به جهت نگاهداری پستخانه و خدمت مسافر معین است. حقی که شما دارید در پستخانه ها، که نباید سوای همان کرایه پول دیگر بدهید، این است که خادم پُستخانه بعد از ورود شما، اگر هوا سرد است باید بخاری را بسوزاند. بقدر ضرورت [۳۷ب] آب به شما بدهد. اگر شب بمانید، روشنایی شما را بدهد. هرگاه سماور بخواهید، گرم کرده، بیاورد. اینها حق شما بر ذمهٔ مباشر پُستخانه، بدون گرفتن وجه است. وقت حرکت اگر به میل خاطر انعامی به سرایدار دادید، التفاتی کرده اید، اگر ندادید حقی ندارد. اما اگر چیز دیگر خواستید، مثلاً مُرغی بیاورد یا نان بیاورد یا غذایی بپزد، باید هم قیمت آنچه گرفته اید بدهید و هم اُجرت زحمت او را بدهید.

۸. پادرژنه یا پادرژنا Padrozhna عبارت بود از گذرنامهٔ سیاسی در دوران تزاری. تذکره‌ای که به مأمورین و کارگزاران دولتی داده می شد.

۹. مقصود مازوت است. محتملاً در اینجا روغن مازوت یا چیزی مانند گریس مورد نظر می باشد.

گرفتن رشوه

در بعضی از پستخانه‌ها با مسافر بد ادایی می کنند. اسب دیر می دهند. دو پستخانه خیلی زحمت دادند. در یک پست[خانه] یک روز و یک شب معطل ماندیم. ما که غریب و خالی از ذهن، از خارج شنیده بودیم نظم آنها چنان و چنین است، دروغ نمی گویند، رشوه نمی گیرند؛ هروقت می گفتند اسب در چاپارخانه حاضر نیست باور می کردیم و مُعطل می شدیم. تا اینکه درپستخانهٔ آخری که باید به گنجه برسیم، وارد که شدیم پاسپرتها را [۳۸ آ] فرستادیم پیش بزرگ پستخانه که اسم آنها را خُزَین گویند. بعد از ربع ساعت، آدم برگشت [و] جواب آورد که می گویند اسب درپستخانه نیست. اوقات[مان] تلخ شد. گفتم: برو بپرس کی اسب خواهد آمد. رفت [و] جواب آورد که می گوید نمی دانم؛ فردا، پس‌فردا [یا] سه روز دیگر، هروقت رسید می دهم. لاعلاج گفتم اسبابها را ببرید به پستخانه ساعتی آرام بگیریم تا ببینیم چه باید کرد. اسبابها را که بردند، همان شخص روس از اطاق درآمده، با اینکه حق مسافر است که درپستخانه منزل کند، درنهایت بد ادایی مانع شد. اسبابها را در بیابان میان آفتاب ریختند. خودمان هم در نهایت بد احوالی بقدر دو ساعت پیش اسبابها نشستیم. مال کرایه به هم نمی رسد، جای توقف و منزل نیست [و] تدارک شام نداریم. حیران مانده‌ایم و این روس بد همه‌چیز هر ساعت از اطاق بیرون می آید و به زبان روسی چرند می گوید. نمی توانیم علاجی کرد. جمعی سواره [۳۸ ب] در هر پستخانه مأمور محافظت اند. این مردم محافظ بیرون آمده بودند به تماشای هرزگی ان روس و سرگردانی ما.

لباس آنها لباس قزاق است. سوارها را هم قزاق می گویند. این مرتبه که آن شخص روس به اطاق رفت دو نفر از قزاقها آمدند پیش ما. قلیان می کشیدیم، به آنها دادیم. بعد از کشیدن قلیان یکی از آنها به زبان ترکی از من پرسید: از کجا می آیید و به کجا می روید؟ گفتم: از طهرانیم و به مکه می رویم. رفته‌رفته معلوم شد این سواره[10] مسلم اند و از اهل قراباغ. ما را شناختند. یکی از آن دو نفر آهسته

۱۰. سواره به جای سواران به کار رفته است.

به من گفت که این مرد روس دروغ می گوید. اسب در طویله حاضر دارد. این قسم سلوک می کند که رشوه بگیرد. گفتم: هرچه بخواهد می دهم. تو ببر بده و ما را روانه کن. گفت: اگر من رشوه ببرم یا آدم شما ببرد، نمی گیرد و هرزگی بیشتر می کند. گفتم. چه باید کرد؟ گفت: یک‌پارچه کاغذ اسکناس که پانزده منات [۳۹ آ] باشد، بده به دست آدم خودت با تذکره‌ها برداشته با من بیاید. من به آدم آن روس به زبان روسی می گویم این شخص مطلبی دارد؛ او را خبر می کند. از اطاق بیرون خواهد آمد، راه می رود. آدم شما برود پهلوی او تذکره‌ها را در دست گرفته، راه برود. در سمت دیگر او آدمش به جهت دیلماجی خواهد بود.

او می گوید: ما مسافریم، کارِ لازم داریم، اگر نرویم وقت کار ما می گذرد [و] متضرر می شویم؛ به هر قسم است محبت کرده ما را روانه کنید. در بین حرف زدن و راه رفتن اسکناس پانزده منات را بی اظهار آهسته بگذارد در میان لب آستین بالاپوش او، خوداو خواهد فهمید و اسب خواهد داد.

به همان دستورالعمل آن شخص تذکره‌ها را با اسکناس پانزده مناتی به دست آدم خود داده، همراه آن مردِ عزیز روانه کردم. رفت به همان تفصیل آدم او را دیده، فرستاد از اطاق بیرون آمد.

از دور تماشا می کنیم: آدم ما [۳۹ ب] پهلوی او افتاده، شروع کرد به حرف زدن [و] آهسته کاغذ اسکناس را در میان آستین او گذاشت. ملتفت شد. بعد از تمام شدن حرفها، تذکره‌ها را گرفته، داد و فریاد زیادی کرد، قدری پا برزمین زد [و] داخل اطاق شد. بعد از نیم ساعت بیرون آمده، تذکره های مُهر کرده را آورد پیش خود من [و] در نهایت تغیر گفت: مقصود تو رسیدن به گنجه است یا حتماً سه عرّاده و سه اسب می خواهی؟ گفتم: مقصود رسیدن به گنجه است. گفت: چرا اول اظهار نکردی؟ گفتم: منظور شما را نمی دانستم. کرایهٔ سه اسب را حساب کرده، گرفت. بعد از آن در عوضِ سه عرّاده، دو عرّاده آورد و به هر عرّاده که باید سه اسب ببندد دو اسب بسته، ما را بعد از سه ساعت معطلی و آفتاب خوردن روانهٔ گنجه کرد. بله، در میان این مردم با نظامی که می شنوید این قسم آدمهای پدرسوخته هم بسیارند.

اوضاع اجتماعی

خلاصه [در] شهر تفلیس هرشب [٤٠ آ] در کوچه ها و دکانها و عمارات رو به کوچه چراغهای زیاد تا نصف شب روشن است. خاصه میدان رو به روی خانهٔ جانشین و بیوتات دولتی از روشنایی مثل روز است. مرد و زن پیاده و با کالسکه مشغول تفرج و تماشا و داد و ستدند. در همهٔ میخانه ها ساز و موزیک می زنند و مردم بسیار مشغول کار خودند. حمامها و قحبه‌خانه ها هم باز و در کار است. عالمی است سوای عالم ما. جز پرهیز و خداپرستی هرچه تصور شود موجود است. خداوند حفظ کند مسافرین ملت اسلام را در این ولایات از شر شیطان و سرکشی نفس اماره.

وضع نظام

از لشکر و قشون روس در شهر بقدر ضرورت و محافظت هستند. سالدات و سواره و توپخانه زیاد در سر بازخانه‌های خارج شهر که [از] جاهای بسیار با صفای معتبر است به سر می برند. زیاده از اندازهٔ ضرورت از قشون آنها داخل شهر نمی شوند. کارخانه های [٤٠ ب] کالسکه‌سازی و استادهای خوب دارد. مثل کالسکه های خوبی که ازپطر[11] می‌آید در این شهر ساخته می شود. زنهای گرجی در صنعت گلابتون و ابریشم‌دوزی مشهورند. در دامنهٔ کوه از قدیم، این شهر قلعه[ای] از سنگ داشته است. حال خراب است. پلهای سنگی وچوبی متعددِ محکم به جهت عبور مردم در این آبادی بر رود کُر بسته شده است. آنجا هم‌از کر، شاه‌ماهی صید می کنند ولی بزرگ نیست.

حرکت از تفلیس

روز جمعهٔ بیستم شوال از تفلیس حرکت کرده، روانه شدیم.

امس کتر

از تفلیس الی پستخانهٔ آمِسَ کِتر بیست ورست [است]. خارج آبادی شهر

۱۱. مقصود پترز بورگ یا پتروگراد است که اکنون لنینگراد می گویند.

جلگهٔ کوچک سبز با صفایی است. قشله و سر بازخانه های سالدات در این جلگه از دور نمایان است. دو سه دکان و میخانه به جهت رفع احتیاج مسافرین و متردین، کنار راه ساخته اند. بعضی مردم عصرها با کالسکه در این صحرا به تفرج می آیند.

اول راه از رود کُر عبور باید کرد. پل آجری [٤١ آ] خوبی از قدیم دارد. راهها را ساخته، هموار کرده اند. رود کُر همه جا سمت راست راه واقع است. کوهستانش جنگل و سبز [است]. دهات آباد [و] خوب، محل زراعت [و] نهرهای جاری همه جا هست. سمت راست راه کلیسای کهنه[ای] در دامن کوه، بر بلندی تلی واقع است. بعضی علامات برجها و سقناقهای[12] سنگی از قدیم در کنار رود کُر هست. سکنهٔ این دهات و آبادیها گرجی هستند.

پستخانهٔ امس کتر

در کنار رودخانه [در] دامن کوه عمارت بسیار خوبی است از سنگ تراشیده [و] اطاقها[ی] منقّش؛ اسباب اطاقها از پرده و میز و تخت و صندلی و آیینه های بسیار مجلّل و خوب [است]. از مأکول و مشروب آنچه بخواهی با ظرفهای چینی و بلور اعلیٰ موجود است. سکنه و آبادی هم دارد. از این پستخانه راه پطرز بورغ جدا می شود. از رود کُرعبور کرده به طرف شمال می روند. راه اسلامبول به سمت مغرب می رود. به جهت عبور از رودخانه، پل آجری خوبی ساخته اند. در دامنهٔ کوه مقابل پستخانه [٤١ ب] بعد از عبور از پل، در دامنهٔ کوه ده بسیار بزرگ آبادی است. کلیسای معتبری دارد. محل زراعت و باغاتش زیاد است.

پخنیس

از پستخانهٔ امس کتر الی پستخانهٔ پخنیس سیزده ورست[است] . همهٔ راه کوهستان، جنگل زیاد با صفا، دهات آباد [و] محل زراعت زیاده از حد است. رود کُر سمت راست راه واقع است. آبهای زیاد از این کوهستان داخل رود کُر

۱۲. سقناق یعنی استحکامات. (لغت نامهٔ دهخدا) .

می شود. همهٔ راه ساخته و هموار کرده، در هر آبادی یکی دو کلیسای بزرگ و کوچک هست. کنار راه همه جا دکانهای بقالی و میخانه ها به جهت رفع احتیاج مترددین ساخته اند. پستخانهٔ پخنیس عمارت دارد. پهلوی پستخانه ده آبادی است. همهٔ این راه سردسیر و کوهها با برف. زیاده از اندازهٔ تحریر خوش هوا و با صفاست. مردمش بسیار خوش آب و رنگ و مقبول [و] همه گرجی اند.

آخارکلا

از پستخانهٔ پخنیس الی پستخانهٔ آخارکلا[۱۳] بیست ورست [است]. همهٔ راه [۴۲ آ] کوهستان [و] پست و بلند کمی دارد. همه را تراشیده، هموار کرده اند. کوهها، جنگل [و] صحراها سبز و خرم، پر از بنفشه و گلهای الوان [و] آبهای گوارای جاری [است]. طرفین راه جمیعاً محل زراعت، [دارای] دهات آباد، کلیساهای باصفا، عمارات عالی [و] باغات زیاد [است]. آن قدر درخت انگور دارند که به حساب نیاید. اقسام میوه به عمل می آید. ابریشم کاری دارند. خود آخارکلا ده آباد با صفای پر باغی است. رودخانه از پهلوی آبادی می گذرد. عمارت پستخانه هم جای خوبی است. سکنه و اهالی آنجا همه گُرجی اند.

از آخارکلا الی شهر گُری که یکی از شهرهای گرجستان است بیست و دو ورست [است]. همهٔ راه کوهستان و جنگل سبز و خرم، همه جا آبادی و محل زراعت [است] و باغستان در صفا و هوا مثل منازل پیش. آخر راه از رود کُر عبور باید کرد. پل خوبی دارد. گمرکخانهٔ معتبری ساخته اند. پهلوی این گمرکخانه ده آبادی است [۴۲ ب] [که] عمارات عالی و کلیسای خوبی دارد. زراعت و باغاتش زیاد است.

۱۳. محتملاً همان محلی است که در سفرنامهٔ فراهانی به صورت آخال گلک ضبط شده است و رود آن آخال گلاچای می باشد. (سفرنامهٔ فراهانی، ص ۷۷).

شهر گُری

موقعیت شهر

شهر گُری[1] در کنار رود کُر [در] دامنهٔ کوهی واقع است.[2] شهر کوچکی است ولی باصفا. بر روی این کوهی که در میان آبادی شهر واقع است، قلعهٔ خوبی با آجر و سنگ از قدیم ساخته‌اند. دولت روس این شهر را در کار تعمیر است.

وضع بناها

از جمله بناهای جدید، یک کوچهٔ بسیار عریض خیلی طولانی از سمت رودخانه رو به دامنه ساخته است. دو طرف عمارات بسیار عالی دو مرتبه و سه مرتبه روی به کوچه [ساخته‌اند و] مرتبهٔ زیر عمارات همه دکانهای عالی است. روی دکانها نشیمن عمارات به وضعهای خوب [ساخته‌اند]. کلیساهای خوب [دارد]. همهٔ این ابنیه از سنگ تراشیده است. چند کوچهٔ دیگر هم به همین قسم در کار ساختن‌اند.

سوای گرجی جمعیت زیاد از روس در این شهر ساکن‌اند. رودخانه از کنار

۱. اصل: کری.
۲. گری یا گوری از شهرهای گرجستان است و در کنار رود کورا واقع است. (ن.ک. افزوده‌ها).

شهر آمده، داخل رود کُر می شود. [۴۳ آ] پل بسیار خوبی از چوب و آهن بر روی آن ساخته اند. رود کُر از نزدیک شهر می گذرد و پستخانه در سمت دیگر رود، مقابل شهر واقع است. عمارت خوبی دارد. در این محل از قدیم پل سنگی عالی بر روی رود کُر ساخته بوده اند. طاقهای پل خراب است. پایه ها هنوز باقی است.

کوهستان و جنگل

کوهستانش جنگل [است] . این جنگل درخت کاج زیاده از حد دارد. چوبهای کاجی که به تفلیس و اطراف گرجستان به جهت عمارات و کارهای دیگر می رود از این کوهستان است، ولی همه مال دولت است [و] مباشر دولت می فروشد. کوههای سمت شمال پر از برف است.

طریقهٔ حمل چوب

چوبی که از این کوهستان به طرف تفلیس و جاهای دیگر می برند [بدین ترتیب است که] تخته ها را بریده، به هم بسته در آب کُر می اندازند. آب آنها را می برد تا جایی که آب کُر داخل دریا می شود. در هر آبادی که بخواهند، می توانند به سهولت چوبهای بزرگ بُرد. هوای این شهر سرد و آبش گواراست [و] مردمش [۴۳ ب] خوب صورت [اند] .

آرکُر

از شهر گُری الی پستخانهٔ آرکُر بیست و دو ورست [است] . دو طرف کوه [و] وسط جلگهٔ سبز باصفایی است. یک مرتبه در این راه از رود کُر باید عبور کرد. پل چوبی بسیار خوبی دارد. از سنگ و آجر در کار ساختن پل دیگر هستند. طاق یک چشمه از آن پل زده شده بود. همهٔ این صحرا پر است از سبزه و گلهای رنگین خاصه بنفشه. دهات آباد، محل زراعت، باغات باصفا [و] عمارات عالی زیاده از اندازه است. نهرهای بسیار از اطراف کوهستان و جلگه آمده، داخل رود کُر می‌شود.

چاله

ازپستخانهٔ آرکُر الی پستخانهٔ چاله بیست و سه ورست [است] . اول راه بلند وپست کمی دارد، بعد هموار [می شود] . همهٔ این راه جنگل و محل زراعت، [دارای] دهات آباد و باغستان خوب است. همه جا ابریشم به عمل می آورند. رودخانه های جاری خوبی دارد. پستخانهٔ چاله عمارت معتبری دارد. [٤٤ آ] سوای پستخانه، ده آباد خوبی هست. سوای این آبادی، اطراف همه جا دهات آباد بزرگ است. مردمش همه گرجی [اند] .

مَلید

ازپستخانهٔ چاله الی پستخانهٔ مَلید بیست و هشت ورست [است] . همهٔ راه از میان دره و جنگل و آبادی [و] محل زراعت و باغستان می گذرد. حالت هوا و صفا و آبادی این محل مثل همان منازل سابق است که مذکور شد، بل شیء زاید.

کوال

از پستخانهٔ ملید الی پُستخانهٔ کوال هجده ورست [است] . همه از میان دره و آبادی و جنگل می گذرد. گو یا قطعه [ای] از بهشت است. خود پستخانه عمارت خوبی دارد. از جهت آب و هوا و صفا و صورتهای خوب، این ولایات دخلی به تفلیس ندارد.

ساختن راهها

دولت روس کرورها به جهت هموار کردن این راهها و بستن پلهای سنگی و چوبی بر روی رودخانه ها صرف کرده است که عقل بیننده در آن کارها حیران شود. کوههایی را که برای وسعت راه تراشیده اند به جهت اینکه دیگر [٤٤ ب] ریزش نکند همه را از سنگ تراشیده و [با] آهک، دیوارهای محکم ساخته اند. بعضی ازپلهایی که ازچوب ساخته بوده اند با اینکه مبالغ کلی مخارج ساختن آنها شده است درکارند [آنها را] برچیده، عوض آنها پلهای محکم از سنگ تراشیده می سازند.

گیاهان

در این جنگلها همه قسم درخت میوه و گل دیده شد. آلوبالو[و] گیلاس بسیار دارد. درخت فندقش زیاده از حد است. گُل سرخ بی حساب دارد. گل بنفشهٔ سفید و آبی و زرد در این جنگلها بسیار بود. صورت زشت هیچ ندیدم مگر از پیری تغییر کرده باشد. بلاشک این مملکت بهشت دنیاست. هرکه را دیدم در راهها عبور می کرد، مشک کوچکی از شراب در دوش داشت با قدری گوشت خوک نمک سوز[3] شده. چشم و ابرو و موی اهل این ولایت اکثر سیاه است [و] دخلی به گرجیهای تفلیس ندارد. کسی به اختیار گو یا از این ملک نتواند خارج شد، مگر در عقل او خللی باشد. [٤٥ آ]

زستپان

از پستخانهٔ کوال الی پستخانهٔ زمتپان بیست وچهار ورست [است]. باز هم همهٔ راهها را ساخته و هموار کرده‌اند. همه سبز [و] باصفا، کنار رودخانه ها جنگل، همه جا محل زراعت و آبادی [و] مردمش مثل منازل پیش [است]. آخر راه از پل چوبی که طولش متجاوز از صد ذرع است و بسیار خوب ساخته اند، باید عبور کرد. جلگهٔ کوچک باصفایی است، سبز و[دارای] جنگل. خود پُستخانه، عمارت خوبی دارد. اطرافش محل زراعت [و] ده آبادی است.

سیمانت

از زمتپان الی پستخانهٔ سیمانت هجده ورست [است]. تمام راه مثل منازل پیش، راهها ساخته و هموار، همه جا جنگل سبز و باصفا [و] آبادی و محل زراعت [است] و مردمش از همان جنس. پلهای بسیار ممتاز زیاد از سنگ تراشیده، بر رودخانه ها و نهرها بسته شده است. بعضی پلهای چوبی هم دارد. در این جنگلها بعضی درخت دیده شد شبیه به درخت بیدمشک. برگش از برگ درخت بیدمشک به حسب [٤٥ ب] عرض و طول بزرگتر، همان قسمها گلی دارد [که]

۳. نمک‌سوز: در نمک سخت شده مانند ماهی نمک‌سوز. (لغت‌نامهٔ دهخدا).

نزدیک به یک وجب طولش می شود، بسیار معطر نزدیک به عطر بیدمشک. مردم آنجا گفتند مثل بیدمشک عرق او را گرفته، می خورند. زردی گل این درخت از گل بیدمشک کمتر است. پستخانه عمارت و آبادی دارد.

از پستخانهٔ سیمانت الی شهر کُتایس هجده ورست [است]. حالت راه مثل منازل پیش جنگل [و] آبادیهای زیاد خیلی باصفا [دارد]. کوه و دشت گو یا یک‌پارچه زمردی است که بر روی او جواهر الوان ریخته باشند و با مشک تر آمیخته. بیشتر این راه یک خیابانی است راست راست بدون اعوجاج زیاد [که] از میان جنگل بریده‌اند. همه‌جا سایهٔ درختهای جنگلی است [و در] چند محل از رودخانه هایی که پل سنگی و چوبی دارد می گذرد. آخر راه نزدیک به شهر کُتایس قدری پست و بلندی دارد.

شهر کتایس

شهر کتایس[1] که از شهرهای معتبر گرجستان است در دامنهٔ کوهی کنار رودخانهٔ [٤٦ آ] بزرگی واقع است. این شهر را دولت روس تازه بنا کرده است. شهری است بسیار قشنگ. همهٔ کوچه ها راست [و] عریض، عمارات مقابل هم بقاعده [و] دو سه مرتبه. تمام ابنیه از سنگ تراشیده، کوچه ها همه سنگفرش، دو طرف کوچه ها دکاکین بسیار خوب [و] عمارات مشرف به کوچه[اند]. بعضی جاها درختهای بقاعده کاشته شده است.

بناها

کلیساهای بزرگ خوب دارد. عمارت بسیار عالی خوبی از جانب دولت به جهت نشیمن حکام ساخته شده است. رو به روی عمارت دولتی، باغ بزرگ باصفایی است. اطراف باغ کوچهٔ خیلی عریضی است که بیوتات دولتی مثل سربازخانه و توپخانه و مکتبخانه مشرف بر آن کوچه و باغ است. تماشاخانهٔ مختصری دارد. میخانه های معتبر هست. اهل معامله و تجار در آنجا بسیارند. سکنهٔ آن روس و گرجی و یهود است.

۱. مقصود شهر کوتائیسی Kutaisi، از شهرهای صنعتی گرجستان می باشد. (ن. ک. افزوده ها).

اگرچه این شهر به بزرگی شهر تفلیس نیست ولی از جهت هوا و صفا و بنای عمارات [٤٦ ب] دخلی به تفلیس ندارد.

باش آچق

یک منزل که از تفلیس گذشت تا کنار قره دنگیز[2]، این ولایت یک قطعه از گرجستان است موسوم به باش‌آچق.[3] مردها سر برهنه راه می‌روند. بعضی یک‌پارچهٔ مخملی گلابتون دوخته یا ساده به شکل اهلیلجی کله سر می گذارند [و] با دو بند زیر چانه می‌بندند.

شهر کُتایس حاکم‌نشین این ولایت باش‌آچق است. مردم این ولایت در خوشگلی مشهور تمام گرجستان‌اند. دو مدرسه و دو کلیسای بسیار عالی در این شهر ساخته شده است. بر روی رودخانهٔ بزرگی که از کنار شهر می گذرد، پل بزرگی ساخته‌اند. پایه‌های پل از سنگ است. روی پل از چوب و آهن بسیار خوب و محکم ساخته شده است. خیلی از اهل نمسه در این شهر ساکن‌اند و مشغول کسب و رعیتی هستند.

ماران

از شهر کتایس الی ماران سی و شش ورست [است]. دو پستخانهٔ خوب در این راه هست. همهٔ راه جلگه و هموار [و] جنگل سبز و خرم [است]. نهرهای [٤٧ آ] جاری از راه می گذرد. همه قسم درخت در جنگلها هست، بخصوص فندق. دهات و عمارات آباد و محل زراعت متصل به هم است. کنار راه دکاکین و میخانه‌ها [ی] بسیار است. در این آبادیها یهود خیلی ساکن‌اند ولی به حسب لباس و زبان با اهل گرجستان تفاوتی ندارند.

۲. یعنی دریای سیاه. دنگیز یعنی دریا. (ن. ک. افزوده‌ها).
۳. باش به معنی سر و آچق به معنی برهنه است.

قیربلی

این محل را ولایت قیربلی[4] نامند. در این جنگل آن‌قدرها گل نرگس و سوسن و بنفشه دیده شد که در تمام عالم نیست.

رودریان

آبادی ماران کنار رودخانهٔ بزرگی که موسوم به رودریان [است] واقع است که از گرجستان به دریای سیاه می‌رود. آبادی ماران بد نیست. پُستخانهٔ خوبی در کنار رودخانه دارد. بازار خوبی از چوب و تخته ساخته‌اند. همه‌چیز یافت می‌شود. سکنهٔ این آبادی گرجی و یهودند. واقعی این قطعه زمین از تفلیس الی دریای سیاه به هرجهت از جاهای بسیار خوب عالم است.

روز یکشنبهٔ سلخ شوال المکرم از شهر ماران دو ساعت از طلوع [٤٧ ب] آفتاب گذشته، سوار واپور[5] شده از رود ریان روانه شدیم.

پوتی

از ماران الی پوتی[6] که اسکلهٔ معتبری است از دولت روس در کنار دریای سیاه، جهاز آتشی پنج ساعت در سرازیری آب می‌رود. دو طرف رودخانه، همه‌جا جنگل و آبادی، محل زراعت، بسیار باصفا [و] بعضی آبها از طرفین راه داخل رودخانه می‌شود. سکنهٔ این آبادیها از طایفهٔ باش‌آچق [و] گرجی [اند]. همه‌جا ابریشم به عمل می‌آورند. خود پوتی اسکلهٔ آبادی است. هنوز صورت شهریت ندارد. عماراتش خوب است ولی در جنگل متفرق. اهلش روس و از طایفهٔ باش‌آچق، یهود هم دارند. در پوتی از واپور کوچک نقل به واپور بزرگتر کرده، به دریا می‌روند.

4. Kirbeli

۵. لاتین Vapor ، فرانسه Vapeur = کشتی بخاری، جهاز دودی. (فرهنگ معین، ج ٤).

٦. پتی Poti : از بندرهای گرجستان شوروی در کنار دریای سیاه. (ن. ک. افزوده‌ها).

بندر باتوم

از پوتی جهاز آتشی چهار ساعت می رود به اسکلهٔ باتوم[۷] [که] ملک دولت علیهٔ عثمانی است:[۸] بندر خوبی است. آبادی آنجا در زمین هموار، کنار دریا واقع است. اطراف آبادی جنگل [و] کوهها از دریا [٤٨ آ] نمایان است. جای خوبی است. باغات و زراعتی دارند. مسجد و حمامی دارد. مردمش مسلم و نصارا [یند]. سابقاً آب این بندر بسیار ناگوار بوده است. در این اوقات دولت عثمانی مصارف زیاد کرده است [و] آب گوارای خوبی از کوه به این بندر آورده است.

از شهر ماران به این بندر به حساب روس چهارصد ورست راه است. جهازات آتشی در هشت ساعت می‌آیند.[۹] از این بندر کنار دریا از خشکی راهی هست به بندر تر بزان[۱۰] [که] پنج روزه می رود. در این لنگرگاه بارْدیگر از واپور حمل به واپور بزرگتر می کنند. از بندر باتوم الی تر بزان، واپور نُه ساعت می آید. به جهت بار دادن و بار گرفتن [و] مسافر برداشتن جهاز در این اسکله هشت ساعت لنگر می کند.

بندر تر بزان

تر بزان از بنادر معتبر [و] مشهور دریای سیاه است. ملک دولت عثمانی [و] جای بسیار باصفایی است. آبادی آنجا کناردریا، دامنهٔ کوه [٤٨ ب] واقع است. عمارات عالی باصفا دارد. بندر آباد پرمداخلی است. بازار و حمام و مساجد [و] مناره‌های خوبی دارد. باغاتش باصفاست. زراعت هم دارد. پرتقال و لیمو ترشش خوب می شود. زیتون زیاد دارد. از این جا زیتون، پرتقال و لیمو به گرجستان و اسلامبول می برند. سرو بسیاری دارد. این آبادی از دریا خیلی

۷. اصل همه جا: باتون. (ن. ک. افزوده ها).

۸. «و فاصلهٔ میان باتوم و پوتی قریب شش فرسنگ است در دریا». (سفرنامهٔ فراهانی، ص ۸۷).

۹. اصل: می آید.

۱۰. طرابزن مخفف طرابزون و در کتب طرابزون و اطرابزنده نوشته اند». (سفرنامهٔ فراهانی، ص ۹۲). بندر طرابوزان در ساحل جنوبی دریای سیاه واقع است. (ن. ک. افزوده ها).

باشکوه به نظر می‌آید. کاهو و سبزی آلاتش در خوبی شهرتی دارد. مردمش اهل اسلام و نصارا، ترک زبان [و] از اهل ایران بخصوص آذربایجان در این بندر زیادند. هوایش ملایم، مردمش به حسب صورت نزدیک به اهل گرجستان‌اند.

سامسون

از تربزان الی بندر سامسون[11] جهاز دودی شانزده ساعت آمد. این بندر از بنادر معتبر دریای سیاه است و ملک دولت عثمانی. اسکلهٔ حلب است. جای آبادی است [و] محل تجارت. اهلش مسلم و نصارا، یهود هم دارند. از تجار حلب هم در آنجا هستند. بازار و مسجد و حمام دارد. [٤٩ آ] جای خوبی است.

از سامسون الی اسلامبول سه روز واپور می‌آید. بعضی جاها کوه و کناره نمایان است. بیشتر اوقات این دریا فرتنه[12] دارد. خاصه در زمستان گذشتن از این دریا خیلی صعب است. تابستان آرامتر است. شب آخری که فردا به بغاز اسلامبول می رسیدیم، قدری انقلاب در دریا به هم رسید. مایهٔ توهم شد. بحمدالله سلامت گذشت.

بغاز

بغاز دره‌ای است در میان دو کوه. می گویند قیاصرهٔ روم این دره را حفر کرده، دریای سیاه را به دریای سفید ملحق کرده‌اند. در هر صورت جهازات از دریا که گذشت وارد این بغاز می‌شود. دو سمت بغاز در بلندی کوه، قراولخانه و توپخانه و باستیان خیلی معتبری است که همیشه قراول در او هست و جهازات بدون اذن و اجازه نمی‌توانند داخل بغاز شد. سه ساعت جهاز دودی این بغاز را طی کرده، داخل دریای سفید شده، در اسکلهٔ قسطنطنیه لنگر می اندازد. [٤٩ ب]. همه‌جا [ی] این بغاز [در] دامنهٔ کوهی که در دو طرف کشیده است، متصل به هم عمارات و باغات، مساجد، توپخانه‌ها و قراولخانه‌ها و

۱۱. اصل: سمسوم. (ن. ک. افزوده‌ها).

۱۲. فرتنه یا فرتنا Furtuna واژه‌ای است ترکی به معنی طوفان دریا، تلاطم دریا.

آبادیهای باصفاست. به اصطلاح اهل اسلامبول یالی نامند. هریک از اکابر در این محل بقدر شأن خود باغچه و عمارتی دارد. در واقع ییلاق اسلامبول است. تابستانها، به یالیها می روند. چند محل عمارات و باغچه‌های بسیار عالی باصفای سلطنتی دارد.[۱۳] آبادی بسیار بزرگی است. واقعی خیلی چشم انداز خوبی دارد. به این شکوه و نشست کمتر جایی دیده شده است.

۱۳. «یالی چراغان، از عمارات معتبرهٔ سلطنتی و از بناهای سلطان محمودخان است». (سفرنامه فراهانی، ص ۱۱۲).

اسلامبول

موقعیت شهر

زمین اسلامبول درجایی واقع شده است که آق‌دنگیز که دریای سفید باشد این قطعه زمین را سه قسمت کرده است، به طوری که آب در میانهٔ قطعات خشکی بیشتر جاها هست. بسیار عریض نیست. اسامی این قطعات خشکی سه گانهٔ اسلامبول قلا ته[1] [و] بیگ‌اغلی[2] است. یک طرف از خود اسلامبول که به سمت ادرنه[3] می رود[۵۰ آ]، خشکی است. اگر خواهم مفصلاً اوضاع و ابنیه و آبادی این شهر را بنویسم دفتری دیگر لازم است. به جهت اطلاع از هر چیزی به طور اختصار ذکر خواهد شد.

مرد تماشایی [و] سیّاح در تحریرات نباید ملاحظهٔ پاره[ای] از فقرات را بکند. از جمله بعضی چیزهای قبیح و رسومات بد که دیده می شود لاعلاج به جهت اطلاع دیگران باید چشم نپوشیده و بنویسد. مستدعیم راقم حروف را مورد ایراد نسازند و چشم ازپاره[ای] نکات بپوشند.

1. Galata

۲. بیگ اوغلی. این دو مکان از محله های اسلامبول می باشند. در سفرنامهٔ فراهانی به بیست محله و از آن جمله قلا ته و بیگ اوغلی اشاره شده است. (**سفرنامهٔ فراهانی**، ص ص ۱۱۲ ــ ۱۱۱).

۳. ادرنه Edirne از شهرهای بخش اروپایی ترکیه و در مرز یونان واقع می باشد. (ن. ک. افزوده ها).

قدمت شهر

خلاصه این شهر از شهرهای مشهور دنیا و از بناهای قیاصرهٔ روم است. چهارم یا پنجم شهر دنیا محسوب می شود.

جمعیت و ساکنان

جمعیتش نزدیک به سه کرور[است]. خلقش مسلم، نصارا، یهود [و] ترک زبان[اند]. درواقع از هرجهت تذکرهٔ روی زمین است. همه قسم مردم در این زمین جمع اند. درواقع مجمع نفوس عالم است. از هر ملک و ملتی در این شهر موجود است. فرنگی، روسی، عرب، عجم، هندی، مغربی، ترک، افغان، بخارایی، یهود [و] اهل ینگی دنیا از همهٔ طوایف فرنگی و نصارا موجودند.

وضع آب و هوا و کشاورزی

زمین این آبادی [۵۰ ب] کوه و هموار و درهم[۴]، هوایش نزدیک به اعتدال، تابستانش چندان گرم نیست. زمستانش با اینکه برف زیاد می بارد، پر سرد نمی شود. برفش دوام ندارد. با اینکه میان دریا واقع است رطوبت بسیار موذی ندارد. آبش هم از چشمه وهم آب باران است که قیاصره در کوهستانش بندها و سدهای غریب و عجیب بسته اند که آب باران در آنجا جمع شده، به شهر آید و با لوله ها و میله ها در محلات و خانه ها قسمت شود. آبهایی که ازچشمه ها می آورند گواراست، خاصه آب چشمهٔ قره بُلاق که مشهور آفاق است. از مأکول ومشروب، مرکبات، فواکه، حبوبات، لحوم و دثوم[۵]، آنچه تصور شود در این شهر موجود است، چه در خود این ملک به عمل می آید چه از اطراف با جهازات دودی در نهایت زودی با طراوت و لطافت می آورند. در هر فصل آنچه آدمی خیال کند موجود است. نمی توان تصور چیزی کرد که در او یافت نشود، فرق در[۵۱ آ] گرانی و ارزانی خواهد بود. محل زراعت و باغات منفعتی در خودش کمتر است.

۴. یعنی هم کوهستانی است و هم جنگه‌ای.
۵. یعنی گوشتها و چربیها.

میوه‌ها و لبنیات

اکثر مایحتاج این ولایت از خارج آید. مرکبات دارند [که] بیشتر در کوزه‌هاست. پرتقال و لیموی ترش بسیار خوب درشت زیاد هست. همه قسم میوه دارد. گیلاس و آلوبالوی خیلی خوبی دارد. بقولا تش بسیار ممتاز است خاصه کاهو. لبنیاتش زیاد خوب است بخصوص ماست. یقین ماستش از ماست اصفهان بهتر می شود.

واردات

بیشتر مایحتاج این ملک گندم و برنج، باقلا، مرغ، تخم مرغ، شکر، نبات [و] قند اینجا از مصر می آید. بعضی از شام حمل می شود. چند قسم ماهی از این دریا صید می کنند. قیمت اجناس زیاد گران نیست بلکه می توانم گفت بیشتر چیزها از قیمت ایران زیاده نیست. وفور نعمت هست. مردمش خوش صورت [اند] خاصه طایفهٔ اروم و چرکس[۶].

چراکسه

از جملهٔ غرایب این است که مردم چرکس را وقتی که به این ولایت می آورند خوش صورت نیستند. چندی که در این ملک می مانند آب وهوا [۵۱ ب] چنان تغییر و تبدیل کند که گو یا آن مردم نباشند. از مرد و زن صورتهای بسیار خوب دارند. همه لطیف و نظیف [و] قاطبهٔ اهلش مؤدب، معقول، صادق، خوش زبان، زود آشنا [و] مهربان اند.

سهل البیع

خرید و فروش غلام و کنیز

یکی از حکایات عجیب که در این ملک شایع است حکایت مبایعهٔ کنیز و غلام چرکسی است که زیاده از حد خرید و فروش می شود و کنیزها را بدون عقد

۶. چرکس: «این طایفه سفیدرو و سیاه مو هستند و مذهبشان تسنن». (سفرنامهٔ فراهانی ، ص ۸۳).

و نکاح به همان رسم عبدیت تصرف می کنند و حال اینکه همهٔ این طایفه مسلم اند و حنفی مذهب. بنده‌فروشهای اسلامبول اینها را پول می دهند و از مادر و پدرشان گرفته، به اسلامبول آورده، تربیت کرده به قیمتهای گزاف می فروشند. احدی اعتنا به این فقره ندارد. خرید و فروش آنها را حلال و تصرّفشان را مباح دانند.[۷]

مرد و زن این طایفه در این ولایت بسیار معتبر شوند بلکه اکثر از اکابر و بزرگان یا [۵۲ آ] از همین مردم‌اند یا مادرشان چرکس بوده است.

لباس مردم

لباس مردها با رخت فرنگی چندان تفاوتی ندارد مگر از فینهٔ قرمز شناخته شوند. اگرچه نصارا و یهود هم فینه برسر می گذارند. زنهای آنجا چادر ندارند. وقت بیرون آمدن چیزی می‌پوشند مثل جبّه های عربی موسوم به فَرَجه[۸]. تفاوتی که با جبهٔ عربی دارد این است که از پشت، یقهٔ این جبه ازپارچهٔ همان جبه به عرض شانهٔ آن یک تکه دوخته اند، طولش بقدر همان جبه. چیز خوبی نیست. سر و صورتشان را هم ازپارچهٔ سفید بسیار لطیفی چیزی می‌پیچند [که] یشماق[۹] گویند ولی صورت و مو درست از زیر آن یشماق نمایان است.

اخلاق مردم

مرد و زن عیّاش، مایل [به] لهو و لعب [اند]. هیچ قسم هرزگی ممنوع نیست. همین قدر که مایهٔ فساد و باعث اذیّت مردم نشود، هرکه هرچه خواهد، می تواند کرد.

۷. در سفرنامهٔ فراهانی (ص ۱۱۷)، خرید و فروش غلامان و کنیزان از رسوم چراکسه یاد شده است.

۸. فرجه در فرهنگ معین فرجی Faraji ضبط شده است و به معنی نوعی جبهٔ صوفیان می باشد (فرهنگ معین، ج ۲).

۹. یشماق Yashmaq به ترکی روپیچه و روبند را گویند.

سایسها

جمعی از نصارا و مسلم در این ملک هستند که کار آنها یا به نوکری یا به جهت کرایه دادن اسب [است] و کالسکه نگاه می دارند. آنها را [۵۲ ب] سایس گویند. اکثر، جوانهای زیبای رعنای خوش صورت‌اند. بسیار مقطع و متوضع رختهای گلابتون می‌پوشند. بیشتر از زنها یا به خود این سایسها رفیق می شوند یا اگر رفیق دیگر داشته باشند این اشخاص واسطهٔ کارند. قایق‌چیها هم در این کار با سایسها شرکت دارند.

فسق و فجور

با اینکه هرزگی ممنوع نیست و اکثر مشغول هرزگی هستند، در نفس اسلامبول از جانب دولت نهایت گرفته گیر در هرزگی زنها می شود. مختارهای محلات که کدخدا باشند و ضابطه‌ها که شاگرد داروغه هستند متصل مراقب این کارند. اگر زنی و مردی گیر بیاید اگرچه در خانه باشد به هر قسم است آنها را بگیرند، به حبس می برند و اذیّت می کنند. ولی در خارج اسلامبول که بیگ أغلی و قلاته یا جاهای دیگر باشد منع نیست. آشکار است [و] احدی را حرفی نیست.

مکانهای فسق و فجور

جاهای معین مشهور به جهت این کار موجود است و اشخاص معلوم زیاد [۵۳ آ] در هرجا برای انجام این کار بی‌پرده حاضرند. و اما امری که شرعاً و عقلاً ممنوع و قبیح است [ولی] گرفته گیر و منعی ندارد، بچه های اهل معامله بسیارند. هرکه به هرجا ببرد احدی را حرفی نیست. می توان گفت همین قدر که پای وجه در میان آید گویا سوای این جنس کمتر دیده شود؛ خاصه نصارا و طایفهٔ ارُوم [را] گذشته از معامله های بازاری و خانگی، جاهای معین که به اصطلاح خود آنها کارخانه گویند بسیار است و مباشرهای مشخص دارد.

حمامها

حمامها هم برملا از طایفهٔ ارُوم به جهت این امر شنیع حاضرند و خود اظهار می کنند. آن‌قدر این کار قبیح شایع است که اگر کسی با آنها خلاف آنچه قرار دا[ده] است بکنند درپیش امام محله و مختاریا تفنگچی باشی که داروغه باشد بلکه به باب عالی[10] عارض شده، محصل[11] می آورند [و] محاکمه می کنند [و] آنچه قرار شده است می گیرند. پناه بر خدا از این کار!

میخانه‌ها

میخانه‌ها هم در همه جا آشکار است. مسلم یا دیگری در تجرع برملا قصور [۵۳ ب] نمی کنند. همین‌قدر که کار به بدمستی و اذیت به مردم نرسد کسی را حرفی نیست.

بازار

بازارها و کاروانسراهای بسیار سنگین پر از اجناس مختلفه دارد. ازهمه جای عالم به جهت تجارت در این شهر جمع اند. قهوه‌خانه های زیاد بسیار خوب دارد. دکاکین دلاکی خیلی معتبر با صفا هست.

بیگ اغلی و گردشگاهها

بیگ اُغلی که محلّهٔ فرنگیهاست واقعی فرنگستان است. وضع عمارات و بازار، مغازه‌ها [و] لکانته‌ها[12] همه به همان رسم فرنگستان است. بازارچه آیینهٔ

۱۰. «باب عالی، که وکلای دولت و ملت در آنجا می نشینند و مثل دارالشوری است». (سفرنامهٔ فراهانی، ص ۱۱۳).

۱۱. محصل (اسم فاعل) = مأمور اخذ خراج و هر وجه دیگری که از طرف حکومت تعیین می شده، متصدی وصول مالیات. (فرهنگ معین، ج ۳). در اینجا به معنی شخص تعیین کنندهٔ مقدار جریمه می باشد.

۱۲. لکانته یا لقانطه Locanta (ایتالیایی Locarda) = مهمانخانه، رستوران. (فرهنگ معین، ج ۳).

خیلی باصفایی دارد. تماشاخانه و فراموشخانه هم در این محله هست. قهوه‌خانه های عالی بسیار خوب باصفای باغچه دار، دارند که عصرها مرد و زن به جهت گشت و تفرج به آن‌جاها می روند. کالسکه های مردم تماشایی روز و شب در حرکت است. در این محله مثل خود اسلامبول، شبها مردم از تماشا و گشت ممنوع نیستند. چراغهای گاز در کوچه و بازارها روشن است. [٥٤ آ] یک دو محل شبها تا نصف شب موزیکان[۱۳] می زنند. مردم، زن و مرد دسته دسته مشغول عیش و تفرج اند. لُکانته های خوب در این محله به جهت غذا خوردن مردم ساخته شده است. همه آیینه وسنگ مرمر با اسبابهای بسیار ممتاز. همه کس از اعلی و ادنی به آن لکانته ها می روند.

ساختمانهای اسلامبول

بنای عمارات این ولایت از سنگ و آجر و چوب است. بیشتر از عمارات تخته و چوب است ولی خوش وضع، دو سه مرتبه [و] مشرف بر کوچه. سرو بسیاری بر سر قبرهای این شهر کاشته شده است. اصل زمین ولایت هم پست و بلند است. به این جهت بیشتر از بناها نمایان است. خیلی باشکوه به نظر می آید. در هر محلی که جای مستعدی است عمارات دولتی بسیار بسیار اعلی در داخل و خارج این ولایت ساخته شده است.

بناهای دولتی و سلطنتی

از جمله، عمارتی سلطان عبدالمجیدخان در کنار دریا ساخته است؛ همه از سنگ مرمر، همه منبت، سه چهار مرتبه [و] ستونهای مرمر زیاد دارد. گویا [٥٤ ب] بهتر از این عمارت در کمتر جایی باشد. اطرافش دریاست و باغ.[۱۴] چراغهای این عمارت از گاز است. همه شب چراغ زیاد اطراف این عمارت تا

۱۳. واژهٔ ترکی مأخوذ از فرانسه و به معنی همان موزیک و موسیقی است. (فرهنگ معین ، ج ٤).

۱٤. مقصود عمارت بشک داش (= بشیک تاش) است که: «سلطان حالیه و خانوادهٔ سلطنت در آنجا می نشینند و از بناهای سلطان عبدالمجیدخان است». (سفرنامهٔ فراهانی ، ص ۱۱۲).

صبح می سوزد. نشیمن سلاطین در این عمارت است. از قراری که مذکور می شد نزدیک پنجاه کرور خرج این عمارت و اسبابش شده است. بیوتات سلطنتی اعلی در شهر و یالیها زیاد[ه] از حد بیان است. همه جا قشله های بسیار با صفا از سنگ به جهت نظام ساخته شده است که اگر خواهم مفصلاً ذکری از آنها کنم باعث طول کلام گردد.

دارالشفا

دارالشفای خیلی مجللی به جهت عامهٔ ناس، سوای مریضخانه های عسکری در خود اسلامبول هست که از هر ملّتی و ولایتی که در آن دارالشفا روند، بدون سؤال در نهایت دقّت پرستاری می کنند و مخارجش از جانب دولت داده می شود.

حرفه ها

حجّار و نجار این ولایت در حجّاری و نجاری آن قدرها [۵۵ آ] مسلط اند که سنگ و چوب در دست آنها گو یا سختی موم را ندارد. حجاری و نجاریهای بسیار ممتاز دیده شد. سنگها به الوان مختلف از ولایات اطراف مثل فرنگستان و مصر به این ولایت می آورند.

سر بازخانه های معتبر[و] قراولخانهٔ های خوب در همه جای شهر بسیار است.

وضع حمامها

حمامهای بسیار خوش وضع تمیز با صفا هست از سنگ مرمر. دو حمام دیدم که سردخانهٔ[15] آنها از جمله عمارات بسیار اعلی بود. بیوتات متعدد روی به

۱۵. محتملاً مقصود نو یسنده از سردخانهٔ حمام، همان بینه یا رختکن می باشد. در سفرنامهٔ فراهانی ص ۱۰۴) آمده است: «و در اطراف این صحن حمام سرد دو مرتبه صفه هاست و زمین صفه ها حصیر فرش است. در آن صفحه ها صندلی و نیمکتها گذاشته و بر روی نیمکتها، حوله های سفید کشیده اند که محل رخت بیرون آوردن است».

باغچه های باصفا، در همهٔ اطاقها آیینه های بزرگ، ساعتها، چهل چراغ، دیوارکوب و تختها و صندلیهای اعلی گذارده اند. قطیفه و اسباب حمامها زیاده از حد تمییز، خدمتکارهای حمام مؤدب، اسباب قهوه و قلیان، اقسام شربتها هرچه بخواهند موجود است. درنهایت تمییزی [است]. واقعی در هیچ جا حمام و اسباب حمام به این خوبی نخواهد بود.

سبیل خانه

کوچه ها اکثر وسیع [۵۵ ب] [و] همه سنگفرش[اند]. در ر[ه] گذرها به قول خود آنها سبیل خانه، به اصطلاح ما سقاخانه های خیلی خوب هست. در خود اسلامبول در محلهٔ آق سرای[۱۶]، کوچهٔ وسیع طولانیی است که عمارات و دکاکین بسیار بسیار خوب دارد. از جاهای آباد مشهور اسلامبول است. در وسط این کوچه والدهٔ سلطان عبدالمجیدخان، سقاخانهٔ بسیار خوبی از سنگ مرمر [که] تمام سنگها منبّت شده، به وضع خوش ساخته است. پنجره ها تمام مطلاً، واقعی از جمله چیزهای دیدنی است. می گفتند بیست و پنج هزار لیره که پنجاه هزار تومان باشد صرف حجاری این سقّاخانه شده است. این قسم بناها بسیار است.

وضع پلها

از جملهٔ ابنیهٔ جدید که خیلی تعریف دارد دوپل چوبی است که به جهت عبور مردم بر روی دریا در محلی که قدری تنگ است ساخته شده است. از جمله بناهای عالی است. یکی از آن دوپل که از اسلامبول به بیگ اغلی می رود [۵٦ آ]، خود پیمودم. هفتصد و پنجاه ذرع طول [و] بیست ذرع عرض او بود. این پلها به طوری ساخته شده است که ازچشمهٔ وسط آنها واپورهای کوچکی که به جهت آمد و شد مردم و حمل اسباب در آبادیهای اطراف شهر کار می کنند، عبور

۱٦. فراهانی به این محله اشاره نکرده است. محتملاً همان محلهٔ اسلامبول است که: «بیشتر بازار و دکاکین و مساجد در آن محله است». (سفرنامهٔ فراهانی، ص ۱۱۲).

می کنند. عجب بنای خوبی است.

مدارس و مقبره‌ها

مدرسه های بسیار خوب برای درس اهل نظام و اطفال مردم ساخته شده است که از جانب دولت بچه ها را در این مدرسه ها تربیت می کنند و درس زبان و علوم دیگر از هندسه و طب و نقاشی و دیگر صنایع می دهند. مقبره‌های متعدّد از سلاطین عثمانی در این شهر هست. از جمله مقبرهٔ سلطان محمودخان جای خوبی است. بقعهٔ عالی [و] عمارت و باغچهٔ باصفای خوبی دارد. اسباب مقبره خیلی ممتاز و مجلل، خاصه چند جفت شمعدانهای بزرگ طلا و نقره و ضریح دور قبر خیلی ممتاز است. ضریح را به طور اسلیمی و گُل و برگ مشبک از نقره [۵٦ ب] ریخته اند و جلا کرده، خیلی استادی به کار برده[اند]. کلیساهای بزرگ با اوضاع دارد.

اخلاق و رسوم مردم

نصارا از طوایف فرنگی و غیره بسیار محترم اند. بیشتر رسوم و آداب فرنگ در این ملک شایع و متعارف است [اعم] از لباس و خوراک، وضع نشست و برخاست، رسومات خانه ومعاش. بسیاری از[مردم] اسلامبول زبان فرانسه و زبانهای دیگر فرنگی را می دانند و در آموختن زبانها اصرار زیادی دارند. از خارج مذهب اجتناب و پرهیزی ندارند. با هم محشورند بلکه در جزو از وصلت با آنها هم مضایقه ندارند. درواقع چیزی که از صورت اسلام دارند مساجد و مناره های بسیار است. در حقیقت هیچ یک از بلاد اسلام این قدر مساجد و مناره ندارد. دقت زیادی هم در خوب نگاه داشتن آنها دارند.

وصف مسجد ایاصوفیه

از جمله بناهای عالی عالم یکی مسجد ایاصوفیهٔ این شهر است که در دنیا معبدی به این جلال کمتر است.

این مسجد [۵۷ آ] از بناهای قیاصرهٔ روم است. هزار و سیصد سال است

[که] ساخته شده است. از کلیساهای خیلی معتبر ملّت نصارا بوده است. بعد از آنکه اهل اسلام این ولایت را متصرف شدند، این کلیسا معبد اهل اسلام شد. همهٔ این بنا از سنگ است. فضایی ندارد. اول در بزرگی است و دالان عریضی، همه از سنگهای بسیار بزرگ. داخل مسجد دو مرتبه، بعضی گوشواره‌های[17] سه‌مرتبه هم دارد. از این دالان عریض راهی داخل مسجد می شود و راهی به مرتبهٔ فوقانی می رود. داخل مسجد نُه طاق واقع است. طاق وسط بسیار بزرگ و مرتفع [و] هشت طاق اطراف قدری از طاق وسط کوچکتر[است].

پایهٔ این گنبد عالی از داخل مسجد بر روی چهار ستون سنگ سماق سرخ‌رنگ قطور خیلی مرتفع یک پارچه‌ای است که عقل از دیدن آنها حیران شود. هریک، یک پارچه جواهری است. طاقهای اطراف، شاه‌نشینها دارد [۵۷ ب] که جلو همهٔ آنها ستونهای متعدد از سنگهای سماق یک پارچه به الوان مختلف دارد. غرفات فوقانی هم به همین قسم، طاقهای روی به مسجدش بر روی ستونهای سماق قوی است. ایزاره[18] و جرزهای داخل مسجد، اکثر سنگ سماق الوان است. بعضی از جاهای طاق را از سنگ ریزه‌های ملون به‌طور خاتم‌سازی ساخته و اسلیمیها و گُلها درآورده‌اند که واقعی عقل حیران شود. بعضی دیگر با طلا و لاجورد ساخته شده است. فرش همهٔ این بنا از فوقانی و تحتانی از سنگهای مختلف است. منبر خیلی عالی هم دارد.

در زیر سقف این مسجد از قراری که تخمین کرده‌اند، نزدیک به سی هزار نفر می نشینند. شمعدانها و قنادیل روشنایی و اسباب متعلق به مسجد از قرآن و چیزهای دیگر هم موافق شأن مسجد ساخته شده است. شبها چراغ زیاد در این جامع روشن می شود. بلاخلاف بیش از[۵۸ آ] صد کرور مصارف این کار شده است. در این ایام گویا ساختن چنین بنایی نزدیک به محال باشد.

۱۷. اطاق یا بالاخانه‌ای که در گوشهٔ تالار واقع است. (فرهنگ معین، ج ۳).

۱۸. ایزاره یا ازاره مقداری از دیوار که از کف اطاق تا کنار طاقچهٔ مرتبهٔ پایین را شامل است و به هنگام نشستن بدان تکیه دهند. (فرهنگ معین، ج ۱).

مسجد سلطان سلیمان

مساجد دیگر هم از بناهای سلاطین عثمانی هست که با وجود دیدن این عالی بنا همهٔ آنها در نظر بیننده جلوه دارد. خاصه مسجد سلطان سلیمان[19] اگرچه صحن دارد و وضع بنا قسم دیگر است ولی داخل گنبد مسجد به همین طرح جامع ایاصوفیه است. پایه‌های طاق وسط آن بر روی ستونهای سنگ مرمر است. خیلی قوی و مرتفع. دور هر ستونی پانزده ذرع است. سه چهارپارچه بر روی هم گذاشته‌اند. ولی این ستونها را خیاره کرده و حاشیه‌ها داده‌اند که به نظر یک پارچه می‌آید. بنای مسجد همه از سنگ، داخل آن جمیعاً از سنگ مرمر است. بسیار بنای عالی است. مناره‌های مرتفع دارد. این قسم مساجد بسیار است.

مدارس معتبر هم به جهت تحصیل طلاّب دارند.

مدارس و کتابخانه‌ها

کتاب[۵۸ ب] خانه‌های بسیار معتبر دارند. رسم کتابخانه این است که جای مخصوصی مثل مدرسه و مسجد می سازند. انواع کتب از هر علمی در آن خانه به طورهای خوش گذارده‌اند. این خانه متولّی و موقوفات مخصوص دارد. به جهت روشنایی و خدمت هر که خواهد به این کتابخانه ها می رود [و] مطالعه می کند. اگر خواهد، استکتاب می کند. از بردن کتاب به خارج ممنوع است. بسیار رسم خوبی است. جمیع طُلاّب از جانب دولت وظیفه دارند. به همهٔ مساجد روشنایی از طرف ناظر اوقاف داده می شود. اگر بانی آنها موقوفاتی هم قرار داده باشد، همه در ضبط ناظر اوقاف است [که] در نهایت دقّت صرف می کند.

امور دینی

از صنف طلاّب که به اصطلاح آنها سفته گویند که مخفف سوفته[20] باشد

۱۹. «این محله و مسجد از بناهای سلطان سلیم‌خان اول پسر سلیم‌خان است که شهر سلیمانیه نیز از بناهای اوست». (سفرنامهٔ فراهانی، ص ۱۰۷).

۲۰. سفته Softa : طلبهٔ مکتب ــ متعصب. (ابراهیم اولغون و جمشید درخشان، فرهنگ ترکی به پارسی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران).

خیلی حرمت می کنند. در هر محله از جانب دولت امامی مخصوص به جهت جماعت آن محله و جمیع [۵۹ آ] امورات شرعی از مبایعه و نکاح و نماز اموات مأمور است. دیگری نمی تواند در کار او تصرّفی کند. همهٔ کارهای شرعی و عرضی آن محلّه باید به اطلاع و تصدیق امام بگذرد. از دولت شهریه دارد و از مردُم هم به جهت انجام هرکاری اُجرت مشخصی دارد.

مولوی خانه ها

تکایای خیلی معتبر هم به جهت طوایف دراو یش دارند، خاصه مولوی خانه ها خیلی معتبر است. هر تکیه، بزرگی دارد که دده نامند [و] مخارجی دارند. روزهای جمعه بعد از نماز در مولوی خانه ها سازها می زنند [و] ذکر می گیرند و در وسط تکیه دراو یش مولوی با کلاه های نمد بلند و بدنهای گشاد، ازپیر و جوان، چرخ می زنند به طورهای مختلف. بسیار عجیب است که بقدر یک ساعت بل دو ساعت چرخ می زنند نه آن همه جمعیت به هم می خورند و نه احدی گیج شده می افتد. تکایا، خیلی منقح و با صفاست. روزهای جمعه همه قسم مردُم از اعلیٰ و ادنی به این تکایا به جهت تماشا [۵۹ ب] می روند.

کاغذخانه

کاغذخانه جایی است در خارج شهر اسلامبول. جلگه ای است در دامن کوهی؛ نهر آبی هم از آنجا گذشته به دریا می رود. درختهای بزرگ متفرق دارد. زمین [آن] چمن است. جای بی صفایی نیست. عمارت بسیار خوبی از سنگ مرمر در آنجا به جهت سلطان ساخته شده است. مقابل عمارت، مسجد بسیار خوبی هم از سنگ مرمر ساخته اند. یک شُعبه از دریا مرداب گونه تا نزدیک این محل می کشد. روزهای جمعه از هر صنف و هر ملت مرد و زن، سوار کالسکه و اسب و پیاده، از قایق و راه آب در این زمین به تفرج می آیند. انواع خوراکی از مأکول و مشروب فروخته می شود و اقسام اسباب بازی و تماشا مهیاست. موزیک و سازهای دیگر می زنند. از مشروبات و جوهریات و مسکرات هر که خواهد برملا صرف می کنند. اجماع غریبی می شود. مرد و زن بی پرده و آشکار به میل خود

[٦۰ آ] در حرکت و تفرج و تعیش اند. واقعی جای دیدنی است.

کارخانه ها

انواع کارخانه ها از بُلورسازی و پارچه بافی از پشم و پنبه و ابریشم و آهنگری و جهازسازی در این مملکت موجود است. خود اسلامبول از بناهای قیاصره [است]. قلعه و شیرماج[۲۱] و خندق بسیار محکمی از سنگهای تراشیدهٔ بسیار بزرگ دارد. عجب بنایی است هم از بناهای قیاصره.

وضع میدانگاه

در جایی از شهر اسلامبول که وسعتی دارد، وسط آن میدانگاه را مثل حُوض مربعی بُزرگ بقدر یک ذرع و نیم گُود کرده و اطرافش را از سنگهای بزرگ سیاه رنگ ساخته اند. وسط این گودی یک پارچه سنگ بزرگ خیلی قطور، مثل سکو یی گذاشته اند. بر روی آن سنگ چهار گُلولهٔ چـُدَنْ از خمپاره گذاشته است؛ و یک پارچه سنگ مربع که هر ضلعی از آن نزدیک به چهار ذرع است و ارتفاعش [٦۰ ب] یحتمل ده ذرع بیشتر یا کمتر باشد و سر آن سنگ چهار شکل مثلث است. بر روی آن چهار گلولهٔ خمپاره گذارده، ستُون مانند مجرد ایستاده است. بر روی این سنگها صورت دعوایی از جنگهای قیاصره نقش است. از این قسم حجّاریها در شهر آن قدر هست که از تحریر آن عاجزم.

وضع نظام

عسکر و قشون این دولت، خاصه آنچه در این شهرند زیاده از حدّ تمییز [و] با شکوه و خوش لباس اند. از قشله ها بدون ضرورت بیرون نمی توانند آمده؛ همه جوانهای زیبا و تربیت شده [و] بسیار مؤدّب و قاعده دان [اند].

۲۱. با مراجعه به مآخذ موجود مفهوم این واژه یافت نشد. اما با مدد از آثار گذشتگان، احتمالاً شیرماج عبارت از ملاطی بود که آن را با شیر ممزوج می کردند.

ضرابخانه و گمرکخانه

ضرابخانه و گمرکخانهٔ خیلی عالی دارد. جهازات دودی و بادی چه از خود این دولت وچه از دول خارجه آن‌قدر در این دریا مشغول کارند که از حساب بیرون است. آن‌قدر تُوپ و خمپاره در اطراف این شهر در جهازات جنگی و توپخانه‌ها و قراولخانه‌ها حاضر است که نمی‌توان ذکر شمه‌ای از آن را کرد.

وضع کلی اسلامبول

این شهر [٦١ آ] برای زندگانی و تعیش دنیا به جهت کسی که چندان مقیّد مذهب و آخرت نباشد و مایهٔ معاشی داشته باشد، مسلّماً بهتر از همه‌جای دنیاست به جهات عدیده که ذکر آنها مایهٔ طول کلام است.

رفتار دولتمردان

سلاطین سوای اعیاد در روزهای جمعه بسیار مختصر و مخفّف حرکت می‌کنند. اولیای دولت هم خیلی آسوده بدون اظهار جلال راه می‌روند و با عامهٔ ناس به‌طور مهربانی بی‌تکبّر حرکت می‌نمایند. در ملت اسلام سلطنتی از این بزرگتر نیست.

نظم و امنیت شهر

این شهر نه آن‌قدرها با نظم است که توان نوشت. با این جمعیت و گروه مختلف، صدای احدی بلند نمی‌شود و کسی قادر نیست تجاوز از حدّ خود کند. نه از عسکری به رعیت تعدی می‌شود و نه از رعیت به عسکری خلاف ادب و حرمت.

با اینکه مُسکرات برملا مصرف می‌کنند و از معاصی باکی ندارند، کمتر اتفاق می‌افتد که در میان مردم گفتگو و منازعه و قیل و قال شود. [٦١ ب] اگر خواهم همهٔ معلومات این ملک را نویسم طولانی است. به همین مختصر اکتفا شد.

حرکت به سوی اسکندریه

روز سه شنبهٔ هیفدهم ماه ذیقعده الحرام ۱۲۷۹ [هـ. ق] اوّل مغرب با واپور انگریز عازم اسکندریه شدیم. روز شنبهٔ بیست و یکم که روز چهارم سوار شدن به کشتی بود، اوّل مغرب در اسکلهٔ اسکندریه جهاز لنگر انداخت.

بغاز

اول حرکت، یک شب و یک نِصْف روز، واپُور از بُغاز می گُذرد. دو سمت بغاز دو کوه کشیده است، سبز و باصفا. بعضی درخت جنگلی در این کوهها هست. از دو سمت دامنهٔ این دو کوه، همه جا آبادیها و عمارات خوب، مجل زراعت و باغات مرغوب است. در بعضی جاها بر بلندیها قراولخانه ها و توپخانه های بسیار خوب ساخته شده است.

چناق قلعه سی

آخر بغاز شهری است موسوم به چناق قلعه سی[۱]، در دامنهٔ کوه مشرف به دریا. قلعه و آبادی خوبی دارد. از دو سمت باستیانهای [۶۲ آ] محکم، تُوپخانه و

۱. در سفرنامهٔ فراهانی این محل به صورت چاناق قلعه ضبط شده است: «و چاناق قلعه در بحر ابیض واقع شده و کنار بوغاز سمت یسار راه است». (سفرنامهٔ فراهانی ص ۱۳۴).

قراولخانه های خیلی خوب ساخته اند. جهازات جمیعاً در وقت دُخُول و خروج از این قراولخانه ها بدون تذکره و اجازه نمی توانند گذشت. لابد لنگر کرده، تذکرهٔ مرور را به نظر محافظ بغاز رسانیده، می گذرند.

دریای سفید

جهاز از بغاز که گذشت داخل دریای سفید می شود. جهازات بعضی از دور دریا[2] حرکت کرده به بنادر اطراف بار و کاغذ دا[د] ه، به اسکندریه می روند [و] دیرتر می رسند.[3] پاره[ای] به خط مستقیم به اسکندریه می روند. جایی را نمی بینند مگر یک بندر کوچکی. جهاز ما از این راه مستقیم حرکت می کرد. بعد از دو روز و دو شب در وسط دریا، رسیدیم به سه قطعه کوه بی آبادی [که] مدفن بقراط حکیم در یکی از آن سه قطعه کوه است.

اسکلهٔ اسکندریه

اسکلهٔ اسکندریه خور بسیار بدی دارد. جهازات به این خور که رسیدند اعلام [ورود] می کنند. مُعلم[4] از اهل اسکندریه سوار زورق [٦٢ ب] شده، می آید [و] جهاز را از خور گذرانیده به لنگرگاه می رساند. جهاز در این خور خیلی سُست باید حرکت کند. زیاد دور می زند. لنگرگاه هم از اسکله دور است. چون جهاز دیر به منزل رسید شب را مانده، صبح به زورق سوار شده به بندر اسکندریه که یکی از بنادر مشهور دنیاست رفتیم.

اسکندریه

اسکندریه شهر آباد بزرگی است، مثل یکی از شهرهای فرنگستان. قلعه و

۲. یعنی از اطراف دریا.

۳. اصل: می رسد.

٤. در زبان محاورهٔ عربی بویژه در عراق به هر استادکاری (مثل نانوا، آهنگر و...) معلم می گویند. یعنی کسی که به کار خود علم دارد.

خندق، خاکریز [و] باستیانهای بسیار محکم معتبر دارد.[5] هوایش از مصر بهتر است. اکابر تابستانها از مصر به اسکندریه آیند. سکنهٔ آن عرب و فرنگی و ترک [اند]. کوچه ها و بازارها اکثر به رسم فرنگی [است]. عمارات بسیار عالی دارد. کوچه ها سنگفرش، [و] عماراتش اکثر از سنگ تراشیده [است]. یک کوچهٔ مخصوص دارد، بسیار عریض و طولانی. عمارات خیلی مُعتبر همه از اهل فرنگستان است. دو سه محل وسیع در این کوچه واقع است. حوضها و درخت دارد. [۶۳ آ]

بناها و گردشگاهها

به طورهای خوش به جهت تفرجگاه مردم لکانته ها و مغازه ها و میخانه های بسیار عالی از مال همهٔ فرنگستان دارند. تُجار معتبر از همه جا در این بندر هستند. خانه ها و عمارات عالی [و] باغات باصفا از بناهای محمدعلی پاشا و ابراهیم پاشا و کسانشان در داخل و خارج این شهر بسیار است. دو سه جای مشخص خوبی است که شبها فرنگیها در آن جاها ساز می زنند و آواز می خوانند. همه کس برای تماشا می روند. جمعیت زیادی از اهل فرنگستان خاصه فرانسه و انگریز در این شهر جمع اند.

گیاهان و میوه ها

درخت خرما و اقسام مرکبات خاصه پُرتقال و لیموی آب [و] نارنگی که در آنجا یوسف افندی[6] نامند بسیار است. باغات خوب دارند. محل زراعتش بسیار است. نیشکر [و] پنبه خیلی می کارند. انجیر و انگور و انارش خوب است. زردآلو، تُوت و بادام هم به عمل می آید. باقلا، لوبیا و عدس این ولایت مشهور

۵. «و در جنب آن شهر به چهارفرسنگی، قلعهٔ عظیم است بر روی کوهی نهاده که بر دریا مشرف است». (حمدالله مستوفی، نزهة القلوب ، به اهتمام لسترنج، چاپ لیدن، ۱۹۱۳، ص ۲۴۷).

۶. «و نارنگی را در این مملکت یوسف افندی می گویند، و وجه تسمیه را گفتند ابتدا از این درخت در این مملکت نبوده، یوسف افندی نام از مالطه یک درخت آورده...... بدین واسطه به اسم او مشهور شد». (سفرنامهٔ فراهانی ، ص ۱۴۳).

است.

محمدعلی پاشا نهر بزرگی از رود نیل به این [٦٣ ب] شهر حفر کرده، آورده است. از کارهای بزرگی است که از او باقی است.

آبیاری

زمین شهر بلند است. آب نهر، گود به زمین سوار نمی شود. خارج شهر باغ بزرگ باصفایی ساخته اند. در آن باغ عمارتی ساخته اند که تلمبه[۷] و اسباب آب کشی با چرخ آتشی[۸] کار می کند و از نهر آب بالا می آورد. از زیرزمین به جهت محلات اسکندریه نهرها قسمت شده، می رود. تفصیل این اسبا[ب] را نمی توان به تحریر حالی کرد. باید دیده شود. در این باغ گلهای غریبه بسیار دیده شد.[۹]

مجسمه ها

[بر] چند پارچه سنگ به الوان مختلف تصویرهای مجسم تراشیده، از سنگهای گنبد هرمان[۱۰]، به جهت تماشا آورده در این باغ گذارده اند. از جمله صورت شیری بزرگ از سنگ درآورده اند که نهایت استادی را دارد. [بر] سنگ سفید رنگی بزرگ، صورت آدمی سر تا گردن تراشیده است، خیلی بزرگ. گردن این صورت بر زمین نصب بود [و] سرش تا نزدیک سینهٔ من می رسید. گوش او طولش یک وجب بود. [٦٤ آ] خیلی به استادی و درست ساخته بود[ند]. [بر] سنگ سیاه دیگر[ی] که پر بزرگ نیست، صورت آدمی که روی چیزی نشسته است در نهایت خوبی تراشیده است. کنار راهها را از دو طرف به جهت سایه،

۷. اصل همه جا: ترمبه.

۸. وسیله ای که با مواد سوختی کار می کند. موتور.

۹. در مورد انواع گلهای اسکندریه به سفرنامهٔ امین الدوله مراجعه شود. (سفرنامهٔ امین الدوله ، ص ۱۲۳).

۱۰. جمع هرم و اشاره به اهرام ثلاثه مصر است. بعداً نیز به آن اشاره می شود.

درختهای گز کاشته اند. خیلی قوی و بزرگ، بقدر.[11]

درختـهای تـوت بزرگ قوی جُثّه [هم] دیده شد. از حجاریهای عهد اسکندر چیزی که دیده شد خارج شهر اسکندریه نزدیک قبرستانی، زمین بلندی هست. بر روی آن، ستـونـی از سنگ یک پارچه، دور او دو بغل، قدری کمتر، [و] طولش به نظر من زیاده از پانزده ذرع و کمتر از بیست ذرع آمد. بر او مثل سرستونها [ی] پهن در نـهـایـت استـادی مـنـبّت کرده، مجرد نصب کرده اند. مثل مناره ایستاده است. خیلی غریب سنگی است.

آسیاها و کارخانه های اسکندریه

آسیای بسیار بزرگی که چندین سنگ در او گردش می کند، ساخته اند. مثل واپور حـرکـتـش از آتـش و بـخـار آب اسـت. اسـبـاب عـجـیـبی است. گندم در او می ریزند از طرف دیگر آرد بیخته می گیرند. پاک [٦٤ ب] کردن گندم و بیختن آرد هـمـه بـا هـمـان چرخ است. کارخانه های شکرپزی و نبات و قندریزی متعدد است.

از اسکندریه به مصر

از اسـکـنـدریه سه قسم به مصر می روند: یکی سواره می روند [که] شش روزه از اسـکـنـدریـه بـه مصر مـی رسـنـد. شصت ساعت راه است. قسم دیگر سوار تابیه ها مـی شـونـد کـه بـه فارسی گمی نامند و به ترکی قایق و به عربی طَراده گویند. از نـهـری کـه مـحـمـدعـلـی پاشا حفر کرده است به رود نیل و از آنجا به مصر روند. دوازده روز طول می کشد. قسم دیگر از راه شمندفر[12] است که به عجمی کالسکه و عرّادهٔ بخار و به عربی سکـة الحدید[13] گویند. در هشت ساعت می رود.

١١. یعنی به اندازه و تعداد معین.
١٢. شمن دو فر Chemin de fer واژهٔ فرانسوی و به معنی راه آهن. (فرهنگ معین، ج ٤).
١٣. سِکّة الحدید = راه آهن.

ایستگاه راه‌آهن

در خارج شهر اسکندریه بر سر راه مصر، عمارت بسیار با بیوتات متعدد وسیع به جهت جمع شدن مردم برای رفتن از راه شمندفر ساخته شده است و مباشرین این کار از مسافر وجه گرفته تذکره می دهند. هرکه بنای رفتن دارد روزپیش کرایه را به مباشر این کار می دهد و صبح بسیار زود، یک ساعت قبل از حرکت [٦۵ آ] با باری که دارد در آن محل حاضر می شود. [مسئول] این عرّاده سه ربع قبل از حرکت، از همان اسباب بخاری که دارد، لوله ای را می کشانید. سوت مانند آواز بلندی به جهت اعلام مسافرین می کشد. تخمیناً بقدر نیم ساعت مسافت صدای او می رود. سه مرتبه هر مرتبه به فاصلهٔ ربع ساعت این فریاد اعلام، بلند می شود [تا] مسافرانی[١۴] که هستند جابه‌جا شده، حاضر شوند. در فریاد سِیُّم حرکت کرده، مثل باد صرصر و برق لامع روانه شود. هرکه نرسید و تأخیر در آمدن کرد، کرایه‌ای که داده است از دستش می رود [و] برای رفتن باید کرایهٔ دیگر بدهد.

مسیر راه‌آهن

این عرّاده در هشت ساعت از اسکندریه به مصر می رسد، به این قسم: در وسط راه جای با صفایی است. یک ساعت عرّاده [آنجا] مکث می کند. مردم بیرون آمده، رفع حاجت می کنند. لکانته های فرنگیِ خوب هم ساخته اند. مردم به جهت غذا خوردن به آن لکانته[ها] می روند. از مأکول و مشروب آنچه خواهند صرف کرده، وقت حرکت باز به همان صدایی که [٦۵ ب] از عرّاده [برمی آید] به مسافر اعلام حرکت می شود. هرکس در جای خود قرار گرفته، روانه می شوند. درچهار محل، سوای نهارخانهٔ وسط راه، این عرّاده [در] هر محلی بقدر بیست دقیقه مکث می کند به جهت برداشتن آب برای دیگ بخار. و در آبادیها بار و مسافر فرود آیند و مردم دیگر به جای آنها سوار عرّاده شوند. این عرّاده‌ای که ما سوار شدیم، زیاده از چهل عرّاده بود که به هم وصل کرده بودند.

١۴. اصل: مسافر.

در هر یک هشت نفر آدم بر صندلیها قرار می گیرند و بقدر ضرورت جای گذاشتن اسباب دارد.

انواع قطار

این عرّاده بر دو قسم است:

یک قسم مثل اطاق بسیار خوب مُسَقَّف است و درهای آیینه[کاری] و پرده‌ها و کرسیهای بسیار خوب دارد. قسم دیگر سرش باز است، برای بار. قیمت این دو محل فرق کلی دارد. همه‌چیز هم حمل می کند[مثل] انسان و اقسام حیوانات و بار. دو مرتبه از روی رود نیل که محمدعلی پاشا [برآن] پلهای بسیار محکم [٦٦ آ] [با] پایه‌ها [یی] از سنگ و پوششی از چوب و آهن ساخته است، عبور می کند.

در هر حرکت و سکون به همان آواز عرّاده، اعلام به مردم می شود. در واقع بعد از وضع چند مرتبه مکثی که در راه می شود، چهار ساعت و نیم یا پنج ساعت این عرّاده از اسکندریه به مصر می آید. برای سفر کردن هیچ چیز راحت‌تر از این عرّاده نیست. ابداً حرکت[۱۵] و زحمت ندارد، مگر در حرکت وقت رفتن و هنگام ایستادن [که] آن هم حرکت بسیار ملایم مختصری دارد. چنان تند می رود که اگر آبادی باشد از دور دیده می شود. نزدیک که رسید. جز سوادی به نظر نمی آید.

ازاسکندریه به مصر

از اسکندریه الیٰ مصر دو طرف این راه همه جا محل زراعت، دهات آباد، باغات زیاد [و] جمعیت فراوان دارند. اهل آبادیها همه عرب‌اند. در همهٔ آبادیها برجهای کبوتر زیاد است که گوشت آنها را می خورند و زرقشان[۱۶] را به حاصل می دهند. کارخانه‌های شکرپزی در آبادیها [٦٦ ب] زیاد است. در خارج شهر

۱۵. مقصود تکان ناشی از حرکت است.

۱٦. زرق: فضلهٔ مرغ خانگی و کبوتر. (المنجد ، ذیل زرق).

مصر باز به همان رسم اسکندریه، عمارت بسیار مجللی به جهت مسافر و مباشر شمندفر و گمرک ساخته شده است. راه عریض است. دو طرف بیوتات و مسقف [است و] این عرّاده می آید زیر طاق می ایستد. جلو بیوتات سکوی عریضی است [که] مردم درآمده، به روی سکوها رفته، ازپی کار خود روند. همه روزه یک شمندفر از مصر به اسکندریه و یکی از اسکندریه به مصر می رود [و] می آید. گو یا معنی طی الارض که گفته می شد این عرّاده باشد.

و اما شرح حال مصر به طور اختصار

موقعیت و قدمت مصر

این شهر از آبادیهای بسیار قدیم دنیا و از ممالک خیلی معتبر عالم است. اصل بنای مصر در صحرایی واقع است که رود نیل از یک سمت آن شهر می گذرد. جمیع عماراتش از سنگ سیاه رنگ تراشیده [است]. عمارات چندین مرتبه بر روی هم، خانه ها کم فضا [و] پر بیوتات.[1] جمیع خانه های کهنه، ستونهای سنگ یک‌پارچهٔ خوب خیلی دارد. [٦٧ آ] از معادن خود مصر سنگهای مختلف بیرون می آید. از جمله معدن مرمر ابری بسیار خوب دارد که از آن به اسلامبول و فرنگستان می برند.

وضعیت شهر

کوچه های قدیمی تنگ، دیوارها [ی] مرتفع بسیار آباد [دارد]. محمدعلی پاشا بازار خوبی ساخته است. کاروانسراها و حمامهایش تعریفی ندارد بلکه بد است. مساجدش به حسب حجاری خوب است. محمدعلی پاشا مسجد بسیار عالی از سنگ مرمر و سنگهای دیگر ساخته است. یک سمت آبادی در خارج،

۱. «... در مصر عمارات به طبقات می سازند و بر هر طبقات ساکن می باشند». (نزهة القلوب، ص ۲۵۱).

قلعهٔ خوبی است که در او بیوتات حکومتی است و عسکر جا دارند. عمارات محمدعلی پاشا و اولادش به رسم فرنگی است و بسیار خوب.

میدان ازبکیه

میدانی است موسوم به اُزبکیّه [که] درواقع باغ و محلهٔ بزرگی است از بناهای محمدعلی پاشا، [و آن] پارچه زمینی است بسیار وسیع [که] اقسام درختها در او کاشته شده است. به طورهای خوب خیابانهای متعدد مختلف دارد. [٦٧ ب] آب این زمین از رود نیل با تلمبهٔ آتشی می آید. اطراف باغ عمارات عالی و خانه ها [یی] است از مردُم به رسم فرنگی و اسلامبول. در میان این درختها، مغازه ها و لکانته ها و میخانه ها و قهوه خانه ها و حوضهای آب مختلف متعدد متفرق، به وصفهای خوش ساخته شده است. محل تفرّج و تعیش مردم مصر اینجاست. از سه ساعت به غروب مانده، انواع مردم از مرد و زن، پیاده [و] سواره با کالسکه به این ازبکیّه برای عشرت می آیند [و] تا نصف شب در زیر هر درختی هر کس مشغول کاری است. چراغهای زیاد روشن می شود [و] در دو مکان از یک ساعت قبل از مغرب تا نصف شب دفعه به دفعه موزیک و ساز می زنند. از ازبکیه [که] بیرون می روی، کوچه ای است بسیار عریض که تازه فرنگیها در دو سمت این کوچه، عمارات عالی ساخته و می سازند.

سکنهٔ مصر

سکنهٔ این شهر عرب و ترک [٦٨ آ] [اند]. نصارا و یهود [و] فرنگی هم بسیار هستند. اکثر مردم مصر متموّل [و] تجّار معتبر دارد.

کارخانه ها

خارج این شهر عمارات و باغات و کارخانه های شکرسازی، قند و نبات ریزی، چلواری بافی، ماهوت سازی [و] ریسمان ریسی بسیار دارد. محمدعلی پاشا مردُم مصر را زیاد خوب تربیت کرده است. به هیچ وجه محتاج به خارج نیستند. هر صنف مردم از خود دارند.

باغ شبره

از جمله باغات معتبر مشهور مصر باغ شُبُره است [که] از بناهای محمدعلی پاشا [و] در کنار رود نیل واقع است. از شهر به فاصلهٔ یک ساعت باغی است به غایت بزرگ. همه ساله ایراد گزافی دارد. بسیار باصفا [و] به اقسام مختلف خیابانها بسته و درختها کاشته اند. همه قسم درخت از اطراف عالم آورده در این باغ کاشته است. درختهای هندی و رومی و فرنگی و عجمی در او موجود است. مرکبات و نخل زیاد دارد. نارنگی و پرتقال و لیموی آبش زیاد خوب می شود. همه قسم گلهای غریبه دارد. عمارتها در اطراف این باغ هست. [٦٨ ب]

وضع عمارات باغ

عمارت معروفش [که] در وسط باغ واقع است، عمارتی است مربع، وسط آن حوض بزرگی دارد. این عمارت از خارج مربع است و از داخل هشت [ضلع]. چهار ایوان بزرگ عریض طویل دارد که از یک سمت پنجره ها رو به باغ است [و] از سمتی ستونها رو به حوض.

چهار ضلع دیگر چهار اطاق دارد، بسیار نظیف و با صفا. همهٔ این بنا از سنگ مرمر است. یکی از اطاقها که نسبت به سه اطاق دیگر قدری کوچکتر است، آن قدر اسبابهای خوب دارد که نمی توان شرح داد. از جمله زمین این اطاق را از تختهٔ قرمز و زرد فرش کرده اند. این چوب را به طور خاتم سازی [با] حاشیه ها و گلها درآورده اند که گو یا خود این چوب یک پارچه است مثل آیینه. [٦٩ آ]

تصویری از خودش[1] در این اطاق نصب است. گلدان چینی خیلی بزرگی، مصور، از کارهای خوب فرانسه که لویی فیلیپ برای او فرستاده است در این اطاق است. اطراف حوض درپاشو یه ها که همه مرمر است تصویرات حیوانات آبی را از سنگ درآورده اند. از هر قسم جارها و چهل چراغهای بسیار بزرگ خیلی اعلی در این عمارت هست. در عهد خود محمدعلی پاشا شبها از لوله های فواره های

١. مقصود محمد علی پاشاست.

اطراف این حوض، از یک لوله آب می آمده است و از یک لوله آتش چراغ گاز. باغ غریبی است.

وضع محصول

از رود نیل نهرهای بسیار به اراضی مصر جاری کرده است. محصول مصر سالی دو مرتبه به عمل می آید. پنبه و برنج و گندم و حبوباتش بسیار خوب می شود. باقلای این ولایت در جایی نیست.

وضع مردم

صورت خوبی کمتر پیدا می شود. مردها همه سیاه رنگ [و] لاغر، چشمها اکثر معیوب [۶۹ ب] [و] خیلی بدلباس [اند]. برخلاف مردها، زنها سفیدرنگ، زیاد فربه، بسیار ضایع و بدکار[ند].

حیوانات

در حیوانات قیمت الاغ از همه‌چیز بیشتر است. الاغ را از اسب عربی بسیار خوب، گرانتر می خرند. از شخصی شنیدم که الاغی را به هشتصد تومان خریدند. زنها همه سوار الاغ شوند. مردها هم بیشتر بر الاغ سوارند. اعلی و ادنی، چادر زنها از ابریشم سیاه است.

مرغداری

بیشتر آذوقه فرنگستان خاصه انگریز و فرانسه و اسلامبول از مصر می رود. حتی مرغ و تخم‌مرغ. مرغ هم کارخانه‌ها دارد که تخم را در گرمخانه، لای پشم می گذارند. عمله دارد. روزی یک دو مربه تخمها را می گردانند. جوجه بیرون می آید. آدم، آنها را پرستاری می کند [و] دان می دهد [تا] بزرگ شوند. ولی مرغش ریزه و کم جثّه می شود.[۲]

۲. از جمله حیواناتی که جز مصر در جای دیگر نیست یکی شیر سیاه است و دیگری تمساح که به قول عوام نهنگ یا اژدها نامند. بزمجهٔ بزرگی است که در آب و خشکی هردو زیست کند. در آب هم از ←

اهرام ثلاثه

از بناهای عجیب دنیا گنبد هرمان است که درچهار فرسخی مصر واقع است. سه گنبد آن بزرگ است یکی بزرگتر از آن دو. از قراری که گفتند سیصد پا ارتفاع دارد. دوتای دیگر به مراتب از یک دیگر کوچکتر[و] این سه گنبد نزدیک یکدیگرند. هفت گنبد کوچک دیگر هست[که] از این سه دور و خیلی کوچکتر از اینها [ست]. شکل همه از روی زمین مربع، بلند که می شوی هر ضلعی، یک شکل مثلث است که سر به هم گذارده است. همهٔ اینها از سنگهای بسیار بزرگ ساخته شده است و مقبره بوده است. مُرد[ه] ها را در تابوتهای سنگی یک‌پارچهٔ دردار گذاشته بوده‌اند و صُورت همان شخص را بر در تابوتش بر سنگ نقش کرده، دوایی به مُرد[ه] ها زده بوده‌اند که عیب نمی کرده است؛ در این گنبدها مرتبه به مرتبه گذاشته بوده‌اند، که از آن مرد[ه] ها به جهت تماشا به مصر و اسلامبول [۷۰ ب] و فرنگستان برده [و] موجود است.

تصاویر اهرام

در این گنبدهاتصاویر انسان و حیوانات نقش کرده‌اند. صورتهای مجسم زیاد هم در اطراف این گنبدها بوده است. بعضی را که حمل و نقلش ممکن بوده است به اطراف عالم برده‌اند. بعضی دیگر باقی است. هنوز زمینهای اطراف این گنبدها و اطراف مصر راحفر می کنند [و] تصاویر و اسبابهای غریب از سنگ و طلا ساخته، پیدا می شود و به قیمتهای بسیار گزاف خریده به اطراف عالم می برند. تفصیل این بنادر عالم آن‌قدر مشهور است که زحمت تحریر من لازم نیست. بلاشبهه این بنا پیش از طوفان[۴] بوده است.

→

روی زمین راه می رود. بر اکثر از حیوانات بحری و بری غالب است. پوست سختی دارد که حربه بر او کارگر نیست. هنگامی جفتی[۳] با ماده، مست شوند. در وقت مستی آنها را صید کنند. من یکی از این جانور را دیدم. از شتر بزرگتر بود. بسیار حیوان عجیبی است. (حاشیهٔ متن).

۳. یعنی جفت گیری.

۴. اشاره به طوفان نوح است.

منافع مصر

منافع ولایتی مصر در این اوقات زیاده از بیست کرور می شود. پسرهای محمد علی پاشا و کسانش هم [گذشته از] منافع اربابی املاک و کارخانه ها، از قراری که گفته می شد، بیش از این مبلغ دارند.

سرچشمهٔ نیل

سرچشمهٔ رود نیل [۷۱ آ] از جبل قمر است. آبش بسیار شیرین و گوارا[ست]. جهازات بزرگ در او کار می کنند.

از مصر به سوئز

از مصر به بندر سو یس[۵] چهل ساعت راه است. با شمند فرپنج ساعت می رود. در وسط راه نهارخانه است. یک ساعت مکث می کند. دو سه محل هم به جهت برداشتن آب، قدری می ماند. درواقع سه ساعت در حرکت است. همهٔ این راه خشک، بی آبادی و آب [است].[۶] سمت دست راست راه، کوههای بزرگ از دور نمایان است. در بین راه هم بعضی کوههای کوچک هست که به جهت عبور شمندفر کنده و هموار کرده اند. در یک فرسخی سو یس چشمهٔ آب شوری است. قلعه دارد، آبادی ندارد.

بندر سو یس اسکلهٔ دریای احمر و بندر تجارتی حجاز و یمن و هند است.

بوزه

در بُوزه، کوه سیاهی کنار دریا در زمین همواری واقع است. جای بی آب و علف بدهوای [۷۱ ب] گرمی است. سکنهٔ آن عرب [اند]. بازار بسیار ادبار و خانه های خیلی کثیف دارند. عماراتش بعضی از گیل، پاره [ای] از سنگ [است]. دو سه عمارت خوب سنگی، بالیوزهای[۷] فرنگی دارند. یک دو لکانتهٔ

۵. مقصود بندر سوئز است. السو یس (المنجد) و سو یس Suis (فرهنگ معین).

۶. در این بیابانها، گاهی اعراب الماس پیدا کرده اند. (حاشیهٔ متن).

۷. بالیوز= کارگزار، عامل سیاسی کشوری در کشور دیگر، کنسول.

بسیار خوب باصفا در کنار دریا، انگریز و فرانسه ساخته اند. هیچ چیز در خود این بندر به عمل نمی آید.

حمل و نقل بار و مسافر

هرشب یک شمندفر مخصوص، از مصر آب و آذوقه [و] جمیع مایحتاج از سبزی و میوه، آرد، برنج، گوسفند [و] هرچه تصور شود حتّی ماست و پنیر از مصر بار شده، طلوع آفتاب وارد سویس می شود. هرکس هرچه لازم دارد خریده، می برد. هر روز هم یک شمندفر مسافر و بار تجارتی از مصر به سویس آورده و از سویس به مصر می برد. حمل حاج که از راه خشکی از مصر به مکه می روند به یک فرسخی سویس آمده، جمع شده از اینجا روانه می شوند. در این اوقات دولت فرانسه نهری از رود نیل جدا کرده، به سویس می آورد. [۷۲ آ]

کانال سوئز

به جهت عبور جهازات هم از دریای سفید به این دریای قرمز، درکارند[۸] راهی حفر می کنند که این دو دریا متصّل شود. چهل فرسخ میانهٔ این دو دریاست که باید کنده شود. روزی پنجاه هزار عمله مشغول کارند. ازقراری که می گویند مدت پنج سال تمام خواهد شد. بعد از اتمام این دو کار، سویس بسیار جای آباد معتبری می شود.

این بندر هم خور بسیار بدی دارد. جهازات خیلی دور از اسکله لنگر می کنند. مردمش بسیار بد صورت [اند] . تجّار معتبر در این بندر هست. بعضی دکاکین هم فرنگیها دارند. یک دو مغازه و میخانه هم هست.

کارخانهٔ یخ سازی

در کنار دریا، فرانسه ها[۹] کارخانهٔ بزرگی به جهت بستن یخ ساخته اند.

۸. اصل: درکارست.

۹. مقصود فرانسویان است. در دورهٔ قاجار اسم کشور به صورت جمع، به معنی ملیت هم به کار ←

اسباب او از بخار است. آب دریا را خود چرخ داخل کارخانه کرده، مُقطر و شیرین می کند. بعد در قالبهای آهنی که در سردخانه گذاشته، می برد و به فاصلهٔ سه ربع [۷۲ ب] می بندد. یخی است سفید، با صفا، در نهایت سختی. خالهای سفید رنگ دارد. خیلی شبیه است به یخهای معدنی که از کوه البرز می آورند. تا در کارخانه است آب نمی شود. من بقدر سه چهار یک به سنگ تبریز، به جهت امتحان گرفتم، در اواخر جوزا. با اینکه درش باز بود در هوای سو یس چهار ساعت و نیم دوام کرد. در خود سو یس نمی فروشند. در صندوقها گذارده، شبها با شمندفر به مصر و اسکندریه فرستاده، می فروشند.

تخلیهٔ بار

کنار دریا سکوی بزرگی از میان دریا بالا آورده، خشک کرده، ساخته اند. اسباب جراثقالی[۱۰] بسیار خوب بلند بر آن سکُو نصب کرده اند؛ به جهت حمل و نقل بارهای تجارتی از کناره به جهازات و از جهازات به خشکی. بارهای بسیار بسیار سنگین را دو نفر با این اسباب از زمین بلند کرده، در نهایت سُهولت میان جهاز می گذارند و از جهاز حمل به خشکی می کنند. [۷۳آ]

از سوئز به جده

از بندر سو یس الیٰ بندر جَده جهاز دودی چهار روز می رود. سه شنبهٔ سلخ ذیقعده سوار واپور موسوم به ولپور حجاز شدیم. هزار و پانصد نفر حاجی برداشته بود. از جهازات مشهور مصر است. کپیتان گفت پنجاه هزار لیره که صد هزار تومان پول ایران می شود، این واپور را خریده اند.

→
می رفته است: «فرانسه ها و آلمانها، بیشتر خدمهٔ مهمانخانهٔ خودشان را برای مترجمی من در مهمانخانه های افریقا حاضر می دانستند». (ترجمهٔ سیاحتنامهٔ استانلی به افریقا، چاپ سنگی، ۱۳۱٦ هـ. ج ۲، ص ٦).

۱۰. اصل همه جا: جرواسقال.

ورود به جده

روز جمعه سیم ذی الحجه در اسکلهٔ جده، قبل از ظهر واپور لنگر انداخت.[1]

رابغ

از این راه، بعد از دو روز که از سو یس جهاز آمد اهل جماعت مقابل رابغ[2] در دریا محرم می شوند. مذهب جعفری هم در همان وقت محرم می شوند.

جحفه

ولی احرامگاه اهل تشیع مقابل جُحفه است که چهار ساعت بعد از رابغ، جهاز مقابل جُحفه می رسد؛ تجدید نیت می کنند. بعضی از حاج از باب احتیاط بعد از رسیدن به جده، مجدداً از خشکی به جُحفه رفته، محرم شده، می آیند.[3]

۱. «روز جمعه شانزدهم شهر ذیقعدة الحرام یک ساعت از ظهر گذشته، واپور در کنار اسکلهٔ جده لنگر انداخت.» (سفرنامهٔ فراهانی ، ص ۱۵۸). «جمعه سوم ذی‌الحجه الحرام هوا قدری گرم است و بوی حجاز به دماغ می رسد» . (سفرنامهٔ امین الدوله ، ص ۱۵۲).

۲. اصل: رابق.

۳. «... به دو منزل از مدینه، کوه بود و تنگنایی چون دره که آن را جحفه می گفتند و آن میقات مغرب و شام و مصر است، و میقات آن موضع باشد که حج را احرام گیرند. و گویند یک سال آنجا حاج فرود آمده بود، خلقی بسیار، ناگاه سیلی درآمد و ایشان را هلاک کرد، و آن را بدین سبب جحفه نام کردند» . (سفرنامهٔ ناصرخسرو، به کوشش دکتر دبیر سیاقی، انجمن آثار ملی، ص ۱۰۴).

خود جده بسیار خوربدی است. جهازات خیلی پُرواهمه و دشواری از آن خور گذشته، به لنگرگاه می رسند. زیر آب [۷۳ ب] همه جا کوه و سنگ است. اگر قدری جهاز از راه بیرون رود به سنگ خورده، می شکنند. جده بندر آباد خیلی کثیف بدهوایی است. کنار دریا در زمین هموار واقع است. هیچ زراعت ندارد.[۴] آب انبارها دارند. آب باران در او جمع شده به کار می برند. عماراتش از سنگ تراشیده و آجر، مردمش عرب و سیاه رنگ، بعضی فرنگیها هم به جهت تجارت در آنجا ساکن اند.

در کنارهٔ این دریا غوص کرده، بعضی چیزهای عجیب مثل گلهای مختلف و شاخه های درخت همه از سنگ بیرون می آورند. معلوم می شود که از زمین دریا می روید.

از جده به مکه

از جده الی مکهٔ معظّمه پانزده ساعت راه است. در هر ساعتی از راه، قهوه خانه و بعضی چاپارخانه هست. سکنهٔ مختصری دارد، مگر سه محل که جمعیتی دارند، همه عرب. خانه ها بعضی از گل، پاره[ای] چادر دارند. همهٔ این آبادیها از آب باران گذران می کنند.

سه چهار محل [۷٤ آ] چاه دارند. آب چاه به کار می برند ولی گوارا نیست.

گیاهان

در این بیابان دو سه قسم علف می روید که حیوانات از آنها نمی خورند. درختهای مغیلان بزرگ و کوچک دارد. درخت مغیلان گلی دارد بعضی زرد و پاره[ای] سفید، خیلی معطر. عطرش بسیار نزدیک به عطر بنفشه [است]. در این راه درخت عجیبی دیدم [که] بزرگ هم می شود. شاخه های بسیار انبوه نازک سبز رنگ، مثل شاخه های یاس سفید دارد ولی ابداً برگ نمی کند. بعضی

٤. «و بدین شهر جده نه درخت است و نه ذرع». (همان کتاب، ص ۱۱۸).

دانه‌های ریز کمی دارد [که] مثل زرشک قرمز رنگ [است] .

قبر حضرت حوا

از جده به مکه یک شب منزل کرده، روز دیگر می روند. یک ربع ساعت که از جده به طرف مکه گذشت قبر حضرت حوّاست.[5] به فاصلهٔ دو ساعت طرفین راه کوه است و صحرا درهم. همهٔ راه رمل، چهار ساعت به مکه مانده، همه جا دو سمت راه، کوههای سیاه بزرگ است. وسط درّه‌ای است که عبور می شود. قدری که پیش رفت [۷٤ ب] گردنه‌ها هست از سنگ [که] مثل پلهای عریض بعضی را تراشیده‌اند.

۵. «این محل سر مبارک حضرت حواست و دیواری که می بینید امتداد قامت ایشان است. از این حرف حضور قلب و روشنی خاطرم رفت، که عجب تصور غلط را مجسم کرده‌اند. مسافتی طی کردیم، به نافگاه آن حضرت رسیدیم. کذلک رفتیم، تا به محل اقدام ایشان مشرف شدیم» . (سفرنامهٔ امین الدوله ، ص ۱٦۱).

مکه

شهر مکه شهری است بزرگ و آباد، در کوهستان. آبادی شهر در میان چند دره واقع شده است. اصل مسجد و خانه در میان درهٔ گشادی است [و] اطرافش کوه. بسیار گرم و بدهوا[ست]. مردمش اکثر تاجر[و] مایحتاجش از مصر و شام و عراق و هند آید. آبش هم برکه و هم قنات جاری بسیار خوبی دارد که از زیرزمین می گذرد.

بناها و ساکنان

عماراتش از سنگ تراشیده [و] پنج شش مرتبه بر روی هم [است]. خانه‌ها فضا ندارد. سکنهٔ آنجا عرب، هندی، بخارایی [و] اسلامبولی بسیاری به رسم مجاورت در آنجا ساکن اند.

مرکبات و بقولات و فواکهٔ آنجا از طایف می آید. در خارج آبادی چند درخت سدر و نخل هست. بازار و حمام دارد. کوچه‌ها خیلی کثیف، مردمش دولتمند، بسیار متکبر و بد سلوک، زنهای فاسد بسیار دارند.[1] بعضی

۱. مقایسه شود با سخن ابن‌بطوطه در دورهٔ خودش: «زنان مکه بسیار زیبا و خوشگل و پاکدامن و عفیف هستند». (سفرنامهٔ ابن‌بطوطه ، ترجمهٔ محمد علی موحد، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱، چاپ سوم، ص ۱۵٤).

قهوه‌خانه های عربی خیلی ادبار دارد.[2]

طایفهٔ بنی شیبه

لباس [۷۵آ] اهل شهر مرکب از عربی و هندی [است]. از قراری که مذکور می شد جمعیّت خود مکه صد هزار نفر هستند. شُرفای آنجا خیلی مُقتدر و محترم‌اند. کلید در حرم در دست طایفهٔ بنی شیبه[3] است. عسکر دولت عثمانی از پیاده و سواره و تُوپخانه در آنجا هست.

امور اجتماعی

اهل این ولایت نه مالیات می دهند و نه عسکر. گمرک ندارند. از جمیع تکالیف دولتی معاف اند. همه ساله در وقت آمدن حاج، صرّه امین[4] از جانب دولت، نقد و جنس معینی به جهت اهل این ولایت می آورد. قیمت مأکولات در این ولایت همیشه گران است، خاصه وقت آمدن حاج. تابستانها احدی از مرد و زن در این شهر نمی مانند مگر هنگام بودن‌حاج، خاجه های حرم هستند و در هر خانه هم یک نفر محافظ می ماند. جمیعاً [به] طایف می روند.

طایف

بیشتر اهل جده هم تابستان در طایف اند. هوای طایف چندان گرم نیست.

۲. دکانهای عرق‌فروشی هم دارند. (حاشیهٔ متن).

۳. «کلیدداری خانه از اوایل ظهور اسلام و زمان خلفاء اکرم به بنی شیبه که از نژاد عثمان بن عفان هستند، اختصاص دارد». (سفرنامهٔ امین الدوله ، ص ۲۰۰). خاقانی شروانی نیز در قصیدهٔ کنزالرکاز بدین مسئله اشاره نموده است:

پس چو رضوان در جنات گشاید، ملکان — بانگ حلقه زدن کعبهٔ علیا شنوند
ز آن کلیدی که نبی نزد بنی‌شیبه سپرد — بانگ پرّ ملک و زیور حورا شنوند

(دیوان خاقانی شروانی ، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار، ص ۱۰۳).

٤. اصل همه جا: سرامین Sorramin . این کلمه غلط است و صورت درست آن در تمام سفرنامه ها امین صرّه می باشد. (ن. ک. افزوده ها).

کوهستان است. آب جاری بسیار دارد. باغاتش زیاد [۷۵ ب] [است]. همه قسم میوه دارد، نه چندان ممتاز. هندوانه و انارش خوب است. لیموی آب بسیار خوب زیاد دارد، مثل لیموی فارس.

و اما تفصیل بنا و اوضاع مسجدالحرام

بنای مسجد از سنگ تراشیده، طولش چهارصد قدم [و] عرض سیصد قدم [است]. زیاده از پانصد ستون سنگ [ی] دارد. نزدیک به صد و پنجاه پارچهٔ آنها از سنگهای قطعه قطعه، مابقی سنگ یک پارچه، بعضی سفید، پاره[ای] سیاه، قطر هریک، یک بغل [و] طولش نزدیک به پنج ذرع [است]. طرح مسجد مربع، اطرافش مسقّف به سه طاق، اطراف حرم، دور مسجد و راههایی که به جهت تردد مردم در مسجد ساخته شده استٌ، جمیع از سنگ تراشیده، فرش شده است. در چهارگوشهٔ مسجد چهار منارهٔ مربع خیلی بلند از سنگ تراشیده، ساخته شده است. در یک سمت مسجد، دو مدرسه به جهت طلاب ساخته اند. چهل در از مسجد به اطراف شهر گشوده می شود. بعضی از عماراتِ [۷۹آ] دو سمت شهر که متصل به مسجد است، پنجره ها[ی] روی به مسجد دارد. اکثر از خانه ها که در دامنهٔ کوه و بلندیها واقع است، از مسجد نمایان است.

بنای کعبه

خود خانه در وسط مسجد واقع است، به شکل مربّع. بنای خانه از سنگ، بعضی تراشیده بعضی نتراشیده [و] از طرف طاق بنی شیبه خانه دری دارد از نقره، بقدر دو ذرع از زمین بلند.

حجر اسمعیل و ناودان رحمت

حجر اسمعیل[1] در طرف دیگر، زیر ناودان رحمت واقع است.[2] این محل را از سنگ مرمر ساخته‌اند.

مقام ابراهیم

مقام ابراهیم، سمتی که در خانه واقع است به طرف طاق بنی شیبه، ضریحی دارد از آهن، مربّع. در وسط ضریح صندوقی است [که] سنگ حجرالاسود از یک سمت خانه که می‌خواهد به طرف دیواری که در خانه است برود، در گوشه واقع است.

طاق بنی شیبه

روبروی درخانه، طاقی است مجرد از سنگ سیاه [که] هیچ سمتش به جایی بسته نیست. گویا، سابق بزرگی مسجد این طاق بوده است و طاق [۷۶ ب]، در مسجد بوده است. بعد که مسجد را بزرگ کرده‌اند، دیوارها برداشته شد؛ طاق در جای خود باقی است.

چاه زمزم

چاه زمزم به سمت حجر اسمعیل واقع است. روی چاه، عمارتی مثل سقاخانه ساخته‌اند از سنگ.[3] آب چاه لب شور [است]. دو بقعهٔ دیگر نزدیک به طرف چاه واقع است. دریکی ساعتهای وقفی حرم است موسوم به ساعتخانه. یکی دیگر کتابخانه است.

۱. حجر اسماعیل در مسجد الحرام قدیم واقع است.

۲. «و میزاب رحمت که ناودان طلا می‌گویند، در طرف همین حجر و آب بارانش به میان حجر می‌ریزد». (سفرنامهٔ فراهانی، ص ۱۸۷).

۳. «چاه زمزم در مشرقی خانه، نزدیک مقام ابراهیم واقع شده که با حجرالاسود محاذی است. و برروی آن طاقی زده و اطاق مانندی درست کرده و در گذاشته‌اند». (همان کتاب، ص ۱۹۰).

محل نماز چهار مذهب

درچهار سمت خانه چهار عمارت در مسجد واقع است، مثل گلدستهٔ بزرگی. اینها ارکان چهار مذهب شافعی و حنفی، مالکی و حنبلی[4] است.[5] مسجد به این وسعت و عظمت به جهت همین عمارات که اطراف خانه واقع است نمایش چندان ندارد.

پیراهن کعبه

همه ساله پیراهن سیاهی که از ابریشم بافته می شود و سمت بالای آن یک کتیبهٔ گلابتون دارد از مصر می آورند وپیراهن سال پیش درمیان شُرفا و خدّام پارچه پارچه قسمت می شود. پیراهن ابریشم [۷۷ آ] سرخی که اطرافش گلابتون دوخته است، به جهت داخل حرم، همه ساله از اسلامبول می آید وپیراهن سال پیش را به جهت شرافت به خزانهٔ سلطان می برند. کسی نمی تواند او را تصرّف کرد.

وضع حرم

توی حرم شمعدانهای بزرگ طلا و نقره و شمعهای مُوم سفید دارد که از اسلامبول شمعها را صره امین می آورد. هریک سال سوخته می شود. دور خانه از جایی که حدّ اصلِ مسجد قدیم بوده است، چوبها نصب است و سیمها کشیده، قندیلهای بلور با زنجیرهای نقره آو یخته است. اطراف مسجد هم در هر طاقی قندیلی آو یخته است. دمِ درهای معبرِ مردم هم قنادیل زیاد آو یخته است. هر شب نزدیک به ده هزار چراغ احتمال می رود که در حرم و اطراف روشن شود. روغن آنها زیتون است [که] از جانب سلطان، صره امین در وقت آمدن حاج از شام حمل کرده، می آورد.

۴. اصل: حمبلی.

۵. «و در سه طرف غرب و شرق وجنوب خانه، کنار مسجدالحرام عتیق، سه ایوان مربع رو پوشیده ساخته اند که اطراف آن باز و محل نماز امام حنفی و حنبلی و مالکی است». (سفرنامهٔ فراهانی، ص ۱۹۰). اما بعد در همان صفحه، به محل نماز امام شافعی (در مقام ابراهیم) اشاره می شود.

خادمان حرم

خدمت حرم با خاجه های سیاهی است [۷۷ ب] که از جانب پادشاه حبشه می آورند. چهل خاجه اند [و] همه ساله حاج مغربی که می آیند، خاجه ها می آورند. اگر کسی مرده باشد عوض او را می گذارند و مخارج سالیانهٔ خاجه ها را هم از جانب پادشاه مغرب می دهند. احدی قادر نیست بر آنها تحکم کند مگر بزرگی که از خود دارند. همهٔ اینها مُتموّل و صاحب مال اند. هریک به جهت خدمت خود خاجه های متعدد نگاه می دارند.

حکایت

حکایت بسیار عجیبی از همهٔ مردمی که در مکه ساکن اند از غریب و بومی شنیده شد. **العهده علی الراوی**. گفتند همه ساله روز پانزدهم ماه شعبان، هر فصل که باشد، آب چاه زمزم جوشیده، بالا می آید و از دهن چاه که بقدریک ذرع از سنگ مرمر از زمین بلند کرده اند، جاری شده، داخل مسجد می شود. باز کم کم فرو رفته به همان حد خود می ایستد. اگر حقیقت داشته باشد از جملهٔ غرایب است. [۷۸ آ]

و اما تفصیل صفا و مروه

خارج مسجدالحرام، کوچه ای است عریض، طولش نزدیک به هفتصد قدم. دو طرف کوچه، بازار است و خانه ها مُشرف به کوچه. آخر کوچه یک طرف که صفاست، چهارپنج پله است از سنگ [که] بالا می رود. روی پله ها سه طاق است از سنگ تراشیده.[1] از پله ها که بالا رفت جایی است مثل سکو یی طولانی. طرفی که مروه نامند به همین قسم پله ها دارد از سنگ. مقابل پله ها یک طاق سنگی دارد. بعد از بالا رفتن از پله ها، باز سکّوی مطولی است.

و اما منا

از مکه به منا، زیاده از یک ساعت [است]. خود منا جلگه ای است در میان دو کوه. اهل مکّه بعضی عمارات در منا ساخته اند، به جهت توقف سه روزهٔ ایام حج. مسجدی هم دارد که بعضی ستونهای سنگ [ی] در آن مسجد هست. در دامنهٔ تلی هم دو ستون سنگ مجرد نصب است که محل رمی جمره است. آبش [از] همان قنات زبیده است که به مکه می آید.

ایام [۷۸ ب] قربانی این بیابان نه آن قدرها متعفن می شود که توان شرح آن را

۱. «در هریک از صفا و مروه ایوانی رو باز ساخته و سه اطاق مثل سه درازگچ و آجر درست کرده، و این دو ایوان چهارپله از زمین کوچه ارتفاع دارد». (سفرنامهٔ فراهانی ، ص ۱۹۳).

ذکر نمود. هر که از آن تعفن سلامت بدر آمد جانی تازه پیدا کرده است.

و اما مشعر

صحرایی است دایر مدارش کوه، دو ساعت دُورتر از منا. یک دو تل کوچکی در آن بیابان هست. در این بیابان حُجاج سنگ ریزه به جهت رمی جمره جمع می کنند. آبش همان آب است که به مکه می رود.

و اما عرفات

بیابانی است اطرافش کوه. آبش همان آبی است که به مکه می رود. آبادی ندارد. زمینش رمل [است]. حاج در آنجا بیتوته می کنند.

هوای این ملک بسیار گرم می شود. با وجود گرمی پشه ندارد. مردمش بسیار عیاش اند. با اینکه سیاه اند، بعضی صورتهای متناسب در میان زن و مردشان یافت می شود.

حرکت از مکه

روز جمعهٔ غره محرم الحرام هزار و دو یست و هشتاد [هـ. ق] از مکهٔ مُعظمه حاج حرکت کرد.

وادی فاطمه

از مکه الی [۷۹ آ] وادی فاطمه هشت ساعت [است]. دو طرف راه کوه [و] وسط درّهٔ هموار وسیعی است زمینش رمل. دو محل در راه هست که چاه آب دارد که مردم از جهت عُمرهٔ مفرده محرم شده به مکه می روند.[۲]

خود وادی فاطمه جلگهٔ وسیع همواری است. اطرافش کوههای خشک بی آب و علف [دارد]. در جلگه بعضی علفها هست. قنات آبی دارد. آبش گرم.

۲. «تا این موضع سنه‌ترسخ ازمکه طی مسافت شده، عمره مفرده می آورند». (سفرنامهٔ نایب الصدر شیرازی ، ص ۲۰۲).

[است]. بعضی درخت خرما و مرکبات [و] سبزیکاری مختصری دارند. هندوانه هم می کارند. بر سر قنات سابقاً از سنگ جایی ساخته بوده اند که اگر کسی بخواهد توی آب برود، محفوظ باشد. حال خراب است. سکنه و آبادی مختصری دارد. از مزارع مکّه است. جای مستعدی است. قنات خوب می توان در زمین آن جاری کرد.[۳] در راه و خود منزل همه جا درختهای مُغیلان بسیار است. روزش زیاد گرم است.

بئرتفله

از وادی فاطمه الیٰ بئر تِفله پانزده ساعت [۷۹ ب] [است]. دو سمت راه کوههای سخت سنگ [ی]، وسط، درهٔ هموار است. زمینش رمل [و] در راه یک چاهی است موسوم به بئر عثمان. آبش گوارا نیست. محل دیگر در دامنهٔ کوه بر روی بلندی علامت قلعه ای است از قدیم که بنای آن از سنگ است. هر سمت قلعه پنج برج دارد. سکنه و آبادی ندارد. همه جا درختهای مُغیلانِ بزرگ بسیار است. از قرار گفتهٔ اهل مکه و مدینه و شام، وجه تسمیهٔ این چاه به بئرتفله این است که حضرت امیر علیه السّلام بر سر این چاه منزل فرمودند. مردم از شوری و تلخی آب چاه در خدمت حضرت شکایت کردند. آب دهان مبارکش را در این چاه انداخته، آب چاه شیرین و گوارا شد.[۴] می گفتند مکرر چاهها در اطراف این چاه کنده اند، آبش شور و تلخ برآمده است، پُر کرده اند. العهدة علی الراوی.

خویلص

از بئر تفله الی خو یلص[۵]، ده ساعت، اول راه دره و سنگلاخ [است]. در این

۳. بوته های کربله خودرو که میوه ای است بقدر تخم مرغ [و] زردرنگ مثل ترنج، پوستش بلند و پست دارد و اصل بوتهٔ او شبیه به بوتهٔ هندوانه است، بسیار است. بر نخلهای خرما پیچیده، بالا رفته است. این میوه در هند بسیار است. (حاشیهٔ متن).

٤. با توجه به این مطالب، بئر تفله محتملاً همان محلی است که حمدالله مستوفی در ذکر منازل میان مکه تا مدینه، از آن با عنوان بیر امیرالمؤمنین علی (ع) یاد کرده است.

۵. محتملاً همان محلی است که نایب الصدر آن را به صورت خلص Xais آورده است. (سفرنامهٔ ←

[۸۰آ] درّه دیواری است [که] می گویند از باقی مانده‌های دیواری است که زبیده در راه مکه کشیده بوده است. مابقی راه صحراست و اطرافش کوه. درخت گز و مغیلان و بعضی درختهای خار بزرگ در این راه بسیار است. علف این بیابان سنای مکّی[۶] است. گل سنا زرد است، نزدیک به گُل لوبیا، خیلی خوشگل. خود خویلص جای بدی نیست. سکنه و آبادی دارد. باغات و نخلستانی دارد. مرکبات هم دارند. لیموی آبش زیاد است. هندوانه و گرمک خوبی دارند. زراعت مختصری می کنند. آبش شیرین است. از توابع مکه [است]. اهلش عرب، همه دزد و قُطاع الطریق[اند].

کظیمه

از خویلص الیٰ کظیمه[۷] ده ساعت، وسط هموار و رمل [است]. دو سمت کوهستان، درخت گز و مُغیلان بسیار است. خود کظیمه سه چاه است، آبش مایل به شوری.[۸] بعضی از اعراب درآنجا ساکن اند. اطرافش پاره[ای] نخیلات دارد. هندوانه و گرمکی هم [۸۰ب] می کارند.

رابغ

از کظیمه الی رابغ چهارده ساعت[و] همهٔ راه هموار و ریگزار، سمت چپ راه دریا و طرف راست بعد از بیابانی وسیع، کوهستانی [است]. خود رابغ بندر مشهوری است از بنادر دریای قرمز. سکنه و آبادی بسیار بدی دارد. عماراتشان از گِل، آبش از چاه، نخلستان و باغات مختصری دارند. از مرکبات لیموی آب

→

نایب‌الصدر شیرازی ، ص ص ۲۱۰ و ۲۶۶).

۶. سنا Sana = نوعی گیاه. (ن. ک. افزوده‌ها).

۷. محتملاً همان محلی است که در سفرنامهٔ فراهانی، به صورت قضیمه ضبط شده است. (سفرنامهٔ فراهانی ، ص ۲۱۶).

۸. «و قضیمه دو چاه آب است و آب چاهها فی الجمله شور و بد مزه است». (همان کتاب ، ص ۲۱۶).

خوبی دارد. هندوانه و گرمکی هم می کارند. شبها رطوبت بسیار لزجی از هوا می آید. به هرجا برسد چسبناک است و بوی منی می دهد. در هیچیک از بنادر دریاها این قسم رطوبت دیده نشد. دولت عثمانی به جهت عسکری که محافظ این بندرند، قلعه و عماراتی ساخته است. همیشه توپخانه و سواره‌نظام[9] دولتی در این بندر هست.[10]

مستوره

ازرابغ الیٰ مَستوره نُه ساعت، همهٔ راه هموار و رمل، سمت چپ راه دریا نزدیک است. سنگ سیاه رنگ و درخت مغیلان [۸۱ آ] در این راه زیاد است. آب[ش] منحصر است به یک چاه شورمزهٔ ناگواری.

بدر و حنین

از مستوره الیٰ بدر و حُنین[11] هجده ساعت، اوّل راه بیابان همواری است. بعضی از زمینها رمل [و] پاره[ای] سنگلاخ[اند]. درختهای مغیلان خیلی بزرگ دارد. آخر راه کوه و سنگ [است]. از میان درّه باید عبور کرد. خود بدر آبادی و سکنه دارد.[12] مردمش از طایفهٔ حرب [و] بسیار جسور[ند]. درخت خرما و مرکبات، خاصه لیموی آب زیاد دارند. هندوانه هم می کارند. خانه ها از سنگ و گل [است]. آبش از چاه است، قدری شور مزه. از جانب دولت عثمانی قلعه[ای] ساخته اند. توپخانه و عسکر همیشه در آنجا هستند.

۹. اصل: همیشه نظام توپخانه و سواره.

۱۰. یکی از احرامگاههای اهل جماعت است. ماهی خوبی دارد. (حاشیه متن).

۱۱. در سفرنامهٔ نایب‌الصدر شیرازی به دو محل با اسامی بدر و خلیص اشاره شده است. (ص ۲۰۶).

۱۲. «و از آنجا به وادی البدر هشت فرسنگ و از آنجا بدر و حنین نه فرسنگ است». (نزهة القلوب، ص ۱۶۹).

حمری

از بدر و حُنیـن الیٰ حُمریٰ، هفت ساعت، همهٔ راه کوهستان [و] سخت و سـنگلاخ [است] . از میان درّه باید گذشت. راه عبور پرسخت نیست. در این راه پنج شش ده آباد است. باغات و نخلستان زیاد، انگور، لیموی آب، انار و انجیر دارند. [۸۱ ب] آبشان [از] قنات، بعضی شیرین [و] پاره[ای] شورمزه[اند] . خانه‌ها از سنگ و گـِل [و] مردمش از طایفهٔ حرب [اند] . هوا بسیار گرم [است] . همه‌جا هندوانه می کارند.

بئر عباس

از حُمری الی بئر عباس ده ساعت، همهٔ راه کوهستان و سخت سنگلاخ [است] . از میان دره باید گذشت. یک محل آبادی دارد. سکنهٔ آبادی [ازطایفهٔ] حرب [اند] . نخلستان و لیموی ترش و هندوانه دارند. دو ساعت قبل از رسیدن به بئر عباس، آخر درّه قلعهٔ کوچکی است که توپخانه و عسکر دولت عثمانی در او ساکن اند.[۱۳] بئر عباس در میان کوه، جلگهٔ کوچکی است. در آن جلگه چاه آبی است.

بئر هندی

از بئر عباس الیٰ بئر هندی چهارده ساعت [است] . همهٔ راه از میان دو کوه می گذرد. جز درخت مغیلان و سنگ چیزی یافت نمی شود. خود بئر هندی چاهی است درمیان دو کوه، در زمین سنگلاخی کنده اند. آبش چندان گوارا نیست.[۱۴]

۱۳. «و در کنار او قلعه خرابه ای است از سنگ و آهک و سابقاً محل عسکر دولتی بوده است». (سفرنامهٔ فراهانی ، ص ۲۱۸).

۱۴. اسامی منازل میان راه، ازمکه به مدینه، در سفرنامهٔ فراهانی به صورت زیر آمده است: وادی فاطمه، بئر عسفان (اصفهان)، قضیمه، رابغ، بئر مستوره، بئر رحصان، بئر عباس، بئر شریوف، بئر روحاء، بئر علی. (همان کتاب ، ص ص ۲۱٤ تا ۲۱۹). همچنین در سفرنامهٔ نایب الصدر شیرازی ←

از بئر هندی [۸۲آ] الی مدینهٔ منوره، هفت ساعت [و] همهٔ راه از میان کوه و درّه می گذرد. یک ساعت به مدینه مانده، داخل جلگهٔ وسیعی می شود که دایر مدارش کوه است. در این یک ساعت، در سمت چپ راه، دو محل چند نخل و زراعت بسیار کمی دارد. همهٔ این یک ساعت راه الی نزدیک مدینهٔ منوره سنگلاخ و اکثر سنگها، سنگ پاست.

صفحات ۲۰۲ تا ۲۱۰ اسامی این منازل بدین شکل ضبط شده است: وادی فاطمه، وادی عسفان، کظیمه، رابغ، مستوره، بئر شیخ، بئر حسان، خلص، عار. البته به وادی حمراء و صفراء هم اشاره شده است.

مدینه

شهر مدینه قلعه[ای] دارد از سنگ [که] چندان بزرگ نیست. در خارج قلعه، خانه و آبادی بسیار است. از جمله، طایفهٔ نخاله که جمعیت زیادی دارند و همه شیعی هستند در خارج شهر ساکن اند.[1] قشله و توپخانهٔ معتبری از دولت عثمانی در خارج شهر هست که همیشه قشون دولتی در او به سر می برند. سمت مشرق و جنوب شهر، زمینش خاک، باغات ونخیلات زیاد [و] محل زراعت دارند. آب این ولایت از قنوات وچاه [است]. آبهای گوارا وقناتهای معتبر دارند. بنای عمارات [۸۲ ب] داخل قلعه از سنگ، خارج هم سنگ هم آجر وهم از گیل[است]. آب بعضی از چاهها لب شور، هوایش از مکهٔ معظمه خیلی بهتر است.

وضع حرم رسول (ص)

بنای سابقش را سلطان مجیدخان[2] برچیده، از نو مسجدی ساخته است.[3] الحق بنای ملوکانه ای است. مسجدی است مربع وسیع، بنای همهٔ مسجد از

۱. میرزا محمد حسین فراهانی، نام این طایفه را نخاوله آورده است: «نخاوله که خانه های آنها در جزو شهر و در بیرون سور مدینه نزدیک قبرستان بقیع است. و این طایفه اغلب فقیرند». (سفرنامهٔ فراهانی، ص ۲۲۰). در سفرنامهٔ نایب الصدر شیرازی هم نخاوله ضبط شده است: «... در محلهٔ نخاوله منزلی گرفته..». (ص ۲۱۲). اما طبق توضیحات نایب الصدر، در اصل نخاله بوده که: «عام از کثرت ←

سنـگ سرخ‌رنـگ و سفـیـد [اسـت]. نزدیک به سیصد ستون سنگ [ی] یک پارچه دارد. قـطـرش زیـاده از یـک بـغـل، طـولـش نـزدیک به پنج ذرع [است]. اطـراف مـسـجـد طـاقهاست، بر روی ستونهای سنگ [ی]. یک سمت که مدفن شریف است که از در بازار داخل می شوند، از طرف عرض چهارده طاق است و از سمـت طـول گـو یـا بیش از سی طاق. همهٔ طاقها بر روی ستونهای سنگ [ی] یک‌پارچه [است].

ضریح حضرت رسول

مـدفـن شریف در یک ضلع واقع است. ضریح بزرگی از نقره در فاصلهٔ ستونها کـشـیـده شـده اسـت. وسط ضریح حجرهٔ مقدس است که جسد مطهر در آن حجره [۸۳ آ] مـدفـون اسـت. اطـراف حـجـره را از سـقف تا زمین پرده کشیده‌اند که از حـجـره هـیـچ پیدا نیست. علامت قبر مطهر صدیقهٔ طاهره در میان ضریح است. قُبهٔ مـنـوّر و گـنـبـدی است از چوب [که] روی او را سبز کرده‌اند. مناره‌های سنگی مربع خیلی مرتفع دارد.

وضع داخل مسجد

از قـراری کـه مـذکور شد بیـست کرور در بیست سال مخارج اتمام این مسجد شـده اسـت. داخـل و خارج ضریح مطهر، شمعدانهای طلا و نقره [و] قنادیل بلور کـه زنـجـیـرهای آنها از نقره است، بسیار است. چهل چراغهای بلور بسیار بزرگ و جـارهـای بلور بزرگ در طاقهای اطراف مدفن شریف بسیار آو یخته و گذاشته‌اند. شـمـعـهـای موم سفید را از اسلامبول و روغن زیت قنادیل را از شام، صره‌امین با حمل حاج همه ساله آورده، تسلیم خدام می کنند.

استعمال نخاوله می گو یند». (ص ۲۳۶).

۲. مقصود سلطان عبدالمجیدخان عثمانی است.

۳. «بنای حالیه از سلطان عبدالمجیدخان لباس تجدید پوشیده و مبلغ بسیاری مخارج نموده‌اند والحق بنای ممتاز و آثار بزرگی یادگار گذاشته». (سفرنامهٔ نایب‌الصدر، ص ۲۱۸).

خواجگان و خادمان مسجد

خدمهٔ این حرم مطهر هم خاجه اند[4] که از جانب پادشاه حبشه می آورند و مخارج آنها را هم [۸۳ ب] همه ساله از جانب پادشاه حبشه می آورند.

اخلاق مردم

اهل این ولایت بسیار متکبر و سخت دل، بی رحم، بدسلوک، زبان دراز، مُبرم [و] از همهٔ تکالیف دولتی از مالیات و گمرک و نوکر دادن معاف اند. همه ساله نقد و جنس زیادی از اسلامبول صره امین آورده، به اهل این ملک قسمت می کنند.

بندر ینبع

از مدینه تا کنار دریای احمر دو منزل [است]. بندر مدینه، ینبوع[5] است. بندر بدهوای کم بادی است. در مدینه اقسام میوه ها و مرکبات بسیار است. انار و انجیر، خرما و شلیل و رطبش بسیار خوب می شود. لیموی آب و انگور زیاد دارند. سبزی آلات، هندوانه، خیار و بطیخش[6] خوب است. واقعی به جهت زندگانی ولایت خوبی است.

واما بقیع

در خارج قلعهٔ مدینه به طرف شرق واقع است [و] مدفن ائمه. بقیع، بقعهٔ مختصری دارد بدون صحن و ضریحی از چوب هم در این بقعه، علامتی از قبر

۴. در تمام موارد به تبعیت از متن، ضبط خاجه انتخاب گردید. نایب الصدر شیرازی هم در سفرنامه اش، کلمهٔ آغا را آورده است: «در همان محلهٔ نخاوله چند باغچه و عمارت خوبی است. از آن جمله، این منزل است، از مرجان آغاست که یکی از آغایان حرم نبوی است». (سفرنامهٔ نایب الصدر، ص ۲۳۳).

۵. در سفرنامهٔ فراهانی، ینبع و در سفرنامهٔ نایب الصدر، ینبوع ضبط شده است. در اینجا هم ضبط متن انتخاب گردید. ینبع Yanbo از بندرهای عربستان که در کنار دریای سرخ واقع است.

۶. بطّیخ = خربزه.

صدیقهٔ طاهره هست. ولی [۸۴آ] مدفن حمزهٔ سیدالشهدا در یک ساعت و نیمی مدینه به سمت شمال شهر در دامنهٔ کوه اُحُد واقع است. بقعه و صحن مختصری دارد.

مسجد قبا و ذوقبلتین

مسجد قُبا و مسجد ذوقبلتین[۷] و یک دو مقام دیگر در سمت جنوب شهر در میان باغستان، به فاصلهٔ دو ساعت راه واقع است. این مساجد و مقامات خیلی مختصر است، از سنگ و آجر. نزدیک مسجد قبا چاه آبی است موسوم به بئر خاتم. می گویند آب این چاه شور بوده است. انگشتری حضرت رسول صلوات‌الله در این چاه افتاده است، آبش شیرین شده است.[۸]

حکایت نخل خرما

نزدیک همین چاه، باغ بزرگ پردرخت خوبی است. نخلهای خرما بسیار دارد. یک نخل خرما نمودند که از زمین قدری بلند شده، بعد به طور مدور [به] اصل درخت پیچیده است، باز سر درخت و برگش راست ایستاده است که به خوشه های رطب او دست می رسد.

آن شخص گفت: حضرت رسول [۸۴ب] صلوات‌الله در این باغ، در پای این درخت میل به خوردن رطب فرمودند. درخت کج شد و آن حضرت به دست مبارک رطب چیده، میل فرمودند. از آن عهد تا به حال هرچه این نخل خشک

۷. نام این مسجد در سفرنامهٔ امین الدوله، مسجد دوقبلتین آمده است: «در ضمن گفتگو که قرار رفتن فردا را به مسجد قبا و دوقبلتین و سایر اماکن مشرفهٔ آن سمت می دادیم...». (سفرنامهٔ امین‌الدوله، ص ۲۶۳). در سفرنامهٔ نایب‌الصدر، به صورت مسجد قبلتین آمده است. (ص ۲۴۱). ظاهراً ذوقبلتین و دوقبلتین از مصطلحات فارسیان است.

۸. «و در نخلستان مسجد قبا، چاهی است که چاه ارش می گویند، و انگشتر حضرت ختمی مآب که در دست عثمان بود، در آن چاه افتاده و دیگر هرچه تجسس کردند، پیدا نشد». (سفرنامهٔ فراهانی، ص ۲۳۶).

شده و نهال دیگر از او رُسته است، به همین قسم کج است. و این درخت، بچهٔ همان نخل است. العهدة علی الراوی.

حرکت از مدینه و منازل میان راه[1]

بئر نصیت

از مدینهٔ منوره الی بئر نصیت، هجده ساعت، اول راه بقدر یک ساعت جلگهٔ هموار است. اواخر جلگه چاهی است موسوم به بئر عثمان. زراعت کمی دارد. قدری دورتر از این محل، خارج از راه، در دامنهٔ کوه، سه جا آبادی و باغات هست. از اینجا که گذشت، همهٔ راه از دره و میان دو کوه می گذرد. زمینش ریگ، دره گاهی تنگ و گاهی گشاد است. چند چاه آب بی آبادی در این راه هست. درخت مغیلان بسیار دارد. بعضی از راه سنگلاخ است.

فحل طین

از نصیت الی فحل طین نُه ساعت، همهٔ راه درهٔ همواری است [۸۵آ] [که] از میان دو کوه می گذرد. دو جا علامت آبادی از قدیم دارد. دو برج هم بر بلندی کوهی واقع است. درخت مغیلان زیاد دارد.

صمغ عربی

اعراب همه ساله از درختهای مغیلان که در بیابان این ملک است، صمغ

۱. مسیر حرکت میرزا محمد حسین فراهانی و امین الدوله از مدینه تا بندر ینبع بود که در این بندر سوار کشتی شدند و به سفر خود ادامه دادند. ولی مسیر حرکت سیف الدوله از طریق خشکی بود.

عربی زیاد گرفته، به تجار می فروشند و به همهٔ عالم حمل می شود، خاصه فرنگستان. خود فحل طین چند چاه آبی است و قلعهٔ بسیار کوچکی.

هدیه

از فحل طین الیٰ هدیه نوزده ساعت [است]. همهٔ راه از میان دو کوه و دره می گذرد. بعضی از راه هموار، پاره[ای] پست و بلند، قدری سنگلاخ [و] پاره[ای] رمل [است]. درخت مغیلان بسیار است. آخر راه از بلندی [و] گردنهٔ مختصری باید گذشت. خود هدیه زمین رمل است. اطرافش کوه [و] چاه آب شورمزه دارد. رمل این زمین را که قدری حفر کنند آب شوری درمی آید. قلعهٔ کوچکی و برکه هم دارد. جمعی محافظ چاه و برکه‌اند که مدت سال برکه را از آب چاه پر کنند. رودخانهٔ شور تلخی هم از این زمین می گذرد.

وجه تسمیه

وجه تسمیهٔ این محل [۸۵ ب] به هدیه این است که هنگام رسیدن حاج شامی و جبلی به این مکان، اهل مدینه با هدایا و تعارفات استقبال حجاج کنند و در مراجعت به همین قسم اهل شام و جبل با آذوقه و هدایا [به] استقبال حاج آیند. حمل شامی و جبلی در این محل از هم جدا شده، هریک به راهی روند. از این جهت این منزل موسوم به هدیه شده است. پنج روزه به جبل وپانزده روزه به نجف می رود.

جدیده

از هدیه الیٰ جدیده هجده ساعت [است]. همهٔ راه از میان دو کوه می گذرد. دو ساعت اول راه کنار همان رود شور، نی، درخت گز، خرمای ابوجهل [و] مغیلان بسیار است. درختی در این راه دیده شد [که] برگش معاینهٔ برگ کلم قمری، ولی درخت است. اگرچه آبش شور است، اما صفایی دارد. مابقی راه رمل و سنگ [است و] پست و بلند کمی دارد. علفهای خوب به جهت چریدن

مال در راه بسیار است.

خود جدیده چاهی دارد. آبش شیرین [است] . برکه[ای] ساخته اند که از آب [۸۶ آ] همین چاه کشیده، پر کنند. قلعهٔ کوچک سنگی دارد.

مواجب محافظان برکه‌ها

چند نفری به جهت محافظت و پر کردن برکه در او ساکن اند. چند اصله خرما هم دارند. آذوقه و مواجب جمیع مردمی که درسر این چاهها و برکه های این راه از شام الیٰ مکهٔ مُعظمه ساکن اند با قورخانه، همه ساله صره امین از اسلامبول و شام حمل کرده به آنها می رساند.

زمرد

از جدیده الیٰ زمرد هفت ساعت [است] . همهٔ راه از میان دره و دو کوه سنگ و رمل [می رود] . خود زمرد چاه آبی است شورمزه. برکه و قلعهٔ مختصری دارد که آب کش و محافظ برکه در او ساکن اند. زمین سنگلاخی دارد. درخت مغیلان کمتر از جاهای دیگر هست.

بیارقنم

از زمرد الی بیارقنم دوازده ساعت [است] . همهٔ راه از میان دو کوه می گذرد، ولی هموارتر از راه پیش. بعضی جا[ها] زمین وسعتی دارد. راه ریگزار، رمل و زمین کویر همه قسم هست. دو سه جا علامت آبادی از قدیم دارد. درخت طاغ و گز بسیار است. خود بیارقنم جلگه‌ای است. چاه [۸۶ ب] متعدد، برکه و قلعه دارد که محافظ برکه در او ساکن است. آبش شور نیست. چند درخت خرما در نزدیکی برکه هست. چهار فرسخی اینجا ده آبادی است که خرما و مرکبات و بعضی مایحتاج به حمل حاج می فروشند.

مداین صالح

از بیارقنم الی مداین صالح یازده ساعت [است] . بعد از سه ساعت، راه

داخل درهٔ سنگلاخ پُررملی شده، آخر باز به جلگهٔ وسیعی می رسد که اطرافش کوه است. سنگ این کوهستان چندان سخت نیست. آخر راه در دامنهٔ کوه علامت آبادی از قدیم هست. ولی اطراف این جلگه در کوهستان از سابق به طورهای بسیار خوب از سنگ کوه سردرهای خیلی بقاعدهٔ باشکوه که طرفین آن ستون [است، ساخته اند] و روی درها کیلاو یهای[۲] خوب [و] روی کیلاو یها اشکال درست. درهای خیلی بزرگ [و] پلهای عریض به جهت بالا رفتن، بر دم درها ساخته شده است.

از در که داخل می شوی اطاقهای بزرگ و کوچک خیلی خوب از خود سنگ کوه [۸۷ آ] درآورده اند. خطوط عبری و کوفی در اکثر از این حجاریها نوشته شده است. معلوم می شود در قدیم آبادی عظیمی بوده است. حال در وسط جلگه که زمین رملی دارد، چاه آبی است و برکه [و] قلعهٔ کوچکی که محافظین برکه در او ساکن اند. چند عدد درخت خرما دارد. درچهار ساعتی مداین صالح ده آباد معتبری است که خرما و لیمو و هندوانه [و] بعضی چیزها از آن آبادی آورده، در حمل حاج می فروشند.

جبل ابوطاقه

از مداین صالح الی جبل ابوطاقه هجده ساعت [است]. اوّل راه جلگه و هموار، بعد داخل درهٔ بلند وپست پر از سنگ و رملی می شود. سه جای دره خیلی تنگ است.

ناقهٔ صالح

آخر راه از گردنه[ای] که محل پی کردن ناقهٔ صالح است، بالا می رود. بعد از گردنه جلگه ای است، زمینش ریگ [و] خار و علفهای دیگر بسیار دارد.

۲. با مراجعه به مآخذ موجود، مفهوم این واژه یافت نشد. محتملاً مقصود کتیبهٔ بالای درگاه است «... درگاه ورودی جناح و ایوان درگاه منقش کرده، همه به میناهای ملون که در گچ درنشانده اند، بر نقشی که خواسته اند، چنانکه چشم از دیدن آن خیره ماند. و کتابتی همچنین به نقش مینا بر آن درگاه ساخته و لقب سلطان مصر بر آنجا نوشته» . (سفرنامهٔ ناصرخسرو، ص ۳۹).

جبل نار و کبریت

در این جلگه که موسوم به جلگه ابوطاقه است، چاه آبی است که در فصل بهار آب شوری دارد. سایر اوقات خشک است. جبال این دو سه منزل را اعراب جبل نار[۸۷ ب] و جبل کبریت نامند. در این دو سه منزل، ماسهٔ زرگری، سنگ دُر[۳]، سمباده و سنگ رومی بسیار هست.

بئر معظم

از جبل ابوطاقه الی بئر مُعظم هیفده ساعت [است]. اول منزل بعضی کوههای بزرگ و کوچک در راه واقع است، همه پست و بلند و سنگ.

عقبه الحمرا

در چهار ساعتی راه برکه و قلعهٔ بایری هست موسوم به عقبة الحُمرا. از این محل تا منزل، کوه قدری از راه دور و زمین هموار سنگلاخی است. بیشتر از سنگها، سنگ سیاهی است که عجمها سنگ‌پا گویند. درختهای مغیلان خیلی بزرگ در این راه دیده شد. خود برکهٔ معظم برکهٔ بسیار بزرگی است که از آب باران پر شود. قلعهٔ کوچکی دارد که محافظین برکه در او ساکن‌اند.

در چهار فرسخی برکهٔ معظم ده بزرگی است. سکنهٔ زیادی دارد. همه قسم زراعت و باغات، فواکه و مرکبات و نخلستان بسیاری دارد. مردمش عرب [اند].

حکایت

از جملهٔ غرایب که اعراب بادیه و اهل شام گفتند جمیع باغستان [۸۸ آ] و محصول و مردم این آبادی را یک چاه آب می دهد که دایرهٔ چاه نود و شش ذرع است و قطرش سی و دو ذرع می شود، و متصل هشتاد دلو بزرگ که گاو و شتر درکارند، آب از این چاه کشیده می شود؛ ابداً نقصانی در این آب به هم نرسیده

۳. مقصود سنگی است که در صورت تراشیدن آن، عقیق به دست می آید. در صفحات بعد، ضمن شرح نجف بدین موضوع اشاره شده است.

است.

العهدة علی الرّوات.

اخضر

از برکهٔ معظم الیٰ اخضر هجده ساعت [است]. همهٔ راه کوهستان و سنگلاخ، ماسهٔ زرگری، سمباده، سنگ‌پا [و] سنگی که موسوم به کرم ایوب[۴] است در این راه بسیار است. درخت مغیلان زیاد دارد. خود اخضر چاه و برکه و قلعهٔ کوچکی است [که] به جهت عملهٔ برکه وچاه ساخته شده است. درپنج ساعتی این منزل ده آبادی است.

نبک

از اخضر الی نبک بیست ساعت [است] . پنج ساعت از اول راه تنگه‌ای است پر از سنگ سمباده و ماسهٔ زرگری. از گردنه می گذرد. پنج ساعت دیگر، راه کوهستان و سنگ، بعد از آن جلگه‌ای است [و] بعضی جاها سنگلاخ. خود نبک چاه و برکه‌ای است [۸۸ ب] . بر روی بلندی واقع است. آبش ازچاه و شیرین [است] . قلعهٔ مختصر محقّری دارد. برکه هم هست که از آب چاه پر می کنند. سکنهٔ آن از طایفهٔ انیزه [اند] . باغ و نخیلات مختصری دارند. انگور و انار، انجیر، صبّاره[۵] و هندوانه و بادنجان یافت می شود.

قاع الصغیر

از نبک الی قاع الصغیر شانزده ساعت، همهٔ راه بیابان همواری است. بعضی جاها سنگ دارد. خود قاع الصغیر بیابانی است بی آبادی و آب، اطرافش کوه.

۴. محتملاً مقصود همان سنگ صبور می باشد. صبر ایوب معروف است. (ن. ک. افزوده‌ها).

۵. صبار (بضم اول و تشدید ثانی) = خرمای هندی را گویند که تمرهندی باشد. (فرهنگ آنندراج، ج ٤). همچنین صُبّار به معنی خربزهٔ خاردار و صَبّاره به معنی صبر زرد هم آمده است. (فرهنگ نوین عربی ــ فارسی، ص ٣٦٤).

ذات الحج

از قاع الصغیر الی ذات الحج ده ساعت [و] همهٔ راه بیابانی است هموار، مگر سه ساعت از آخر راه، کوه کوچک و سنگلاخ است. خود ذات الحج قلعهٔ کوچکی است در میان دره ماهور و رمل. قناتی دارد که آبش در برکه جمع می شود. چند اصله درخت خرما دارد.

مدوره

از ذات الحج الی مُدّوره ده ساعت، اول راه دره ماهور، آخر هموار و همه جا سنگلاخ [و] قدری از اواخر راه رمل است [۸۹ آ]. خود مدّوره قلعهٔ کوچکی است در زمین رمل که دورش کوه است. آبش از چشمهٔ شیرین و گوارا [و] سکنهٔ آن منحصر است به محافظ برکه و چشمه.

فوق العقبه

از مدوره الی فوق العقبه ده ساعت، اول راه گردنهٔ مختصری است و رمل؛ بعد بیابان سنگلاخی است. کوه از دور و نزدیک نمایان است. هیزم طاغ و مغیلان کمی دارد. اکثر از سنگ این بیابان سنگ چقماق است. از مدینه الیٰ نزدیک شام، بعضی جاها که سنگ چقماق بود، پاره[ای] از اهل شام را دیدم که در میان سنگها جستجو می کردند. پرسیدم ازپی چه می گردید؟ گفتند: در میان این سنگها یک قسم سنگ گاهی یافت می شود که او را می شکنند، در جوفش الماس یافت شود. العهدة علي الراوی.

در خارج این محل قلعه و برکه ای است که از آب باران پر شود. هر سال که بارندگی نشود آب در این بیابان یافت نمی شود. آخر راه [۸۹ ب] گردنهٔ سنگلاخی است.

معان

از فوق العقبه الی مُعان نوزده ساعت [و] همهٔ راه سنگلاخ [است]. سنگ چقماق در این راه بسیار است. درخت مغیلان و طاغ زیاد است. سمت غربی راه

دره ماهور و کوه است.

خود معان در دره ماهوری واقع است. آبش از چشمه و هم چاه دارند. هردو آب شیرین است. باغات مختصری دارند. انجیر، انگور، صباره، آلوی سیاه که به عربی انجاس[۶] گویند، و توت سیاه دارند. این مکان آخر نجد، اول ارض شام است. مردمش خوش صورت[اند]. قلعهٔ کوچکی به جهت عسکری که از جانب دولت عثمانی به جهت محافظت آنجا مأمورند، ساخته اند. ابنیه و عمارات اهل آنجا از خشت و گل [است].

حسا

از معان الی حسا، بیست ساعت بیابان بی‌پایانی است. سمت چپ راه همه جا از دور کوهستان نمایان است. از طرف راست گاهی کوه نمودار می شود، گاهی ابداً کوه پیدا نیست. اول و آخر منزل دره ماهور، سنگلاخ، [۹۰ آ] وسط هموار و ریگزار [است]. موش زیادی در این بیابان دیده شد.

وسط راه قلعهٔ کوچک و برکه ای است که از آب باران پر شود. در این سال از جهت خشکسالی آب نبود. خود حسا در گودی واقع است. قلعه و برکه دارد که از آب چشمه و چاه که هردو آب شیرین است، برکه را پر کنند. زمینش کویر [و] هنگام بارندگی زیاد گل می شود. بقدر یک فرسخ از راه را سنگ بست کرده اند.

طایفهٔ انیزه

از این محل الی عراق، نشیمن طایفهٔ انیزه است که یکی از طوایف بزرگ اعراب اند. از این زمین میل هوا به برودت آشکار شود. شبها و صبح بدون بالاپوش نمی توان زیست کرد. مثل ییلاقات خوب است.

قطرانی

از حسا الی قطرانی دوازده ساعت، اول راه گردنه و کوه و سنگلاخ [است].

۶. در محاوره انجاس گویند به کسر اول. در المنجد الإجّاص آمده است. بعضی فرهنگها، اجّاص اسود هم ضبط کرده اند.

در این دره درخت خرزهره دیده شد. آخر راه سنگلاخ ولی هموار است. در این راه علامت یک آبادی از قدیم هست. علف [۹۰ ب] شور زیاد [و] درخت طاغ کمی دارد. از دو سمت، کوهها به معبر نزدیک است. خود قطرانی قلعهٔ کوچک و برکه ای است که از باران پر شود.

بلقا

از قطرانی الی بَلقا دوازده ساعت [است] . اول راه جلگهٔ هموار، آخر دره ماهور [و] اطراف، کوههای خاکی دارد. زمینش بعضی علفها می رو ید. خود بلقا در میان گودی دره واقع است. قلعهٔ مختصر و برکه دارد که از آب باران پر شود. اراضی بلقا بسیار خوش هوا و زمین مستعد خوبی است. همه جا می توان قنوات بسیار خوب جاری کرد. حال آبادی ندارد.

عین الزرقا

از بلقا الیٰ عین الزرقا[۷] هیفده ساعت، اول راه بیابان و هموار، آخر دره و کوه و سنگلاخ [است] . در این راه دو رباط خراب هست، یکی موسوم به خان زبیب [و] دیگری خان زیت. خود عین الزرقا آبادی ندارد. رودخانهٔ بزرگ گوارا [یی] از میان دره می گذرد. کنار رود پر از نی و خرزهره و علف کوهها [۹۱ آ] [ست] . هم علف دارد و هم درخت کمی. عجب جای مستعد خوش آب و هوایی است. بر روی بلندی کوه یک دو برج از سنگ ساخته اند.

مفرق

از عین الزرقا الی مفرق، هیفده ساعت [است] . همهٔ راه کوهستان و پست و بلند، در وسط راه قطعه زمینی است موسوم به وادی بطم[۸] . وجه تسمیهٔ آن این است که در این زمین و کوههای اطرافش، درخت بنه[۹] که به ترکی چات لانقوش

۷. عین الزرقا یعنی چشمهٔ کبود.
۸. اصل همه جا: بطن.
۹. بنه Bana = درختی از تیرهٔ سماقیها. (ن. ک. افزوده ها).

گویند، زیاد است. به عربی او را بطم[10] گویند. به آن جهت این زمین موسوم به وادی بطم شده است. قدری از این زمین گذشته، علامت دو آبادی بسیار بزرگی است از سنگ. پنج شش مکان هم در راه بعضی ستونهای سنگ بزرگ، افتاده و برپا ایستاده هست. خیلی از راه هم خیابان و سنگ بست عریضی دارد. می گفتند که شام معروف در قدیم این خرابه هاست.

حوران

شهری که حالا معروف به شام شده است، دمشق است. حالا [۹۱ ب] این زمین را حوران[11] نامند که بلوک آباد بزرگی است از شام. خود مفرق اسم دره ای است بی آب و آبادی.

مزیرب

از مفرق الی مزیرب دوازده ساعت، هشت ساعت اول راه دره ماهور، بعد از آن یک سمت راه قدری هموارتر از اول راه [است].

رمثه

سمت چپ دهی است موسوم به رمثه [که] اول آبادی بلوک حوران است. همه جا محل زراعت [و] تمام دیمکار [است]. باغات و درخت هیچ ندارند.

محصولات حوران

این بلوک چهارصد پارچه ده و مزارع آباد دارد. گذشته از اینکه محصولش کفایت شام را می کند، سهل است که بیشتر حاصل این بلوک را تجار فرانسه به قیمت زیاد خریده، حمل به فرانسه و بعضی بلاد فرنگ می نمایند. اهل این محال

۱۰. در متن بطن ضبط شده است، ولی بطم (به پیش و زبر اول) درست می باشد. در فرهنگهای عربی (مانند المنجد) به پیش اول آمده است. بطم = پستهٔ کوهی، درخت سقز. (فرهنگ نوین، ص ۶۷). بطم Batm - Botm = صمغ درخت بنه. (فرهنگ معین، ج ۱).

۱۱. اصل همه جا: هوران. (ن. ک. افزوده ها).

عرب [و] اکثر متمول [اند] . مادیانهای بسیار خوب دارند.

در میان اعراب مشهور است که مادیان وزن در هوا و آب حوران بهتر از همه جا تربیت شود. در راه [۹۲ آ] دو پل سنگ[ی] بر معبر سیل بسته شده است. خاک این زمین بعضی سرخ بعضی سیاه رنگ [و] هموار است. ابداً سنگ و ریگ در این خاک نیست، ولی سنگهای بزرگ در بیابان بسیار ریخته است. مثل اینکه این سنگها را با دست بر روی زمین چیده باشند.

خود مزیرب بیابان وسیعی است. چشمهٔ آب بزرگی دارد. آبادی و محل زراعت معتبر است. چمن هم دارد. قلعه[ای] از سنگ ساخته اند. همیشه پانزده هزار عسکر نظام و توپخانه و سواره از جانب دولت عثمانی به جهت محافظت این محال از شر انیزه، در این قلعه و این بلوک هستند. بسیار جای مستعد باصفایی است.

خربزهٔ ابوجهل

در بیابانهای این ولایت خربوزهٔ ابوجهل بسیار دیده شد مثل خربوزهٔ کوچک است، ولی از هندوانهٔ ابوجهل تلختر. اهل شام گفتند ریشهٔ این خربوزه را به دهن گیرند. از جهت رفع وجع دندان مجرب است.[۹۲ ب]

قطیه

از مزیرب الی قُطیه دوازده ساعت، همهٔ راه هموار، قطعه قطعه سنگلاخ، همه جا دهات آباد و محل زراعت [است] . ولی باغ و درخت ندارند. بنای عماراتشان از سنگ تراشیده [است] .

از قطیه الی چهار ساعت از شام کهنه الی دمشق که خاک شامش نامند [جزء] محال حوران است. خود قطیه هم دهی است، مثل یکی از دهات حوران. سه پل سنگی در این راه بر معبر سیل ساخته اند. خیلی از این راه به جهت عبور زمستان سنگ بست است. معلوم می شود که همهٔ راه حوران سابقاً خیابان و سنگ بست بوده است. حال خراب است. کنار راه یک مردابی است، اطرافش بردی[۱۲]

۱۲. چنین است در متن. مقصود نویسنده از کلمهٔ بردی چندان آشکار نیست. محتملاً بردی ←

زیادی دارد.

از قطیه الی شام

از قطیه الیٰ شهر شام هجده ساعت، اول راه قدری پست و بلند، بعد هموار [و] تا سه ساعتی شام همه‌جا سنگلاخ [است]. دو کاروانسرا، یکی خرابه و یکی نیم‌آباد در این راه هست. نزدیک شهر دو جا پست و بلندی دارد. سه نهر آب بزرگ [۹۳ آ] از نزدیکیهای شهر می گذرد. بر روی هر سه، پلهای سنگی ساخته‌اند. سه پل سنگی دیگر در این راه بر معبر سیل ساخته شده است.

وضع راه

بیشتر از راه پارچه پارچه سنگ بست و خیابان عریضی است. بلا شبهه سابقاً از عین الزرقا الیٰ شهر شام همهٔ این راه خیابان و سنگ بست بوده است. در یک ساعتی شام، ده بزرگ آباد پر آب و درخت بسیار باصفایی است.

قدمگاه رسول (ص)

نزدیک آبادی شهر در میان باغستان سمت راست راه، بقعه‌ای است و صحنی از سنگ، موسوم به قدمگاه رسول. می گویند حضرت رسول صلوات‌الله و سلامه علیه، در سفری که به شام تشریف آورده‌اند، در این مکان و محل منزل فرموده‌اند. جای باصفایی است.

و اما شهر شام

اگر خواهم مفصلاً شرح آبادی و عمارات و بساتین و رسم مردم آنجا را نگارم، چندین دفتر و کتاب لازم است. در این صورت مختصراً از جهت اطلاع نوشته خواهد شد. [۹۳ ب]

→ Bardi که نوعی گیاه از تیرهٔ جگنهاست، مورد نظر می باشد. (ن. ک. افزوده‌ها).

موقعیت شام

این شهر از شهرهای بسیار قدیم و آباد دنیا بوده و هست. آبادی شهر در جلگه‌ای که طرف شمالش کوه بزرگی است، در دامنهٔ کوه واقع است. قدری از این کوه، به طرف مغرب شهر هم می کشد. شهری است آباد و باصفا، پرآب و درخت، هوایش نزدیک به اعتدال. تابستانش گرم نیست [و] زمستان سرد نمی‌شود. برف می بارد [ولی] زیست نمی کند. سرما چندان نیست که یخ بگیرند. در کوهستان نزدیک شهر همیشه برف موجود است [که] حمل به شهر کرده، می فروشند.

میوه‌ها و محصولات

همیشه اقسام بستنیها در بازار و کوچه های شهر می فروشند. از اول خزان تا وقتی که درختها دو باره سبز شود، کمتر از سه ماه طول می کشد. همه قسم مرکبات از لیمو و پرتقال، نارنج، لیموی ترش بسیار درشت [و] اقسام دیگر از مرکبات در خانه های آنجا بسیار است. در باغات خارج شهر کمتر است. از فواکه جز آلوبالو و گیلاس هرچه تصور شود، هست. درخت خرما یک دودانه دیدم، ثمر نمی دهند.

صبّاره، [۹٤ آ] پسته، موز، گردو، بادام [و] فندق زیاد دارند. سوای انگور عسکری، همه‌قسم انگور هست. انگور مهره‌اش بهتر از انگور اصفهان [است]. هندوانه و طالبی بسیار بسیار خوبی دارد. خربوزه‌اش ممتاز نیست. بقولا تش زیاد خوب است.

از غرایب این است که خود من در اواخر تابستان در این ولایت خربوزه، هندوانه، توت سفید و سیاه، انجیر، انار، انگور، سیب، به، شلیل، هلو، لیموی ترش، نارنج، زغال‌اخته، خیار، بادنجان، کلم قمری و کلم‌پیچ، زردک، چغندر، باقلا و لوبیای تازه همهٔ اینها را در یک وقت با هم دیدم. نهایت تعجب از هوای آنجا کردم. از زراعتها بس برنجکاری ندارند. گندم، جو، ذرت، نخود، باقلا [و] حبوبات دیگر، پنبه و ابریشم همه‌چیز دارند.

اوضاع کلی شام

بیشتر از محصولات این ملک حمل به فرنگستان شود. برنج از مصر می آورند. یک قسم میوه دارند نزدیک به آلو قیسی ایران [که] او را جان اریکی نامند. از این آلو، لواش [۹٤ ب] می سازند. در همه سال بارها و کشتیها از این لواش حمل به فرنگستان، اسلامبول و مصر، مغرب و حجاز می شود. تجارت بزرگی است. این لواش را قمرالدین[1] نامند. بازار بزرگی است [که] نزدیک به پانصد دکان می شود. کارشان قمرالدین فروشی است.

وضع آب

آبش از چشمه و رود [و] بسیار زیاد [است]. هر خانه یک دو سه نهر آب جاری دارند. در کوچه ها، مساجد، حمامها، باغات [و] همه جا آبهای جاری موجود است. نهرهای بزرگ از میان شهر می گذرد. آسیاهای زیاد در شهر مشغول کار است. می توانم گفت خرابه در این شهر ندیدم.

وضع بناها

بنای عماراتش از سنگ تراشیده، ولی چندان عالی نیست. حالا ابتدا

۱. قمرالدین Qamar - oddin = مربای زردآلو. (فرهنگ نوین عربی ــ فارسی ، ص ٥٦٢). گویا این مربا را از آب زردآلو، پس از اینکه خوب قوام آمد، می پزند. ظاهراً مقصود لواشک است.

کرده‌اند عمارات را به رسم فرنگستان و اسلامبول، روی به کوچه و سه چهار مرتبه می سازند. کوچه ها همه عریض و سنگفرش. حمام بسیار دارند. طرح و وضع حمامها چندان خوب نیست، ولی همه از سنگ مرمر و تمیز[ند]. مرمر سفید و سیاه و قرمز را [۹۵ آ] از فرنگستان می آورند.

نرخ اجناس

قیمت ماکولات اکثر گران است. از جمله گندم در وقت ارزانی از خروار ایران بیست تومان کمتر نمی شود. روغن زرد خوراکی کم است و گران. بیشتر بلکه همهٔ اهل ملک روغن زیت می خورند و می سوزانند؛ به جاهای دیگر می برند.

جانوران

زیاده از حد درخت زیتون دارند. در باغات زیتون جانوری هست به بزرگی بچه گربهٔ بزرگی. دم بلند پرمویی دارد به رنگ سنجاب. او را صید کرده، پوستش را به قیمت گران می فروشند و می‌پوشند. به جاهای دیگر هم می برند. گوشت گوسفندش زیاد بامزه است. گاو و بز این ملک به حسب جثه خیلی بزرگتر از جاهای دیگر می شوند. گاوها[یی] به جثهٔ گاومیش و بزها [یی] بقدر کره‌خری دیده شد. شیر زیاد می دهند. گفتند گاوی که در یک شبانه روز ده من تبریز بل زیاده شیر می دهد، بسیار است. **العهدة علی الرواة** . کبک و آهو[و] شکار کوه بسیار دارند.

مساجد

مساجدشان [۹۵ ب] همه از سنگ [است]. بسیار تمیز و خوب نگاه می دارند. از بناهای قدیم چندان باقی نیست، مگر چند محل که مذکور می شود:

مسجد اموی

از جمله مسجد اموی. قبل از اسلام این مسجد بتکده و کلیسا بوده است. در

عهد اسلام، مبدل به مسجد شده است. چون معاو یه و سایر بنی امیه این مسجد را تعمیر کرده‌اند، موسوم به مسجد اموی شده است.[۲] طول مسجد صد ذرع، عرضش گو یا متجاوز از پنجاه ذرع باشد. بنای همهٔ مسجد از سنگهای مختلف الالوان، اطراف مسجد همه ستونهای سنگ یک‌پارچه، سه طرف یک طاق دور می گردد سمت دیگر به طرف طول، که محل جماعت است. عرضاً سه طاق است [و] طولاً تا آخر مسجد. گشادی دهن هرطاقی ده ذرع بل زیاده می شود. سه قطار ستونهای قوی بلند یک پارچه دارد از سنگ سماق سرخ و زرد و بعضی سنگهای سفید رنگ و سیاه. روی این ایوان عریض [و] طو یل، ازچوب و آهن پوشیده است. بعضی سنگهای سماق [۹۶ آ] در جرزهای این سمت مسجد به کار برده‌اند. حوض آب جاری دارد. منارهٔ سنگی مربع خیلی عریض بلندی هم در این مسجد هست.

از غرایب حجاریهای قدیم این مسجد این است که دو پارچه باقی است، یکی در سقف دم درب بازار که داخل مسجد می شود، از طاقهای سمت توی مسجد؛ یکی هم بالای سر در ایوان مسجد، یک پارچه هست. دورنما و درخت میوه مثل مرکبات از سنگ ریزه‌های ملون ساخته اند که در بدایت نظر هیچ نمی توان یافت که این از سنگ است یا با قلم نقاشی ساخته شده است. گذشته از صنعت حجاری، این رنگ سنگها جُستن بسیار تعجب دارد.[۳] دم درب بازار در یک طاق به همین قسم، یک پارچهٔ اسلیمی باقی است. معلوم می شود که سابقاً همهٔ سقفهای مسجد، این قسم بوده است.

مساجد دیگر

در نزدیک کک میدان هم مسجد و مدرسه و تکیه بسیار بزرگ خیلی عالیی

۲. «جامع دمشق معروف به مسجد بنی امیه با شکوهترین مساجد دنیا و از لحاظ هنری که در ساختمان آن به کار برده شده، عالیترین آنهاست». (سفرنامهٔ ابن‌بطوطه ، ج ۱، ص ۸٤).

۳. چنین است در متن. مقصود نو یسنده این است که پیدا کردن سنگهایی از این نوع رنگ، مشکل و تعجب انگیز است.

است همه از سنگ تراشیده. [۹۶ ب] ستونهای سنگ یک‌پارچه از بناهای سلطان مرادخان عثمانی است. مسجد دیگری است نزدیک به کُک میدان به سمت راه صالحیه. این مسجد کوچک است، همه از سنگ [و] گنبد مرتفعی دارد. زیر طاق گنبد دو قطار دریچه بر روی یک دیگر دارد. درها برخلاف هم [و] جرزهای درهای فوق به وسط درگاههای زیر واقع شده است. جمعی از اهل ولایت گفتند مهندس و معمار این بنا به صنعت مهندسی و معماری، این دو قطار دریچه‌ها را چنان ساخته است که همه فصل از درهای تحتانی آفتاب به مسجد می‌تابد و از درهای فوقانی همه فصل در شب، مهتاب می‌تابد. هرگز خلاف نمی‌شود. اگر واقعیت داشته باشد، از بناهای غریب است. من اول مغرب مسجد را دیدم، مجال امتحان نبود.

کاروانسراها

هم از بناهای قدیم دو کاروانسرایی است در بازار نزدیک به هم؛ پر بزرگ نیست. روی هریک به یک طاق پوشیده است. همهٔ بنا از سنگ [و] حجاریهای [۹۷ آ] بسیار عجیبی دارد.

تکایا

تکیه‌ای است نزدیک جامع اموی. مقابل تکیه طاق بزرگی است از بیوتات تکیه؛ دو جرز عریض که بالا رفته است باید این دو جرز سر به هم گذارده، یک طاق شود. از بالا دو طاق شده است که پایهٔ جرز، وسط دو طاق آمده است تا نزدیک سردر، همان‌جا در میان هوا معلق هست. سنگها را به صنعت حجاری چنان با هم قفل و بست کرده است که یک دیگر را نگاه داشته یا به آن دو طاق به آن عظمت در میان هوا، معلق ایستاده است. از بناهای خیلی عجیب است.

مقام رأس و زین‌العابدین

پهلوی مسجد اموی، جایی است که درب آن از توی مسجد است موسوم به مقام راس. مانند شبستان دو سه قطار طاقها دارد از سنگ. ستونها همه از سنگ

[است]. آب جاری دارد. در این مکان دو محل مخصوص را از باب احترام مثل اطاق کوچکی از چوب، ولی بسیار خوب ساخته اند. درش بسته است. [۹۷ ب] همه کس را نمی گذارند داخل این دو مقام شود. یکی را مقام راس [و] دیگری را مقام زین العابدین نامند. خادم و روشنایی مخصوصی دارد. سلطان مجیدخان امر به تعمیر کرده است. اهل شام می گفتند این مکان همان خرابه ای است که سر شهدا و اسرای کربلا چند روزی در او به سر برده اند.

گورستان بقیع

قبرستانی است در شام موسوم [به] بقیع. در آن قبرستان بقعه ای است موسوم به راس الشهدا. در بالای در بقعه هم همین اسم نوشته شده است. اهل شام می گویند رئوس[۴] شهدای کربلا در این بقعه مدفون اند.

مدفن سکینه و رقیه (ع)

دو بقعهٔ دیگر هم در این شهر هست. یکی را مدفن سکینه و دیگری را مدفن رقیه، دخترهای حضرت سیدالشهدا می دانند.

مدفن زینب (ع)

قبر حضرت زینب هم به اعتقاد اهل شام و دیگران در آخر باغات شام، سمت شرق [است]. از شهر به آن ده، دو ساعت راه می شود. در دامنهٔ [۹۸ آ] کوهی واقع است. بقعه و صحن مختصری از سنگ دارد. منارهٔ سنگی هم هست. مردم به زیارت می روند. اکثر از اموات اهل تشیع را در آن زمین دفن می کنند.

قلعهٔ معاویه

هم از بناهای قدیم در میان آبادی شهر، قلعه ای است از سنگ تراشیده. دیوارهای بلند دارد، نه پر بزرگ و نه کوچک، حد وسط. بسیار بنای عالیی است موسوم به قلعهٔ معاویه. حال قشله و سربازخانهٔ نظام دولت عثمانی است. یک در

۴. اصل: راوس.

قلعه مقابل عمارات دارالحکومهٔ شام باز می شود. از یک سمت این قلعه، نهر آب بزرگی می گذرد. قراولخانه و قشله های خوب به جهت عسکر دولت عثمانی ساخته است.

صالحیه

از جمله بیرون دروازهٔ شهر، متصل به باغات، راه محلهٔ صالحیه [است] که در دامنهٔ کوه واقع است و از جاهای مشهور باصفای شام است. باغات بسیار، عمارات عالی، نهرهای جاری دارد و به شهر چسبیده است.[5] کوچهٔ عریض [و] طویلی است. دو سمت باغ، درخت [۹۸ ب] [و] نهرهای آب جاری است. بسیار جاهای باصفا دارد. طول کوچه بقدر یک ساعت مسافت می شود. اول کوچه از دروازه که بیرون می روی، مریضخانهٔ نظام است.

از بناهای ابراهیم‌پاشا، عمارت بسیار عالی باصفای بزرگی است رو به کوچه، همه از سنگ تراشیده. باغهای باصفا و مطبخ بسیار خوب [و] همه قسم عمارت و آبهای جاری دارد. جای معتبری است. می گفتند دو کرور صرف این مریضخانه شده است. نجاریها و حجاریهای این شهر همه خوب است.

مدفن محی الدین اعرابی

خود صالحیه درواقع شهر آبادی است. جمعیت زیاد دارد. مسجد خوبی در دامنهٔ کوه، وسط آبادی صالحیه هست از سنگ. آب جاری دارد. مدفن محی الدین اعرابی در این مسجد است. بقعه و ضریح و خادم و اوضاعی دارد.

بازارها

بازار این شهر بسیار است، ولی چندان تعریف ندارد، مگر سه بازار:

۵. «در جهت شمالی شهر (= دمشق) محلهٔ صالحیه واقع شده که خود شهر بزرگی است و بازاری دارد که در قشنگی بی نظیر است». (سفرنامهٔ ابن بطوطه ، ج ۱، ص ۱۰۱).

بازار معاویه

یکی بازاری که در دم در مسجد اموی واقع است. بازارچهٔ [۹۹ آ] مختصری است موسوم به بازار معاویه، عریض [و] همهٔ بنای بازار از سنگ است. طاقها[ی] بلند [دارد]. بازار خوبی است.

بازار یزید

دیگر یک راسته بازاری است دم دروازه[ای] که حاج وارد شام می شوند مشهور به بازار یزید، همه از سنگ. گویا عرض بازار که با طاقهای سنگی پوشیده اند نزدیک به بیست ذرع بشود. بنای خوبی است.

بازار حراج

بازار حراجش هم خوب است. چندان عریض نیست. مغازه‌ها و قازونها[6] و لکانته‌های فرنگی هم زیاد دارند.

ساکنان شام

سکنهٔ این ولایت عرب، مسلم، هم شیعی و هم سنی، نصارا، یهود، کُرد [و] و ترک [اند]. از غرایب این است که بقدر ده هزار خانه از درگزین[7] همدان در اوایل دولت صفویه به جهت تعصب تسنن، کوچیده در شام ساکن‌اند. تا به حال آنها را درگزینی نامند.

مردم شام

اهلش خوش صورت[اند]. فقیر کم دارند. خیلی تمیز و خوش لباس، زن و مرد عیّاش، بسیار متعصّب، با غربا نامهربان، دیرآشنا، زن و مرد بدکار، بسیار طمّاع و پول دوست [هستند]. با وجود [۹۹ ب] تعصب و نامهربانی، حکایت وجه

۶. واژهٔ ترکی اسلامبولی و ظاهراً به معنی میخانه و کافه است. تا آنجا که دربارهٔ این واژه پرس و جو کردم، گمان می کنم که از کلمهٔ کازینو ساخته شده باشد.

۷. دهی از بخش رزن، شهرستان همدان. جلگه‌ای و سردسیر. (فرهنگ معین، اعلام).

که در میان آید مرد و زن از هیچ کار باکی ندارند بلکه مصرّند [و] بی غیرت. پدر و مادر، برادر و خواهر، طایفه و عشیره هر قسم هرزگی کنند مانعی نیست، بلکه محرک یک دیگرند. شرح این حال به نوشتن درست نیاید، هرکه مشاهده کرده است داند چه هنگامه ای است. فرنگی و مغربی در این ولایت بسیار ساکن اند.

کک میدان

از جاهای باصفا و سیرگاه شام یکی کُک میدان است. جای وسیع[ی] است در خارج آبادی شهر، اطرافش باغات و عمارات. زمینش چمن و سبز [است]. رودخانهٔ آبی از او می گذرد. میخانه ها و قهوه خانه ها دارد. همه روزه انواع و اقسام مردم از زن و مرد سواره [و] پیاده با کالسکه از سه ساعت قبل از مغرب تا دو ساعت بعد از مغرب، به هر قسم خواهند در این میدان تفنن و تکیف می کنند. از هر ملت و هر گروه در این مکان همه روز[ه] مجتمع هستند. خالی از تماشا نیست.

اجناس صادراتی

همه چیز [۱۰۰آ] از متاع همه جا در این شهر یافت می شود، خاصه متاع فرنگی و رومی. دستگاه ابریشم بافی زیاد دارند. آنچه از این ولایت به همه جا می برند اولاً غله، کشمش و خشکبار، قمرالدین، پسته و بادام، گردو، فندق، سنجد، اجناس ابریشم، الجه[۸]، قناویز[۹]، شالهای ابریشمی، صابون زیت و روغن زیت بسیار حمل به همه عالم شود. پنبه وپشم، علف کتان [و] جلد حیوانات زیاد به فرنگستان می برند. بر روی هم رفته از هرجهت ولایت جامع آباد بسیار خوبی است. اهل فرانسه زیاد به توطن این ولایت شایق اند.

علاقهٔ مردم به سفر حج

۸. الیجه = نوعی پارچهٔ راه‌راه پشمی یا ابریشمی که با دست بافند. (فرهنگ معین، ج ۱).
۹. قسمی پارچهٔ سادهٔ ابریشمین، غالباً سرخ رنگ. (فرهنگ معین ج ۲).

علمای این بلد در بلاد سنی معتبر و محترم و مشهورند. مردمش زیاد سفر اسلامبول کنند. در حج به نسبت البته ابرام دارند. همه‌ساله جمعیت زیادی سواره و پیاده به مکه روند. روز خروج و دخول اهل حاج ازدحام غریبی در خارج و داخل این شهر می شود. تماشا دارد. حتماً باید حمل حاج شب اربعین یا روز اربعین وارد [۱۰۰ ب] شام شود. اگر در ورود حاج تأخیر شود، امیرحاج و صره امین مورد مؤاخذهٔ دولتی می شوند.

وضع قشون محافظ کاروان حاج

قشون نظام و سواره و توپخانهٔ دولتی که مأمور خدمت و محافظت حمل حاج اند، از عسکر شام می روند. بسیار با جلال و خوب حرکت می کنند. دو هزار نظام پیاده همه ساله مأمور است. جمیعاً سوار کجاوه‌ها [بارو] پوش سفید می شوند[۱۰] و هر کجاوه یک بیدق کوچک دارد. عسکر همه پیش رو و پشت سر حاج به نظام حرکت می کنند مگر دو دسته سواره [که] در دو سمت حاج می روند. واقعی خالی از تماشا نیست.

۱۰. اصل: کجاوه‌ها پوش‌سفید. در سفرنامهٔ فراهانی به کجاوهٔ بی رو پوش و کجاوه‌های رو پوش‌دار اشاره رفته است. به نوشتهٔ فراهانی اهل تسنن در کجاوه‌های رو پوش‌دار می نشینند، حال آنکه علمای تشیع استظلال را جایز نمی دانند. (ر.ک. سفرنامهٔ فراهانی، ص ص ۱۷۹ و ۱۸۰).

از شام به بیروت

بعد از آنکه مدتی در شام توقف کردم خاطر به تفرج و تماشای بیروت که بندر شام است و سه منزل از شام دور، میل نمود.

از [سوی] دولت فرانسه، از شام الی بیروت این سی ساعت راه را هموار کرده، ساخته اند. کالسکهٔ اسبی می رود که اهل آن ولایت، کرّوسه[1] نامند. هر روز یک کرّوسه از شام به بیروت [۱۰۱ آ] و یکی از بیروت به شام آید. وضع این کروسه از این قرار است:

کروسه

چهارده نفر مسافر این قسم برمی دارد: مرتبهٔ اعلی، جای سه نفر دارد. مرتبهٔ اوسط نشیمنِ هشت نفر [است]. سه نفر دیگر بر روی کروسه سوار می شوند. هریک از این اشخاص زیاده از هشت من تبریز اگر بار داشته باشند، کرایهٔ جداگانه باید بدهند. تا هشت من بار جزء همان کرایهٔ سواری است. شِش اسب به این کروسه بسته می شود.

مسیر حرکت کروسه

از شام به بیروت ده ساعت به این تفصیل می رود: در وسط راه یک ساعت

۱. کروسه Karrusa = درشگه، (فرهنگ نوین عربی ـ فارسی، ص ۵۸۷).

تمام کروسه می ایستد به جهت راحت و ناهار[2] خوردن مسافر. ده جای دیگر هم، هرجایی یک ربع ساعت به جهت عوض کردن اسبها مکث می کند که درواقع این کرّوسه سی ساعت راه را در شش ساعت و نیم می رود. در یک سمت کُک میدان شام، عمارت عالی به جهت مباشر و عملهٔ کروسه ساخته اند. صبح زودی با یک نفر از رفقا به عمارت کروسه رفته، تذکره[۱۰۱ ب] ای که روزپیش گرفته بودیم، تسلیم ضابط کرده با مردمی که حاضر شده بودند، سوار کرّوسه شده، روانه شدیم.

منازل میان راه

یک ساعت اول راه زمین هموارى است. از میان باغستان و زیر درخت می گذرد. بسیار باصفا و همه جا آبادی است.

مرج

بعد از یک ساعت می رسد به دهی که رودخانهٔ شام از آنجا می رود. ده باصفایی است موسوم به مَرج. در کنار رود قهوه‌خانهٔ خوبی ساخته اند. درخت زیادی دارد [و] سبز و خرم [است]. اهل شام، همه روزه عصرها با کرّوسه در این مکان به تفرّج می آیند. از اینجا تا یک ساعت دیگر، از دامنهٔ کوه و کنار رود می رود. درختهای زیاد [دارد]. جای بسیار خوبی است.

ربوه

در یک ساعتی میان دره، ده بسیار خوبی است موسوم به ربوه[3]. باغات زیاد دارند. بقدر یک ساعت دیگر هم کروسه از کنار این رودخانهٔ پردرخت سبز

۲. اصل همه جا: نهار.

۳. ربوه به معنی مکانی است که نسبت به اطرافش بلندتر باشد. این کلمه در قرآن کریم (سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۵۰) نیز آمده است. (ن. ک. افزوده‌ها).

میٔ گذرد و بعد از آن، همه‌جا دره و کوهستان است. کبک زیاد دارد. [۱۰۲ آ] در این کوهها درختهای خودروی متفرق کمی هست. دوده هم در راه هست. باغات مختصر و محل زراعتی دارند. سه نهر آب هم از راه می گذرد. بعد از آن، در وسط راه از دره بیرون می آید، جلگهٔ باصفایی است [و] اطرافش کوه. دو رودخانه از این جلگه می گذرد.

زهله

اطراف جلگه در دامنهٔ کوه، دهات با صفای خوبی است. از جمله ده بسیار معتبر پر باغی است موسوم به زهله. سکنهٔ آن مسلم و نصارا [و] مردمش در این ملک به خوش‌صورتی مشهورند. وسط جلگه، کنار رودخانه هم دهی است با صفا. درخت زیادی دارد و در آنجا لکانتهٔ خوبی برای ناهار خوردن اهل کرّوسه ساخته‌اند. سوای لکانته هم چند دکان بقالی هست. یک ساعت توقف کرده، روانه شدیم.

بعد از ساعتی که از جلگه گذشت، راه کوهستان است. جاهایی که کرّوسه به جهت تبدیل اسب مکث می کند، همه‌جا عمارات خوب ساخته‌اند. این کوهستان [۱۰۲ ب] دیگر آبادی ندارد، مگر دور از راه تا می رسد به گردنه[ای] که از آن گردنه تا بیروت پنج ساعت است. این پنج ساعت راه، همه کوهستان [و] جنگل است. دهات و مزارع آباد بسیار دارد. انگور زیاد دارند، همه دیم. پسته و سایر میوه‌ها هم هست. مردمش بیشتر نصارا[یند].

در این کوهستان یک قسم از کاج جنگلی زیاد هست که اهل اسلامبول و شام او را صنوبر نامند. بار او را که می شکنند، چلغوزه[۴] از او درآید. مثل بادام ریزه‌ای است. پوستش بسیار نازکی دارد. از بادام چرب‌تر است و به حسب مزهٔ بهتر، چیز مقوی خوبی است. اطبّا داخل معاجین می کنند. در دو ساعتی بیروت گردنه‌ای است که آبادی بیروت و دریای سفید نمودار می شود. بسیار باصفا و با

۴. چلغوزه (به کسر اول) = بار درخت صنوبر، به اعتبار کنگره‌های آن که هریک به منزلهٔ غوزه است. (فرهنگ معین، ج ۱).

شکوه [است]. ابراهیم‌پاشا در یک ساعتی بیروت کنار راه، میان باغات، زمین بسیار وسیعی را درخت چلغوزهٔ زیادی کاشته است. جای خوبی است. در این [۱۰۳ آ] یک فرسخی بیروت که همه‌جا باغات و آبادی است، قهوه‌خانه‌ها و جاهای باصفا ساخته‌اند که اهل شهر عصرها به تماشا و تفرّج می‌آیند. بعد از ورود به بیروت و گذشتن از گمرک، دریکی از لکانته‌های مشهور فرانسه که واقعی جای خوبی بود منزل کردیم.

بیروت

بیروت از بنادر مشهوراست، در دامنهٔ کوه کنار دریای سفید. شهری است آباد.

جمعیت

سکنهٔ آن مسلم، نصارا و یهود، عرب و ترک[اند]. جمعیت زیادی دارد. از اهل فرنگستان خاصه فرانسه در این شهر بسیار ساکن اند.

گیاهان و زراعت

هوایش مایل به گرمی [است]. درخت خرما زیاد دارند. ثمر هم می دهد ولی خرمای خوب ندارند. زراعت بسیار کمی دارند. باغاتشان زیاد است، خاصه باغ انگور، همه دیم. سایر میوه ها هم هست. اقسام گلهای خوب دارند. از جمله گل رازقی و یاس جمیلی زیاد است. مرکبّات هم هست. پرتقال و هندوانه بسیار ممتاز از یافه[1] به اینجا می آورند. در کوهستانش برف هست [۱۰۳ ب] [که] برای فروش به شهر می آورند. ابریشم زیاد به عمل می آید.

بناها

بنای عماراتش از سنگ تراشیده [و] همهٔ کوچه ها سنگفرش[اند]. بازار

۱. مقصود بندر یافاست. (ن. ک. افزوده ها).

قدیمش قدری تنگ [است]. بازارهای خوب به رسم فرنگستان تازه ساخته اند. عمارات خوب دارد. کاروانسراهایش تعریفی ندارد. فرنگیها، لکانته ها و مغازه ها و قازونهای بسیار باصفای معتبر ساخته اند. متاع فرنگ و اسلامبول و مصر، آنچه به شام می آید وارد این بندر می شود. نیشکر زیاد می کارند.

درخت انجیر

یک قسم درخت انجیر در مصر دیده بودم [که] در این ولایت هم دیده شد. خیلی درخت غریبی است. خود درخت به بزرگی درختهای گردو و توت، بسیار بزرگ می شود. برگش تَرُنج برگ انجیر و توت [و] میوه اش مثل انجیر [است] ، ولی از خود چوب شاخه های درخت به طوری انجیر درآید که چوب شاخه ها پیدا نیست. می گفتند انجیرش خوش‌مزه نیست. بسیار دیر از معده می گذرد. از قراری که گفتند این درخت زیاد دوام دارد. [۱۰٤ آ] از قراری که مذکور شد زیاده از هزار سال می ماند. العهدة علی الراوی . گل مریم صد پرهم در این ولایت دیدم.

اخلاق مردم

مردمش خوش صورت و عیاش، متمایل به فسق [و] زنها و بچه های بدکار بسیار دارند.

میدان شهر

میدان بزرگی دارد، اطرافش عمارات و بیوتات است. دارالحکومه هم یک طرفش روی به این میدان است. دور میدان میخانه ها و قهوه خانه ها و لکانته های زیاد دارد. دکاکین میوه‌فروشی و اصناف دیگر هم هست. یک طرف میدان را ابراهیم پاشا درخت چلغوزهٔ زیادی کاشته است. جای وسیع باصفایی است. از دو ساعت قبل از مغرب تا نصف شب، مردم شهر از هر ملتی در این میدان مشغول عیش و عشرت اند. چراغها می سوزد، سازها زده می شود. هیچکس از هیچ عملی ممنوع نیست. همه شب محشری بر پاست.

واما شرح ابنیهٔ آن

استحکامات

دو قلعه و سر بازخانه و توپخانهٔ بسیار معتبر عالی دولت عثمانی بر بلندی مشرف به شهر و دریا [۱۰۴ب] ساخته است. همه از سنگ تراشیده، خیلی مجلل و باصفا [یند].

مسجد یحیی

مسجد بسیار خوبی هست موسوم به مسجد یحییٰ. صحن مختصری دارد. خود مسجد یک شبستانی است، خیلی عریض و طویل، همه از سنگ. پایهٔ طاقها جمیعاً بر روی ستونهای سنگ یک‌پارچهٔ بسیار خوب است. مسجد دیگری هم هست، او هم از سنگ تراشیده. حوض آبی دارد.

کلیسا و مکتبخانه

کلیساها و مکتبخانه های خوب نصارا دارند. در خارج شهر بیروت کنار دریا مکتبخانه[ای] دیدم که‌پانصد دختر نصارا دراو درس موسیقی می خواندند. اهل فرنگستان شروع به ساختن کلیسای بزرگی کرده بودند. می گفتند دو بیست هزار تومان مخارج او را تخمین کرده اند. انگور بسیاری از بیروت حمل به بنادر دیگر می کنند.

اسکلهٔ بیروت

خور این بندر بسیار به جهت عبور جهازات بد است. در این اسکله خیلی کشتیها از صدمهٔ باد و سنگ ضایع می شود. خیلی هم از خشکی دور لنگر می کنند. از این بندر یک روز جهاز به یافه، که بندر[۱۰۵آ] بیت المقدس است می رود. از یافه هم یک شب فاصله از خشکی به بیت المقدس می روند. رطوبت هوای این بندر بسیار است. جای آباد خوبی است. زمین بسیار مستعد خوبی دارد. قناتهای بسیار خوب می توان جاری کرد. آب خوراکشان کم است ولی از آب شام گواراتر است. یک قسم ماهی خوب در کنار این دریا صید

می کنند. کبک از کوهستانش زیاد می آورند.

بازگشت به شام

پس از چند روز سیر و تماشا معاودت به شام نموده، به خیال تهیّهٔ سفر عراق افتادم. روز چهاردهم شهر جمادی الاول ۱۲۸۰ [هـ. ق] از شام حرکت کرده، عازم عراق شدیم.

از شام به عراق

دومه

از شام الی دومه که یکی از قصبات معتبر شام است، سه ساعت، همهٔ راه باغستان آباد باصفا[ست]. درخت زیتون زیادی دارند. از یک ساعتی شام نهر آب بسیار بزرگی می گذرد. جمیع راه هموار و سنگ کمی دارد. در وسط راه ده بزرگی واقع است. از طرف شمالِ راه، کوه است. خود دومه ده معتبری است [۱۰۵ ب]. در جُلگه واقع است. جمعیت زیادی دارد. مسجد و حمام خوبی [آنجا] هست. باغاتش زیاد است ولی دور از آبادی ده. زراعتشان بسیار [است]. هوایش با شام تفاوتی ندارد. اهلش مسلم، اکثر متمول و صاحب مایه. خانه ای که من در او منزل کرده بودم، در اطاقی تخمیناً بقدر سه چهار هزار تومان قاب و قدح چینی کهنه دیدم.

قطیه

از دومه الی قطیه پنج ساعت [است]، نصفهٔ اول راه هموار. سنگ کمی دارد. سمت راست دور از راه، دهات آباد خوبی است. دو نهر آب جاری از راه می گذرد. در این راه دو کاروانسرای سنگی نیمه‌خرابی هست. درپشت کاروانسرای دو یم، دو گنبد سنگی است. یکی قدری دورتر و کوچکتر، ولی مرتفع. سمت چپ راه کوه و محل زراعت، آخر راه کوه و دره، نزدیک منزل

گردنه مانند سرابالا و سرازیری است. همهٔ دره محل زراعت دیم، آخر گردنه [۱۰۶ آ] قدری از راه دور، ده کوچک پر باغ باصفایی است. اکثر اوقات اعراب در این راه دست‌انداز[ی] می کنند.

خود قطیه ده آبادی است. در جلگهٔ کوچکی است که اطرافش کوهستان است. اهلش مسلم[اند]. زراعت خیلی دارند. باغاتشان قدری از آبادی دور است. کاروانسرا و مسجد بسیار خوبی دارند از سنگ تراشیده. آخر دره نزدیک قطیه، علامت آبادی بزرگی از قدیم هست، همه از سنگهای بزرگ تراشیده. سنگهای مدور بزرگ زیادی در اطراف آن آبادی دیده شد. هوایش ملایم [و] آبش شیرین هست.

نابوک

از قطیه الی نابوک هشت ساعت، اول راه بقدر یک ساعت هموار، آخر هموار و کاروانسرا خرابه‌ای است. بعد از آن از میان دره عبور باید کرد. پس از یک ساعت، گردنه‌ای است سنگلاخ. بعد از گردنه بقدر یک ساعت دره‌ای است [که] باز می رسد به گردنهٔ دیگر. درپای [۱۰۶ ب] گردنهٔ دوم کاروانسرا خرابه‌ای است. در سمت چپ راه دور از این کاروانسرا خرابه، ده کوچکی است، باغات کمی دارد. بعد از دو ساعت دیگر در میان دره، تپهٔ بلندی است. بر سر آن بلندی کاروانسرایی است. اطراف کاروانسرا سکنه و آبادی دارد. بعد از سه ساعت دیگر راه وسیع می شود. آبادی نابوک در آنجا واقع است.

ده بزرگ آباد معتبری است. کاروانسرا و مسجد و مناره دارد. باغاتشان زیاد [است]. زراعت بسیاری دارند تمام دیم. روناس خیلی دارند. کوهستان است و سردسیر. اهلش مسلم[اند].

حسا

از نابوک الی حَسا نه ساعت [است]. دو راه دارند. هنگام واهمه از اعراب از دامنه عبور می کنند. چنانچه ما از راه دامنه آمدیم. در وقت امنیت از جلگه می روند. اول راه هموار و سنگلاخ [است]. پس از یک ساعت به ده آبادی

می رسد. به فاصلهٔ یک ساعت دیگر، سمت چپ راه قدری دور[۱۰۷ آ]، ده بزرگ آبادی بر سر تلّی واقع است. بعد از آن، همهٔ راه سنگلاخ و بلند و پست، نیمهٔ راه چشمهٔ آب مختصری است. دو ساعت به حسا مانده، راه هموار می شود. خود حسا، آبادی مختصری است، سردسیر و دیمکار. مردمش مسلم[اند].

حمص

از حسا الی حمص[1] سه ساعت، سمت چپ دور از راه کوهستان، خود راه و طرف راست بیابان پست و بلند[است] با سنگ. سه محل علامت آبادیها از قدیم هست، همه خراب. پنج برکه و آب انبارها ساخته اند که از آب باران پر می شود. بعضی آباد[و] پاره[ای] خراب است.

جمعیت حمص

خود حمص از شهرهای قدیم است. حال قصبه ای است مختصر. سکنهٔ آن مسلم و نصارا، آبادی کوهستانش همه نصارا هستند. یهود کمی دارد.

آثار قدیم

نزدیک آبادی تلی است خیلی مرتفع. [در] قدیم خاک این تل را دستی ریخته، و بر روی او قلعه و عمارتی عجیب از سنگ سیاه تراشیده ساخته اند که حال خراب است. بعضی بناهای عالی سنگ مخروبه از قدیم در خارج و داخل این آبادی هست که بی تماشا نیست. از جملهٔ آنها سردر دروازه[۱۰۷ ب] [و] منارهٔ مربع مرتفعی است از سنگ تراشیده. چهارپنج مسجد دارد همه از سنگ. یکی از آن مساجد بزرگ است. حجّاریهای خوب دارد. ستونهای سنگی بزرگ خوب به کار برده اند. بعضی ستونهای سنگ[ی] بسیار خوب بزرگ در خارج و داخل این مسجد بر روی خاک افتاده است. پاره[ای] ستونها و سرستونهای منبّت بسیار ممتاز در این آبادی و اطرافش دیده شد که از عمارات قدیم است.

۱. شهر حمص Hems در مغرب سوریه واقع است. (ن. ک. افزوده ها).

حال هریک در جایی افتاده است.

وضع بناها و آب

همهٔ عمارات این آبادی از سنگ سیاه است. بازاری تنگ و حمامی دارد. آبش از رود [و] زراعتش زیاد [است]. در کنار رودخانه بعضی باغات هم دارند.

مدفن خالد بن ولید و فضه

در خارج آبادی این ولایت بُقعه و عمارتی دارد که در اطراف آن هم جمعی ساکن اند. مدفن خالد ابن ولید در آن بقعه است. پهلوی همان جامعی که مدفن خالد است، بقعهٔ مختصری است. می گویند مدفن فضه خادمهٔ صدیقهٔ طاهره است.

هنداونه و تُرب قرمز آنجا خوب است و زیاد. [۱۰۸ آ] هوایش مایل به سردی، مردمش خوش صورت، اقسام فواکه در آنجا بسیار است. ابریشم هم به عمل می آورند.

حماه

از حمص الی حَماه[۲] ده ساعت از اول تا نیمهٔ راه هموار [است]. سنگ کمی دارد. قدری دور از راه، سه محل آبادی است. سمت چپ راه کوه، طرف راست بیابان [و] هردو سمت محل زراعت [است]. وسط راه بر بلندی کوهی ده بزرگ آبادی است. راه عبور از زیر ده درمیان دره، سرازیر می رود. قدری از این راه سنگی است و خیابان است. زیر دره رودخانهٔ بزرگی است که به سمت حماه می رود.[۳] به جهت گذشتن از رودخانه پل سنگی بزرگ خوبی ساخته اند. در

۲. نام این محل در سفرنامهٔ ناصرخسرو، حماة آمده است: «و از آنجا چون سوی جنوب روند، بیست فرسنگ، حماة باشد و بعد از آن حمص و تا دمشق پنجاه فرسنگ باشد از حلب». (سفرنامهٔ ناصرخسرو، ص ۱۷).

←

کنار رودخانه و راه، کاروانسرا و آسیایی سنگی از قدیم ساخته شده است. کنار رودخانه باغات زیادی دارند.

بعد از بالا آمدن از گودی آن دره الی حماه، همهٔ راه بیابانی است پست و بلند. در طرف راست راه بعضی کوههای کوچک هست. [۱۰۸ ب] قدری دور از راه بعضی آبادیها هست. همه جا محل زراعت. در بین راه آب انبارهایی که از آب باران پر می شود، بعضی آباد پاره[ای] خراب بسیار است.

وضع آبادی حماه

آبادی حماه در میان دره واقع است. جمیع اطرافش بلندی [است]. سکنهٔ آنجا مسلم و نصارا و یهود[ند]. بنای آن همه از سنگ [است]. حمام و مساجد زیادی دارند. بازارش بسیار است ولی تنگ و بد. شعربافی و نسّاجی زیادی دارند. قطیفه و دستمالهای کرک دار در آنجا خوب می بافند. سرایهٔ حکومتی و قشلهٔ نظام و توپخانه از جانب دولت عثمانی ساخته شده است. باغاتش بسیار [است]. ابریشم کمی به عمل می آورند. آبش [از] رود و گوارا، ولی به جمیع شهر و باغات، از چرخ آب که به قوّتِ آب رودخانه حرکت می کند، آب می آید. کوچه ها تنگ و سنگفرش [است]. هندوانهٔ این ملک بسیار خوب است. انار و انجیرش بد نیست. میوه های دیگر هم دارند. تخمیناً جمعیت شهرش پنجاه هزار نفر می شود. پهلوی آبادی شهر تل خاکی بزرگی است که قدیم بر روی آن قلعهٔ محکمی بوده است مثل قلعهٔ حمص. [۱۰۹ آ]

خان شنجان

از حماه الی خان شنجان هفت ساعت، همهٔ راه جلگهٔ پست و بلندی است. اول تا دو ساعت کنار رود حماه، باغستان بسیار باصفا، مابقی راه از دو طرف

←

۳. محتملاً همان نهر عاصی است: «و از آنجا به شهر حماة شدیم. شهری خوش آبادان بر لب آب عاصی». (همان کتاب ، ص ۱۹).

محل زراعت دیم [است]. دور و نزدیک راه بعضی دهات و آبادیها هست. یک مرتبه از رودخانهٔ حماه باید عبور کرد. پُل سنگی خوبی دارد.

مقام علی (ع)

وسط راه دهی است، در خارج ده مسجد و مناره[ای است] موسوم به مقام علی. می گویند حضرت امیر علیه السّلام در این محل منزل فرموده اند.

خود شنجان ده بزرگ بی آبی است. همهٔ محصولاتش دیم [و] آب خوراکشان از چاه نزدیک ده [است]. از قدیم برکهٔ بزرگی ساخته شده است. حال بایر است. آب انبارهای مخروبه در راه زیاد است. کاروانسرای سنگی خوبی دارد که قدری خرابی دارد. مسجد و حمامی در این ده هست.

معرا

از خان شنجان الی مُعَرّا[4] هفت ساعت، همهٔ راه کوهستان [است]، ولی سخت نیست. طرفین راه [۱۰۹ ب] محل زراعت دیم [است]. دهاقین دور از راه ساکن اند. سه محل علامت آبادی در راه هست. آب هیچ ندارد. بعضی آب انبارهای مخروبه هست. خود معّرا ده بزرگ آبادی است. باغات دیمی زیادی دارد. کاروانسرای سنگی عالی [و] مسجد و حمامی از بناهای سلاطین قدیم عثمانی باقی است. در مسجدش منارهٔ سنگی مُربع خیلی مرتفعی ساخته شده است. زراعت دیم بسیاری دارند. آب خوراکشان از چاه [است]. سکنهٔ آن مسلم و قدری نصارا [یند].

سرمین

از معّرا الی سرمین[5] هفت ساعت [و] سه کوهستان [است] ولی سهل. آب

۴. «شش فرسنگ دیگر شدیم، معرة النعمان بود. باره‌ای سنگین داشت». (همان کتاب، ص ۱۷).

۵. «و دیگر روزچون شش فرسنگ شدیم به شهر سرمین رسیدیم. بارو نداشت». (همان کتاب، ص ۱۷).

در راه نیست. همه جا زراعت دیم [است]. نصف راه دهی است و آبادی، از آن آبادی گذشته، قدری سنگلاخ است. دور و نزدیک راه درختهای زیتون بسیار است. خود سَرمین ده بزرگی است [و] زراعتش دیم. مسجد و مناره دارد. سمت چپ راه در یک ساعتی سرمین، دامنهٔ [۱۱۰ آ] کوه دهات آباد خوبی دارد. بقدر سه ساعت طول باغات آن می شود. اکثر از اشجارشان انگور، انجیر و زیتون است.

زربه

از سرمین الی زربه هفت ساعت، اطراف راه کوهستان، وسط جلگهٔ پست و بلندی است. طرفین راه آبادی و دهات بسیار است [و] زراعت همه دیم. دو محل در راه علامت آبادی از قدیم و بعضی سنگهای تراشیده، افتاده است. خود زربه ده ادباری است. مردم بدی دارد. آبش از چاه و ناگوار [است].

حلب

از زربه الی حلب هفت ساعت، اول راه بقدر یک ساعت جلگه [است]. در دامنهٔ کوه ده کوچکی است، نهر آبی از آن آبادی به طرف جلگه جاری است [و] مابقی راه دره و سنگلاخ. دو کاروانسرای سنگی خرابی در این راه هست. اول دره که به دره می رسد، آب انبار سنگی دارد. در یک ساعتی حلب هم آب انبار سنگی هست. [۱۱۰ ب] همه جا دیمکار[ند]. آهو و کبک بسیاری دارد.

موقعیت حلب

شهر حلب در گودی واقع است. زمین پست و بلندی دارد. اطراف شهر کوه و دره [و] باغاتش بسیار است.

آبرسانی و کشاورزی

هرچه در بلندی است دیم [است]. آنچه در گودی واقع است از رودخانه با

چرخ، که اعراب ناعور[6] نامند، آب می دهند. پسته، انار، انگور، انجیر، گردو [و] زیتون بسیاری دارند. ابریشم هم به عمل می آورند. درخت سماق بسیار دارند. سایر فواکه مثل سیب و زردآلو و هلو هم هست.

بناهای قدیم

در میان آبادی شهر، تل خاکی است، خیلی بلند و بزرگ. درواقع کوه کوچکی است که از قدیم دستی ساخته اند. بر روی آن تل از بناهای قدیم قلعهٔ کوچکی است از سنگ. خاکریز و خندق بسیار سختی دارد. روی خاکریز همه از سنگهای تراشیدهٔ بزرگ فرش است [و] حال پاره[ای] از آنها خراب. از همه طرف، این قلعه بر تمام شهر[۱۱۱ آ] سرکوب [است].[7] جمیع این قلعه و عمارات داخلش از سنگهای بسیار بزرگ تراشیده است. حجاریهای بسیار ممتاز دارد. از بناهای عجیب قدیم است. آب قلعه از چاه کاو[8]، قدری خرابی دارد. الحال این قلعه، قشلهٔ عسکر عثمانی است که متوقف حلب اند.

مساجد و عمارات

عمارات و ابنیهٔ این شهر تمام از سنگ تراشیده، مساجد و مدارس و مناره های زیاد در این شهر هست همه خوب. سه مسجد بسیار عالی معتبر دارد.

مدفن حضرت زکریا

بزرگترین مساجد آنجا، مسجدی است که مدفن حضرت زکریاست. تاریخ بنای آن متجاوز از هزار سال است. ستونهای سنگی و حجاریهای بسیار خوب دارد. دو مسجد دیگر از بناهای دولت عثمانی است همه از سنگ. ستونهای

٦. ناعور = چرخ چاه، چرخ آب کش. (فرهنگ نوین عربی ــ فارسی ، ص ٧١٦).

٧. «حلب را شهری نیکو دیدم، باره‌ای عظیم دارد، و قلعه‌ای عظیم همه بر سنگ نهاده». (سفرنامهٔ ناصرخسرو، ص ١٦).

٨. محتملاً کا و نام چاه می باشد. این گمان هم وجود دارد که کاو صورت مختصر شدهٔ که او باشد، ولی با رسم الخط کتاب سازگار نیست. به هرحال ضبط متن رعایت شد.

یک‌پارچهٔ بزرگی دارد. کاروانسراهای سنگی بسیار خوب از قدیم ساخته شده است. حامهای متعدد دارد. آن قدرها حجّاری [۱۱۱ ب] و نجّاریهای خوب در این شهر دیده شد که زبان از تعداد آنها عاجز است. گویا سنگ و چوب در دست اهل این بلاد سختی موم را ندارد.

جمیع کوچه‌ها سنگفرش، بازارش زیاد است، ولی تعریفی ندارد. سکنهٔ شهر مسلم، نصارا و یهود[ند] و کلیساهای خوب دارند. بیشتر از اهل شهر کارخانه‌های ابریشم‌بافی دارند. اقسام پارچه‌های ابریشمی و زری و مخمل را بسیار خوب می‌بافند. الجه‌های ممتاز از این کارخانه‌ها به عمل می‌آید. مردمش سفیدپوست و خوش‌رو[و] از اهل شام مهربانترند. شهر بسیار آباد خوبی است. هوایش مایل به سردی.

حیسین

از حلب الی حیسین پنج ساعت [است] . دو ساعت از راه دامنه و سنگ، سمت چپ کنار رودخانه جمیع باغستان و با صفا، آخر باغات در دامنه دو چشمهٔ آبی است. دوردور[۹] هردور را از سنگهای تراشیده ساخته‌اند. دایر مدار چشمه [۱۱۲ آ] نزدیک به صد ذرع می‌شود. آبش بسیار صاف [است] . در هردو چشمه گُل نیلوفر دیده شد. آب چشمه‌ها باغات را سیراب کرده، به شهر حلب می‌رود.

از این بلندی که سرازیر شد، دره‌ماهور همواری است. در راه یک علامت آبادی از قدیم هست. طرفین راه همه جا زراعت دیم [دارند] . خود حیسین مزرعهٔ بسیار کوچکی است در دامنهٔ کوه. بقدر ده خانوار سکنه دارد. چند درخت بید و آسیایی دارند. آبش [از] چشمه [است] .

بیگلربیگی

از حیسین الی بیگلربیگی نُه ساعت، همهٔ راه کوهستان [ولی] سخت نیست. بعضی جاها هموار است. اول راه تا دو ساعت، دره و نهر آبی است. آخر

۹. مقصود دورادور است.

دره آسیا وپلی است از سنگ و زمینی پست و بلند. قدری از راه دور، دهی است. همه‌جا زراعت دیم [و] علامت چند آبادی در راه هست. در بین راه و اطراف، دهات و مزارع بسیار است. سکنهٔ آنها اکثر[۱۱۲ ب] از این آبادیها [و] دهات تا نزدیک موصل از طایفهٔ ترکمان اند. زبانشان ترکی، لباس مردها عربی، زنها به همان لباس تراکمه، صورتهای همه مثل خلقت تراکمهٔ ایران [است]. چادرنشین هم دارند. همان اسباب و کارهایی که تراکمهٔ ایران می سازند و می کنند، معاینهٔ اینها به همانها مشغول اند. از عهد چنگیزخان و امیرتیمور به این بلاد افتاده‌اند. خود بیگلر بیگی ده آباد بسیار کثیفی است. زراعتش دیم و آب خوراکش ازچاه [است].

مزیب

از بیگلر بیگی الی مزیب ده ساعت، همهٔ راه دامنه و کوهستان [است]. اول راه بقدر دو ساعت هموار، بعد از آن دره ماهور و بلند وپست [است]. در میان این دره‌ها سه جا آب جاری دارد. بر روی دو آب، دوپل سنگی خوبی ساخته اند. در نزدیک راه دهات آباد [و] محل زراعت بسیار است. سه ساعتی آخر منزل همه‌جا باغات [۱۱۳ آ]، محل زراعت، دهات آباد، آبهای جاری [و] جاهای باصفاست تا منزل. خود مزیب دو آبادی است. از خارج آبادی رود بزرگی می گذرد. پل سنگی دارد. باغات زیاد و محل زراعت دارند. در همهٔ این دهات درخت زیتون بسیار است. مسجد و مناره دارد. سکنهٔ آنجا مسلم و ترک زبان اند. همه قسم فواکه، بخصوص انگور، انجیر [و] انار زیاد دارند. زراعت و باغشان هم دیم است هم آبی. سیب خوبی دارد. جای باصفای خوش هوایی است[۱۰]. ابراهیم‌پاشای مصری با حافظ پاشای صدر اعظم دولت عثمانی در خارج این

۱۰. احتمالاً مزیب Mezib همان محلی است که کنت دوسرسی، آن را به صورت نزیب Nezib آورده است: «دهکدهٔ نزیب بسیارپرثروت به نظر می رسید. این دهکده روی نهری قرار گرفته است...». (کنت دوسرسی، ایران در ۱۸۳۹ ــ ۱۸۴۰ م، ترجمهٔ دکتر احسان اشراقی، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۲۹۷). درپانوشتهای بعد، عنوان این کتاب به صورت سفارت کنت دوسرسی آورده می شود.

آبادی دعوای عظیمی کرده، [او را] شکست داد و صدراعظم به دست ابراهیم پاشا گرفتار شد.[۱۱]

بیره جیک

از مزیب الی بیره‌جیک نُه ساعت [است]. همهٔ راه دامنه و پست و بلند هموار کمی دارد. بقدر یک ساعت از اول راه همه درخت زیتون، پس از آن بعضی جاها محل زراعت [دارد]. در این راه [۱۱۳ ب] دو آبادی مختصری هست. در یک ساعتی بیره‌جیک آب انبار سنگی بزرگی ساخته‌اند. آبادی بیره‌جیک در کنار فرات بر بلندی واقع است.[۱۲] با گمیها از آب گذشته، به آبادی بیره‌جیک می روند. این آبادی چشم انداز و نمایش خوبی دارد. در قدیم شهر معتبری بوده است. حال قدری خراب است. قلعهٔ سنگی بسیار خوب داشته است. حال پاره[ای] باقی است.[۱۳] باغات و زراعتش زیاد [و] اقسام میوه‌ها پیدا می شود. انار بی دانه و انجیر خوبی دارد.[۱۴] هندوانه و طالبیهای بزرگ خوبی دارند. بنای عماراتشان از سنگ [است]. مساجد و حمام و بازاری دارند، تعریفی ندارد. کوچه‌ها سنگفرش، تنگ و بد [هستند]. هوایش مایل به سردی، مردمش ترک و بعضی کرد[ند]. بد صورت نیستند.

خان افشار

از بیره‌جیک الی خان افشار نه ساعت، همهٔ راه کوهستان، نیمهٔ آخر قدری

۱۱. نویسندهٔ سفرنامه به نام این محل اشاره نکرده است. میدان جنگ دو پاشا در محلی بوده است که تاریخ نگاران آنرا نصیبین نوشته‌اند. کنت دوسرسی از این محل، به همین نام یاد کرده است. (ن. ک. افزوده‌ها).

۱۲. «بیریا بیرجیک، شهر کوچکی است که به طرز جالبی در کنار فرات قرار گرفته است». (سفارت کنت دوسرسی، ص ۲۹۶).

۱۳. طبق نوشتهٔ کنت دوسرسی، این ویرانیها در طول جنگهای صلیبی به‌وجود آمده‌اند. (همان کتاب، ص ۲۹۶).

۱۴. در چند مورد دیگر هم، انار بی دانه آمده است و در یک جا انجیر بی دانه و انار. به هرحال مقصود نویسنده از انار بی دانه نوعی انار بدون هسته است.

هموارتر از اول [است]. در یک ساعتی بیره‌جیک قناتی است که آبش [۱۱٤ آ] به خود بیره‌جیک می رود. در نصف اول از راه، دو آب انباری است از سنگ تراشیده و دو چاه آب هم هست. کوهستانش علف دارد. در نیمهٔ اول از راه دو محل آبادی مختصر و زراعت دیمی دارد. نصفهٔ آخر راه همه‌جا محل زراعت و آبادی است. خود خان افشار دهی است آباد، زراعتش دیم [و] آب خوراکشان از چاه. مردمش کردزبان [اند].

هاون

از خان افشار الی هاون شش ساعت، همهٔ راه کوهستان [ولی] پُرسخت نیست. آخر راه گردنهٔ کوچک سنگلاخی دارد. در بین راه سه چهار مزرعه و آبادی مختصری هست. خود هاون در میان کوه بر زمین همواری واقع است. ده آبادی است. چشمهٔ آب خوبی دارد. باغات [و] محل زراعت آبی و دیمی دارند. هوایش سردسیر [است]. مردمش کرد [ند]. از توابع عُرفه است.

قره‌جره

از هاون الی قره‌جره[15] دوازده ساعت، همهٔ راه کوهستان، مگر دو [۱۱٤ ب] ساعت از آخر راه قدری هموار [است]. دو ساعت از اول راه، همه‌جا رودخانه و باغات هاون است و محل زراعت. پل سنگی [هم] هست. از رودخانه باید گذشت. تا نیمهٔ راه دو آب جاری، دوسه آبادی مختصر و محل زراعت است. نیمهٔ آخر، دو طرف همه‌جا دور از راه، آبادی و محل زراعت است. خود قره‌جره ده آباد کثیفی است. نهر کوچک بدی از دم آبادی می گذرد. زراعت دیم زیادی دارند. آب خوراکشان از چاه [است]. مردمش کرد [ند].

سوریج

از قره‌جره الی سُوریج هشت ساعت، همهٔ راه کوهستان و سنگلاخ [و] چهار

۱۵. جره به پیش اول و تشدید راء ضبط شده است.

آبادی در کنار راه واقع است. چشمه های آب متعدد از دره ها جاری است. چهار پل سنگی خوب به جهت عبور بر روی نهرها ساخته اند. همهٔ این آبها نزدیک دیار بکر با چند رودخانهٔ دیگر یکی شده، موسوم به دجله گردد و طرف موصل و بغداد می رود، آبادی سُورَیج در دامنه [۱۱۵ آ] واقع است. ده آباد ادباری است. مسجد و حمام و بازاری دارد. سکنهٔ آن کرد و نصارا و یهود[ند]. در خارج آبادی تل خاک بلندی است که قدیم بر سر آن تل قلعهٔ سنگی محکمی بوده است، مثل قلعه هایی که در حمص و حماه و حلب ساخته بودند. همهٔ آبادیهای این راه به همین قسم، تل خاک و قلعهٔ سنگی داشته است. حال بیشتر از آنها منهدم است. از بعضی اثر کمی باقی است. انگور بسیاری دارند. درختهای دیگر کمتر است. هوایش سرد [است]. مردمش خوش صورت[اند].

قای ماق

از سُورَیج الی قای ماق هشت ساعت، همهٔ راه دامنهٔ کوه و سنگلاخ [و] بعضی جاها سنگلاخش سخت است. با این همه سنگ زمینش آن قدر خوب است که در فصل بهار گو یا پارچه[ای] از زمرّد است. اقسام گلها و شجرها در او یافت شود. طرفین راه بعضی آبادیهای کردی و محل زراعت است. چند چشمه و آب جاری در راه دارد. خود قای ماق چند خانوار[۱۱۵ ب] کُردند. در دامن تلی زاغه ها کنده، خانه های بسیار کثیفی ساخته، ساکن اند. نهر آبِ کم بدی از این دامنه می گذرد. زراعت برنج دارند. محل برنجکاری آنها از آبادیشان دوراست.

کوده

از قای ماق الی کوده ده ساعت، همهٔ راه کوهستان، دره و سنگلاخ سخت، وسط راه گردنه است. بعضی درختهای جنگلی دارد. قبل از رسیدن به گردنه در خارج راه دهی است موسوم به قره باغچه. در وقت بهار و بارندگی با وجود سنگلاخ، گل این بیابان به طوری است که عبور از آن هم هلاکت دارد. در کنار راه بعضی آبادیهای مختصری هست. در بین راه پاره[ای] چشمهٔ آب و نهرهای جاری دارد. ده کوده بقدر سی چهل خانوار کردند. جای بسیار پوچی است.

دیار بکر

از کوده الی شهر دیار بکر چهار ساعت، همهٔ راه سنگلاخ [و] بعضی پست و بلند [است]. وسط راه درهٔ گشادی ورود آبی است. پل سنگی دارد. [۱۱۶ آ] اطراف راه خاصه در این دره بعضی آبادیها و مزارع و باغات هست. چشمه‌ها و نهرهای جاری در راه بسیار است که به سمت دیار بکر می روند. بعد از گذشتن از این دره بیشتر از راه هموار است. آبادی شهر دیار بکر بر جلگه واقع است که سمت شمال و مشرق آن درهٔ بسیار گود وسیعی است که شطّ بغداد از آن دره می گذرد. همه سمت، دره و رودخانه، دهات و باغات خوب، جاهای باصفا [و] محل زراعت است.

دیاربکر

خود دیاربکر[1] از بناهای قدیم و شهرهای مشهور است. قلعهٔ بسیار مرتفع محکمی دارد که بر دور آن قلعه شیرماج و خندق محکمی بوده است. تمام ابنیهٔ آنها از سنگهای تراشیدهٔ بزرگ [و] بیشتر سنگها سنگ سیاهی است که درعجم سنگ‌پا نامند.

ارگ شهر

سوای قلعه، خود شهر ارگ خوبی دارد که دریک سمت از آن ارگ، نارنج قلعهٔ سختی بوده است. همهٔ آنها از سنگ تراشیده [۱۱۶ ب] [و] از بناهای غریب دنیاست. هیچ تصور ساختن این قسم بنا را نمی توان کرد.[2] عمارات و ابنیهٔ تمام شهر از سنگ تراشیده [است].

مسجد جامع

مساجد زیادی دارد که شانزده [تا] از آن مساجد مناره‌های سنگ[ی] بسیار مرتفع دارد. از همهٔ مساجد عالیتر، مسجد جامع است که قبل از بعثت، مدتها

۱. «دیار جمع دار است و دار به معنی مسکن و محل». (سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۹۳).

۲. «دیار بکر در میان تخته سنگهایی ساخته شده که مشرف به پرتگاه اند». (سفارت کنت دوسرسی ، ص ۲۹۱).

آتشکده [و] چندی کلیسا بود. حال سالهاست که مسجد خداپرستان است. واقعی از ابنیهٔ غریب است. همه از سنگ الوان مختلف، ستونهای سنگ[ی] یک‌پارچهٔ خوبی دارد. دو سمت مسجد دو مرتبه، دو طرف دیگر یک مرتبه، آن‌قدرها در این ستونها و کیلاو یها و کتیبه های آن منبتها و حجاریهای خوب کرده‌اند که عقل بیننده در آنها حیران ماند. رسم این حجّاری دخلی به حجاریهای شام و حلب ندارد.

مسجد آل عثمان

مسجد دیگری هست از بناهای آل‌عثمان. بنای عالی خوبی است، همه از سنگ. [۱۱۷ آ] ستونهای یک‌پارچهٔ بسیار خوبی دارد. دو حجاری در این مسجد دیده شد که در جاهای دیگر این قسم صنعت حجاری دیده نشده بود. از دری که داخل گنبد مسجد می شود، طرفین در، دو ایوان دارد که هریک پنج ذرع در سه ذرع تخمیناً می شود. دو مرتبهٔ فوقانی و تحتانی دارد. سقف مرتبهٔ زیر را از پارچه‌های سنگ که طول هریک بقدر نیم ذرع و عرض یک چهار یک می شود، مثل طاقهای تیر پوش، سقف هموار[و] پوشیده است. در نهایت راستی و همواری به استادی سنگها را از داخل به‌طوری قفل و بست کرده[اند][3] که یکدیگر را نگاه داشته‌اند. از خارج ابداً معلوم نیست. منبری هم از سنگ دارد بلند. پلهٔ اول منبر چهارچوب و در دو لنگه دارد، سنگی ولی به رسم نجاری کر[د] ه[4] ساخته است، به‌طوری که تا دست به او نرسد معلوم نمی شود چوب است یا سنگ. بعضی کلیسا هم دارند. چندان معتبر نیست.

عمارات و وضع کشاورزی

مدفن [۱۱۷ ب] مالک اشتر در این شهر است. پسر خالد ابن ولید هم که فاتح این قلعه است، در مسجد خوبی که در ارگ این شهر واقع است مدفون

۳. اصل: کرده است.

٤. اصل: نجاری کره.

است. حمامهای متعدد دارد. تعریفی نیست. بازار زیاد بدی دارد، همه از سنگ. کوچه ها سنگفرش ولی ادبار. عمارت دارالحکومه و سر بازخانهٔ خوبی دارد. زراعت دیم و آبی بسیار دارند. باغات هم دارند نه خیلی زیاد. هندوانه اش خوب و خر بوزه اش بد نیست ولی بسیار بزرگ و درشت [است]. آنچه دیده شد هندوانه تا دوازده من تبریز [و] خر بوزهٔ شش من بسیار بود. اهل آنجا می گفتند هندوانهٔ بیست منی و خر بوزهٔ دوازده منی هم هست.[5] خود ندیدم. خر بوزه [و] هندوانه را در دکانها پارچه‌پارچه کرده، می فروشند. آبهای جاری در شهر بسیار است. ابریشم زیادی به عمل می آورند. برنج می کارند. آب دجله را در این آبادیها نمی خورند [چون] گوارا نیست. زمستان این ولایت [۱۱۸ آ] زیاد سرد [و] تابستانش بسیار گرم می شود. یخهای سفید بسیار خوبی دارند. سکنهٔ آنجا مسلم، کرد و ترک [اند]. نصارای زیاد [و] یهودی کمی دارد.[6] مردمش پُر بد صورت نیستند. اهل این ملک در پختن مشروبات و مُربیات مشهورند. شربت ورد، شربت بنفشه [و] شربت حریر از این شهر به تحفه به همهٔ عالم می برند. بهارش بسیار سبز و با صفاست. از این شهر به جزیره و موصل و بغداد هم از خشکی می روند و هم از راه آب. از باب سهولت هنگام زیاد آبی همهٔ مسافرین و بارها از راه آب می روند.[7] بسیار شده است که در زیاد آبی از دیار بکر به بغداد با کلک پنج روز و هفت روز رفته اند. بر روی هم رفته ولایت بدی نیست. بیشتر اوقات وفور نعمت و ارزانی است. روز پنج شنبهٔ ۱۵ شهر جمادی الثانی ۱۲۸۰ [هـ .ق] از دیار بکر حرکت کرده، از راه آب عازم بغداد شدیم.

از دیار بکر به بغداد

از دیار بکر الی پل سنگی بزرگی که بر روی دجله از [۱۱۸ ب] قدیم

۵. «محصول هندوانهٔ باغهایی که در کنار شهر، در این طرف، قرار دارند، در تمام کشور شهرت بسیار دارند». (سفارت کنت دوسرسی، ص ۲۹۱).

۶. «دیار بکر، پایتخت کردستان عثمانی و مرکز مسیحیانی است که در این نواحی سکونت دارند. سی هزار کاتولیک، دو هزار شامی و دو اسقف‌نشین دارد». (همان کتاب، ص ۲۹۱).

۷. اصل: می رود.

ساخته‌اند، یک ساعت، همهٔ راه دره و سرازیر [و] سنگ بست [است]. باغستان [و] آسیاهای متعدد [دارد]. از همه طرف انهار جاریه به طرف دجله می روند سه ساعت قبل از مغرب از دم پل، توکل به خدا کرده، سوار کلک شده، روانه شدیم. چهار ساعت کلک رانده، در ده کوچکی که سکنهٔ آن نصاراست، شب را ماندیم. همهٔ این راه دو طرف کوهستان، بعضی جاها هموار، پاره[ای] سنگ، همه‌جا باغات، محل زراعت [و] دهات آباد است. سکنهٔ آنها نصارا [و] از دو طرف نهرها وچشمه‌ها به سمت دجله جاری است. خیلی جاهای باصفای خوبی است.

بوسلی

روز جمعهٔ شانزدهم روانه شده، دوازده ساعت کلک راندیم. شب را کنار شط در دهی که بوسلی نامند، ماندیم. دو طرف شط همه‌جا کوهستان، بعضی هموار [و] پاره[ای] سنگلاخ [است]. در کوهها و کنار شط درختهای جنگلی هست. هردو طرف شط دهات و مزارع [و] محل زراعت بسیار است. [۱۱۹ آ] اهل این آبادیها بعضی ترکمان [و] پاره[ای] نصارا[یند]. در بین راه رودخانهٔ بزرگی که رود احمدی نامند از طرف دو کوه آمده، داخل شط می شود.

حرکت از بوسلی

روز شنبهٔ هفدهم از بوسلی روانه شده، ده ساعت کلک راندیم. شب را در دامن کوهی که مغاری دارد به سر بردیم. همه‌جا دو طرف شط کوهستان، بعضی جاها هموار [و] پاره[ای] سنگلاخ [است]. هر دو سمت محل زراعت و باغات، آبهای جاری از طرفین شط آمده داخل شط می شوند. آخر راه دره‌ای است. دو طرف کوههای بزرگ [و] در آن کوهها قبل از اسلام بعضی جاها از سنگ تراشیده‌اند. در این دره محل زراعت و باغ کمی هست که مردم آن دور از شط ساکن اند.

حسن کیف

روز یکشنبهٔ هیجدهم از دامنهٔ این کوه حرکت کرده، نه ساعت کلک راندیم. شب را در دهی که موسوم به حسن کیف است، ماندیم. همه جا آب شط از میان دو کوه مرتفع سخت و دره می گذرد. هردو سمت دور از شط [۱۱۹ ب] [و] بعضی نزدیک شط، محل زراعت و آبادی هست. نهرهای کوچکی داخل شط می شوند. اهل آبادیها همه کرد[ند]. خود حسن کیف سابقاً شهری بوده است. جای بسیار سختی است. حال ده معتبری است. از بناهای قدیم علامت قلعه دارد. سه مسجد و سه مناره که بعضی از آنها خراب وپاره[ای] بر پاست [دارد].

پل حسن کیف

بر روی شط در عهد قدیم پلی از سنگ و آجر ساخته اند. بنای غریبی است.[۸] این پُل سه چشمه دارد. دوچشمهٔ آن، طاقها[یش] خراب وپایه ها موجود است. این یک چشمه ای که هنوز باقی است، ذرع کردم. دهنهٔ طاقش چهل ذرع و ارتفاعش بیست ذرع است. بیشتر خانه های آنها را از سنگ درآورده اند. بر روی کوه خیلی مرتفعی، پاره[ای] خانه ها از سنگ ساخته اند. محل زراعت و باغ کمی دارند. بسیار جای خوش هوای باصفایی است. کبک[۹] بسیار دارد. سکنهٔ آن همه کردند.

بلک

روز دوشنبهٔ نوزدهم از حسن کیف روانه شده، هشت ساعت [۱۲۰ آ] کلک رانده، شب را در کنار شط [در] دهی که سکنهٔ آن نصارا[یند] و بلک نام دارد،

۸. حسن کیف: این محل محتملاً همان مکانی است که جغرافیانویسان قدیم آن را حصن کیفا یا کیفاس یا کیفی نوشته اند. آنچه که در مورد آثار قدیمی این محل در سفرنامهٔ حاضر آمده است با نوشته های پیشینیان مطابقت دارد. (ن. ک. افزوده ها).

۹. در متن در بیشتر موارد این کلمه به صورتی نوشته شده است که هم کبک خوانده می شود و هم کیک. انتخاب یکی از این دو کلمه براساس مطالب متن است.

ماندیم. همه جا آب شط از میان دو کوه سخت و دره جاری است. در این کوهها، درخت بلوط و درختهای جنگلی دیگر هست. آبهای مختصر داخل شط می شود. طرفین شط بعضی آبادیها و محل زراعت دارد. سکنهٔ آنها اکراد[ند]. [از] جاهای باصفای خوش هوایی است. همه جا کبک زیاد است.

حمام قدرت

سه شنبهٔ بیستم روانه شده، هشت ساعت کلک رانده. درجایی از کنار شط که موسوم است به حمام قدرت، آب گرمی دارد که بر روی او از قدیم طاقی زده اند و در اطراف سنگهای چشمه، کبریتی سفیدرنگ بسته شده است.[10] این آب در یک محل از سه چشمه بیرون می آید. زیر این حمام، باغستان بسیار کمی دارد. سمت دیگر شط دهی است. همه جا آب شط از میان دو کوه [و] دره می آید. درختهای جنگلی خاصه چنار زیادی دارد. از دو سمت شط دور و نزدیک [۱۲۰ ب] دهات آباد و مزارع باصفای خوش هوای خوبی است. رودخانه های متعدد/از این کوهها داخل شط می شود. یکی از آنها رود بزرگی است. همه جا کبک بسیار است و در کنار شط مرغ آبی زیاد. سکنهٔ این آبادیها همه کردند [و] از طایفهٔ یزیدی. شب هوا بسیار منقلب و سرد شد. باران بسیار شدیدی بارید. روز دیگر سه ساعت به غروب آفتاب مانده، هوا باز شد.

چهارشنبهٔ بیست و یکم سه ساعت قبل از مغرب، کلک رانده بقدر نیم ساعت که گذشت باد و باران و موج آب به طوری شدت کرد که سه مرتبه قطع بر غرق شدن کردیم. بسیاری از اسباب و بار به آب افتاد. عاقبت تر شده و خیسیده، به هزار زحمت و مرارت به فضل خدا کلک را به کناری آوردند. کلکها را در کناره بسته، خود از شدت سرما و باد و باران از کوه بالا رفته، به مغاره پناه برده تا صبح تر و گرسنه به سر بردیم. هوا باز نشد. لابد [۱۲۱ آ] رفتیم به ده کوچکی که در یک ساعتی میان کوه بود و سکنهٔ آن کُرد. دو شبانه روز در آن بیغوله به سر برده، روز شنبهٔ بیست و چهارم، به فضل الله هوا مساعدت کرد[ه]، سوار کلکها شده،

۱۰. مقصود رسوب مواد و املاح معدنی چشمه های آب گرم است، مثل گوگرد.

هفت ساعت راندیم تا به جزیره که حاکم‌نشین این ولایت کرد است، رسیدیم.

حرکت به سوی جزیره

همهٔ این راه تا دو ساعتی جزیره، کوهستان سخت و جنگل است. در سختیهای کوه، همه جا دهات آباد کردنشین و محل زراعت است. کبک بسیاری دارد. دو ساعتی جزیره یک سمت شط، قدری زمین وسعت به هم می رساند. سمت دیگر در دامنهٔ کوه ده بسیار باصفای معتبر آباد پر باغی است. سکنهٔ آن کردند. انجیر و انار بسیار خوبی دارد که انار از اینجا به دیار بکر می برند. این قسم انار در جاهای دیگر ندیده‌ام. انارش پردرشت نیست. حد وسط، پوست نازک، ملس و بی دانه، بسیار خوش‌مزه [و] قدری کم آب است. علت [۱۲۱ ب] کم‌آبی انارش این است که باغاتش دیم است.

جزیره

خود جزیره[۱۱] در قدیم از شهرهای بسیار معتبر دنیا بوده است. حال قصبه‌ای است. از بناهای قدیم آنجا هیچ باقی نیست، مگر چند مسجد و مناره. بعضی علامات از عمارات سنگی و قلعه‌ای که از سنگ داشته است، باقی است.[۱۲] ایام بهار اطراف این ولایت را آب می گیرد. در فصل کم‌آبی، شط از طرف شمال و مُغرب آن می گذرد.

دلات

آبادی دلات در جلگه‌ای است. دو سمت آن کوه است. بازار مختصر بدی دارد. کوهی در سمت جنوب شهر واقع است موسوم به کوه جودی. خود آنها می گو یند جودی معروف همین کوه است. بهارش بسیار سبز و باصفاست [و]

۱۱. «اعراب بلاد بین‌النهرین علیا را جزیره می نامیدند، زیرا آبهای دجله و فرات علیا جلگه‌های آنجا را در بر می گرفت». (سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۹۳).

۱۲. جزیره: «این شهر در ساحل راست دجله قرار گرفته است. و و یرانه‌هایی که از شهر قدیمی در آنجا باقی مانده، مانند لانه‌های کلاغ در روی صخره‌ها قرار دارد». (سفارت کنت دوسرسی، ص ۲۷۸).

تابستان خیلی گرم و بدهوا. درچهار سمت این آبادی، از قدیم چهارپل سنگی بسیار عالی ساخته بوده‌اند. سه‌تای از آنها بکلی خراب است. [۱۲۲آ] یکی از آن سه‌پل خراب از بناهای سلطان مرادخان عثمانی است. یک چشمهٔ از آن باقی است. عجب بنایی بوده است. یکی ازپست‌ترین پلها نیمه‌خراب است که به سختی از او عبور می کنند. پنیر این ولایت بسیار خوب است و شهرت دارد. از دیار بکر الی بغداد پنیر کردی جزیره به جهت فروش می رود. سکنهٔ آنجا کرد، نصارا و یهود[ند].

خروج از جزیره

روز یکشنبه بیست وپنجم از جزیره حرکت کرده، کلک راندیم. پس از شش ساعت، کنار شط در دهی که بر بلندی تلی واقع است و اهلش کرد و نصارا و یهودند، شب را ماندیم. همه‌جا کوه از شط دور است، ولی بلند وپست دارد. طرفین شط بعضی دهات و مزارع هست. رودخانهٔ بزرگی آمده، داخل شط می شود. مردم این ده صورتهای خوب دارند، خاصه طایفهٔ یهود.

تلفس

روز دوشنبهٔ بیست و ششم، دوازده ساعت کلک راندیم. شب را [۱۲۲ ب] کنار شط در دهی که تَلَفُس نام دارد و سکنهٔ آن عرب‌اند، ماندیم. این ده اول خاک ولایت موصل است. طرفین شط کوهستان و هموار و داخل هم [است]. بعضی دهات و مزارع که سکنهٔ آنها کردند [و] پاره[ای] یزیدی، دو طرف شط واقع است.

مدفن بلال حبشی

سمت راست شط بر بلندی کوه بُقعه‌ای است. می گویند مدفن بلال حبشی علیه الرحمه است.[۱۳]

۱۳. به نوشتهٔ لسترنج، قبر بلال حبشی درآسیای صغیر و در شهر سینوپ واقع است.

مقام شیطان

سمت چپ شط نزدیک دهی که سکنهٔ آن کرد یزیدی‌اند، بُقعهٔ سفیدی است، زیارتگاه اکراد یزیدی [و] موسوم است به مقام شیطان. این کوهستان و زمین بسیار باصفاست. برخلاف دهات و آبادیها که در نهایت کثافت است.

موصل

روز سه شنبهٔ بیست و هفتم، از تَلَّعْفَر دوازده ساعت کلک رانده، به موصل[1] رسیدیم. طرفین شط کوهستان و هموار و درهم [و] هردو طرف دهات و مزارع بسیار است. [۱۲۳ آ] سکنهٔ آنها بعضی عرب [و] پاره[ای] ترکمان[اند].

اسکی موصل

درچهار ساعتی موصل از بناهای سلاطین عجم، قلعه ای است که موسوم است به موصل کُنه.[2] اتراک، آنجا را اَسکی موصلش[3] نامند. یکی از جاهایی است که فرنگیها سالهای سال، پولها صرف کرده، سنگهای بزرگ مصور از زیر خاک درآورده، حمل به فرنگستان کرده‌اند. باز هم درکارند.

موقعیت موصل

از این محل الی موصل که چهار ساعت مسافت است، طرفین شط زمین

۱. «موصل کرسی دیار ربیعه در ساحل باختری دجله، جایی که شاخه‌های این رود به هم پیوسته، رود بزرگی را تشکیل می دهند، واقع است و می گویند به همین مناسبت است که آن را موصل، یعنی محل اتصال، نامیده‌اند». (سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۹٤).

۲. یعنی موصل کهنه.

۳. اسکی Aski به ترکی یعنی کهنه، پارچهٔ کهنه: «راه موصل به نصیبین از جانب راست دجله ←

Aski

هموار، همه‌جا محل زراعت و مزارع است. بعضی جاها که آب شط بر روی زمین پهن می‌شود، درختهای بید و سفیدار جنگلی بسیار دارد. همه‌جا اردک و اقسام مرغابیها بسیار است. آبادی موصل در سمت جنوب شط بر زمین بلند واقع است. هوای این ملک زمستانش چندان سرد نمی‌شود و تابستانش به شدت گرمای بغداد نمی‌رسد. در عهد سلاطین عجم یکی از شهرهای بسیار معتبر دنیا بوده است. حالا بلده‌ای است. [۱۲۳ ب]

پل موصل

نزدیک به‌آبادی‌شهر موصل، آب شط زیاد عریض می‌شود ولی بعضی جاها چندان عمق ندارد. رو بروی آبادی شهر درجایی که آب عمیق نیست، به امر دولت علیّهٔ عثمانی پلی طولانی از سنگ تراشیده ساخته‌اند تا به جایی که عمق شط زیاد می‌شود. از جای عمیق جسری متصل به پل کرده، سر دیگرش را درآبادی شهر بسته‌اند. مردم عبور و مرور می‌نمایند.

بناها

بناهای این شهر از سنگ و آجر و گل، هرکس بقدر وسعت خود جایی ساخته است. خانه‌های معتبر ندارد. سه طرف شهر که خشک است، قلعهٔ مندرس مخروبه دارد. چند مسجد و مناره دارد. هیچیک قابل نیست. کاروانسراها و حمامهای خیلی کثیف دارد. بازارهایش تنگ و نجس، کوچه‌ها تنگ [و] بعضی پست و بلند [است]. با اینکه کوچه‌ها سنگفرش است در بارندگی آن‌قدر گل می‌شود که حرکت در آنها مشکل است. دولت عثمانی سمت شرق در خارج شهر [۱۲٤ آ] کنار شط، سرایهٔ حکومتی، قشلهٔ نظام، توپخانه و تلگرافخانه ساخته است. مقابل سرایه، کنار شط مسجدی است که قدری از آن را آب برده است. سمت جنوب شهر دور از ولایت، کوه است.

←

می‌گذشت و در محل موسوم به ملد، که امروز آن را اسکی موصل یعنی موصل کهنه گویند، درچهار فرسخی موصل کنونی دو راه می‌شد». (همان کتاب، ص ۱۰۷).

خسروآباد

در سمت شمال شهر طرف دیگر شط، جایی است از بناهای سلاطین عجم، یک ساعت دور از موصل. حال بکلی خراب است، موسوم به خسروآباد [که] از بناهای خسرو پرو یز بوده است. حال اهل موصل خرس آبادش نامند.

فعالیتهای باستان‌شناسی

سالهای سال است که دولت انگریز و فرانسه مصارف کلی کرده، سنگهای بسیار بزرگ قطور که یک سمت آن تصو یر ملوک عجم و تصاو یر دیگر از انسان و حیوان بر آنها نقش کرده، و در سمت دیگرش به خط قدیم فرس تاریخ [آن] نوشته شده است، از زیرزمین بیرون آورده، از راه شط حمل به هندواز آنجا به لندن و پاریس برده و می برند. پارچه سنگی [۱۲٤ ب] که تصو یر بزرگی بر او نقش شده است، مدتهاست انگریزها از زمین درآورده، به زحمت و مشقت بسیار بقدر ربع ساعت به طرف شط آورده، در آنجا بر زمین افتاده، نیمی از آن تصو یر بر زمین فرو رفته است. از بردنش عاجز شده، در همان جا گذارده‌اند. باز هم در همه جا مشغول حفر کردن زمین و جستن تصاو یر و اشکال و اشیاء دیگر هستند.

مدفن حضرت یونس

محل دیگر نزدیک همان زمینهایی که از اوسنگهای مصوربیرون می آورند، تل خاک بلندی است، در نیم ساعتی موصل، که از آبادی شهر نمایان است. روی تل بقعه و مناره‌ای است. می گو یند مدفن حضرت یونس پیغمبر است.[۴] بقدر سی چهل خانوار مردم در اطراف این بقعه ساکن اند.

آبیاری و کشاورزی

آب شهر موصل هم از چاه و هم آب جاری دارند. در میانهٔ اسکی موصل و این

٤. «نینوی بر کنار دجله نهاده‌اند، دورش شش هزار گام است و مشهد یونس(ع) در قبلی آن شهر است و از شهر تا آن مشهد هزار گام است بی زیاد و کم». (نزهة القلوب، ص ۱۰٦).

موصل بقدر یک ساعت دور از شط، [۱۲۵ آ] چشمهٔ آب گرمی است. در دامنهٔ کوهی وقت عبور از شط، بخار آن چشمه نمودار شود و بوی کبریت به مشام عابر رسد. این آب هم آمده داخل آب شط می شود.

محصولات موصل

موصل ولایتی است حاصلخیز. گندم و جوش بسیار خوب می شود. همیشه ارزانی [است]. بیشتر از محصولات این ولایت را از راه شط، حمل به بغداد و بصره کرده، از آنجا با جهازات به حجاز و یمن و هند برند. باغاتشان کم است. هندوانه و خربوزه و خیار زیادی وقت کم آبی در کنار شط می کارند. هندوانه اش بزرگ و خوب می شود.

مردم

سکنهٔ این ولایت عرب، کرد، ترک، نصارا [و] یهود داخل یکدیگر[ند]. مردم این ولایت به سخت رویی و سفیدچشمی و ابرام در عراق و شام مشهورند. جسته جسته صورتهای بسیار خوب در میان آنها پیدا می شود.

معدن مرمر

در کوهستان این ولایت معدن سنگ سفیدی است، ابری بسیار سست. مرمر موصلی نامند. [۱۲۵ ب] آب و رطوبت بتدریج ضایعش کند. اگر در آتش بپزند، گچ شود. بسیار به سهولت تراشیده شود. تصاویر قدیم همه بر روی همین سنگها نقش شده است. قسم دیگر هم سنگ سیاه رنگی بسیار سختی دارند. اگر در بغداد کسی به جهت عمارتی محتاج به سنگ شود از موصل برند.

خروج از موصل

مدت هفت روز به جهت تجدید کلکها و رفع خستگی و تماشا، توقف نموده، روز چهارشنبهٔ پنج شهر رجب المرجب ۱۲۸۰ [هـ . ق] توکل به خدا کرده، از موصل سوار کلکها شده، پس از چهار ساعت کنار شط در دهی که سکنهٔ آن

عرب اند، شب را به سر بردیم.

حمام علی

سمت دیگر شط مقابل این ده بقدر نیم ساعت دور از شط، در دامنهٔ کوه بر بلندی تلی، چشمهٔ آب گرمی است. بر سر آن چشمه به طور حمام، جای مختصری ساخته اند و حوضی دارد موسوم به حمام علی. فصل بهار جمع کثیری از بغداد و کرکوک[۵] و سلیمانیه و اطراف موصل به جهت رفع بعضی از امراض سوداوی به این آب می آیند. بخار چشمه از کنار شط پیداست [۱۲۶ آ] و بوی کبریتش بقدر یک ساعت راه به مشام مردمی که می گذرند، می رسد. آبش آمده داخل آب شط می شود. از موصل تا به این محل طرفین شط بعضی هموار[و] پاره[ای] پست و بلند، کوههای کوچک و بزرگ و تلهای خاکی است. بعضی محل زراعت هم دارد.

روز پنجشنبهٔ ششم، هشت ساعت کلک رانده، شب را کنار شط در جنگل بیدی که پر از دراج و خوک بود، ماندیم. از حمام علی تا این محل، سمت راست شط زمینها قدری پست و بلند، بعضی جاها کوه، نزدیک سمت چپ شط هموارتر و کوه دورتر، طرفین شط همه جا محل زراعت [است]. زراع عرب اند و از طایفه جُبُور. همه چادرنشین[اند]. خانه و آبادی ندارند. گوسفند زیادی دارند. بعضی جاها از کنار شط، گزستان و نیزار، درخت بید و سفیددار بسیار است. دراج و مرغ آبی همه جا هست.

سدهای قدیمی

دو ساعت که از حمام علی گذشت جایی است که سلاطین عجم در عهد قدیم سه سد[۶] بسیار عظیم بر جلو آب دجله بسته اند. [۱۲۶ ب] سدها هریک از یکدیگر بقدر نیم ساعت بل زیاد[تر] فاصله داشته است. دوتای ازآنها بکلی

۵. اصل: کرکوت.

۶. اصل در بعضی موارد: سده.

منهدم است. علامت کمی باقی است. یکی از آن سدها[7]، تمام آنچه در زیر آب است، برقرار است. آنچه از آب بیرون است پارچه پارچه خراب کرده‌اند. دو پارچه هنوز از آب خارج است. واقعی از کارهای بسیار عجیب دنیاست. اقتدار سلاطین عجم از این علامات پیداست. اگر این آب دجله چندی بر دامن کوهی می گذشت، البته بنیان کوه را از هم ریخته بود. چندین هزار سال است بر این سد گذشته و باز برقرار است. آنچه هم منهدم شده است لشکر اسلام که بر سر عجم آمده، به زحمتهای زیاد خراب کرده‌اند. هزار دریغ از این قسم بناها که خرابش کنند. آب نهروان هنوز از این سد برداشته می شده است که تمام زمین عراق و اهواز و اراضی بصره الی دزفول از آب این سد مشروب و مزروع بوده است. [۱۲۷ آ] در وقت گذشتن کلکها از این سد، چون آب شط از بلندی به زیر می ریزد، در افتادن کلک از بلندی به پستی، خیلی می شود که مردم افتاده، غرق می شوند. از کلکها پیاده شده، مدتی به تماشای سد مشغول گشته، زیردست سد سوار شدیم.

بقعهٔ عمر بن خطاب

دو ساعت بعد از گذشتن از سد، سمت چپ شط گزستان و بیدستانی است. مقابل آن بر سر تل بلندی در دامنه به فاصلهٔ یک ساعت، بقعه‌ای است. می گویند عبدالله ابن عمر ابن خطاب در آن بقعه مدفون است.

رودزاب

در وسط راه رودخانهٔ عظیمی که موسوم به رودزاب است از کوهستان سمت کردستان عجم آمده، داخل دجله می شود.[8]

سلطان عبدالله

محلی که شب را به سر بردیم از جهت نزدیکی به آن بقعه موسوم است به

۷. اصل: سده‌ها.

۸. رود زاب در کشور عراق به رود دجله می‌پیوندد. (ن. ک. افزوده‌ها).

سلطان عبدالله.

روز جمعهٔ هفتم از سلطان عبدالله سوار شده نه ساعت کلک رانده، شب را در یکی از جنگلهای کنار شط منزل کردیم. در این راه هیچ آبادی در طرفین شط نیست، مگر اعراب جبور و شمّر [که] در بیابانها [۱۲۷ ب] چادر دارند. بعضی جاها در کنار شط زراعت بسیار کمی می کنند. درخت گز و بید، سفیددار و نی همه‌جا بسیار است. بیابانها پر است از علف، دراج، مرغ آبی [و] خوک. در بیابان آهو خیلی زیاد است. کوههای بزرگ از دورپیداست. پاره[ای] کوههای کوچک و دره ماهورها از کنار شط می گذرد.

چشمه های نفت

دو طرف شط خاصه سمت راست قدری دور از شط، چشمه های قیر و نفت بسیار است که از این زمین قیر و نفت سیاه حمل به بغداد و بصره و آن اطراف می شود. آن همهٔ این چشمه های متعفّن، آمده داخل دجله می گردد.

جبل زهب

روز شنبهٔ هشتم، ده ساعت کلک رانده، شب را در جزیرهٔ کوچک پردرختی که دراج و مرغ آبی بی حساب دارد، در مقابل کوهی که جبل زهبش نامند به سر بردیم. دو طرف کوه و هموار و درهم [است]. آبادی هیچ نیست. نشیمن اعراب شَمّر [است]. خوک و آهو [و] درخت گز بسیار دارد.

وادی جهنم

سمت راست شط پشت کوهی، بیابانی است بی آب و علف. [۱۲۸ آ] خاک زمینش الوان مختلف، بیشتر سیاه رنگ [و] رایحهٔ بدی دارد، موسوم است به وادی جهنم. در وسط آن بیابان چشمهٔ آبی است بدرنگ و بدبو، شور و تلخ. می گویند آبش سم است موسوم به زقوم. حیوانات در آن بیابان نیست مگر عقرب و مار. اعراب بادیه در آن بیابان نمانند. هم در این راه از طرف چپ، رودخانهٔ بسیار عظیمی از جبال عجم آمده داخل شط می شود.

آب دجله

یکی از جملهٔ غرایب این است که آب دجله تا دو منزل از موصل گذشته، گوارا نیست. در دیار بکر و موصل بقدر امکان از آب شط نمی خورند و از آبهای دیگر صرف می کنند. بعد از گذشتن از موصل که این همه آبهای کبریت و قیر و نفت و بعضی چشمه های شور تلخ سم[ی] که داخل شط می شود، آبش به حدی گوارا می شود که در همه عالم آبی به این گوارندگی نیست و مشهور عالم است. در بلندی کوه علامت دو قلعهٔ بسیار محکمی از بناهای عجم هست که حال [۱۲۸ ب] خراب است.

تکریت

روز یکشنبهٔ نهم دوازده ساعت کلک، رانده، به تکرید رسیدیم. همهٔ راه طرفین پست و بلند، هموار و درهم، کوهها[ی] کوچک و بزرگ نمایان است. دو ساعت قبل از رسیدن به تکرید، کوههای بزرگ دور می شود. بعضی تلها در کنار شط هست. همه جا درخت گز و بید و سفیددار بسیار است. دراج زیاد دارد. نزدیک به تکرید کنار شط بر بلندی تلی، بقعه ای است. می گویند سید کریم نام، پسری از حضرت امام موسی علیه السلام در آن بقعه مدفون است.

رود حزی

وسط راه رود آبی که موسوم به رود حِزّی است آمده، داخل شط می شود. می گویند در دو منزلی شام در بیابان، قبل از بعثت آبادی عظیمی بوده است که لشکر اسلام خراب کرده اند، هنوز علامت آن آبادی و ستونهای سنگ[ی] باقی است. سرچشمهٔ این آب در آن آبادی بوده است. چون حال به مصرف زراعت نمی رسد، آمده داخل دجله می شود. همهٔ این راه محل زراعت [۱۲۹ آ] [و] آب زراعتش را همه جا با دلو و ریسمان از آب شط با گاو می کشند که به اصطلاح اعراب چِرد[۹] گویند. اهل زراعت همه عرب [و] از طایفهٔ جبورند و چادرنشین.

۹. در فرهنگ نوین عربی ــ فارسی، این واژه به صورت جردل Jardal ضبط شده است به معنی

آبادی تکرید کنار شط بر بلندی تلی واقع است. در عهد سلاطین عجم از قلاع محکم و بلاد معتبر بوده است.[10] بعضی علامات قلعه بر بلندی تل باقی است. حال ده ادباری است. بقدر پانصد خانوار عرب می شوند. همهٔ مردمش تفنگچی خوب اند. زراعت مختصری دارند. بعضی درختهای خیلی مختصر دارند. هوایش خوب [است]. مردمش خوش صورت اند.

سطل، دلو. (ص ۱۱۰). چرد محتملاً صورت محلی جردل است.

۱۰. «تکریت، سی میلی شمال سامرا در جانب باختری دجله، آخرین شهر عراق به شمار می آید و برای قلعهٔ عظیمی که داشت و مشرف به شط بود، معروفیت داشت». (سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۶۲).

از تکریت به سامره

روزدوشنبهٔ دهم، ازتکریدنه ساعت کلک رانده به آستانهٔ متبرکهٔ عسکریین[1] که موسوم به سامره و سُرّمن رای[2] است، مشرّف شدیم. تا نیمهٔ راه طرفینِ شط، اعراب چادرنشین از آب چرد بعضی زراعت دارند.

امام دور

نیمهٔ راه ده بزرگی است، کمی دور از شط موسومِ به امام دور. وجه تسمیهٔ آن این [است که] در خارج ده، [۱۲۹ ب] بقعه[ای] هست. شخصی که اسم او محمد دور و مجهول الحال است در آن بقعه مدفون است. از کثرت استعمال امام دور شده است و این ده به اسم او مشهور است. ده معتبری است. قلعهٔ او بر بلندی واقع است. مسجد و مناره دارد و بقدرپانصد خانوار عرب ساکن اند. زراعت بسیاری و درخت کمی دارند. آهو در این بیابان زیاد است.

از این آبادی الی سامره، طرفین شط همه جا محل زراعت است. اهل زراعت اعراب وچادرنشین اند. همه جا علامت قلاع و قصور و عمارات عالی از ابنیهٔ

۱. «در یک ضریح فولادی اول مرقد امام علی النقی علیه السلام است. دو یم مرقد امام حسن عسکری (ع) است». (ناصرالدین شاه قاجار، سفرنامهٔ عتبات، به کوشش ایرج افشار، انتشارات فردوسی، ص ۱۵۸).

۲. یعنی هرکس آن را ببیند، خوشحال می شود. (ن. ک. افزوده ها).

خلفای بنی عباس که تمام آنها خراب است، نمایان است.

سامره

آبادی خود سامره قدری دور از شط، در زمین هموار ریگ بومی واقع است. بقدر هزار خانـ[وار] جمعیت دارد. [در] همهٔ عرب به خوشی آب و هوا معروف است. بیست سال قبل، از[۱۳۰ آ] لنکاهور هند وجهی آورده، قلعه ساختند.

مدفن عسکرین (ع)

مدفن مطهر امامین الهمامین[۳] بقعه و گنبد بسیار بزرگ، دو مناره و صحن وسیع دارد که همهٔ آنها را در عهد دولت خاقان مرحوم فتحعلی شاه قاجار، خوانین دُنبلی[۴] خوی ساخته‌اند. متصل به همان صحن مقدس، بر روی سرداب و محل غیبت حضرت صاحب عجل الله فرجه، در عهد خاقان خلد آشیان که محمد علی میرزای مرحوم وزیر بغداد را شکست فاحش داده، سامره را متصرف شد، مسجد و صحن ساخته است.

حمامی هم دارد. سبزه و درخت هیچ نیست. باغات مختصر و زراعت زیادی دور از آبادی دارند. مردمش مشهور به ابرام و گدایی [هستند]. در عهد خلفا عجب آبادی عظیمی بوده است.

مسجد ملویه

قدری خارج آبادی سامره، از همان بناهای خلفا، مسجد بسیار بزرگی است. مناره دارد [و] موسوم به ملویه[۵] [است]. راه آن مناره از بیرون [۱۳۰ ب] به رسم پیچ بالا می رود. بنای غریبـ[ی] است. بقدر چهل ذرع ارتفاعش می شود.

۳. «بعد از نماز و تقدیم شرایط زیارت، بیرون آمده به زیارت امامین همامین عسکریین علیهما السلام رفتم». (**سفرنامهٔ عتبات**، ص ۱۵۷).

٤. اصل: دمبلی. «بنای این گنبد و بقعه از مرحوم احمدخان دنبلی است». (**همان کتاب**، ص ۱۵۸).

۵. در متن به زبر اول و پیش دوم ضبط شده است. (ن. ک. افزوده ها).

از اطراف این مسجد گاهی زمین را حفر کرده بعضی ستونهای سنگ[ی] سفید و سرخ و سیاه خالدار بیرون می آید که سنگی از جنس آنها در اطراف عراق و موصل نیست. از جنس ستونهایی است که در مکهٔ معظمه و شام به کار برده‌اند. گویا از آنجاها حمل کرده، آورده‌اند. خربوزه و هندوانهٔ این ولایت خوب و زیاد است. دراج و آهو بسیار دارد. تیهوی کمی هم پیدا می شود. روز یکشنبهٔ شانزدهم، سوار کلک شده، بیست و هفت ساعت راندیم. در روز دوشنبهٔ هفدهم شهررجب[6]، به آستان مبارک کاظمین علیهما السلام مشرف شدیم.

خان نجار

از سامره الی خان‌نجار سه ساعت [است]. سمت چپ در کنار شط واقع است.[7] همه جا طرفین شط اعراب چادرنشین [۱۳۱ آ] زراعت دارند. مقابل خان نجار بقدر یک ساعت دور از شط طرف راست، دو قریهٔ معتبر است. یکی [از] آنها که بزرگتر است، دُجیل[8] نام دارد. هردو قریه جمعیت زیاد و باغات [و] نخیلات بسیار [و] زراعت وافری دارند. کنار شط گز بسیار است. درّاج زیاد است.

خالص

بقدر یک ساعت که از خان نجار گذشت، هردو طرف شط همه جا محل زراعت است الی کاظمین. اهل زراعتِ سمتِ راست عشایرند وچادرنشین.[9] طرف چپ بلوک معتبری است از بغداد موسوم به خالص. دهات و مزارع بسیار خوب، باغات میوه و مرکبات و نخلستان زیادی دارند.

۶. در بالای کلمهٔ رجب عدد ۱۲۷ نوشته شده و ظاهراً زاید است.

۷. «امروز منزل خان نجار و شش فرسنگ مسافت است». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۱۶۹).

۸. «راهی است که از سمت کاظمین می‌آیند و در محل موسوم به دجیل می کنند». (همان کتاب، ص ۱۴۹).

۹. در سفرنامهٔ ناصرالدین شاه نام این عشایر چنین آمده است: «بوفراج از طوایف عشیره العزه، عشیرهٔ خرج، بوجواری، مسعود، جبور». (همان کتاب، ص ۱۵۰).

[از] جاهای باصفای آبادی است.

فریجات

مقابل کاظمین سمت چپ شط، باغ بسیار خوب و قصری است موسوم به فریجات.[10]

۱۰. در سفرنامهٔ ناصرالدین شاه، فرجات آمده است: «کشتی از محاذی کاظمین به سمت بالا گذشت، الی باغ فرجات». (همان کتاب، ص ٦ ــ ۱۰۵).

کاظمین

وضع کلی

و امّا خود کاظمین قصبه‌ای است مشهور. آبادی خود ولایت قدری از شط دور [و] باغاتش در کنار شط [۱۳۱ ب] واقع است. اسم قدیم این قصبه مقابر قریش [و] حال مشهور به کاظمین است. ابنیهٔ آن از آجر و گچ، باغات نخل و مرکبات بسیار دارد. جمعیت این آبادی متجاوز از دوهزار خانـ[وار] می شود. تا شهر بغداد یک ساعت مسافت دارد. عماراتش بد نیست. بازار مختصر خوبی دارد. کاروانسراهای متعدد به جهت زوار ساخته اند. پنج شش حمّام دارد. سکنهٔ آنها عرب و عجم [اند].

وضع بقعهٔ مطهر

اصل بقعهٔ مطهر که بنای عالی محکمی است از بناهای سلاطین صفویه، کاشیهای معرّق بسیار خوب در دیوار حرم کار کرده‌اند. ضریح مطهر، فولاد است. بسیار خوب ساخته اند. درپشت حرم، مسجد بسیار بزرگی است. به رسم شبستانی، دو منارهٔ مرتفع درمیانهٔ مسجد و حرم واقع است. هم از بناهای صفویه [است]. میرزا شفیع صدراعظم ایران برحسب امر خاقان مرحوم داخل حرم را آیینه و نقاشی کرده، [۱۳۲ آ] در سمت قبلهٔ حرم، ایوان باشکوه و دو منارهٔ مرتفع مقابل مناره‌های قدیم ساخته است.[1] هردو گنبد مطهر را خاقان مرحوم طلا کرده‌اند.

۱. «آینه‌بند میان گنبد از میرزا شفیع صدر اعظم خاقان مغفور است». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۹۷).

صحن

صحن بزرگی در عهد دولت خاقان مرحوم، محمد حسین خان قراگوزلوی همدانی ساخته است. در این ایام در این بناها بعضی خرابی راه یافته بود. شیخ عبدالحسین طهرانی از جانب ناصرالدین شاه مأمور شده، تعمیری بقاعده کرد.[۲] پهلوی صحن مقدس سمت مشرق، بقعه ای است که شبکه های آن به صحن گشوده می شود. مدفن ابو یوسف است که یکی از علمای معتبر اهل جماعت است. بعضی معلقات و شمعدانهای طلا و نقره از همه کس در حرم مطهر نصب است.

ده معظم

مقابل کاظمین، آن جانب شط دهی است موسوم به معظم. وجه تسمیهٔ آن این است [که] مدفن ابوحنیفهٔ کوفی در آن قریه است. چون اهل جماعت او را [۱۳۲ ب] امام اعظم نامند، به مناسبت او این آبادی را معظم نامند.[۳]

زیاده از پانصد خاز [وار] سکنه دارد. عماراتش چندان خوب نیست. باغات بسیار خوب معتبر از نخل و مرکبات و فواکه در کنار شط دارد. اصل بنای خود امام اعظم قلعهٔ کوچکی است. در میان آن بقعه و مسجد و تکیه [است]. مسجد و بقعه بنای خوبی است. مناره دارد. بعضی معلقات [و] شمعدانهای نقره و طلا از قِبَل سلاطین عثمانی وپاشاهای بغداد در آن بقعه گذارده اند.[۴] ضریح نقرهٔ مختصری هم دارد. سکنهٔ آنجا همه عرب و اکثر کفشدوز[ند]. قهوه خانه های

۲. «شیخ عبدالحسین طهرانی مرحوم که از جانب من به مرمت اماکن مشرفه مأمور بود، دو طرف گنبد مطهر و ایوان و صحون و سقف را ساخته و خوب کاشیکاری خیلی اعلی شده». (همان کتاب،ص ۹۷).

۳. «محوطه ای که مقبرهٔ امام اعظم در آن واقع است، قلعه ای است آجری مشتمل بر چهار برج در کمال استحکام». (همان کتاب، ص ۹۸).

٤. نامهای سلاطین عثمانی که ملزومات داخل بقعهٔ امام اعظم را تهیه کردند، در سفرنامهٔ ناصرالدین شاه چنین آمده است: سلطان مراد، سلطان عبدالعزیزخان و سلطان عبدالمجیدخان. (همان کتاب، ص ۹۸).

بسیار بدی دارد. سمت شط سابقاً مُسنّایه[5] داشت. آب شط [آن را] خراب کرد. چندی پیش از هند پولی آورده به اعانت وکلای دولت‌عثمانی مسنایهٔ خوبی ساختند.

از کاظمین تا بغداد

این یک ساعت فاصله میانهٔ کاظمین الی بغداد همه جا کنار شط [۱۳۳ آ] باغات و نخیلات و محل زراعت است.

مسجد بُراسا

نزدیک به بغداد سمت راست راه، مسجد کوچکی است موسوم به مسجد بُراسا[6] و مسجد سنگ‌علی. می گویند حضرت امیر علیه‌السلام در سفر نهروان شبی در این زمین منزل فرموده‌اند. کشیشی از نصارا، بُراسا نام، در این محل ساکن بوده است. به دست حضرت قبول اسلام نموده؛ به این مناسبت این مسجد را مسجد براسا نامند.

مسجد سنگ‌علی

و اما وجه تسمیهٔ سنگ‌علی: باز می گویند در همان سفر شبی که حضرت در این زمین منزل فرمودند، همراهان را از خوردن آب دجله منع فرموده و فرمودند آشامیدن این آب دل را سیاه کند و گردن را قوی. جماعتی که بودند عرض کردند که در این بیابان آبی جز دجله یافت نمی‌شود. سنگی در آن زمین بود. حضرت به دست مبارک آن سنگ را حرکت داده، چشمهٔ آبی ظاهر شد. آن شب

۵. مسنایه Mosannaya = واژهٔ ترکی اسلامبولی است و ظاهراً به معنی عمارت و ساختمانی است که در کنار اسکله می سازند. در سفرنامهٔ عتبات آمده است: «به کنار اسکله‌ای که مخصوص این عمارت در ساحل شط ساخته‌اند، آمده به قایق نشستم». (همان کتاب، ص ۹۶). و منظور از عمارت کنار شط همان مسنایه می باشد.

۶. «قدری راه که رفتیم، مسجد براسا از سمت چپ به فاصلهٔ جزیی از راه واقع است». (همان کتاب، ص ۹۷).

[۱۳۳ ب] همه کس از آن چشمه آب برداشته، رفع ضرورت کردند. فردا آب چشمه خشک شد. به این جهت آن موضع را اعجام آنجا سنگ علی نامند.

و اما بغداد

آب و هوا و محصولات کشاورزی

از شهرهای معروف عالم است. شهری است آباد. عماراتش در دو طرف دجله واقع است. هوایش گرمسیر ولی بسیار سالم [و] آبش بلاخلاف از بهترین آبهای عالم است. زمینش همه قسم اشجار گرمسیری و سردسیری را می‌پرورد و همه قسم حاصل به عمل می‌آورد. آنچه نباشد از بی همتی اهل آنجاست. آب و اراضی به این خوبی گویا در عالم نباشد. ولی چه سود که بقدر قابلیت و گنجایش خود آبادی ندارد. آنچه حال در او موجود است نخیلات و مرکباتش بی‌حساب است. همه قسم مرکبات هست مگر لیموی آب هیچ نیست. لیموی ترش دیگر زیاد است. نارنگی بسیار کم است، مثل اینکه نباشد. توت، انجیر، انار، شلیل [و] انگور مهره‌اش خوب است. [۱۳٤ آ] انجاس، موز، صباره [و] زردالو هم دارند. تعریفی ندارد. خیارش بسیار خوب است.[۱] بقولات از همه قسم دارند مگر ترخان. بادنجان و بامیه‌اش بسیار است و خوب. اگر خواهند، می‌توانند در عرض سال همهٔ فصل بادنجان داشت. حال در تمام سال گویا دو ماه نباشد. از حبوبات نخود به عمل نیاید. پنبهٔ این ولایت خوب می‌شود. زیاد نمی‌کارند. حاصل برنجش زیاد است. بعضی از برنجها آن‌قدر خوب به عمل می‌آید که می‌توان

۱. تخم خیار از شام به عراق می‌آورند. (حاشیهٔ متن).

گفت بهتر از برنج عجم و پیشاور[۲] است. تنباکو خوب می شود. زیاد نمی کارند. ابریشم بسیار خوب به عمل می آید. سفید نیستند مگر در خالصات و بلد و بهروز که مزارع بغداد است.[۳] بسیار کم عمل می آورند. تریاکش زیاد ممتاز است، کمتر می کارند. خربوزه و هندوانه دارند. خربوزه اش پر بد نیست. هندوانهٔ بسیار خوب و خیلی زیاد دارند. باغستان و نخیلاتش [۱۳٤ ب] زیاد است. می توان گفت از اول باغات خالص الی کراره که قریب به ده ساعت می شود، باغستان مثل این است که متصل به هم باشد.[٤]

قلعهٔ شهر و بناها

سابقاً این شهر [در] هردو سمت شط قلعهٔ محکمی از آجر و گچ داشته است با خندق. حال به قول مردم عجم قلعهٔ بغداد کهنه بکلی خراب است مگر وصله وصله بعضی مانده است. ولی بغداد نو قلعه اش باقی است مگر قدری خرابی دارد. خانه های خوب و عمارات معتبر دارند. بعضی از غرفات خانه ها به کوچه نگاه می کنند. چون آب جاری ندارند و آب چاهشان هم شور است، بیشتر خانه ها بی درخت و سبزی است مگر خانه هایی که از ساقیه[۵] آب برمی دارد و خانه های معتبرین که در کنار شط واقع است. واقعی عماراتی که بر کنار شط است، بسیار دلنشین و باصفاست.

بازارها و کاروانسراها

بازار زیادی دارد. سابقاً خوب نبود. حال به امر دولت تعمیر کرده اند. [۱۳۵ آ] بعضی را وسعت داده اند؛ بد نیست. یک دو بازارچهٔ تازه ساخته شده

۲. اصل: پیش آور.

۳. در سفرنامهٔ عتبات ناصرالدین شاه از خالص و بهروز و چندین آبادی دیگر یاد شده است، غیر از بلد.

٤. سیب بهارهٔ این ولایت مثل سیب اصفهان می شود، بسیار زیاد. زیاده از دو ماه دوام ندارد. شلیلش بسیار است و خوب. [ا] عراب نرسیده به بازار می آورند. (حاشیهٔ متن).

۵. مؤنث ساقی و به معنی نهر کوچک. (المنجد، ذیل سقی).

که بسیار خوب بازاری است. کاروانسراهای زیاد دارد، هیچیک قابل نیست مگر کاروانسرایی است از ابنیهٔ قدیم. در میان عوام مشهور است که مطبخ انوشیروان بوده است. حرفی است عوامانه. گویا از بناهای عهد خلفا باشد. کاروانسرایی است عریض و طویل، سرش را با طاق آجری خیلی مرتفع پوشیده‌اند. به حسب بنایی تعریف دارد، صفایی ندارد؛ موسوم به خان ارته[6] [است]. حمامهای متعدد دارند. چندان امتیازی ندارد.

مساجد

مساجد و مناره‌ها بسیار دارند. بعضی از آنها پر بد نیست، مگر مسجدی که در پهلوی بقعهٔ شیخ عبدالقادر[7] واقع است و از بناهای صفویه است. بسیار مسجد خوبی است.

بقعهٔ شیخ عبدالقادر

بقعهٔ شیخ کوچک است. صحنی دارد [و] ضریح نقره. بعضی معلقات و شمعدانهای طلا و نقره در آن بقعه هست. [۱۳۵ ب] موقوفات زیادی دارد. از قراری که مذکور می شد سالی زیاده از پنجاه هزار تومان مداخل موقوفاتش می شود. نقبای شیخ در این شهر بسیار محترم و معتبرند. مردم هند و بخارایی و افغان همیشه در صحن شیخ به رسم مجاورت و خدمت هستند.

مدفن عرفا و بزرگان

مردم بزرگی که در بغداد مدفون اند، از قرار تفصیل است:

در بغداد نو، شیخ عبدالقادر [و] شیخ شهاب الدین.[8] بقعه و مسجد و صحن مختصر باصفایی دارد. قنبر غلام حضرت امیر علیه السلام، بقعهٔ بسیار مختصری

٦. اصل: ارتمه.

٧. مقصود شیخ عبدالقادر گیلانی است.

٨. «بعد از ناهار کالسکه حاضر کردند. به قصد مزار شیخ عبدالقادر گیلانی و اردوی نظامی عثمانی ←

دارد. در جایی که مدفون است، آن محله به اسم او موسوم است [و] محلّهٔ قنبرعلی گویند. حسین ابن روح که یکی از نواب حضرت قائم عجل الله فرجه است، پشت بازار، پهلوی خانهٔ یهودی ودر خانهٔ مسلمی در حجره مدفون است. یکی دیگر از نواب هم در محلهٔ میدان مدفون است.

در بغداد کهنه، مدفن یوشع ابن نون در خارج آبادی است. بقعهٔ بسیار [۱۳۶ آ] مختصری دارد. شیخ معروف کرخی در خارج آبادی مدفون است.[۹] بقعه دارد. زبیده زن هارون در همان نزدیکی معروف، مدفون است و بقعه دارد.

وضع نظام و عمارات

در سمت دروازهٔ معظم، کنار شط، اولِ آبادیِ بغداد، قلعه وارگی است که توپخانه و قورخانه و قشلهٔ نظام و عساکر دولت عثمانی است. بعد از آن بعضی خانه و مسجد و بیوتات متعلق به حکام است. متصل به سرایه و عمارات حکومتی که قشله ها و مریضخانه و بیوتات دولتی چسبیده به هم است، بعد مسجد است. پس از آن قشلهٔ باشکوه خوبی است دومرتبه. روی شط متصل به جسر و بازار، که در این محل مدرسهٔ نظامیهٔ مشهور واقع است، بنای عالی بوده است. حال انبار نظام است. نامق‌پاشا پشت این مدرسه را در کنار شط از جانب دولت، مُسنایهٔ محکم وسیع مجللی ساخته است. به رسم اسکله های بنادر ولایات دیگر، یک طرف مسنایه، گمرکخانهٔ عالی خوبی ساخته اند. [۱۳۶ ب]

گمرکخانه و اسکله

متصل به جسر مقابل قشله، قهوه‌خانهٔ باصفایی است. رو بروی گمرک

←

بیرون آمدم..... از سمت راست یعنی جهت جنوبی که می گذشتیم، گنبدی مخروطی و مرتفع دیدم که در صفحات ایران به این طرز و سبک هیچ بنا ندیده بودم. پرسیدم. گفتند مرقد شیخ شهاب الدین عمر سهروردی علیه الرحمه است». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۱۰٤).

۹. ناصرالدین شاه پس از اشاره به مسجد براثا، به قبر معروف نیز اشاره می کند. (ر. ک. پانوشت کاظمین).

اسباب جراثقال بسیار خوبی به جهت بیرون آوردن بار از جهازات نصب کرده‌اند. شبکه‌های آهنی و دست‌اندازهای خوب در این مسنایه به کار برده‌اند. این بنا واقعی باعث رونق بغداد شد و از اندراس درآمد. جهازهای دودی دولتی و تجارتی بابوتهای[10] عربی ولایتی، وقتی که از بصره می‌آیند، کنار این مُسنایه، مقابل کمرگ لنگر می‌کنند. جهاز دودی از بغداد به بصره سه روزه می‌رود و چهار روز می‌آید. همه‌جا تا آخر آبادی بغداد عمارات بسیار خوبی و باغچه‌های باصفای مرغوب است. نزدیک به اواخر آبادی، کنار شط، خانه‌ای است از تجار پا[ر]چه‌چی[11] بغدادی که از معتبرین بغدادند. در یکی از آن خانه‌ها، سردابی است. سمت شط در آن سرداب، شاه‌نشین کوچکی است. محبس حضرت موسی ابن جعفر(ع) در آن [۱۳۷ آ] شاه‌نشین بوده است.

بغداد کهنه

کوچه‌های بغداد اکثر تنگ و کثیف [و] عبور [و] مرور مردم از یک جسر می‌شود، طول جسر نزدیک به سیصد قدم می‌شود. از جسر که گذشت بغداد کهنه است. این سمت بازار، مساجد، حمام، عمارات [و] جمعیت زیاد دارد. مثل آن طرف نیست. هردو سمت قهوه‌خانه‌های زیاد دارند. تعریفی ندارد، مگر بعضی که در کنار شط واقع است، به حسب مکانیت خوب است. دو سه عمارت در این طرف، کنار شط واقع است؛ بد نیست. باقی عماراتش به رسم عرب است.

کارخانه‌ها

کنار شط مقابل سرایهٔ حکومتی دو سه کارخانهٔ حدادی که در او اسباب جهاز و اوضاع قورخانه و نظام از تفنگ و طپانچه و چیزهای دیگر ساخته می‌شود،

۱۰. با توجه به مفهوم جمله، بدون شک مقصود سیف‌الدوله از بوت همان واژهٔ انگلیسی Boat به معنی قایق می‌باشد. بنابراین بوتهای، عربی ولایتی یعنی قایقهای محلی، ضمناً Boat به قایق بزرگی گفته می‌شود که در آن زپارو و بادبان و موتور استفاده شود. این واژه یادگار نفوذ و تسلط امپریالیسم بریتانیا در عراق می‌باشد.

۱۱. مقصود نویسنده حتماً تجار پارچه‌چی بوده و نه پاچه‌چی (؟).

ساخته‌اند. کارخانه‌های بسیار بزرگ خیلی خوبی است.

جمعیت

جمعیت بغداد، هردو سمت شط زیاده از صد هزار نفر[و] سکنهٔ آن عرب، عجم، ترک، نصارا، یهود [و] کرد[ند]. مردمش عیاش[اند]. صورتهای بانمک خوب دارد، خاصه [۱۳۷ ب] در طایفهٔ نسوان. زنهای بغداد در رسم راه رفتن مشهور عالم‌اند. بسیار دل‌ربا، شیرین زبان [و] خوش صورت[اند]. گویا رسم عشق‌بازی و آداب رفاقت در جبلت این مردم مکنون و موجود است. [فصل] تماشا و خوشی بغداد با وجود گرمی هوا، تابستان است که همه صنف مردم برای تفرج در کنار شط ریخته‌اند.

اخلاق مردم

به جهت زندگانی به اعتقاد من بهترین اماکن است. هرکه در این ملک ساکن شود، دارای مراتب دنیا و آخرت است. مردمش بسیارقانع، طماع، زود آشنا و زود گسل [و] دروغگو[یند]. از جملهٔ غرایب این است که یک نفر هزار مرتبه دروغ می گوید و ابداً خجالت نمی کشد. در دفعهٔ هزار و یکم چنان دروغ می گوید که شنونده با وجود تجربه‌ها، یقین دارد که راست گوید.

شغل مردم

دراج، خوک، آهو[و] شیر در این ملک بسیار است. یهود و نصارا بسیار معتبرند. کلیسای خوبی دارند. همه‌چیز در این ملک پیدا می شود. [۱۳۸ آ] مردمش مایل به تجارت و پیله‌وری[اند]، تجار معتبر دارند. اواسط الناسش بسیار سهل‌المعونه [و] ابرامی در تجمل و زینت ظاهری دارند.

حکایت

حکایت بسیار غریبی در این ولایت دیده‌ام که خیلی تازگی دارد. ایّام تابستان لک‌لک در این شهر بسیار است. هروقت یکی از آنها از روی شط پرواز

می کنند که به طرف دیگر برود، مردمی که در کنار شط هستند، خاصه اطفال و جُهال، از طرفین شط فریاد می کنند: اِکا. یعنی بیافت. این عبارت را به آواز بلند مکرر کنند. لک‌لک از هوا به زیر آید. مکرر دیده‌ام که در آب شط افتد، رفته او را بگیرند. بسیار می شود که در قهوه‌خانه در اجماع مردم آمده، می نشیند. او را می گیرند. غریبتر اینکه بعد از فرود آمدن مدت مدیدی هرقدر او را بزنند، پرواز نکند. اعراب گوشت او را می خورند.[۱۲]

فرآورده‌ها

ماهی زیاد از شط صید می کنند. چند قسم ماهی خوب دارد. دنبلان که به عربی چهمه[۱۳] گویند، [۱۳۸ ب] در این ولایت بسیار است. گوشت گوسفندش چندان مزه ندارد. ماست و سرشیر خوبی دارند. فصل ربیع اگر بارندگی شود همهٔ زمین عراق پراز سبزه وگل می شود. مردمش اکثر اگرچه متمول باشند، مایل به دزدی [اند] .

مداین

مداین در شش ساعتی شهر بغداد به طرف شرق واقع است. شط دیاله که آب بزرگی است، از بلاد عجم آمده، در وسط راه بغداد و مداین، داخل دجله شود. همه جا محل زراعت، باغات و جماعت هست. از آب دیاله باقفه[۱۴] و طراده عبور می کنند. بعد از او تا خود مداین آبادی نیست، مگر بعضی اعراب چادرنشین. خود مداین آبادی ندارد.

۱۲. مقایسه شود با: «مسلمانان به لک لکها احترام خاصی می گذارند که جنبهٔ مذهبی دارد و به همین سبب است که تعداد لک لکها در عربستان زیاد است. خانه‌ای در بغداد وجود ندارد که چند لک لک در آن لانه نداشته باشند...». (**سفارت فوق‌العادهٔ کنت دوسرسی**، ص ۲۴۴).

۱۳. محتملاً از شحم ساخته شده است. شحم به معنی چربی و پیه و شحمه به معنی یک تکه دنبه است (**فرهنگ نوین عربی ـ فارسی**، ص ۳۳۵). بنابراین باید چحمه درست باشد.

۱۴. قفه ـ نوعی قایق که از تعدادی چوب یا نی می سازند و آن را برچند خیک یا مشک پر باد می بندند. در سفرنامهٔ فراهانی به صورت قفه کلک آمده است: «و از دیار بکر به قفه کلک نشسته، هفت روزه به سامره خواهد رسید». (**سفرنامهٔ فراهانی**، ص ۹۸).

مدفن حضرت سلمان

مدفن حضرت سلمان قدری دور از شط است.[۱۵] بقعه و صحن مختصری دارد. چند خانوار عرب در اطراف آن بقعه ساکن‌اند.[۱۶] از عمارات مداین چیزی که باقی است همان طاق کسری است. طاق آجری مرتفع عریضی است. [۱۳۹ آ] از وسط شکافته [و] نزدیک به شط [است]. گو یا بر روی این طاق، عمارت نشیمن بوده است.

اکرکوف

در دو ساعتی کاظمین، سمت هور[۱۷] تلّ خاک بلندی است. بر روی او علامت عمارتی از خشتهای خام بزرگ و گل [و] در لای گِلهای آن بعضی نی گذارده‌اند. این خرابه از خیلی راه دیده می شود. در میان اعراب اکر کوف نامند.[۱۸] می گو یند قصر خورنق مشهور همین است.

دجله و فرات

بعضی سالها که آب دجله و فرات هردو زیاد شود و آب فرات آمده با دجله یکی شوند، واقعی بغداد جزیره شود. بقدر شش بلکه ده ساعت اطراف بغداد را آب گیرد. فاصله شط فرات با دجله در اراضی بغداد بقدرچهار ساعت است. آب دجله از گودی می گذرد. به سهولت بر اکثر از زمینهای عراق سوار نشود. ولی آب

۱۵. «از کنار شط تا مقبرهٔ سلمان دو میدان اسب فاصله دارد و از طاق تا مقبره سلمان یک میدان اسب است». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۱۰۲).

۱۶. مدفن حذیفه[۱] هم در مداین است. بقعهٔ کوچکی دارد. (حاشیهٔ متن).

۱۷. نام این محل در سفرنامهٔ عتبات، خور آمده است: «امروز منزل در محل موسوم به خور است». (ص ۱۰۶).

۱۸. لسترنج می نو یسد عقرقوف همان تل باستانی بابل است. (سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۷۳). ناصرالدین شاه نیز به این محل اشاره نموده است: «... به خلاف جهت از خارج راه برای ملاحظهٔ عقرقوف که حالا مصطلح اعراب «اکرکوف» است، راندیم». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۱۰۷).

۱. اصل: خریفه.

فرات از دجله به آن طرف تا بصره بر همهٔ اراضی مسلط است؛ حتی بر زمین نجف که از جمیع زمینهای آن ولایت مرتفعتر [۱۳۹ ب] است. اگر خواهند آب فرات را برهمه‌جا و همه قسم می‌توانند برد و سالی کرورها منافع دارد. بسیار حالت عجیبی[۱۹] است که دولت عثمانی خود در خیال آبادی نیست و اگر از دول خارجه کسی خواهد آبادی کند مانع شود. رعایای خودشان هم از این قسم آبادیها و کارهای بزرگ ممنوع‌اند. اگر این ممانعت برداشته شود، مردم خارج و داخل در نهایت زودی، عراق را به آبادی مصر می‌رسانند. چرا که از همه جهت از حیثیت آب و هوا و خاک، عراق به مراتب استعدادش بیش از مصر است. هیفده روز به جهت زیارت و رفع خستگی و دیدن احبّا در کاظمین مانده، روز شنبهٔ هفتم شهر شعبان المعظم ۱۲۸۰ [هـ . ق] عازم آستان بوس خامس آل عبا ابا عبدالله الحسین سیدالشهدا علیه السّلام شدیم.

از کاظمین به کربلا

از کاظمین الی خان‌زاد شش ساعت [است]. از نزدیکی بغداد می‌گذرد. در یک ساعتی بغداد [۱٤۰ آ] شهری است موسوم به خر[۲۰] که آب دجله در او آید. جسر دارد. از جسر عبور باید کرد. تا یک ساعت بعد از گذشتن از خر هم، همهٔ این راه محل زراعت است. سکنهٔ آنها اعراب چادرنشین [اند]. یک دو قهوه‌خانهٔ عربی کثیفی در راه هست. بعد از آن تا خان‌زاد آبادی نیست، مگر عشایر عرب هستند.

خان چخوه

دست چپ راه در دو ساعتی منزل، کاروانسرا خرابه‌ای است موسوم به خان چخوه. در نیم ساعتی منزل سمت راست راه، چاه آبی است بدمزه.

۱۹. اصل: عجیب.

۲۰. تا آنجا که درباره این محل پرس و جو کردم، به من گفته شد که این مکان اکنون جزو شهر بغداد است و معروف به جسرالخر Jesr - ol xerr می‌باشد.

خان‌زاد

خان‌زاد کاروانسرایی است بسیار کثیف و کوچک. کاروانسرای بزرگی حاجی میرزا هادی جواهری[۲۱] در مقابل این کاروانسرا بنا کرده است؛ سالهاست ناتمام است. آب این کاروانسرا از چاه است و شور. هر که خواهد، اعراب از آب شط آورده، می‌فروشند. چند خانوار عرب در این خان [۱٤۰ ب] از جهت رفع حاجت مترددین ساکن اند.

از خان‌زاد تا مسیب

از خان‌زاد الی مسیب شش ساعت [و] همهٔ راه هموار[است]. در یک ساعتی اول منزل نهری است موسوم به نهر محمودی. ایام بهار آب دارد. پل آجری دارد، باید عبور کرد. در دو ساعتی، کاروانسرایی است موسوم به بیرنُص. جای پوچی است. آبش از چاه و شور. چند خانوار عرب در آنجا ساکن اند.

خان مزراقچی

از خان‌زاد تا به این خان، طرفین راه بعضی محل زراعت هست. سکنهٔ آن عشایر چادرنشین اند و از راه دور. از این خان، راه همواری است. بعد از دو ساعت می‌رسد به کاروانسرای خوبی موسوم به خان مزراقچی.[۲۲] از همه کاروانسراهای راه بهتر است. سکنهٔ آنجا هم بیشترند. آب خود خان از چاه و شور است، ولی نهر بزرگی از نزدیکی کاروانسرا می گذرد و بیشتر اوقات آب دارد.[۲۳] یک ساعت

۲۱. در سفرنامهٔ عتبات، پس از ذکر محل قبر معروف کرخی، از این شخص یاد شده است: «قبر معروف کرخی هم این سمت است. از کنار باغ مرحوم حاجی میرزا هادی معروف به جواهری گذشتیم». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۹۷).

۲۲. اسامی این منازل در سفرنامهٔ عتبات به صورت زیر است: خان محمودی، بئرنُص، خان مرزاقچی، نهر اسکندریه، حساوه، مسیب. (سفرنامهٔ عنبات، ص ۱۱۰). لازم به یادآوری است که سیف‌الدوله خان مزراقچی نوشته است نه مرزاقچی. مز Maz در بسیاری از اسامی جغرافیایی دیده می شود، مانند مزداخقان، مزدران، مزدقان، مزرقه، مزینان.

۲۳. محتملاً همان نهر اسکندریه است: «نزدیک کاروانسرا (= مرزاقچی)، نهر عریض و بزرگی است موسوم به نهر اسکندریه که از فرات منشعب می شود». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۱۱۰).

قبل از رسیدن به این خان[۱۴۱ آ]، راه دو تا می شود. دست چپ به حله می رود. از این خان الی مسیب دو ساعت است. اول راه از نهر بزرگی که پلی دارد، عبور باید کرد. یک ساعتی مسیب همه‌جا محل زراعت است و پس از قدری راه، باغات مسیب است. علامت دو نهر بسیار بزرگ که هردو بایر است، از سمت شط فُرات به طرف حله می رود.

سدام سخول

بعد از گذشتن از آنها بقدر یک ربع، راه از کنار شط فرات می گذرد. از روی سدی خاکی که اعراب سدام سخول گویند، عبور کرده به آبادی مسیب می رسد. ایامی که آب زیاد است همهٔ این راه عبورش نهایت صدمه را دارد. بیشتر از همهٔ این راه را از کاظمین الی کربلا آب مسیب گرفته، گِل می کند.

آبادی مسیب کنار شط فرات در دو سمت شط واقع است. جای بسیار قابلی است [و] آب و هوایش خوب. جمعیتی دارد. محل زراعتش بسیار، باغستان [۱۴۱ ب] و نخلستانی دارد. ماست این آبادی در تمام عراق مشهور است. بازار و چند قهوه‌خانهٔ عربی دارد. بسیار کثیف است. آبادی معتبری است.

مدفن طفلان مسلم

در خارج این آبادی بقدر نیم ساعت، مدفن طفلان مسلم است. بقعه و صحن مختصری دارد.[۲۴] از شط جسری دارد، باید عبور کرد. کاروانسرایی به جهت زوّار ساخته‌اند. سکنهٔ اینجا عرب[اند].

از مسیب تا کربلا

از مسیب الی شهر کربلای معلّی، چهار ساعت، همهٔ راه محل زراعت [است]. اول راه باید از نهر حسینیه که به کربلا می رود و پُل آجری خوبی

۲۴. «گنبد طفلان مسلم بن عقیل از اینجا پیدا بود. از کاشی ساخته‌اند. از بناهای حسین‌خان سردار است». (همان کتاب، ص ۱۱۰).

دارد، گذشت.[۲۵] نهر حسینیه همه‌جا در سمت چپ واقع است. نهرهای زیاد از حسینیه جدا شده، به زراعت می رود. همه از راه می گذرد. به جهت عبور از نهرها، قدری زحمت دارد. در ثلث اول راه تل خاکی است موسوم به تل سلام که قبهٔ مطهر حضرت نمودار می شود. در ثلث آخر راه، [۱٤۲ آ] مقابل نخلستان کربلا کاروانسرایی است از بناهای مرحوم رکن‌الّدوله پسر خاقان مرحوم. در یک ساعتی کربلا باز ازپل بزرگی که بر روی نهر حسینیه است، باید عبور کرد. عشایر عرب در راه بسیارند.

خان عتشان

از نزدیک به خان مرحوم رکن‌الّدوله که موسوم به خان عتشان است و حال از کثرت استعمال خان آتش گویند[۲۶]، از آن سمت نهر حسینیه الی کربلا، همه‌جا باغات کربلاست و آبادی. بعد از عبور از نهر که نهر به طرف دست راست واقع شود، هردو سمت راه باغستان و آبادی است الی شهر کربلای مُعَلّٰی.

۲۵. «از پل نهر حسینیه که از فرات منشعب شده، به کربلا می رود عبور کردیم». (همان کتاب، ص ۱۱۲).

۲۶. «از صحرا می رفتیم که گرد و خاک کمتر باشد. نهر زیاد بود. اذیت کرد. به کاروانسرایی رسیدیم. گفتند خان آتشی است». (همان کتاب، ص ۱۳۹).

و اما تفصیل بنا و آبادی کربلای مُعَلّیٰ

وضع کلی

شهری است کوچک، آباد، پرجمعیت، بدهوا [و] پر رطوبت. از جهت تنگی مکان، کثرت مردم [و] بسیاری دفن اموات همیشه هوای این ولایت متعفّن است. وقتی که امراض و ناخوشیها کم باشد بسیار عجیب است. [۱٤۲ ب] نزد راقم حروف هیچ معجزه از این بالا تر نیست که مردم در چنین هوایی زنده مانند، خاصه بعضی اوقات که آب نهر حسینیه قطع شود و مردم آب چاه صرف کنند. کیک و پشه، عقرب و مگس زیاد دارد.

زمین همهٔ شهر زیرش یا مدفن است یا بلوعه.[۱] چهار ذرع که زمین را بکنند آب شور و تلخ برآید. درواقع این ملک مدفن است نه مسکن.

بناها و حمامها

بنای عماراتش از آجر و گچ وچوب [و] بسیار بی دوام [است]. خانه ها همه تنگ و کوچک، سه چهار مرتبه بر روی هم، بسیار گران، بازارش تنگ و بد، کاروانسراها زیاد کثیف و کوچک [است]. حمام متعدد دارد، در نهایت کثافت. آب خزانه ها گذشته از تلخی و شوری معنی آب مضاف است.

۱. بالوعه، بلاّعه و بلّوعه = راهی زیرزمینی برای گذر گنداب. فاضلاب. (المنجد، ذیل بلع).

اخلاق مردم

سکنهٔ آنجا عرب، عجم و هندی، عجم زیاده از آن دو طایفه [است]. قاطبهٔ مردمش مایل به شرارت، مبرم، بی شرم، مالِ مردم‌خور، بی تدّین، طمّاع، [۱۴۳ آ] دروغگو [و] سرهم بند، اکثر دارای جمیع صفات رذیله هستند، خاصه اعجام متوطن آنجا، شرع باز، مفت‌طلب، متجاهر به فسق [و] بی همت[اند].

بی همتی مردم

از جملهٔ غرایب اینکه نهر حسینیه از جهت اینکه مستمراً تنقیه نمی شود مکرر گِل نهر را پر کند و خشک شود. جمیع مردم این ملک که زیاد[ه] از هفتاد هزار نفر می شوند و باید از این آب زندگانی کنند، و صاحبان آن همه بساتین و نخیلات و باغات که همه‌ساله منافع گزاف برمی دارند و اولیای دولت عثمانی که البته باید ازآب این شهر سالی زیاده از هشتاد هزار تومان منافع زراعتی ببرند، احدی اقدام بر تنقیه نهر نمی کند. هیچیک دیناری به جهت صرف این کار نمی دهد. مردم آب شور می خورند. باغاتشان می خشکد. اراضی لم‌یزرع می ماند. ضرر به دولت می رسد. حرفی که این مردم می زنند این است: **ما کو خیر بالدنیا**. آدم صاحب خیر در دنیا نیست. تا کسی از هند یا عجم [۱۴۳ ب] پول بار کرده، بیاورد، صرف کند [و] حضرات منافع ببرند. وقتی که چنین شخصی پیدا شد و پول داد، همان مردمی که باید منافع ببرند تا هزار قسم اهانت نکنند، رشوه‌ها نگیرند، مگر می گذارند این کار بشود. پس از همهٔ این تفصیلات خود مباشر می شوند و از همین پول مفتی که دیگری صرف اصلاح کار ملک آنها می کند بقدر امکان می دزدند. اگر خواهم شرح حال این خلق را نگارم از کار باز مانم. بعضی اخیار و فقیر گوشه‌نشین دارد. **النّا در کالمعدوم**. سابقاً این ولایت آبادی مختصری داشته است. کمتر از صد سال است روی به آبادی کرده است.

تفنگچیان بلوچ

چون از طوایف اعراب بادیه خاصه طایفهٔ کعبی زیاد صدمه به اهالی این ملک می رسید، مرحوم آغامحمدخان قاجار پانصد خانوار تفنگچی بلوچ از عجم

کوچانیده، مأمور توطن کربلا کرد به جهت محافظت مردم آنجا.[۲] تا اواسط [۱٤٤آ] دولت خاقان مرحوم مشاهره و مواجب این پانصد خاز[وار] بلوچ از جانب دولت ایران می آمد. پس از آنکه یرمازیه به هم رسیدند و اوضاع کربلا قسم دیگر شد، از دولت ایران مشاهرهٔ آنها فرستاده نشد. حال همان طایفه بلوچ موجودند و داخل اعراب اند.

قلعهٔ کربلا

بنای قلعهٔ کربلا را مرحوم آغامحمدخان بنا گذاشت؛ پس از شهادت او ناتمام ماند. به توسط مرحوم آقا سیدعلی طباطبایی از هندوستان تنخواه آورده، تمام کردند. بنای قلعه از آجر و گچ است. مدفن شریف در زمین گودی است. سابقاً بقعهٔ بسیار کوچکی بوده است. مرحوم آغامحمدخان، عبدالرّزاق خان کاشی را مأمور فرمودند وجه زیادی آورده، خانه های اطراف را خریده، خراب کردند و این عمارت را بنا کردند.

وضع حرم و مرقد مطهر

حرم مطهر عبارت است از سه طاق، هرسه از دو طرف ایوانی دارد. مرقد مطهر در طاق وسط واقع است که بر روی طاق [۱٤٤ب]، قبهٔ منور را بنا کرده اند. ایوانهای هر سه طاق گشوده می شود، از طرف پشت سر به مسجدی که قبل از بنای این حرم بوده است. طرح مسجد هم مثل حرم است. سه طاق دارد. ازاره های[۳] حرم و مسجد، جمیع کاشی، فرش زمین از مرمر موصل، سه طاق داخل حرم آیینه و نقاشی [است].

رواق حرم

دایر مدار این حرم و مسجد که جزء حرم است، رواقی است عریض، دور

۲. «در بین راه یک دسته عرب پیادهٔ مسلح پیدا شدند.... فرستادم پرسیدند. معلوم شد عرب نیستند. عجم اند. از طوایف بلوچ که در سواحل عمان ساکن اند. خاقان مغفور فتحعلی شاه بعد از ظهور فتنهٔ وهابی، برای محافظت زوار نجف به اینجا فرستاده است». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۱۳٦).

۳. اصل: هزارهای حرم.

می گردد، که[4] پنجره های حرم از اطراف به رواق گشوده می شود و پنجره های رواق به صحن مقدس. از سمت قبله، از رواق سه در گشوده می شود به ایوان بزرگی که سقف آن از چوب پوشیده است. آیینه و نقاشی کرده اند. دری که از وسط ایوان بر رواق می رود، گریختگی دارد. دیوار او را از هند تنخواه آوردند. سیّد ابراهیم مرحوم طلا کرد. خود در نقره است؛ از کارهای حاجی حسین خان صدر اصفهانی. اطراف از چهار سمت، صحن مقدس است [و] دورش حجرات. چیزی که از بناهای قبل از [۱۴۵ آ] مرحوم آغامحمدخان در این صحن است، دو چیز است: یکی ایوان بزرگی است پشت سر روی به قبله، موسوم به صُفهٔ صفا، و یکی دیگر منار کاشیِ [کاری] بلندی است، سمت زیرپا، متصل به دیوار صحن. سوای این دو آنچه هست از بناهای قاجاریه است. دو طرف حرم از سمت ایوان دو مناره دارد که هردوی آنها را یکی از زنهای خاقان مرحوم طلا کرده است.[5]

گنبد و ضریح سیدالشهدا (ع)

گنبد مطهر را خاقان مرحوم طلا کرده اند. ضریح مطهر قبر سیدالشهدا که ضریح بزرگ بسیار خوبی است از نقره، خاقان مرحوم ساخته اند. صندوق مبارک را از هندوستان نقره کرده اند. سه در بزرگی که از رواق داخل حرم می شود، متدرجا نقره شده است. یک جفت شمعدان طلای بسیار بزرگ از موقوفات عبدالمجیدخان سلطان روم در حرم مطهر هست. بعضی قنادیل و معلّقات مجوهر[6] و طلا و نقره از عجم و هند و جاهای دیگر در حرم محترم منصوب است. دو سه مرتبه [۱۴۵ ب] اسباب تجمل حضرت در دست طایفهٔ وهابی د[ر] واقعهٔ یَرَمازیّه بکلّی از میان رفته است. آنچه در جزو به دست کلیددارها و خدام رفته و می رود خدا و خودحضرت داند و بس.

۴. اصل: رواق ایست عریض دور می گردد که....

۵. «طلای مناره ها که از نصف بالاست از زن خاقان مغفور دختر مصطفی خان عمو است». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۱۱۹).

۶. مجوهر = جواهرنشان، گوهر به کار برده.

مدرسه.

حسین‌خان سردار، حاکم ایروان، در عهد خاقان مرحوم مدرسهٔ خوبی در سمت شرقی صحن مطهر ساخته است که درِ مدرسه از گوشهٔ صحن باز می‌شود و هم طرف غربی صحن، نزدیک در زینبیه، مسجدی ساخته است.

تعمیرات

در این اوقات که در عمارات حضرت قدری خرابی راه یافته بود شیخ عبدالحسین طهرانی از جانب ناصرالدینشاه مأمور شد بعضی تعمیرات کردند. از جمله قبهٔ مطهر را برچیده، مجدداً ساخته، همان طلای سابق را نصب کرده‌اند. حجرات صحن مطهر را دو باره ساختند. داخل حرم را تعمیر کردند. سمت غربی صحن را قدری وسعت دادند و ایوان بزرگی در وسط آن ساختند. از جانب دولت [۱٤٦ آ] عثمانی هم از طرف غربی صحن، درِ جدیدی برای صحن گشودند که در وقت ازدحام از جهت خروج و دخول، بر مردم سخت نباشد.

صحن حضرت عباس

صحن مبارک حضرت عباس علیه السلام در طرف شرقی صحن مطهر سیدالشّهدا علیه السلام، تخمیناً به فاصلهٔ پانصد قدم به خط مستقیم واقع است.

واما تفصیل بنای آن: ازحرم ورواق وصحن همه رابرحسب امرخاقان مرحوم حاجی محمد حسین‌خان اصفهانی صدر ساخته است. بنای خوبی است. اصل حرم یک بقعهٔ مربعی است، چهار ایوان دارد و گنبدی. وسعت حرم بد نیست. سمت رو به روایوانی دارد که سقف او را از چوب پوشیده‌اند. دو منار در دو گوشهٔ طرف ایوان واقع است. وسعت صحن از صحن سیدالشهدا کمتر [و] توی گنبدی که مدفن شریف است، چندی پیش از لکناهور وجهی فرستادند [که] مرحوم آقا سید ابراهیم قزوینی آیینه کردند. [۱٤٦ ب] در بزرگی که از رواق داخل ایوان می‌شود، حاجی حسین‌خان صدر اصفهانی نقره کرده است. در خوبی است. ضریح مطهر را خاقان مرحوم نقره ساختند. قبل از آنکه بفرستند، به رحمت خدا رفتند. به حکم محمدشاه مرحوم از دارالخلافه حمل کرده، آوردند و

برجای خود نصب کردند.[7] دولت عثمانی پس از دعوای با یَرَمازیّه و قتل [عام] کربلا، در دم دروازه‌ای که به نجف می روند، قلعه و قشله و دارالحکومه به جهت حکام و عسکری که مأمور آنجاست، ساخته‌اند.

محصولات کشاورزی

باغات و نخیلات کربلا بسیار است. اگر خواهند، همه‌چیز در آنجا به عمل می‌آید. آنچه موجود است خرما و مرکبات و انارش بسیار خوب شود، خاصه انار. میتوان گفت بهتر از انار کربلا کمتر یافت شود. سایر میوه‌ها اگر هم باشد، کم است و امتیازی ندارد. بقولاتش بسیار خوب است. گندم، جو[و] برنج زیاد دارند. تنباکو، پنبه، تریاک [۱۴۷ آ] هرسه خوب به عمل می‌آید. هندوانه، خربوزه، گرمک و خیارش بد نیست. فلّاح این ولایت اکثرش اصفهانی و یزدی هستند. اگر دولت عثمانی ممانعت نکند،این ولایت بسیار زود و به دست دول خارجه از داخل و خارج، زیاد آباد شود [و] وسعت به هم می رساند. بعد از چند روز توقف و زیارت و دیدن یاران، عازم آستان مبارک شاه ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شدیم.

از کربلا به نجف

از کربلای معلی به نجف اشرف دو راه می رود:

از راه خشکی از کربلا به نجف چهارده ساعت راه است.[8] همهٔ راه هموار، تا دو ساعت اول راه محل زراعت کربلاست. بعد از آن بیابانی است وسیع. سمت چپ راه هندیه است و آب هور.[9] طرف راست هیچ نیست. وسط راه دو

۷. یک جفت شمعدان نقرهٔ بزرگ از موقوفات سلطان عبدالمجیدخان در حرم است. بعضی معلقات و اسباب از همه‌جا آورده، آو یخته‌اند. صندوق توی ضریح را زنی از لکناهوربها [و] وجه داد[ه]، نقره کردند. (حاشیهٔ متن).

۸. خارج دروازه به فاصلهٔ کمی، مسجد کوچکی است. مدفن حاجی محمد حسین شیخ زین‌العابدین که یکی از معارف عرفاست در آن مسجد است. (حاشیهٔ متن).

۹. هور = مرادب (المنجد، ذیل هار). احتمالاً مقصود نویسنده، دریاچه یا ماندابی بوده است که نهر هندیه و شعبات فرات در آن می ریختند.

کاروانسراست متصل به هم؛ یکی از سابق [و] دیگری را مرحوم شیخ مرتضی ساخت. هیچ سکنه و آبادی ندارد [۱۴۷ ب] مگر گاهی عشایر عرب در اطراف آن منزل می کنند. آبش از هور هندیه[۱۰]، چاه هم دارد ولی شور است. شب را در این کاروانسرا مانده، روز دیگر به نجف می روند. در وسط این خان تا نجف کاروانسرا خرابه[ای] هست [که] از واهمهٔ دست اند از[ی] طوایف عرب خاصه انیزه، کسی در این خان توطّن نمی کند. آمد و شد هم کمتر می شود، مگر وقتی که جمعیت و تفنگچی زیاد باشد. در این بیابان آهو بسیار است. در طرف هور درّاج، شیر و خوک هست. ایام ربیع این بیابان بسیار سبز و باصفاست.

طوبریج

و امّا از راه آب: چهار ساعت از کربلا می آید به طوبریج که دارالحکومهٔ هندیه است. اگرچه آبادی آن عربی است ولی جای بسیار باصفای خوش هوایی است. آبادی آن در دو طرف نهر هندیه واقع است که از شط فرات جدا شود. جمعیت زیادی دارند. بازار، قهوه خانه ها و جسری [۱۴۸ آ] دارند، همه عربی و کثیف. مردم این آبادی و همهٔ هندیه [از] طایفه معدان [و] جمعیت بسیاری هستند. اصل اینها از اعراب حویزه [و] بقدر شصت سالی می شود که به این ولایت آمده اند. صورتهای خوب دارند. بسیار عیّاش، همه تفنگچی و برنجکار [و] ماهیگیر[ند]. خانه هایشان بیشتر از نی و بعضی سیاه‌چادر[است]. بسیار طمّاع و زحمتکش[اند]. زراعتشان برنج و برنجشان بسیار خوب شود. درّاج، ماهی، مرغ آبی [و] خوک بسیار هست. خروس اخته های خوب دارند. ملاّحهای طرّاده همه از این طایفه اند.

مسیر مسافرت

از این آبادی سوار طرّاده شده، روانهٔ نجف می شوند. اندازهٔ حرکت این راه در دست هواست. اگر غربی باشد، درچهار ساعت هم شده است که به شریعهٔ کوفه

۱۰. این رود به نهر هندیه معروف است.

رفته‌اند. اگر شرقی باشد بسیار دیر می رود. بیم خطر است. گاهی هیچ نمی‌توانند حرکت کرد. این از آب. [۱۴۸ ب] بعضی جاها نهر بزرگی است، بعضی جاها برکهٔ بسیار بزرگی می شود که بقدر یک ساعت زیاده عرض به هم می رسانند. دو طرف این آب همه‌جا عشایر هندیه ساکن‌اند و محل زراعت برنج است. گامیش زیاد دارند.

ذی‌الکفل

درچهار ساعتی نجف کنار شط به طرف چپ، آبادی ذی‌الکفل است. قلعهٔ آجری کوچکی است. بعضی عمارات از یهود در آن قلعه هست. مسجدی و مناره[ای] دارد.

مدفن ذی‌الکفل نبی

مدفن ذاآلکفل نبی در آن مسجد است. سابقاً این مسجد در تصرّف اهل اسلام بود. چند سال است یهود متصرف‌اند. سکنهٔ اینجا عرب و یهود کمی است. جمعیتی دارند، ولی زیاده از اندازه جای کثیفی است. گویا همهٔ این زمین کیک باشد. باغ و نخل کمی دارند. برنج و گندم و جو بسیار می کارند. مردمش تفنگچی، حالتشان مثل اهل هندیه است. سالی یک مرتبه [۱۴۹ آ] در اواخر بهار، زوار یهود، از عجم و جاهای دیگر جمعیت زیادی به زیارت می آیند.[۱۱] از اول زیارت آنها تا به آخر، یک ماه طول می کشد. تماشای غریبی دارد.

تل نمرود

در کنار این هور بالاتر از ذاالکفل تل بلندی هست که از خیلی راه دیده می شود، موسوم به تل نمرود.[۱۲] بر روی تل برج مانند چیزی است از آجر و

۱۱. «طایفهٔ یهود به زیارت ذی‌الکفل اعتقاد راسخی دارند. از اطراف می آیند، نذورات می آرند». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۱۲۲).

۱۲. «از آن سمت برکه، برج نمرودی که از آثار عمدهٔ شهر بابل است، فرنگیها بیرس نمرود می گویند، نمایان بود». (همان کتاب، ص ۱۲۲).

سردابی هم دارد. می گویند حضرت ابراهیم علیه السّلام را از این محل به آتش انداخته اند.

فعالیتهای باستان شناسی

زمین بابل بلاخلاف همین زمین است. بعضی علامات دیگر هست که در مقام خودش مذکور خواهد شد. انگریز و فرانسه ها این تل و اطرافش را بسیار کند و کوب کرده اند و باز هم می کنند. بعضی سنگهای مصور، بعضی نوشته به خطی که خوانده نمی شود [و] پاره[ای] اشکال غریبه جسته، برده اند.

حرکت از ذی الکفل

خلاصه دو ساعت پس از گذشتن از ذی الکفل، قُبهٔ مطهّر حضرت امیر علیه السلام نمودار شود [۱٤۹ ب] دو ساعت دیگر طرادّه می رسد به شریعهٔ کوفه. بقدر ساعتی که طرّاده از ذی الکفل گذشت، طرف راست آب، باغاتی که متعلق به نجف است و چند سالی است که احیا کرده اند، نمایان شود. قطعه قطعه هست. تا شریعهٔ کوفه از طرف چپ آب هم باغات زیادی نمایان می شود.

مجانیم

آبا دیبی است از توابع کوفه موسوم به مجانیم.[13] میوهٔ زیادی خاصه انگور و انجیر و انار دارند. سکنهٔ آن اعراب اند.

شریعهٔ کوفه

و امّا شریعهٔ کوفه: در میان آب بقعه ای است موسوم به نبی یونس.[14] بعضی گویند مقام حضرت یونس است. بعضی مدفن او دانند. در خود شریعه جماعتی از اعراب معدان که گامیش و گوسفند دارند، همیشه ساکن اند. خانه هایشان از نی

۱۳. مخفف بسامین است. (حاشیهٔ متن).

۱٤. «مقبرهٔ حضرت یونس علیه السلام، این طرف در ساحل آب بود». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۱۲۸).

و بوریا[ست] . قهوه[خانه] عربی بسیار کثیفی دارد. سمت چپ و راست آب باغات زیادی است، قطعه‌قطعه و طولانی. [۱۵۰آ]

مسجد کوفه

از شریعه الی مسجد کوفه نیم ساعت [است] . این بیابان البته به حسب طول بقدر چهار ساعت و از طرف عرض دو ساعت، همه‌جا علامت آبادی شهر کوفه است. آنچه حالا دایر است مسجدی است که اصل دیوار او همان بنای قدیم است. صد قدم در صد قدم توی مسجد است. اطراف او را مرحوم بحرالعلوم سه سمت حجرات و طرف قبله را ایوان ساخته است. بعضی مقامات، اطراف مسجد ومیان مسجد است.[۱۵] عبدالرزاق خان یزدی هرمقامی را به صورت محراب از آجر ساخته و سنگ مرمری در او نصب کرده که بر روی هر سنگی به خط میرزا عبدالعلی نواب، شرح همان مقام نوشته شده است.[۱۶] کاروانسرا و حمامی هم از بناهای بحرالعلوم در پهلوی مسجد و دم در هست. مناره هم چندی قبل بر سر در، حاجی ابوالقاسم تاجر سمنانی از قبل شخصی هندی ساخت [۱۵۰ ب] و باعث خرابی سردر مسجد شد.[۱۷]

مدفن حضرت مسلم

در کنج سمت شرقی مسجد از طرف قبله، مدفن حضرت مسلم علیه‌السّلام است. سی سال قبل از لکناهورپولی آوردند. شیخ محمد حسن مرحوم بقعهٔ مختصری به جهت حضرت مسلم و بقعه[ای] مقابل آن به جهتهایی و صحن بزرگی که اطرافش حجرات است، بسیار بد ساخته‌اند و ناتمام مانده است.

۱۵. «وسط یعنی حیاط مسجد، مقامهای اولیا و انبیاست که در هریک سکوی و محرابی از آجر ساخته‌اند». (همان کتاب، ص۱۲۷). همچنین درصفحهٔ ۱۳۱، نام مقامات مسجد کوفه ذکر شده است.

۱۶. «سنگهای مقامات اعمال هر مقام را نوشته و حجاری شده در محرابها نصب کرده‌اند. خط مرحوم میرزا عبدالعلی نواب یزدی از خوشنویسهای معروف است». (همان کتاب، ص ۱۳۲).

۱۷. «منارهٔ مسجد را که در جنب باب‌الفیل ضلع شمالی مسجد واقع است، حاجی قاسم تاجر سمنانی بنا کرده است». (همان کتاب، ص ۱۳۱).

خارج مسجد از طرف جنوب، به فاصلهٔ پانصد قدم بقعهٔ کوچکی است و حیاطی.[۱۸] دو سه حجره دارد که تازه ساخته اند مگر همان بقعه از قدیم است. مشهور است که خانه های حضرت امیر در این مکان بوده است.[۱۹]

مسجد سهله

به فاصلهٔ یک ساعت به سمت مغرب مسجد کوفه، مسجد سهله است. سابقاً دیواری بود مربع. چندی قبل میرزا مسعود، وزیر دول خارجهٔ مرحوم محمدشاه، چند حجره در یک سمت مسجد ساخت. پس از او چند حجرهٔ دیگر [۱۵۱ آ] مرحوم آصف الدوله حاکم خراسان بر او افزود. در این اوقات آقا سید اسدالله پسر مرحوم حاجی سید باقر، یک سمت دیگر از مسجد را حجرات ساختند. حال سر و صورتی دارد. مردم می توانند شبها در او زیست کنند. در کوفه جمعی از معدان که بعضی مُکاری و پاره[ای] گاومیش دارند، به جهت رفع حاجت مردم ساکن اند. قهوه[خانهٔ] عربی و دکان بقالی هم دارد.

از کوفه به نجف

از کوفه الی نجف متجاوز از یک ساعت [است]. بقدر یک ربع که آمدی نهر عمیق عریضی است. می گویند خندق کوفه بوده است؛ از او می گذری. همهٔ راه هموار و سرابالا و رمل [است]. بعضی برجها در کنار راه ساخته اند که در وقت اغتشاش تفنگچی در آنها بنشینند به جهت محافظت مترددین. دو چاه آب و سقاخانه هم در بین راه هست.

مسجد حنانه

نزدیک به نجف سمت راست راه بربلندی، [۱۵۱ ب] مسجد کوچکی

۱۸. محتملاً این بقعهٔ کوچک مدفن هانی بن عروه است: «روبروی مقبرهٔ مسلم، مقبره و گنبد دیگر است. قبر هانی بن عروه است». (همان کتاب، ص ۱۷۸).

۱۹. «از آنجا آمدم در محراب مقام حضرت امیر علیه السلام». (همان کتاب، ص ۱۲۸).

است موسوم به مسجد حنانه و بر بلندی دیگر بقعهٔ مختصری است [که] تازه ساخته اند.[۲۰] می گویند مدفن کمیل ابن زیاد است. در دم دروازهٔ نجف یک دو قهوه‌خانه ای است. سمت راست راه درپشت تلی متصل به بارهٔ شهر، وادی السلام مشهور است.[۲۱]

۲۰. در سفرنامهٔ عتبات به دو مسجد، یکی حنانه و دیگری صعصعه اشاره شده است. (ص ۱۳۲).

۲۱. طرف راست راه همه‌جا الی نزدیک دروازهٔ نجف، اول دور، بتدریج نزدیک راه می شود، نهری است موسوم به نهر جری که از هندوستان پول گزافی خدمت مرحوم شیخ محمد حسن اوردند که آب به آبادی نجف بیاورند. ● این نهر را حفر کردند ولی بی قاعده. وجه در دست ملایی افتاد [و] این کار خیر به این عظمت ناتمام ماند. (حاشیهٔ متن).

● ناصرالدین شاه نام این نهر را، نهر وکیل الملک نوشته است و به همین مطالب و ناتمام ماندن حفر نهر اشاره دارد. (ر. ک. سفرنامهٔ عتبات، ص ۱۳۵).

تفصیل اوضاع و احوال شهر نجف و عمارات و اسباب متعلق به حضرت امیر صلوات الله و سلامُه علیه

موقعیت نجف

شهری است کوچک. هوایش گرمتر از کربلا و بغداد ولی سالم. زمینش خشک و بی رطوبت [و] رمل [است]. پس از آنکه قدری حفر کردند به سنگ می رسد. هوایش از جهت مجاورت به آب، رطوبت کمی دارد. در واقع نجف بندری است. سه سمت او که طرف شمال و مشرق و جنوب باشد، آب است [و] طرف مغرب خشک. آبادی نجف بر بلندی واقع است. سمت جنوبش دریاچه ای است که از آب فرات پر شود. تخمیناً دور این [۱۵۲ آ] بُحیره نزدیک به پانزده ساعت می شود. سمت نجف چون آبش مرداب گونه ایستاده است[۱]، از جهت اینکه اصل زمین این دریاچه معدن نمک بوده است، آبش مایل به شوری [و] طرف شرقی که آبش متصل به شط [است] و جریان دارد، شیرین [است]. به این جهت آب مخصوص خوراکی نجف را از کوفه می آورند و آب استعمالش از جهت طبخ و مایحتاج دیگر از دریا می آید.

کشاورزی و محصولات

زمین دریا نسبت به زمین نجف بسیار گود است. از طرف دریا پیدا می شود

۱. مقصود از مرداب همان هور است که درپانوشت صفحات قبل توضیح داده شد.

که زمین نجف کوه مرتفعی است کنار این دریا. بعضی باغات دارند که خرما و انگور و انار و انجیر کمی دارد. درواقع سبزی، کار نجف است.[۲] بقولات و خیار و بادنجان و باقلای نجف از این باغات می آید. از هر قسم سبزی آلا تش ممتاز است. بخصوص کاهو که واقعی زیاده از اندازه تُرد و نازک و لطیف [و] خیلی بامزه می شود.

آبادیها و محصولات آنها

اطراف این دریا [۱۵۲ ب] آبادیهای خوب دارد، از جمله رُحبه، ازیه، سماوات [و] جعّاره. همهٔ این آبادیها محل زراعت است. خربوزهٔ رُحبه[۳] و ازیه بسیار خوب است. اگر همه ساله تخم خربوزه از اصفهان بیاورند به اعتقاد این راقم حروف و جمعی دیگر، بهتر از خربوزهٔ اصفهان به عمل می آید. هندوانهٔ خوبی هم دارند.

سماوات و جعاره

مردم سماوات در جمیع عراق مشهورند به حسن صورت، خاصه زنهایشان. جعاره[۳] قریه ای است بسیار آباد. باغات و نخیلات [آن] بسیار، زراعت گندُم، جو، برنج، پنبه [و] همه‌چیز زیاد دارند. اکثر از مایحتاج نجف خاصه فواکه از جعاره آید. در اطراف این دریا بسیار می شود که به جهت کاری، زمینها را که می کنند، بنیان عمارات از آهک و سنگ و آجرهای بسیار بزرگ خیلی کلفت ظاهر می شود. من خود آجر دیدم که بقدر یک چهار یک قطر او بود. معلوم می شود که در قدیم این اطراف بسیار آباده بوده است.

۲. اصل: سبزی کاری نجف است. مقصود این است که نجف محل سبزیکاری است. شاید به این صورت هم درست باشد: درواقع سبزیکار[ی] نجف است.

۳. جعاره و رحبه = جعاره محتملاً همان محلی است که خاقانی شروانی از آن به نام مناره یاد کرده است:

رانده از رحبه دو اسبه تا مناره یکسره　　　از سم گوران سر شیران هراسان دیده اند

(دیوان خاقانی شروانی، ص ۹۰)

قلعهٔ نجف

بنای قلعهٔ نجف از مرحوم حاجی [۱۵۳ آ] محمد حسین‌خان صدر اصفهانی است.[۴] اگرچه وسعت قلعه زیاد نیست ولی بسیار خوب ساخته است. مدرسهٔ خوبی هم در این شهر از بناهای او هست. در بزرگی هم که از ایوان طلا داخل رواق مبارک می‌شود [و] درنقرهٔ بسیار خوبی است، از کارهای اوست. خدا رحمت کند. مرد خیرّی بوده است.

وضع قبه و صحن مطهر

اول بنای قبهٔ مبارکهٔ این بزرگوار از آل‌بویه بوده است. در عهد صفویه آن بنا را برچیده[اند]. این بقعهٔ مبارکه و این صحن از بناهای شاه‌عباس صفوی است، به طرّاحی شیخ‌بهایی. بنای عالی محکم خوبی است. اصل بقعهٔ مبارکه مربع [است]. چهار شاه‌نشین دارد. قبهٔ مطهر از همه اماکن مشرفه، مرتفعتر است. اطراف بقعه رواق، دایر مدار سه سمت رواق، صحن شریف است. از طرف غربی فاصلهٔ رواق با دیوار صحن راهرویی است. بنای صحن، اطراف حجرات فوقانی و تحتانی دارد. ایوان [۱۵۳ ب] بزرگی که در وسط دیوار سمت شمال رو به[۵] جنوب واقع است، با مسجدی کوچک درپشت همان ایوان، و تکیه‌ای که در طرف غربی صحن واقع است و در دست بکتاشیهاست، از بناهای آل‌بویه است. مابقی متعلقات صحن از صفویه [است].

رو به‌روی بقعه ایوانی است [و] در دو گوشهٔ ایوان دو مناره. سنگهای داخل حرم و رواق سوای سنگهای مرمر و سنگهای سایر متعلقات صحن، همه از معدن خود نجف است. اگرچه پرسنگ سختی نیست ولی خوب سنگی است. طلای قبهٔ مبارک و ایوان از کارهای نادرشاه است.[۶] کاشی اطراف صحن از علی

۴. «قلعهٔ شهر بسیار محکم از آجر ساخته شده است. بانی آن حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی است». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۱۲۴).

۵. اصل: روب.

۶. توی حرم مطهر آیینه و نقاشی [و] سقف خود قبه، کاشی معرق بسیار بسیار ممتازی است. (حاشیهٔ متن).

مرادخان زند است. ضریح نقره از کارهای مرحوم آغامحمّدخان قاجار است، چون در وقت اجماع مردم به جهت زیارت، درهای صحن کفایت نمی کرد [و] بر مردم برای دخول و خروج سخت می گذشت، به امر سلطان مجیدخان [۱۵۴ آ] در جدیدی از سمت غربی صحن که هیچ در به خارج نداشت، در خوبی گشودند. یکی از مناره‌ها هم شکسته بود به امر سلطان عبدالعزیزخان برچیده، مجدداً ساختند. مدرسهٔ کوچکی هم از سابق در سمت شرقی صحن واقع است. زمین صحن تماماً سرداب است. در دفن اموات مثل سایر اماکن مشرفه نبش نمی شود.

وضع آب

چون زمین نجف را هرچه بکنند آب درنیاید، آل بو یه مخارج بسیار گزافی کرده، قنات آب شوری از راه دور آورده، در زیرزمین نجف جاری کرده‌اند. چاههایی که در خانه های نجف است و بقدر هفتاد ذرع ریسمان می برد و آب شوری برمی آید، همان آب قنات آل بو یه است که در چاههای تمام خانه های نجف جاری است.

وضع داخل حرم

یک جفت شمعدان طلای بزرگی از موقوفات سلطان مجیدخان در حرم مطهر است. یک جفت شمعدان طلایی که به حسب قیمت بیشتر و به حسب جثه [۱۵۴ ب] کوچکتر از آن شمعدانهاست، ناصرالدینشاه وقف حرم کرده‌اند. معلقات و قنادیل و بعضی اسباب جواهر و طلا و نقره از همه سلاطین و اکابر در حرم و ضریح گذاشته شده است. کرورها جواهر و طلا و نقره، قرآنهای بسیار خوب از مال وقف در انبار حضرت موجود است.

عمارات نجف

بنای خانه های نجف از آجر و گچ، مثل خانه های کربلا تنگ نیست. وسعتی دارد. سرادبهاشان خوب است. بعضی سردابها در نجف هست که در

روزهای تابستان بدون بالاپوش نمی توان در آنها [به] سر برد. بازارش اگرچه عربی است ولی وسعتی دارد. چند کاروانسرای کوچکی دارد. حمامهاشان تعریفی ندارد. برای رفع حاجت است. دولت عثمانی دارالحکومه و قلعه و قشلهٔ مختصری به جهت عسکر مأمور آنجا ساخته است. قهوه‌خانه ها به همان رسم عربی است. [۱۵۵ آ]

سکنه و جمعیت و شغل مردم

سکنهٔ آنجا عرب و عجم و هندی کمی [اند]. جمعیتش تخمیناً سی هزار نفر می شوند. مردمش خوش‌صورت، عیّاش، مهربان [و] ظاهرالصلاح [اند]. صنعت اهلش عبابافی [است]. دستگاه عبابافی زیاد دارند. بیشتر از مردمش تفنگچی [هستند].

حیوانات

آهو و درّاج و تیهو در اطرافش زیاد است. ماهیی که از دریای نجف صید می شود، بهتر از همه قسم ماهیهای عراق است.

واردات و وضع آب

از بصره بار هندوستان و فارس ازراه آب بسیار به نجف می آید. شاه‌عباس و شاه‌طهماسب صفوی هریک نهر آب شیرینی از فرات به اراضی نجف آورده بوده‌اند. بعد قدری از آن نهرها خراب شده، آب از نجف قطع شد. ولی هردو همان نهرها در نزدیک حله موجود است و هریک دهی است معتبر. مزارع زیاد دارند، یکی موسوم به عباسیه است و دیگری طهماسیه. سکنه و زراعت و نخیلات دارند. در بیابان نجف درپیدا می شود. [۱۵۵ ب] مکرّر دیده شد همین سنگهای دُر را تراشیدند [و] عقیق الوان درآمد. از برکت صاحب ولایت، همه‌چیز در این شهر کوچک یافت می شود.

ذکر بعضی غرایب که در این ملک است و تفصیل پاره [ای] از آبادیهای معتبر این ولایت عراق که دخلی به راه سفر ندارد

قلعهٔ اخیضر

در وسط کربلا و نجف و شفّاته، از سمت جنوب قلعه ای است از سنگ تراشیده موسوم به اخیضر. از هر سه محل شش ساعت فاصله دارد. بر بلندی واقع است. روبروی قلعه، چشمهٔ آبی بوده است که او را با سنگ و قیر انباشته و آبش را خشک کرده اند. از علاماتی که در زمین آن بیابان معلوم می شود، از مجرای آب و زمین زراعت و جای باغات، آب این چشمه خیلی زیاد بوده است و این محل آبادی بزرگی بوده است. این قلعهٔ سنگ[ی] که موجود است مکان خاصه بُزرگ آن آبادی [١٥٦آ] بوده است. این قلعه دری بزرگ و سردری عالی دارد. جمیع بیوتات و متعلقات قلعه از سنگ تراشیده [است]. زیر قلعه سردابهای تاریک که راه آنها مشخص نیست، دارد. از ترس مار و بعضی حیوانات موذی دیگر کسی به آن سردابها نرفته و نمی رود.

از جملهٔ غرایب آخورهای سنگی که دارد به بلندی[ی] است که سرشتر به اشکال به آن آخورها می رسد، نه اینکه بتواند علوفه در آنها خورد. بعضی اشیاء بسیار عجیب سابقاً از زیر خاک آنجا بیرون آورده اند. در این اوقات هم اگر از خوف اعراب انیزه بشود رفت و جستجو بکنند، پاره[ای] سنگهای نوشته و تصویر

کنده، یافت می‌شود. سابقاً چوب نیزه که عوض نی از آهن میان پر ساخته بوده‌اند، طولش زیاده از نیزه‌های متعارف این ایام دیده‌اند. ابداً خرابی در این بنا راه نیافته است. هوایش از هوای [۱۵۶ ب] همه‌جای عراق سردتر است. آهو و تیهو زیاد دارد. در این بیابان اقسام مارهای بزرگ دیده شده است. هیزم طاغ زیاد است. جاری کردن آب این چشمه ممکن است، مخارجش زیاد است. می گویند این عمارت از جمله قصوری است که نعمان ابن منذر ساخته است.

شفاته

شفّاته[۷] جایی است در چهارده ساعتی کربلا، میانهٔ مغرب و جنوب. به قول خود اعراب قصرنامند. شش یا هفت قصر است. هر قصری چشمهٔ آبی دارد و جماعتی در آنجا ساکن‌اند. نخیلات زیادی دارند. انجیر و انار خوبی دارد که خرما و انارش به کربلا و نجف برای فروش می‌آید. نخیلات این قصور متصل به هم است. آب همهٔ چشمه‌ها گرم و بدمزه [است]. مردمش همه تفنگچیهای قابل[اند]. این جمعیت کم در آن بیابان در مقابل طوایف انیزه و شمر ایستادگی می‌کنند و زندگانی دارند. هوایش گرم و بد [۱۵۷ آ] [است].

حله

حله از شهرهای معتبر مشهور است. حال قدری خراب است. این آبادی در اراضی بابل واقع است. آجرهایی که در عمارات این ولایت به کار رفته و می‌رود از زمین بابل درآورده و می‌آورند. همهٔ سمت حله بقدر دو ساعت علامات آبادی بابل هست. از جمله نزدیک به تل نمرود، خاکی مثل کوهی بلند و طولانی که زیاده از یک ساعت طول او کشیده، می‌رود. می گویند خرابهٔ یکی از عمارات سلطنتی بابل است.

۷. لسترنج ضمن شرح آثار بابل از محلی به نام شفاثا نام می‌برد که احتمالاً همین شفاته باشد: «از روستای آن خرما و نیشکر به خارج فرستاده می‌شد و این محصول اخیر مخصوصاً از محلی موسوم به شفاثا که در نزدیکی آن بود، صادر می‌گردید.» (سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۷۱).

فعالیتهای باستان‌شناسی در بابل قدیم

در خارج آبادی حله، سمت راه بغداد مثل همین، تل دیگر واقع، کوه خاک[ی] مرتفع طولانیی است. او هم علامتی از عمارت بابل است. در همهٔ این خاکها، فرنگیها سنگها و نقشها و خطوط غریبه جُسته، به فرنگستان می برند. در میان خاک زیر این تل، شیری است [که] از سنگ بزرگی تراشیده اند. بعضی از او شکسته است. نتوانسته اند او را حمل کنند. میان شیر سنگی [۱۵۷ ب] تماماً مجوّف است و بقاعده نقاشی و حجاری بسیار درست ساخته اند. این جنس سنگ در ولایات اطراف عراق نیست.

وضع کلی حله

آبادی حله در دو طرف شط فرات واقع است.[۸] هوایش خوب [و] باغاتش زیاد [است]. نخیلات بسیار [و] مرکبّات کمی دارد. همه قسم زراعت دارند. از راه شط به بصره آمد و شد می کنند. بازار، مساجد، حمامها [و] قهوه خانه ها دارد. چندان امتیازی ندارند. رسم عماراتش عربی، سکنهٔ آنجا عرب و یهود، مردمش مهربان، کم بضاعت، آسوده حال [و] خوش صورت[اند]. مدفن بسیاری از علما در این شهر است. سرایهٔ حکومتی، قشلهٔ نظام و توپخانه از دولت عثمانی هست. اطراف حله درّاج [و] در خرابه های بابل گربهٔ دشتی بسیار است.

حکایت

حکایت غریبی در حله دیدم. تفصیل این اجمال آنکه وقتی در حله بودم منزلی که داشتیم در کنار شط بود. شبی [۱۵۸ آ] با یک دو نفر از دوستان حلاوی از خانه بیرون آمده در کنار شط می گشتیم. صدای همهمه و فریاد، آواز تنبک و دایره [و] زماره[۹] و هلهلهٔ مرد وزن از دو طرف شط برخاست. جمعی از

۸. رانده ز آنجا تا به خاک حله و آب فرات

موقف الشمس و مقام شیر یزدان دیده اند

(دیوان خاقانی، ص ۹۰).

۹. زماره Zammare = نوعی نای که نوازند. (فرهنگ معین، ج ۲).

مرد و زن طرفین شط شمعها وچراغها در دست، به کنار شط آمدند. شمعها بر کَرَبهای[10] خرمازده، در آب شط رها می کردند. پوست گردوها روشن کرده، در آب انداختند. چراغانی باصفا شد. مرا گمان اینکه عروسی کسی خواهد بود، از آن آشنایان حلاوی پرسیدم که عروسی کیست؟ خندیده، گفتند زفّهٔ[11] شط است، عروسی کسی نیست. گفتم: برای شط چه زفّه می گیرند؟ گفتند آب شط کم شده است، به زراعت نمی رسد، به جهت شط زفّه می گیرند تا آب شط زیاد شود. من خندیده به حماقت اهل حله استهزاء کردم. حلاو یها گفتند ما هرچه بگوییم ترا باور نخواهد شد؛ [۱۵۸ ب] باشد تا به‌چشم خود ببینی. گفتم سال آینده در فصل بهار آب شط زیاد خواهد شد. گفتند خیر، از دو روز نمی گذرد. هریک به طرف منزل خود رفتیم. فردا عصر هردو آمده به اصرار مرا کنار شط بردند. دیدم واقعی آب شط زیاد شده بود. تا سه روز به همان قسم آب شط زیاد بود. کم کم به اندازهٔ خود رسید. بسیار حیرت کردم. فصل زیاد آبی و بارندگی هم نبود. این رسم در حله شایع و متعارف است و بسیار غریب است.

مندلیج

مندلیج که اسم اصل او مین‌دیلی است یعنی هزار زبان، از کثرت استعمال در میان مردم موسوم به مندعلی و مندلیج شده است. وجه تسمیه او به مین‌دیلی این است که به جهت اتصال آنها به خاک ایران و ایلات کلهر بیشتر اهل آنجا کردی و فارسی می دانند. از باب رعیتی دولت عثمانی ترکی می گویند. [۱۵۹ آ] زبان خودشان عربی است. به این جهت آنها را هزار زبان نامیده‌اند. ولایت آباد خوبی است. باغات و نخیلات بسیار دارند. خرما و مرکباتش بسیار خوب می شود. مردمش مهربان، زودآشنا [و] خوش صورت[اند]. سکنهٔ آنجا عرب و از اکراد عجم خاصه فیلی در آنجا ساکن‌اند. یهود هم دارند. سمت شمال و

۱۰. کرب Karab = بیخ ستبر و پهن شاخهٔ خرما که چسبیده به تنهٔ درخت باشد. (فرهنگ نفیسی، ج ٤).

۱۱. زفّه = حرکت دست جمعی، اظهار شادی و مسرت کردن، پایکوبی و جشن گرفتن. (المنجد، ذیل زفّ).

مشرق آنجا کوهستان عجم، آبش از رود آبی است که از جبال کلهر می آید[۱۲]. هوایش گرم، معدن کبریت خوب و نمک و نفت دارد.

از غرایب

عقرب جرار

عقرب در این ولایت بسیار است. یک قسم عقرب جرّار دارد زردرنگ، پر بزرگ نمی شود. برخلاف عقارب همه جا از روشنایی چراغ و آتش گریزان است. به این ملاحظه وقت گرما اهل اینجا بی چراغ یا روشنایی آتش نمی خوابند.[۱۳] اگر کسی را بزند مثل زهر عقربهای دیگر سوزش ندارد. مانند جای نیش پشه سوزش کم وخارش زیاد دارد. به همان رسم نیش پشه ورم کمی می کند. تب می آورد [۱۵۹ ب] [و] از سه ساعت الی یک روز هلاک کند. جمع کثیری از معتبرین آنجا گفتند مکرر دیده شده است که تمام بدن مردهٔ عقرب گزیده از گوشت و استخوان آب زردی شده، بتدریج قطره‌قطره از تابوت می‌چکد. اگر دفن نکنند بکلی تمام شود. بسیار امر عجیبی است. خداوند همهٔ نفوس را حفظ فرماید.[۱۴]

موش جربدی

در همهٔ عربستان خاصه بغداد یک جنس موش است [که] به بزرگی بچه گربهٔ کوچکی می شود. قدری باریک و دراز، دم بلندِ پرمو یی دارد، رنگش مثل سنجاب. از گربه نگریز[د]. زود با آدم مأنوس شود. اعراب او را جربدی[۱۵]

۱۲. مقصود رود سومار است: «همین آب سومار است که مندلیج را مشروب می کند و اگر قطع و سد شود، مندلیج خراب و بی سکنه می ماند». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۷۷).

۱۳. اصل: نمی خابند.

۱٤. در دولت خاقان مرحوم، مندلیج را لشکر ایران تصرف کرد. سالها در تصرف دولت عجم بود. ایمانی خان فراهانی مأمور به حفظ آن ولایت شد. قلعهٔ خوبی در یک سمت آبادی مندلیج ساخته است. خندق و باستیان دارد. سالها در او ساکن بود. همان قلعه حال در دست عسکر عثمانی است. (حاشیهٔ متن).

۱۵. نام این جانور را از عراقیها پرسیدم. گفتند که جردی jeredi می گویند. این کلمه بی شباهت به جرذ (= موش بزرگ) نیست.

[و] اعجام موش خرما نامند. آفت بزرگ باغات عربستان است و از عجایب حال او این است که تا در باغی چیز خوب است، به خوردن چیزهای بد اقدام نکند. مثلاً تا ازمرکبات پرتقال در باغ است، محال [است] چیز دیگر بخورد. او که تمام شد، تا لیمو باشد نارنج نخورد. به همین قسم مادامی که خُرمای خصّاوی در درخت باشد زاهدی را [۱۶۰ آ] نخورد. این حکایت بسیار عجیب از جمعی از اهل مسیّب شنیده شد. بسیار تعجب کردم. چند نفر از اعراب بادیه را آوردند، مصدق قول آنها شدند. **العهدة علی الرّاوی** . اگر حقیقت داشته باشد بسیار غریب است.

حکایت

گفتند در هیت[۱۶] که اول آبادی عراق است چشمه ای است که آب او آمده، داخل آب فرات می شود. چندان آب زیادی هم ندارد. نزدیک به جایی که این دو آب یکی شوند، سنگ سیاه‌رنگی در میان نهر آب است. همه‌ساله در ماه اول تابستان اقسام ماهیهای بزرگ و کوچک از سمت زیر شط که آب به دریا می رود، به بالا دسته‌دسته، فوج‌فوج، تا یک ماه متصل آمده، می روند به آب چشمهٔ هیت، سر خود را به آن سنگ سیاه زده به همان قسم به طرف جاهای خود برمی گردند. و عجیب‌تر از این می گفتند در همین یک ماه مار بزرگی در همان [۱۶۰ ب] جایی که سنگ سیاه هست، آمده از دور نگاه کند. اگر حیوانی قصد اذیت آن ماهیها کند مار رفته او را بگریزاند یا هلاک کند. می گفتند چون ما وقت عبور ماهیها را می دانیم همان ایام از شط همه‌روزه ماهی زیاد صید کنیم. راقم حروف بر خود لازم کردم که در آن سال به همان وقت به هیت رفته، خود این امر عجیب را ملاحظه نمایم. تهیه کردم [ولی] مانعی به هم رسید، از خیال خود بازماندم و این حکایت بر من مبهم ماند.

پس از سالی توقّف، شوق زیارت مرقد مطهر معطر حضرت علی بن مُوسی

۱۶. اصل: حیت. هیت از شهرهای عراق می باشد. (المنجد ، اعلام). در نهج البلاغه هم هیت ضبط شده است و کمیل بن زیاد عامل شهر هیت بود.

الرّضا (ع) به سرافتاده، تدارک راه را مهیا کرده، بعد از وداع از آستانه های متبرکهٔ ائـمـهٔ اطـهـار عـلـیـهـمـا الـسـلام، شب بیستم ماه محرم‌الحرام ۱۲۸۲ [هـ . ق] از دارالسّلام بغداد حرکت نموده، روانهٔ ایران شدیم.

از عراق به ایران

ارته خان

از بغداد الی ارته خان پنج ساعت [است]. همهٔ راه هموار [و] در بعضی از جاها علامت نهرها از قدیم هست. در وسط راه چاه آبی است، آبش شور است. [۱۶۱ آ] خان اُرته کاروانسرای کوچک بسیار ادباری است. مرحوم شیخ الملوک پسر خاقان مرحوم وجه گزافی به یکی از علمای کربلا دادند که در این محل خانی به جهت منزل زوار بسازند. این کاروانسرای بی مصرف را ساختند. آبش از چاه و شور [است]. چند خانوار عرب در خارج کاروانسرا به جهت رفع حاجت مردم ساکن اند.

رشیدیه

رشیدپاشای وزیر بغداد چند سال قبل یکی از نهرهای قدیم را حفر کرده تا یک ساعتی این خان، آب را آورده آبادی خوبی ساخت موسوم به رشیدیه. زراعت خوبی دارند. قرارش بر این بود که از نهر رشیدیه آبی به این خان آورده، آبادی کنند. عمرش کفایت نکرد، در همان سال فوت شد. اعراب از نهر رشیدیه آب شیرین آورده به زوار می فروشند.

بعقوبه

از خان‌اُرته الي بعقوبه[1] پنج ساعت [است]. تمام راه هموار، طرفین راه بعضی پست و بلند دارد. خود بعقوبه در کنار شط دیاله واقع است. آبش از بلاد عجم می‌آید. در کنار شط [۱۶۱ ب] کاروانسرایی است بهتر از خان‌اُرته. از شط باگمی عبور می‌شود. در فصل کم‌آبی از بعضی جاهای گشاد این شط با اسب عبور می‌توان کرد. بعد از گذشتن از شط، باغات است. به فاصلهٔ نیم ساعت آبادی بعقوبه است [که] یکی از قصبه‌های معتبر عراق است. جمعیت زیادی دارد. سکنهٔ آن عرب، بعضی کرد، قدری یهود[ند]. بازار، کاروانسراها، حمامها [و] قهوه‌خانه‌های عربی دارند. باغات و نخیلات زیاد [و] زراعت بسیار دارند. مرکباتش خاصه لیموی شیرین بسیار است و خوب. انارش ممتاز[است]. مرکبات و انار[و] بعضی میوه[ها] از اینجا حمل به بغداد شود.

حویدر

حویدر جایی است متصل به بعقوبه در کنار شط. جای بسیار باصفای خوبی است. همه قسم مرکبّات و فواکه دارد. انارش در بغداد مشهور است. بیشتر از انار و مرکبات و میوهٔ بغداد از حویدر می‌رود.

شهروان

از بعقوبه الي شهروان[2] [۱۶۲ آ] هشت ساعت، همهٔ راه هموار[است]. طرفین راه بعضی پست [و] بلند کمی دارد. نهرهای زیاد از راه می گذرد.[3] اکثر

۱. بعقوبه یا بعقوبا Bakuba یکی از شهرهای عراق نزدیک بغداد است. حمدالله مستوفی می گوید: «... و آنرا دختری از تخم کسری قوبا نام ساخت و بیمت قوبا خواند. به مرور زمان بعقوبا شد». (نزهة القلوب، ص ٤۲).

۲. کنت دوسرسی نام این محل را شارابان charaban نوشته است اما در سفرنامه‌های ایرانی به صورت شهروان آمده است. شارابان محتملاً همان شهرابان است که حمدالله مستوفی بانی آن را دختری از تخم کسری به نام آبان می داند. در سفرنامهٔ عتبات شهروان ضبط شده است.

۳. در سفرنامهٔ عتبات به دو نهر اشاره شده است، یکی نهر بلدروز و دیگری نهر مبروز. (سفرنامهٔ عتبات، ص ۹۰).

سوای وقت زراعت آب ندارد. اطراف شهر وان آبادیهای معتبر است. خود شهر-وان ده آباد ادباری است. سکنهٔ آنجا عرب و کرد[ند] . زراعت زیاد [و] باغات کمی دارد. انار اینجا به درشتی و بالیدگی مشهور است. آبش از دیاله [است] . جمعیتی دارد. مناره و مسجدی دارند. کاروانسراها در خارج آبادی به جهت منزل زوار ساخته اند. درّاج و آهو زیاد دارد.

قزل رباط

از شهر وان الی قزل رباط شش ساعت [و] بقدر یک ثلث از اول راه زمین پست و بلند [است] .[4] نهرهای عریض عمیق زیادی از راه می گذرد و بعضی پل دارد، پاره[ای] ندارد. کنار نهرها اکثر نیزار[و] در وقت زیاد آبی و زراعت خیلی از این راه گل است و باتلاق.[5] همیشه در این محل شبها مالهای مترددین را به دزدی می برند. از این [١٦٢ ب] نهرها که گذشت می رسد به جبل حمری که از کوههای مشهور موصل است. دنبالهٔ او به این زمینها می کشد. پست و بلند [و] درّه ماهور[است] . بعضی جاها راه عبور تنگ می شود. از جبل که گذشت همه جا جلگهٔ همواری است. در این جلگه دهات و مزارع زیاد است. خود قزل رباط آبادی معتبری است. جمعیت زیادی دارد. مردمش کرد و عرب[اند] . آبش از دیاله [است] . باغات کمی دارد. زراعتش بسیار، برنجکاری هم کمی دارند. کاروانسراهای پوچی به جهت منزل کاروان ساخته اند. جای بسیار کثیفی است.

خانقین

از قزل رباط الی خانقین همهٔ راه دره و دامنه [است] . کوه مختصری دارد. زمینش ریگزار[است] . سنگ کمی دارد. اوّل راه چند نهر آب می گذرد. یکی

٤. «راه خانقین به قزل رباط با اینکه قسمتهایی از آن سنگلاخی است، عریض و زیباست». (سفارت کنت دوسرسی ، ص ٢٣٨).

٥. اصل: بات لاق.

از آنها بزرگ است. پلی دارد. آخر راه سمت چپ بعضی دهات آباد و محل زراعت هست.

آبادی خانقین و حاجی قره

آبادی خود خانقین[۶] در دو طرف رودخانهٔ بزرگی است که آب آن [۱۶۳ آ] از کردستان و زهاب می آید.[۷] آبادی طرف بغدادش موسوم است به خانقین و سمت عجمش را حاجی قره نامند. بسیار جای خوبی است. خیلی آباد [است]. باغات و زراعت خیلی زیادی دارد. نخیلات و مرکبات و اقسام میوه های خوب دارد. مردمش کُرد، عرب، ترک، یهودی، از اکراد عجم خاصه فیلی و کلهر در آنجا بسیار ساکن اند. پل بسیار خوبی دارد.[۸] در طرف حاجی قره کاروانسرایی از بناهای محمّد علی میرزای مرحوم پسر خاقان مرحوم است.[۹] در طرف دیگرش کاروانسرایی از قدیم بوده است. در عهد خاقان مرحوم آبادی حاجی قره در تصرف عجم بوده است. حال در دست روم است. کنار رود، پشت کاروانسرا باغ پرنخل پر مرکبات خوبی دارد.

قلعه سبزی

ازخانقین الی قصرشیرین شش ساعت، همهٔ راه کوهستان ودره ماهور[است]. پرسخت نیست. بعضی جاها سنگ [و] در ثلث اول راه چشمهٔ آب کوچکی است. در وسط راه [۱۶۳ ب] جایی است موسوم به قلعه سبزی.[۱۰] نهر آبی دارد جای بسیار مستعد خوبی است. آبادی ندارد و به همین جهتِ نبودنِ آبادی، بیشتر

۶. «خانقین شهر بزرگ و زیبایی است و نهری پهن از آن عبور می کند و باغهای فراوان دارد». (سفارت کنت دوسرسی ، ص ۲۳۸).

۷. «همان رودخانهٔ زهاب قصر شیرین است که به اینجا می آمد». (سفرنامهٔ عتبات ، ص ۸۷).

۸. «بعد از آن پلی است عالی که دوازده چشمه دارد. مرحوم محمد علی میرزا بنا کرده است». (همان کتاب ، ص ۸۷).

۹. پل خانقین هم از بناهای مرحوم محمد علی میرزاست. (حاشیهٔ متن).

۱۰. ده از دهستان خالصه، بخش مرکزی شهرستان قصرشیرین، ۶ کیلومتری شمال باختر خسروی، کنار جادهٔ قصرشیرین. (فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۵، ص ۳۳۳).

از اوقات در این مکان زوار و کاروان را اکراد برهنه می کنند.[11] رومی نمی گذارد اهل ایران در آنجا آبادی کند. مدعی ملکیت است. ایرانی رومی را ممانعت از آبادی می کند، [به همین جهت] این زمین مستعد، بایر مانده است.

قصرشیرین

از قلعه سبزی الی قصر[12]، یک دو چشمهٔ آب مختصری هست. آخر راه از نزدیک رودخانهٔ قصر باید گذشت. آبادی خود قصر در میان دره ماهوری کنار رود بر بلندی واقع است. کاروانسرای سنگی از قدیم دارد، قدری خراب است. سکنهٔ آنجا کرد[ند]. ده آباد کثیفی است. زراعت و باغ کمی دارد. هندوانه اش خوب می شود. از بناهای سلاطین عجم، دیوار بلند بسیار وسیعی که گو یا باغ بوده است، و بعضی علامات عمارت از سنگ تراشیده که حال همه خراب است، دارد. نهری به جهت [١٦٤ آ] آوردن آب از رودخانه از سنگهای سیاه بزرگ سه طرف نهر، یک پارچه تراشیده اند. علامت این نهر، سنگ زیاده [از حدی است که] از یک ساعت راه پیداست.[13] جای بسیار مستعد خوبی است. حیف که خراب است.

سرپل زهاب

از قصر شیرین الی سر پل هشت ساعت [است]. همهٔ راه کوهستان، دره ماهور پست و بلند [و] در همهٔ راه چشمه ها و آبهای جاری متعدد هست. دو ساعت به منزل مانده، راه هموار است و محل زراعت. آب و گل زیادی دارد. خود سر پل رودخانه ای است، پلی دارد. پیش از آنکه به پل برسد کاروانسرایی

۱۱. اصل: برهنه می کند.

۱۲. مقصود قصرشیرین است. کنت دوسرسی قصرشیرین را، حلوان قدیم می داند. (سفارت کنت دوسرسی، ص ۲۳۵).

۱۳. «آبی که به این قصر آورده اند از راه دور و دره ها گذشته. نهر آن را همه جا با سنگهای بزرگ و بنیان معتبر تسطیح کرده، با مخارج خیلی گزاف به این قصر و عمارات آب آورده اند». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۸۵).

است. بقدر دو بیست خانوار کرد در اطراف کاروانسرا ساکن اند. زراعت زیادی دارند. برنج هم می کارند. کاروانسرا و آبادیشان بسیار کثیف است. آسیایی هم دارند. رودخانهٔ بزرگی از مقابل کاروانسرا می گذرد. اطراف کوههای بزرگ است.

موقعیت زهاب

شهر زهاب [۱٦٤ ب] سمت چپ راه، سه ساعت دور از این محل واقع است. ولایت زهاب جای وسیع معتبری است. شهرش سابقاً شهر آبادی بوده است که از خود این شهر هزار سوار بیرون می آمده است. در هنگامی که محمد علی میرزای مرحوم از جانب خاقان مغفور مأمور به دعوا شد، در آن دعوا شهر زهاب خراب شد که زهاب و سلیمانیه را دولت ایران متصرف شد. حال شهر زهاب نزدیک به هزار خاذ [وار] می شود. وسعت خاک ولایت زهاب یک سمت متصل است به ولایت سنه[۱۴] از طرف شمال. از سمت مغرب متصل است به خاک شهر زور و کرکوک[۱۵]، از طرف جنوب متصل است به عراق عرب [و] از سمت شرق متصل است به کرمانشاه. ولایت بسیار وسیع مستعدی است. گرمسیر [است] و ییلاقهای خوب دارد. مرکبات و خرما خوب می توان به عمل آورد. برنج زیاد می کارند. اگر این ولایت آباد شود [۱٦٥ آ] زیاده از کرمانشاه مداخل دارد.

پای طاق

از سر پل الی پای طاق[۱۶] دو ساعت، همهٔ راه دامنه و کوهستان ولی هموار [است]. اول راه از رودخانهٔ زهاب که پلی دارد می گذرد. همه جا محل زراعت، سکنه اش اکراد و چادرنشین [هستند]. سمت راست راه کوهی است [که] بقدر پنجاه ذرع بر بلندی کوه که بسیار سخت است و نمی توان بالا رفت از

۱٤. مقصود سنندج است.

۱٥. اصل: کرکوت.

۱٦. مقصود طاق گرّی می باشد. «کاروانسرایی که در این مکان قرار دارد، طاق گرّی نامیده می شود و از این نظر اهمیت دارد که بر راه ارتباط با بغداد مسلط است». (سفارت کنت دوسرسی، ص ۲۳۳).

قدیم ایوانی از کوه تراشیده‌اند. می گویند در آن ایوان حوض کوچکی از همان سنگ کوه تراشیده‌اند و صورتی هم از یکی از سلاطین عجم هست. حال زیارتگاه اکراد است. داود کبودسوار نامند.[17] سالی یک مرتبه از اطراف به زیارت آیند و خیرات دهند. عقبهٔ حلوان این کوهستان است که حلوان در زیردست این کوه بوده است که حال هیچ علامتی نیست.[18] خود پای طاق، در زیر گردنهٔ طاق، آسیایی است و آب زیادی [و] درختهای بید خوبی دارد. [۱۶۵ ب] زمینش قدری زراعت، بعضی چمن، هوایش ملایم [و] جای باصفایی است. کبک زیاد دارد. آبادی ندارد. اکراد چادرنشین در آن اطراف هستند.

از پای‌طاق تا کرند

از پای‌طاق الی کرند هفت ساعت [است]. اول راه یک ساعت زیاده گردنهٔ بلند سنگ[ی] سختی است موسوم به طاق گرّا.[19] در سر بلندی گردنه در سمت چپ که کوه است، از سنگ تراشیده دو جرز بالا برده‌اند و طاقی از سنگ بر روی او زده‌اند. قدری از این راه را هم [که] معلوم است سخت بوده است، تراشیده‌اند. این کوهستان همه جنگل است. اکثر از درختش بلوط و انبه [و] همهٔ راه تا دو ساعتی کرند دره و جنگل و سنگ است. آبهای جاری بسیار است.

میان طاق

وسط راه در میان درّه کاروانسرایی است از بناهای مرحوم محمد علی میرزا و

۱۷. «معیرالممالک گفت دربن کوه سخت دخمه‌ای دارد که مقبرهٔ سلاطین قدیم عجم است، حالا به دخمه و دکان آهنگری داود مشهور است». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۸۲).

۱۸. «جغرافی دانان این گردنه را که در میان کردان به گردنهٔ طاق گیرا مشهور است، عقبهٔ حلوان می‌نامند». (سر هنری راولینسون، گذر از زهاب به خوزستان، سفرنامهٔ راولینسون، ترجمهٔ سکندر امان اللهی، انتشارات آگاه، ص ۱۹).

۱۹. اصل: کرا. در سفرنامهٔ عتبات ناصرالدین‌شاه نیز طاق کرّا آمده است: «نزدیک طاق کرای معروف.... رسیدیم». (ص ۸۰). و نیز: «گفتند کرا اسم یکی از ملازمان خسرو و مستحفظ این حدود بوده است و این طاق به او منسوب است». (ص ۸۱ ــ ۸۰).

دهی است موسوم به میان طاق. سکنهٔ آن کردند. زراعت کمی دارند. جای باصفایی است. سردسیر است. کبک بسیار دارد. خرس و خوک هم [۱۶۶ آ] در این کوهستان هست.

میل کرند

از درّه که بیرون رفت تا کرند راه دامنهٔ هموار است. همه‌جا محل زراعت و ایل‌نشین، آبهای جاری [و] زمین سبز باصفا[ست]. دریک ساعتی کرند از سنگ مثل گنبد مدوری میان‌پرچیزی ساخته‌اند، او را میل کرند نامند.

کرند

آبادی کرند در دامنهٔ کوه روی به جلگهٔ کوچکی واقع است. جای خوش‌آب و هوایی است. ده خیلی بزرگ آباد [است].[۲۰] باغات و زراعتش بسیار[و] همه قسم میوه‌است. انگورش زیاد است و بسیار خوب، بخصوص انگور عسکری. زراعت زیادی دارند. سکنهٔ آنجا کردند، از طایفهٔ گوران. خیلی مشهور و رشید [و] صورتهای خوب دارند. همه نصیری[اند]. بیشتر از اهل اینجا چقماق ساز[ند]. چقماقهای اینجا را بسیار به طرف داغستان و لگزی می برند. آب و هوای خوبی دارد. کبک بسیار است. در میان باغستان نزدیک راه، کاروانسرای بزرگی است [که] به جهت منزل زوّار و کاروان ساخته‌اند. [۱۶۶ ب]

هارون‌آباد

از کرند الی هارون‌آباد هفت ساعت [است]. همهٔ راه کوهستان پست و بلند و سنگ سخت نیست. همه‌جا چشمه‌ها[ی] آب جاری [و] محل زراعت هست خاصه در اول و آخر راه. کوهش درخت بلوط و بادام زیاد دارد. کبک همه‌جا هست. خود هارون‌آباد بُلوکی است [که] چند پارچه ده دارد. سکنهٔ آنها

۲۰. «کرند دهکدهٔ بزرگی است که درپای کوهی قرار دارد که در آن غارهای زیادی است. در اطراف آن باغها و تاکستانهای متعدد دیده می شود». (سفارت کنت دوسرسی، ص ۲۳۳).

کلهر[ند].[۲۱] در این محل که منزلگاه است، در دامنهٔ کوهی کاروانسرا و حمامی است. بقدردوبیست خانوار کلهردر آنجا ساکن اند. نهرآبی دارد. بسیار جای ادباری است. آن‌قدرها کیک دارد که زیست در آنجا بسیار مشکل است مگر در بیابان.

ماهیدشت

از هارون‌آباد الی ماهیدشت[۲۲] هفت ساعت، اول راه قدری دامنه و سنگ، بعد از آن کوهستان و دره، وسط راه گردنه‌ای است موسوم به نعل شکن.[۲۳] سنگلاخ است و طولانی. چند چشمهٔ آب جاری دارد. آخر راه متجاوز از دو ساعت، جلگهٔ ماهیدشت است. [۱٦٧ آ] همه جا محل زراعت و آبهای جاری [است]. نزدیک منزل نهر بزرگی است [که] پل سنگی دارد. کاروانسرایی است از بناهای قدیم خوانین زنگنه، بقدر صد خانوار از طایفهٔ کلهر و زنگنه در آنجا ساکن اند. ماهیدشت هم بلوکی است [و] دهات آباد دارد. زراعت زیادی دارند. برنج هم می کارند.

۲۱. «جلگهٔ هارون‌آباد که حاکم‌نشین کلهر است، جلگه‌ای است کم‌عرض طولانی که طول آن از لرستان به خاک کرند کشیده شده است». (سفرنامهٔ عتبات ، ص ۷٦).

۲۲. «یکی از دهستانهای بخش مرکزی، شهرستان کرمانشاهان. جلگه بین دو کوهستان و به دو قسمت بالا و پایین تقسیم شده. مرکز آن قصبهٔ رباط و ییلاق ایلات کلهر و سنجابی است». (فرهنگ معین ، اعلام).

۲۳. «... از راه مشهور به نعل شکن که همه یک‌پارچه سنگ است، می راندم. این راه را نعل‌شکن نمی توان گفت، گردن‌شکن است». (سفرنامهٔ عتبات ، ص ۱۷۰).

موقعیت کرمانشاه

از ماهیدشت الی کرمانشاه چهار ساعت [است] . اول راه جلگهٔ هموار، بعد دره‌ماهور [و] گردنهٔ مختصری دارد. پست و بلند همه‌جا هست الی شهر کرمانشاه. بیشتر از راه محل زراعت [است] . دیمکار[ند] . آبهای جاری هم در بعضی جاها هست. یک ساعت به شهر مانده سمت راست راه دره‌ای است. باغات بسیار دارد تا به آبادی شهر. عمارات و آبادی شهر بر بلندی و دره ماهور واقع است. سمت شمالش جلگهٔ وسیعی است، همه آباد و محل زراعت و باغات. آبادی شهر بر پست و بلند واقع است. چشم‌انداز خوبی دارد. آبش [۱٦٧ ب] زیاد [و] هوایش ملایم [است] . سابقاً این ولایت دهی بوده است.

عمارات شهر

در حکومت مرحوم محمد علی میرزا شهرِ آبادی شد. شاهزادهٔ مرحوم عمارات ملوکانهٔ بسیاری در این شهر ساخته بودند. بسیاری از آنها خراب است. یکی از آن جمله که هنوز قدری صورت آبادی دارد باغی است [که] واقعی از باغات بسیار خوش نشست باشکوه است. عمارت عالی دارد. خود باغ بسیار وسیع است.

قلعه حاجی کریم

این شهر بازارها و کاروانسراها دارد، متوسط. عمارت و باغ خوبی موسوم به

قلعهٔ حاجی کریم در یک ساعتی شهر هم از بناهای مرحوم شاهزاده هست؛ خراب شده بود. عمادالدّوله تعمیر کرده است.[1] جای بسیار باصفایی است. مساجد و مدارس [و] حمامها دارند.

سکنهٔ شهر و کشاورزی

سکنهٔ آنجا از طوایف اکراد[ند] و هوایش ملایم [است] . همه قسم فوا که دارند. حاصلخیز [است و] زراعت دیم و آبی هر دو خوب به عمل می آید. برنج بسیار می کارند.[2] بد نمی شود. مردمش [۱۶۸ آ] خوش صورت، مهربان [و] گزاف گو[یند] . سوارهای خوب دارند.

قره‌سو

رودخانهٔ بزرگی موسوم به قره‌سو که سرچشمهٔ آن از کردستان است از یک فرسخی شهر می گذرد.[3] آبش زیاد و گوارا[ست] . حاصل ندارد [و] بر زمین نمی نشینند، مگر بسیار قلیل، ولی ممکن است سوار کردن این آب بر زمین کرمانشاه.

طاق‌بستان

از کارهای سلاطین عجم رو به‌روی شهر کوهی است موسوم به طاق وسطام.[4] از قره‌سو گذشته، به نیم ساعت فاصله در دامن کوه چشمهٔ آبی است با صفا و زیاد جاری شده به زراعت و دهات می رود.

۱. «عمارت و باغ مرحوم محمد علی میرزا، قلعهٔ حاجی کریم مشهور به دلگشا که عمارت آن را عمادالدوله تجدید و مرمت کرده است» . (سفرنامهٔ عتبات ، ص ۷۱).

۲. «برنج نیلوفری معروف، محصول این سمت است» . (همان کتاب ، ص ۷۲).

۳. قره‌سو از کوههای شاهو سرچشمه می گیرد و در ماهیدشت به رود گاماساب می پیوندد.

٤ . مقصود طاق‌بستان می باشد. طاق وسثام و طاق گستهم نیز گفته شده است. «طاق بستان دهکده‌ای است کنار راه قدیم سنندج به کرمانشاه، بین گاو بنده و کرمانشاه» . (فرهنگ معین ، اعلام) .

آثار قدیم طاق بستان

بر روی این چشمه از خود کوه طاقی تراشیده‌اند. تخمیناً دهن طاق نزدیک به ده ذرع، طولش بیشتر است. بسیار سنگ سختی دارد. این طاق زمین و دیوار و سقفش همه از یک سنگ است که ازخود کوه درآورده‌اند. اولاً جلو طاق را بقاعده نقاشی و اشکال درست [۱٦٨ ب] [و] کیلاوی منبتی بسیار بسیار خوب ساخته‌اند و هردو طرف طاق، هر طرفی صورت ملکی با پرهای بلند از سنگ درآورده‌اند که پنجهٔ پای او در گوشهٔ طاق و پنجهٔ دست او راست [به] وسط طاق رسیده است و در وسط طاق که دست هردو ملک به آنجا دراز است، شکل هلال بزرگی است. چنین معلوم می‌شود که نشان دولتی هلال بوده است. آن‌قدر صورت این دو ملک را بقاعده و درست و استادانه ساخته‌اند[۵] که مافوق آن متصور نیست و در صفحهٔ رو بروی طاق دو مجلس تصویر از سنگ درآورده‌اند.[۵] مجلس بالا، وسط صورت شاپور ذوالاکتاف است با رخت نظام بی‌زیاد و کم [با] شمشیر راست. رو به روی شاپور صورت پادشاهی است [که] با شاپور دست در میان یک حلقه کرده‌اند. گویا رسم معاهدهٔ سابق چنین بوده است.[٦] درپشت سر شاپور، زن شاپور ایستاده است ملبس به لباس [۱٦۹ آ] زنانهٔ فرنگی بدون زیاد و کم، سر و سینه[اش] باز[است]. رخت گشاد [و] بلند [دارد]. در دست او شیردان بزرگی است. زیر این صفحه، صورت شاپور را سوار اسبی کشیده است با زره و کلاه‌خود. سپر و نیزه در دست دارد. بر اسب هم بر گستوان پوشیده است.[۷] در دو صفحهٔ دو طرف شکارگاه است. یکی شکار مرال و آهو[که] جمعی سوار اسب و

۵. اصل: ساخته است ـــ درآورده است.

٦. «دو نفری که در سمت راست ایستاده‌اند اشخاصی را مجسم می‌سازند که از خاندان شاهی هستند. نفر وسط پادشاهی است که حالتی فاتحانه به خود گرفته است؛ دست چپ را بر شمشیر خود نهاده، و دست راست را به حلقه‌ای که با نوار شرابه‌داری تزیین یافته است گرفته، و دارد آن را به شخصی که به نظر می‌آید دارای مقام و منزلتی بلند باشد اعطا می‌کند یا از وی می‌ستاند». (ویلیامز جکسن، سفرنامهٔ جکسن، ترجمهٔ منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، انتشارات خوارزمی، ص ۲ ـــ ۳۵۱).

۷. نویسنده در تشخیص هویت تصویر اشتباه کرده است. شخص سوار بر اسب خسرو و اسب او شبدیز است.

فیل و شتر مشغول شکارند و بعضی را در زیرپای فیل انداخته، بر روی آنها فیل می رانند. صفحهٔ رو بروی او زن و مرد زیادی با اسباب ساز و طرب برگمیها و طراده ها سوارند [و] در میان آب مشغول شکار ماهی و خوک اند. مرد و زن درهم[اند]. همهٔ این تصاویر را درست و استادانه کشیده اند. بعضی را ضایع کرده اند.[۸]

در بیرون طاق باز صفحهٔ دیگری است. هم صورت شاپور است با پادشاهی دیگر بر روی کُشته ایستاده، هردو دست در حلقه کرده اند. یک تصویر ناتمام مجسم هم در کنار چشمه افتاده بود. بعضی سرستون و علامت سنگهای دیگر هم هست [۱٦۹ ب]. احتمال می رود که بنای ساختن عمارت بزرگی داشته اند ناتمام مانده است؛ یا اینکه چیزی بوده، خراب شده است. در این اوقات عمادالدّوله این مکان مهجور را احیاء کرده است. حوض بسیار بزرگی که صد ذرع در صد ذرع بزرگی حوض است در جلو همین طاق ساخته اند که آب چشمه در او جمع شود. باغ بسیار وسیعی ساخته شده است در نهایت صفا. پهلوی طاق هم عمارتی به جهت نشیمن روی به حوض و باغ از آجر ساخته اند. انصافاً جای بسیار خوبی است. در همین طاق وسطام ده معتبری است. زراعت زیاد دارند. خیار این زمین بسیار خوب می شود. مردم شهر در فصل خیار به تفرج طاق وسطام می آیند.

شرح سفر قبلی نویسنده به کرمانشاه

ولایت کرمانشاه از ولایات خوب ایران است. در اول این کتاب اظهار شد که

۸. و یلیامز جکسن ضمن شرح این نقش می نویسد: «ولی در اینجا باز متعصبان، هنرشکنی خود را نشان داده و زیبایی و گیرایی مجسمه را با شکستن سر و پای اسب خراب کرده‌اند». (همان کتاب ، ص ۲۵۷).

۹. تقریرات سیف‌الدوله بسیار مختصر و تا حدودی نیز غیردقیق است. مثلاً تمام اشخاص تصاویر منقوش را شاهپور یا شاهپور ذوالاکتاف دانسته است، ظاهراً او به شاهپور خیلی علاقه‌مند بوده است. قضاوت در مورد هویت اشخاص نقشها فقط مشروط به نوشته هایی است که بعضی از این کتیبه ها دارند. جهت آگاهی دقیق و مبسوط از این آثار به سفرنامهٔ جکسن صفحات ۲۴۷ تا ۲۶۵ مراجعه شود.

بعضی از ولایاتی که سابقاً دیده بودم و روزنامهٔ آن از دست رفت، در هرجا موقعی به دست افتد، مختصراً شرحی نوشته خواهد شد. سفری [۱۷۰ آ] در کرمانشاه بودم. ناخوشی و با بروز کرد. از باب تبدیل هوا به کردستان رفتم.

شهر سنه

از کرمانشاه الی شهر سنه[۱۰] سه منزل، همهٔ راه کوهستان و محل زراعت، آبهای جاری [و] جاهای باصفاست. هم دهات و هم ایلات در راهها هستند. کوهستانش درخت و جنگل [و] کبک بسیار دارد.

آبادی سنه در دره ماهور بر دامن تَلی واقع است. هوایش سردسیر، باغات و درخت زیادی دارد. آبش بسیار است. بازار، مسجد، حمام [و] کاروانسرا دارد ولی به رسم کردی. عماراتش بد نیست. خانه های حکومتی آنجا که از بناهای امان‌الله خان والی است، بر بلندی تلی که سرکوب است بر آبادی شهر، واقع است. عمارات عالی خوش نشستی دارند. سنگهای مرمر بسیار خوب به کار برده اند. سکنهٔ آنجا کرد، مردمش متعصب، خوش‌صورت، شیرین زبان، متملّق [و] بی وفا[یند]. حاصل دیم و آبی هردو قسم دارند. برنج می کارند. انواع فواکه به هم می رسد. [۱۷۰ ب]

موقعیت سنه

ولایت وسیع معتبری است. از طرفی بسته است به کرمانشاه و همدان، از سمتی هم سامان است با ولایات خمسه و مراغه. از جایی سامانش با ولایت شهرزور[۱۱] و سلیمانیه و زهاب یکی است. ایلات بسیار دارد. رودخانه های زیاد، جنگلهای فراوان [و] شکار از همه قسم است.

۱۰. اصل: سینه. مقصود سنه یا سنندج است.

۱۱. شهر زور در جنوب شرقی سلیمانیه، نزدیک مرز ایران و عراق و در خاک عراق قرار دارد. (فرهنگ معین، اعلام).

فیله کیجه

از جملهٔ حیوانات در بلوک جوانرود کردستان[۱۲] در جنگل حیوانی است به بزرگی آهو و مثل آهو. فرقی که با آهو دارد این است [که] پوزهٔ این قدری کوتاهتر از پوزهٔ آهوست و رنگ پوستش به رنگ سنجاب، بسیار خوب، تیغه‌دار، قدری موی این زِبر است. از غرایب این است که این حیوان ابداً دُم ندارد. اکراد او را فیله کیجه نامند. گوشتش حلال است و با گوشت آهو فرقی ندارد.

رود قره‌سو

سرچشمهٔ رودخانهٔ قراسو از بلوک روانسر[۱۳] کردستان است. چشمه‌ای است بقدر ده سنگ آسیا. آب از دامن کوهی کوچک درآمده، [۱۷۱ آ] جاری می‌شود. از همین سرچشمه می‌توان آب را از رفتن به سمت دره منع کرد و از دامنه برد که در کرمانشاه به همهٔ زمینها سوار شده بی مصرف نرود.

سریش آباد

درسریش آباد[۱۴] که دهی است ازبلوک اسفندآباد[۱۵] کردستان، معدن مرمربسیار خوبی دارد. در خود کرمانشاه جایی است موسوم به حاجی آباد، سنگی از کوه آنجا می‌آورند [که] به حسب سرخی و خالهای الوان مثل سنگ سماق [است و از آن] ستونها وپارچه‌های بزرگ هم می‌توان درآورد. به سختی و صُلبی سنگ سماق نیست.

از کرمانشاه تا بیستون

از کرمانشاه الی بیستون شش ساعت، همهٔ راه دامنه و ریگ[است] . سنگ

۱۲. ده مرکز دهستان جوانرود، شهرستان سنندج، ۴۷ کیلومتری جنوب خاوری پاوه واقع می‌باشد. (فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۵، ص ۱۰۹).

۱۳. بخش روانسر جزو شهرستان سنندج و مرکز آن روانسر است، در۷۶ کیلومتری شمال باختری کرمانشاه قرار دارد. (همان کتاب ، ص ۲۰۷).

۱۴. ده‌از دهستان اسفندآباد قروه،شهرستان‌سنندج،۹کیلومتری‌شمال قروه. (همان‌کتاب ، ص۲۳۹).

۱۵. یکی از دهستانهای قروه، شهرستان سنندج. (همان کتاب ، ص ۱۱).

کمی دارد. در دو ساعتی شهر از رود قره‌سو عبور باید کرد. پل سنگی خوبی از بناهای خوانین سابق زنگنه دارد. کاروانسرایی هم در مقابل پل ساخته‌اند. قدری خراب است. اکثر از راه محل زراعت [است]. آب در بعضی جاها هست. اهل زراعت قدری از راه دورند.

بیستون

خود بیستون دهی است از بلوک [۱۷۱ ب] چمچمال[۱۶] کرمانشاه که بُلُوک بُزرگ با منفعت کرمانشاه است. برنج بسیاری می کارند. خود بیستون کاروانسرا و دهی است [و] در دامنهٔ کوه سنگی بسیار مرتفعی واقع است. سکنهٔ آن کرد[ند]. حمامی هم دارد.

آثار حجاری

از دامنهٔ این کوه چشمهٔ آبی درآمده به طرف بیابان می رود. در سر این چشمه، صفحهٔ چند تصویر از عهد سلاطین عجم از سنگ درآورده بودند. حال محکوک است. به دقت که ملاحظه کنند علامت جزیی دیده می شود. از این محل بالاتر که نمی توان رفت مگر بسیار به سختی و صعوبت؛ تصویر یکی از سلاطین عجم است بر تختی نشسته، جمعی از اسرا را قطار بسته به حضور او آورده‌اند[۱۷] و در پهلوی او روی به مشرق پارچه[ای] از این کوه بزرگ سخت را تراشیده، جلو او را هموار کرده‌اند. بنای عمارتی عالی مثل تخت جمشید داشته‌اند [که] ناتمام مانده است. بعضی [۱۷۲ آ] سنگهای سرستون بزرگ منبت شده و پاره[ای] ستونهای شکسته در دامن این کوه و پشت کاروانسرا هست. این آبادی حمام و چاپارخانه دارد. پشه در این ده و در تمام این بلوک به طوری است که انسان را

۱۶. چمچمال: یکی از دهستانهای صحنه، شهرستان کرمانشاهان (= باختران فعلی). این دهستان در جنوب و باختر صحنه واقع شده است. (همان کتاب ، ص ۱۲۹).

۱۷. «شاه، که چهرهٔ اصلی در آن مجموعه است، کسی جز داریوش نیست. کمانی در دست چپ دارد و دست راست را، همچنانکه فرمان محکومیت نه تن اسیری را که دست بسته و ریسمان بر گردن در برابرش ایستاده‌اند بر زبان می راند، بلند کرده است. . . .» . (سفرنامهٔ جکسن ، ص ۲۰۸).

شبها مجال راحت نمی دهند.

از بیستون به صحنه

از بیستون الی صحنه شش ساعت [است] . دو راه دارد: یکی از دامنه می گذرد. زمین خشک، ریگ بوم، همه جا محل زراعت و آبادی [و] نهرها و چشمه های آب جاری هست. راه دیگر از وسط جلگه می گذرد. قدری نزدیکتر ولی به جهت برنجکاری و رودخانه و نهرهای زیاد از جهت آب و گیل قدری سخت می گذرد. همه جا محل زراعت و آبادی است. رود گاماسا[ب][18] که از رودهای مشهور و سرچشمهٔ او از کوهستان نهاوند است همه جا از این جلگه گذشته می رود تا با قره سو یکی شوند. آخر جلگهٔ چمچمال یک دو ده بسیار باصفایی است. درختهای بید و کبوده[19] زیادی دارد. [۱۷۲ ب] در یک ساعتی صحنه نزدیک رودخانه در دامنه بر بلندی تلّی، علامت قلعه از قدیم هست که حال خراب است. این تل اول صحنه و آخر چمچمال است.

صحنه

خود صحنه[20] ده بزرگ خوبی است، در دامنهٔ کوه باغات زیاد، زراعت بسیار [و] جمعیت کلی دارد. جای خوش آب و هوایی است. آبش از همان دامن کوه خودش چشمهٔ خوبی درآمده، به طرف قبله جاری است [که] به آبادی و باغات آنجا می رود. بعد به زراعت می برند. کبک بسیاری دارد. همه قسم میوه در این ده هست. مردمش نُصیری[21] [اند] . زبانشان کردی و ترکی [است] .

۱۸. این رود از کوههای الوند سرچشمه گرفته، پس از پیوستن با قره سو، کرمانشاه را مشروب می کند. در لرستان آن را صیمره می گویند.

۱۹. درخت نبریزی. در برخی از کتب کبوده مرادف با سپیدار نیز ذکر شده است. (فرهنگ معین ، ج ۳).

۲۰. بخشی از شهرستان کرمانشاهان (= باختران فعلی) ، واقع در شمال غربی آن. (فرهنگ معین ، اعلام).

۲۱. نصیری Nosayri منسوب به نُصَیر که یکی از فداییان حضرت علی (ع) بود. (غیاث اللغات) . اهل حق، علی اللهی . (آنندراج) .

از صحنه تا کنگاور

از صحنه الی کَنگَوَر شش ساعت [است]. دو راه دارد:

یک راه از میان آبادی و باغات ده گذشته از گردنهٔ سختی که در پشت ده واقع است بالا رفته، تمام راه را از دره و کوهستان می گذرد، تا به خود کنگور برسد. یک مزرعه کوچکی موسوم به قرونیه در وسط راه است که این راه را گردنهٔ قرونیه گویند. [۱۷۳ آ] پنج شش خانوار رعیت در این مزرعه ساکن اند. کبک در این کوهستان بسیار است. راهش سخت‌تر از گردنهٔ بید سرخ ولی نزدیکتر است. هروقت در آن راه از جهت دزدی اکراد اغتشاشی باشد از این راه عبور می کنند.

راه بید سرخ

و اما راه بید سرخ: اول راه دامنه و ریگزار [است]. بعضی محل زراعت و آب جاری دارد. وسط راه گردنه‌ای است طولانی [و] سنگ[ی]،[22] پست و بلند [دارد]. کبک زیاد دارد. آخر راه دامنه و محل زراعت [و] آب جاری [است]. در یک ساعتی کنگور رودخانه ای است، پلی دارد. ازپل که گذشت دامنه و هموار[و] محل زراعت است الی کنگور.

کنگاور

آبادی کنگور در دامنهٔ کوه روی به جلگه که به طرف شرق و شمال آنجاست، واقع است، قصبهٔ معتبری است.[23] سکنهٔ آن از ترکهای افشار و کرد [و] هوایش مایل به سردی [است]. زراعت زیادی دارند. باغشان بقدر زراعتشان نمی شود. برنجکاری کمی هم دارند. آبشان از رود و قنات [است].

۲۲. «... خلاصه راندیم تا به گردنهٔ بید سرخ رسیدیم. این گردنه سخت بزرگ نیست.» (سفرنامهٔ عتبات ، ص ۵۳).

۲۳. «کنگاور شهر کوچکی است با قدمت بسیار که مستقیماً بر سر راه بیستون به همدان قرار گرفته است». (سفرنامهٔ جکسن ، ص ۲۷۳).

کنگوربلوکی است[که] دهات ومزارع متعدد دارد.[۱۷۳ ب] عمارات خوانین آنجا جای خوبی است. کاروانسرا و بارانـدازی دارند. بازار، مسجد [و] حمامها دارند. جای بدی نیست. قلعهٔ موسوم به قهقهه[۲۴] [در] این ولایت است. در یک سمت از دیوار آنجا حال پارچه های سنگ بزرگ و ستونهای قوی بعضی بر پا و پاره[ای] ریخته، موجود است. از این علامات معلوم می شود که در قدیم قلعهٔ سخت و بنای بسیار عجیبی بوده است. از کنگور دو سه راه به بعضی از ولایات عراق می رود. هریک از آنها را که دیده ام، مختصراً ذکر می کنم.

اسدآباد

از کنگور الی اسدآباد[۲۵] شش ساعت، اول راه قدری دامنه وپست و بلند، بعد از آن جلگهٔ وسیع هموارى است. دهات آباد دارد. همه جا محل زراعت [و] آبهای جاری در بعضی جاها هست. رودخانه از وسط راه می گذرد، پلی دارد. آبادی قصبهٔ اسدآباد در دامنهٔ کوهی رو به قله واقع است. جای آبادی است. زراعت زیاد [و] باغات بسیار دارد. هوایش سرد، مردمش ترک زبان [و] از [۱۷٤ آ] طایفهٔ افشار[ند]. عمارات خوانین آنجا خوب است. حمام، مسجد [و] بازاری دارند.

از اسدآباد به همدان

از اسدآباد الی همدان هفت ساعت، اول راه گردنه ای است خیلی سرابالا. همهٔ این گردنه از سرابالایی و سرازیری که از میان دره می گذرد تا زاغه که اول ده همدان و در دامنهٔ کوه [است]، همین گردنه به طرف جلگهٔ همدان واقع است. چهار فرسخ در سمت سرازیر گردنه به طرف زاغه، بعضی چشمه ها و آبهای

۲٤. ویلیامز جکسن می نویسد: «واژهٔ کنگاور یا کنگور یا کنکور را می توان مشتق از صورت فرضی اوستاییKanha - Varaدانست که به معنای «حصار کنگهه» یا «حصار کنگ» می باشد». (همان کتاب، ص ۲۷٦). احتمال دارد که قهقهه شکل دگرگون شده کنگهه باشد.

۲۵. بخشی از شهرستان همدان که بر سر راه تجارتی تهران ــ بغداد قرار گرفته است. (فرهنگ معین، اعلام).

جاری هست. همه‌جا کبک زیاد است. در زمستان و ایام برف مردم در این راه بسیار صدمه و اذیّت می کشند.

زاغه

زاغه[۲۶] ده آباد پر باغ با زراعت خوبی است. ملک قراگوزلوهای همدان است. از زاغه الی شهر همدان دامنه و جلگه، همه‌جا دهات آباد، آبهای جاری، محل زراعت [و] جاهای باصفاست، خاصه در فصل بهار و تابستان.

از کنگور الی توسرکان هفت ساعت [و] همهٔ راه کوهستان است ولی نه سخت. اطراف راه محل زراعت [۱۷٤ ب] [و] دهات آباد بسیار است.[۲۷]

تویسرکان

آبادی توسرکان دوده بل دو قصبهٔ معتبری است که یکی تُو و دیگری سرکان است[۲۸] که در محاوره اسم هردو برده می شود. در دامنهٔ کوه الوند رو به جنوب به طرف جلگهٔ مختصری واقع است. این جلگه بسیار آباد است. محل زراعت، دهات آباد [و] آبهای جاری بسیار دارد. باغاتشان خیلی زیاد [و] همه‌قسم میوه دارند. سیب و گلابی اینجا را زمستانها حمل به بغداد کنند. این دو آبادی جمعیت زیادی دارد. مسجد، حمام، بازار[و] همه‌چیز دارند. درواقع قصبهٔ خیلی معتبری است. هوایش سرد [و] کوهش همیشه پر از برف [است].

ملایر

از توسرکان الی ملایر پنج ساعت، اول راه دره ماهور[و] آخر جلگهٔ هموار

۲۶. محتملاً مقصود از زاغه ده از دهستان چهاربلوک بخش سیمینه رود شهرستان همدان است که در ۱۱ کیلومتری جنوب باختری بهار واقع است. (فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۵، ص ۲۱۰).

۲۷. مقصود نویسنده راهی است که از کنگاور به نهاوند می رود. این مطالب مربوط به سفر قبلی اوست.

۲۸. «بالجمله قصبهٔ توی را ملاحظه کردم. در دهنهٔ الوند واقع شده و به طول افتاده است. از آنجا به فاصلهٔ جزیی، قصبهٔ سرکان در یکی از دره‌های الوند واقع شده». (سفرنامهٔ عتبات ، ص ۱۸۲).

[است]. همه جا محل زراعت و دهات آباد هست. خود ملایر قصبه ای است. محل زراعت [و] باغات زیاد دارد. انگورش بسیار است. شیرهٔ انگور این ولایت در اکثر از بلاد ایراد معروف است. مردمش اکثر از الوار[ند] . هوایش معتدل [۱۷۵ آ] [است]. مرحوم شیخ الملوک پسر خاقان مغفور از جهت اینکه دخترزادهٔ شیخ علی خان زند بود، ملایر ملک ایشان بود و هم مأمور به حکومت. زیاده از حد گنجایش این قصبه، در اینجا عمارات عالی و باغات بسیار باصفا [و] خیابانهای طولانی ساخته بودند. اکثر آنها خراب بل معدوم است. جای بدی نیست. دهات و مزارع خوب دارد. خود این قصبهٔ ملایر جمعیتی دارد. بازار، حمامها، مساجد، کاروانسرا [و] همه‌چیز دارد. مختصر شهری است.

نهاوند

از ملایر الی نهاوند هشت ساعت، همهٔ راه کوهستان [است]، مگر قدری از اول راه. همه جا دهات آباد، محل زراعت [و] آبهای جاری هست. کبک بسیاری در این کوهها و دره ها موجود است. خود نهاوند ازولایات مشهورعراق عجم است. دهات و مزارع [و] جاهای بسیار باصفای خوب دارد. آبادی خود نهاوند در دامنه و اطراف کوه کوچکی بر زمین پست و بلندی واقع است. آن‌قدر آبهای جاری و باغات خوب [۱۷۵ ب] دارد که شرح آنها در این مختصر نگنجد. مردمش از طوایف الوار، مهربان، خوش‌رو، خوش‌مو[و] عیاش[اند]. همهٔ خانه ها آب جاری و درخت دارد. مساجد باصفا دارند. بازار وحمامها[و] کاروانسراها دارد. ولایتی است. مرحوم محمود میرزای پسر خاقان مغفور که حاکم نهاوند بود، قلعه و عمارات بسیار خوبی بر بلندی همین کوهی که در وسط آبادی‌واقع است، ساخته بودند موسوم به رو یین‌دز[۲۹]، اگرچه اکثر از آنها خراب است با وجود خرابی بازهم دارالحکومهٔ نهاوند است. رودخانهٔ مشهور گاماساب از کوه اینجا جاری شده، از میان جلگه گذشته به طرف کرمانشاه می رود. رود بزرگی است.

۲۹. اصل: رواین دز.

غار نهاوند

در نزدیکی نهاوند از جمله چیزهای غریب در دامنهٔ کوه شکافی است[۳۰] [و] در آن شکاف مغاره‌ای است که سر و بن او معلوم نیست. مثل آب انباری دریاچه‌ای است پر از آب، گاهی از جهت هوا موج می زند و صدایی مثل اینکه [۱۷٦ آ] این آب جریان دارد، می کند ولی معلوم نیست از کجا آمده به چه جا می رود. بر پوست گردو چراغ گذارده در آن آب می اندازند. اگر هوا گذارد چراغ را به حالت روشنایی بماند، بسیار دور می رود و آخر آن مغاره معلوم نیست.[۳۱] بر رو یهمرفته نهاوند بسیار ولایت جمع باصفای خوبی است.

بروجرد

از ملایر الی بروجرد شش ساعت، اول راه بقدر دو ساعت جلگه، بعد از آن درّه و کوهستان، بعضی جاها آباد و محل زراعت است. در ثلث آخر راه دهی است موسوم به دره کرک[۳۲] که هندوانهٔ آنجا در عراق عجم مشهور است. آبادی بروجرد در دامنهٔ هموار واقع است. شهر خوبی است. قلعه دارد. بازارها و حمامها [و] کاروانسراهای خوب دارد. عماراتشان بد نیست. هوایش سرد [و] مردمش از طوایف الوار[ند]. آن‌قدرها باغات باصفا و تکایای خوب در اطراف این شهر هست که چشم [۱۷٦ ب] از سیر آنها باز ماند.

مسجد شاه

مساجد و مدارس متعدد دارد. بهتر از جمیع مساجد آنجا، مسجد شاه است که خاقان مرحوم ساخته اند. مسجد بسیار خوبی است. عمارات حکومتی آنجا که از بناهای حسام السلطنه پسر خاقان مرحوم است، بسیار عمارات عالی خوبی بوده

۳۰. «این کوهها راکرم کوه می گویند». (سفرنامهٔ عتبات ، ص ۱۸۷).

۳۱. «و نیز گفتند درین کوه غاری است وسیع و طولانی که مکرر با چراغها به آن داخل شده و مسافتی طی کردند، پایان آن دیده نشد....». (همان کتاب ، ص ۱۸۷).

۳۲. در سفرنامهٔ عتبات نام این دره به صورت دره کرکر آمده است: «از دولت‌آباد به سامان که انتهای ملایر و از آنجا به دره کرکر و از آنجا بروجرد می رود». (همان کتاب ، ص ۱۸۸).

است. حال اکثر از آنها خراب است.

باغ شاه

در خارج شهر مرحوم حسام السلطنه باغ بسیار بزرگی موسوم به باغ شاه ساخته اند. در وسط باغ عمارت مرتفع بسیار خوبی [با] حوضهای بزرگ، خیابانها [و] گلستانها [دارد]. واقعی باغی به این صفا کمتر دیده شده بود. حال گو یا خراب است. در این شهر رسم نیست اطراف باغات را دیوار بکشند، در عوض دیوار نهری می کنند. دو سمت نهر را درختهای بسیار درهم با درختهای گل سرخ و نسترن می کارند. داخل شدن سوای از دری که دارد ممکن نیست. ولی از نبودن دیوار همهٔ باغات [۱۷۷ آ] به تمام تجلّی به نظر بیننده جلوه کند. اطراف این شهر در فصل بهار قطعه[ای] از قطعات بهشت است. آن قدر بلبل در این باغات هست که از بانگ[۳۳] نوای آنها انقلاب در حالت شنونده، به هم رسد. همه قسم فواکه بسیار است خاصه انگور. محصولات دیمی و آبی [و] برنجکاری زیاد دارند. اهلش در عملِ چیت سازی استادند. چیت و قلمکار این ولایت به همه ولایات ایران و خارج ایران می رود. مردمش از طوایف الوار[ند]. خوش رو، خوش مو، شیرین زبان، به دل نزدیک، مهربان [و] عیّاش[اند]. بر روی هم رفته ولایت جامع خوبی است.

سلطان آباد

از ملایر الی سلطان آباد عراق[۳۴] سه منزل، همه جا دهات آباد و مزارع بسیار است. بعضی از راه دامنه [است]. خود سلطان آباد در اراضی ولایت کزّاز[۳۵] در جلگه[ای] که یک سمت او کویر و نمکزار است، واقع است. بنای این شهر از

۳۳. اصل: بنگ.

۳۴. در شهریور ۱۳۱٤ هـ. ش. به موجب تصویبنامهٔ هیئت وزیران نام عراق (سلطان آباد) به اراک تبدیل گردید. (فرهنگ معین، اعلام).

۳۵. کزاز Kazzaz: یکی از دهستانهای بخش آستانه، شهرستان اراک. (فرهنگ معین، اعلام).

یوسف‌خان گرجی خاقان مرحوم است که حاکم [۱۷۷ ب] و سپهدار عراق عجم بود.[۳۶] شهری است کوچک، قلعه و خندقی دارد. بازارها و کوچه‌های شهر را به خط مستقیم و بقاعده ساخته‌اند. کاروانسرا و مسجد حمام [و] همه‌چیز دارد. ارگ و عمارات حکومتی آنجا بد نیست. باغات و زراعت دارند. سکنهٔ آنجا اکثر از اهل کَزّاز و فراهان[اند] . متفرقه هم در آنجا هستند. از جهت کویر نمک[۳۷] زمستانش سرد و تابستانش گرم شود. آبش از قنات [است] . حاکم نشین بعضی از ولایات عراق است. از ولایات عراق آنچه را دیده بودم مختصری ذکر شد. باز معاودت بر راه خود نمایم.

۳۶. بنای آن (= اراک) جدید و در سال ۱۲٤۰ هـ. ق. به توسط یوسف‌خان معروف به گرجی در زاویهٔ جنوب غربی دشت فراهان بنا شده. (فرهنگ معین ، اعلام، ذیل اراک).

۳۷. اصل: کبیر و نمک.

ادامهٔ سفر از عراق به ایران

از تویسرکان تا همدان

از تویسرکان الی همدان دوازده ساعت، اول راه بقدر دو ساعت از راه دامنه و سنگ ولی هموار [است] . دهات آباد پر درخت باصفا وآبهای جاری [و] محل زراعت همه جا هست. بعد از آن تا دو فرسخی همدان یک گردنهٔ پرسنگ بسیار سختی است، خیلی بلند و سرازیر. از کوه الوند باید [۱۷۸ آ] گذشت. پاره[ای] جاهای تنگ بد دارد ولی کوهش پر از سبزه و گل [است] . کبک بسیار دارد. از بلندی گردنه که قدری به طرف همدان سرازیر آمدی، در این دره همه جا چشمه های آب جاری [و] درختهای بید بسیار است. به گُشادی درّه که رسید تا جلگهٔ همدان همه جا باغات باصفا، رودخانه ها، زمینهای سبز[و] آبادیهای خوب بسیار است. دو ساعت [به] جلگهٔ همدان هم، همه جا محل زراعت، آبهای جاری، باغات باصفا، مزارع و دهات خوب هست تا به خود شهر.

همدان

آبادی شهر همدان در دامنهٔ الوند واقع است. از شهرهای مشهور ایران است. شهری است بزرگ، پرباغ و درخت. آبش ازچشمه و قنات [است] . گوارا نیست. هوایش سرد [و] در میان همدانیها مثل است که شخصی از سرما پرسید دولتخانه های شما کجاست؟ گفت: همدان. عماراتش بد نیست. حمامها و بازار

و کاروانسراها [و] مساجد دارند. مسجد بسیار عالی خوبی برحسب امر خاقان مرحوم در [۱۷۸ ب] همدان ساخته شد. خاقان مرحوم به رحمت خدا رفت و این عالی بنا ناتمام ماند. اکثر از فواکه در این شهر هست. انگور بسیار دارند. مردمش ترک زبان [و] در صنعت دبّاغی و سراجی و کارهایی که متعلق به چرم‌دوزی است، مشهورند. زراعت بسیار دارند.

وضع دیه‌ها

جلگهٔ همدان خیلی آباد است، چون خوانین و رؤسای طوایف و بزرگان [و] نوکر[ان] در دهات ساکن‌اند، به این واسطه هریک از دهات همدان واقعی قصبهٔ معتبری است. در همهٔ دهات عمارات عالی، باغات باصفای بسیار خوب و همهٔ مایحتاج زندگانی موجود است.

ساکنان

طوایفِ قراگوزلو و طایفه[ای] از ترکمان در اطراف همدان ساکن‌اند. سکنهٔ شهر مسلم، نصارا و یهود[ند].

محصولات

گندم این ولایت بسیار خوب است. جز حاصل برنج همه‌قسم زراعت دارند. کاهوی این شهر زیاده از حد بیان خوب می‌شود.

شیرسنگی

از جملهٔ غرایب در خارج شهر در بیابان صورت شیری از سنگ [۱۷۹ آ] تراشیده، گذاشته است. هروقت هوا حبس شود [و] باد نباشد، [اگر] خواهند باد بوزد، جمعی می‌روند و این صورت شیر را بسیار جزیی از جای خودش حرکت می‌دهند. تا چند روز باد می‌آید به شدّت. هیچ خلافی در این حکایت نیست.

معادن

زمینهای اطراف شهر را می کنند [و] خاکش را در آب می شویند. پارچه های طلای ساخته، سنگهای قدیمی از طلا و نقره و مس، سنگهای مختلف مثل عقیق و سلیمانی به خطهای مختلف و نقشها[یی] از تصویر آدم و جمیع حیوانات بر آنها نقش کرده، پیدا می کنند. گاهی یاقوت سرخ و کبود و زرد [و] گاه زمرد یافت می شود. بعضی اشکال مجسمهٔ کوچک پیدا شده است. یهود آنها را خریده به فرنگیها می فروشند و به خارج می فرستند. ریگ و خاک رودخانه را هم می شویند. بعضی پارچه های طلا پیدا می کنند. جمعی هستند که گذرانشان از همین ممر می شود. مردمش بدلهجه، مفسد، طمّاع، ممسک [و] جسته جسته در میان آنها مردم خوب پیدا می شود. [۱۷۹ ب]

ببوک آباد

از همدان الی ببوک آباد که مشهور به بی ببک آباد است هشت ساعت [است]. [۱] تا دو ساعت اول منزل دهات آباد، محل زراعت، آبهای جاری، عمارات و باغات بسیار است. بعد از آن کوهی است موسوم به قانلی داغ. [۲] نزدیک به چهار ساعت باید از آن کوه گذشت. آب و آبادی ندارد. بقدر یک ساعت به آخر کوه مانده، چشمهٔ کوچکی است. قراولخانه[ای] در سرچشمه ساخته اند به جهت اینکه گاهی اشرار طوایف در وقت عبور قافله دست انداز[ی] می کنند. پس از گذشتن از کوه، جلگهٔ ببوک آباد است. به فاصلهٔ دو ساعت یا زیاده به آبادی ببوک آباد می رسد. ده بزرگ معتبر آبادی است. زراعت زیاد [و] باغات بسیار دارند. باراندازهای بسیار به جهت عبور قافله ساخته اند. آبش از قنات [و] هوایش ملایمتر از خود همدان [است]. مردمش ترک زبان[اند]. سالهای سال است که مالکین این ملک از عرفای [۱۸۰ آ] ایران اند و مردمان خوبی هستند.

۱. در سفرنامهٔ عتبات بو بوک آباد (ص ۳۹) و در پیوست همین کتاب (شرح منازل) ببوک آباد (ص ۲۲۰) آمده است. ببوک آباد دهی از دهستان شراء بخش کبودرآهنگ شهرستان همدان می باشد.

۲. «کوه بزرگی هم از دور سمت چپ جاده پیدا بود. مه داشت. گفتند قانلی داغ است». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۳۹).

کنه و شب گز در این ده بسیار است.

زره

از ببوک‌آباد الی زره شش ساعت [و] همهٔ راه هموار [است]. طرفین راه همه‌جا محل زراعت، آبهای جاری، دهات معتبر [و] باغات خوب هست. در وسط راه رودخانهٔ بزرگی است که در بهار آبش خیلی زیاد شود. پل سنگی بر روی او ساخته‌اند. خود زره بسیار ده کثیف پوچی است.[۳] در دره ماهور واقع است. آب و زراعت کمی دارد. چاپارخانه در خارج ده هست. معدن شب گز و کنه خانه‌های این ده است. مردمش ترک [اند].

نوبران

از زره الی نوبران[۴] ده ساعت، سه ساعت از اول منزل جلگه و دامنهٔ هموار است. بعد از آن همهٔ راه دره‌ای است و گردنه[ای] دارد موسوم به گردنهٔ دخان، سخت نیست. همه‌جای راه بعضی آب و محل زراعت دارد. آخر راه به رودخانهٔ موسوم به مزدغان‌چای[۵] می‌رسد. تا کنار این رودخانه خاک همدان است. از [۱۸۰ ب] رودخانه که گذشت ولایت ساوه است.[۶]

آبادی نوبران بر بلندی تلی واقع است. ده آبادی است. سکنهٔ آن ترک [و] از طایفهٔ خلج [اند]. زراعت و باغات زیادی دارند. بادام، انگور و گردوی این ده

۳. «سمت چپ جاده زهابی مثل زاینده‌رود است. قریهٔ زره که منزل قافله و کاروان است، سر راه بود. ده معتبری بود». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۳۹).

۴. قصبهٔ مرکزی بخش مزدقان چای، شهرستان ساوه، استان مرکزی. در ۶۰ کیلومتری باختر ساوه، کنار راه ساوه به همدان واقع است. (فرهنگ معین، اعلام).

۵. در حال حاضر مزدقان. قصبه‌ای جزء بخش نوبران شهرستان ساوه. (فرهنگ معین، اعلام). در سفرنامهٔ عتبات مزلقان چای آمده است: «مزلقان‌چای هم در سمت چپ جاده است که در میان دره جاری است». (سفرنامهٔ عتبات، ص ۳۵).

۶. «امروز باید به نوبران برویم که آخر خاک ساوه و ابتدای خاک همدان است. اما نوبران از قلمرو ساوه است». (همان کتاب، ص ۳۵).

خوب می شود و بسیار هوایش ملایم [است] .

ساوه

ولایت ساوه جای خوبی است. دهات و مزارع بسیار خوب دارد. انجیر و انارش در همهٔ ایران مشهور است. انارش را به کرمانشاه، همدان، همهٔ عراق عجم و طهران و قزوین، خمسه[7]، رشت و به همهٔ ولایات آذربایجان برده، به قیمت زیاد می فروشند.

آزادکین

از نوبران الی آزادکین[8] نه ساعت، همهٔ راه کوهستان، دره ماهور[و] سنگلاخ [است]. در بین راه دهات آباد، آبهای جاری [و] باغات و مزارع بسیار است. جای باصفایی است. آبادی آزادکین در میان دره واقع است. ده آبادی است. محل زراعت و باغات دارد. مردمش ترک[اند] .

خانی آباد

از آزادکین الی خانی آباد [۱۸۱ آ] هشت ساعت [است] . اول منزل بقدر یک ساعت از راه دره‌ماهور، محل زراعت [و] آب جاری دارد. بعد از آن جلگهٔ وسیع هموراری است بی آب و آبادی. یک ساعت و نیم به خانی آباد مانده، دو ده و محل زراعت و آب هست. آبادی خود خانی آباد در جلگه واقع است. ده آباد کثیفی است. زراعت زیادی دارند. باغ ندارند. خربوزهٔ این ده خوب می شود. از دهات ولایت زرند[9] است.[10]

۷. مقصود زنجان است.

۸. در فرهنگ جغرافیایی ایران آزاد کردن و آزادقین نوشته شده است و آن دهی از دهستان حومه بخش خرقان شهرستان ساوه می باشد.

۹. زرند: بخشی است جزو شهرستان ساوه. خاک آن بسیار حاصلخیز است. (فرهنگ معین ، اعلام).

۱۰. «ده‌خانی آباد زرند که منزل زوار و قافله و کاروان است و از رباط کریم یکسر به اینجا می آیند زیر همین تپه به فاصلهٔ یک میدان است» . (سفرنامهٔ عتبات ، ص ۳۲).

رباط کریم

از خانی آباد الی رباط کریم[11] نه ساعت، همهٔ راه هموار، بعضی پست و بلند کمی دارد. اول راه تا دو ساعت آبادی و آب هست ولی از خانی آباد تا آخر این آبادیها [که] همهٔ آبهایشان شور مزه است؛ دیگر آبادی و آب نیست. ثلث آخر راه از رودخانهٔ شور[12] باید گذشت. بعد از عبور از رودخانه در دو فرسخی رباط کریم کاروانسرای بزرگی است خراب. نیم ساعت به رباط کریم مانده، نهر آبی [۱۸۱ ب] می گذرد. آبادی رباط کریم در دامنه و جلگهٔ همواری واقع است. یکی از دهات آباد معتبر طهران است. زراعت زیاد [و] باغات بسیار دارند. خربوزه و انگورش خوب است. آبش از قنات و رود [است] . سکنهٔ زیادی دارد. کاروانسرای خوبی از عهد مرحوم خاقان به جهت منزل کاروان ساخته اند. چاپارخانه دارد.

طهران

از رباط کریم الی دارالخلافهٔ طهران هفت ساعت [است] . بعد از یک ساعت از رباط کریم از رود کرج عبور باید کرد. پلی هم دارد. همهٔ راه جلگه و هموار، محل زراعت، قنوات جاری [و] دهات آباد متصل به هم است تا به آبادی شهر برسد. شرح آبادی و صورت حال دارالخلافه در ابتدای تحریر کتاب نوشته شد. دیگر حاجت به تکرار نیست.

حرکت به سوی مشهد

پس از ورود به دارالخلافه [و] دیدن اقارب و عشایر، انجام بعضی از امور مایهٔ تأخیر در حرکت شد. روز جمعهٔ ششم شهر ربیع الثانی ۱۲۸۳ [هـ . ق] به عزم آستان بوس حضرت [۱۸۲ آ] رضا علیه السّلام از دارالخلافه حرکت نمودیم.

۱۱. قصبه جزو بخش شهریار شهرستان تهران، ۲۴ کیلومتری جنوب علیشاه عوض و بر سر راه آهن تهران به قم واقع است.

۱۲. این رود چون از نمکزار می گذرد و آب آن شور است، به این نام خوانده می شود.

از طهران به مشهد

خاتون آباد

از دارالخلافهٔ طهران الی خاتون‌آباد[1]، شش ساعت [است]. همهٔ راه هموار مگر بقدر دو ساعت از وسط راه که از دامنه می گذرد، بلند و پست کمی دارد.[2] در همهٔ راه دهات و مزارع، باغات [و] آبهای جاری بسیار است. آباد خاتون‌آباد در جلگه واقع است. ده معتبر آبادی است. از موقوفات مسجد شاه دارالخلافه [است]. آبش از رود جاجرود و قنات [است]. گندم و جو و برنج [و] همه‌قسم زراعت دارند. در خارج این ده تازه کاروانسرای بزرگ خوبی به جهت منزل زوار و کاروان از آجر و گچ شروع به ساختن کرده‌اند.

ایوانکی

از خاتون‌آباد الی ایوان کیف[3] هفت ساعت، همهٔ راه دامنه و هموار، دست چپ راه کوه و سمت راست جلگه [است]. تا نیمهٔ راه دهات آباد، محل زراعت

۱. ده جزو ورامین، شهرستان تهران.

۲. در دو ساعتی شهر از گردنهٔ مختصر[ی] باید گذشت. (حاشیهٔ متن).

۳. نام سابق ایوانکی فعلی. «و ایوان کیف از معظم قرای آنجاست». (نزهة القلوب، ص ۵۳). ایوانکی: ده جزو شهرستان تهران. رود ایوانکی مشروبش می کند. در ۴۸ کیلومتری جنوب دماوند واقع است و در سال ۱۳۳۹ هـ. ش. جزو شهرستان تهران شد. (دائرة‌المعارف فارسی، ج ۱، ص ۳۵۲).

[و] نهرهای جاری بسیار است. نیمهٔ آخر راه آبادی و آب نیست. آبادی ایوان کیف[۴] در دامنهٔ هموراری واقع است. ده [۱۸۲ ب] معتبر آبادی است. محل زراعت و باغ دارد. آبش از رود کم آب است. انجیر بی دانه و انار خوبی دارد.[۵] سکنهٔ آنجا زیاد [و] مردمش خوش صورت[اند]. دو حمام و چاپارخانه در این آبادی هست. آبش مایل به شوری [و] هوایش ملایم [است].[۶]

قشلاق

از ایوان کیف الی قشلاق[۷] که یکی از دهات معتبر بلوک اربعه خوار است[۸]، پنج ساعت، یک ساعت و نیم از اول راه هموار و ریگزار[است]. دو ساعت از وسط راه درهٔ سنگی است؛ سخت نیست. آب شوری هم دارد. این دره را سردرهٔ خوار نامند. پست و بلند کمی هم دارد. بعد از اتمام دره همهٔ راه جلگه و هموار، یک ساعت قبل از رسیدن به قشلاق همه محل زراعت و آبهای جاری است. آبادی قشلاق در زمین هموراری واقع است. آبش از رود [است]. نهر بزرگی از کنار آبادی می گذرد. ده معتبری است. برنج، گندم، جو[و] پنبه بسیار می کارند. بلوک خوار حاصلخیز و پرمداخل است. قدری بدهوا [ست]. مردمش شریر و دزد[ند]. قشلاق [۱۸۳ آ] باغات کمی هم دارد. انجیر و انارش خوب است. آهو در این بیابان بسیار است.

۴. اصل: ایوانه کیف.

۵. لازم به یادآوری است که در اینجا صفت بی دانه را برای انجیر آورده است ولی در جاهای دیگر که به آن اشاره شد، انار بی دانه ذکر شده است.

۶. در بین این راه پارچه های سنگ سماق قرمز رنگ خیلی دیده شد. خالهای سفید بسیار سخت و صلب ولی کوچک یک پارچه که بقدر یک وجب می شد، جسته، دادم تراشیدند. یقین سنگ سماق است. یحتمل در همان کوه معدن باشد. این پارچه ها را سیل متدرجا به صحرا آورده است. (حاشیهٔ متن).

۷. مقصود قشلاق بزرگ است. بخش حومهٔ شهرستان گرمسار، استان تهران. سابقاً یکی از چهار بلوک ناحیهٔ خوار بود. (دائرة المعارف فارسی، ج ۲، ص ۲۰۵۲).

۸. بلوک اربعهٔ خوار، دشت و ناحیه ای در قسمت شمالی ایران، شرق ناحیهٔ ورامین. مشتمل بر چهار بلوک است. (همان کتاب، ج ۱، ص ۹۱۹).

ده نمک و ارادان

از قشلاق الی ده نمک[9] که آخر ده خوار است، هفت ساعت [است]. نصف اول راه همه آبادی، محل زراعت [و] آبهای جاری [است]. راه هموار ولی زمینهای آب شستهٔ شکافته بسیار دارد. وسط راه ده بزرگی است از خوار موسوم به ارادان.[10] بقدر یک ساعت که از آنجا گذشت دیگر آب و آبادی نیست تا ده نمک. دو سه [محل] آب شور تلخ از راه می گذرد. آبادی ده نمک در زمین پست و بلندی واقع [است]. قلعه[ای] خرابه از قدیم دارد. در خارج قلعه چند خانوار رعیت ساکن اند. آبش شور[و] هوایش بد [است]. کاروانسرایی از قدیم ساخته اند. چاپارخانه هم دارد. جای بسیار پوچی است.

لاسگرد و عبدل آباد

از ده نمک الی لاسگرد[11] هفت ساعت، اول راه هموار و ریگ بوم [و] دست چپ راه کوهستان [است]. بعد از سه ساعت قلعه و مزرعه ای است موسوم به عبدل آباد.[12] آب بسیار بد و زراعت [۱۸۳ ب] خیلی کمی دارد. از این محل گذشته راه دره ماهور است. پرپست و بلندی ندارد، مگر یک جا قدری سرازیر و سراباالاست. دو ساعت به منزل مانده همه جا از میان دره می گذرد. بعضی جا قدری تنگ و پست و بلند است. چهار محل معبر سیل است که بر آنها پل ساخته اند. در نیم ساعتی منزل نهر آب و محل زراعت است. پس از آن تا نزدیک به منزل همه جا درهٔ خاکی پست و بلندی است. آبادی لاسگرد در جلگهٔ کوچکی

۹. حتماً مقصود نمکه است. ده از دهستان رودبار بخش حومه شهرستان دامغان، ٤٥ کیلومتری شمال باختری دامغان واقع است. (**فرهنگ جغرافیایی ایران**، ج ۳، ص ۳۰٦).

۱۰. ده مرکز دهستان ارادان، شهرستان گرمسار، استان مرکزی، ۱٤ کیلومتری شمال شرقی گرمسار. (**دائرة المعارف فارسی**، ج ۱، ص ۸۱).

۱۱. لاسگرد یا لاسجرد، ده از دهستان سرخه، بخش حومه شهرستان سمنان، ۳٤ کیلومتری جنوب غربی سمنان واقع است. (**همان کتاب**، ج ۲، ص ۲٤٦۲).

۱۲. محتملاً مقصود عبدالله آباد می باشد. ده کوچکی از دهستان سرخه، بخش مرکزی شهرستان سمنان، ٥٦ کیلومتری باختر سمنان. (**فرهنگ جغرافیایی ایران**، ج ۳، ص ۱۹٥).

واقع است. ده معتبر آبادی است. اصل بنای قدیمش قلعهٔ مدور بسیار محکمی است از یک پارچه کبالت.[۱۳] وسط این قلعه چاهی است، چند ذرعی که از چاه به زیر رفت سه چهار نقب گشاد از چاه به اطراف می رود. جاها در آن نقبها کنده‌اند. می گویند در این ایام کسی به انتهای این نقبها نرسیده است. در خارج این قلعه، خانه های رعیتی زیاد است [و] آبش از چشمه.[۱۴] باغات و زراعت خوبی دارند.[۱۵] [۱۸٤آ] پنبه و خربوزه و هندوانهٔ اینجا خوب شود. زنهای این آبادی مشهور است [که] خوشگل می شوند. پنیرش بسیار خوب است که به سمنان و طهران به جهت فروش می برند. از ده خارج، کاروانسرایی از قدیم هست. چاپارخانه هم دارد.

سرخه

از لاسگرد الی سمنان شش ساعت، همهٔ راه هموار و ریگ‌بوم [و] قدری از اول راه محل زراعت [است]. بعد از یک ساعت و نیم نهر آبی از راه می گذرد. بقدر نیم ساعت که از آن آب گذشت، ده آباد بزرگی است موسوم به سرخه[۱۶] [که] از دهات بسیار معتبر سمنان است. آبادی آن در دامنه واقع است. آبش از قنات [است].[۱۷] باغات و زراعت زیادی دارند. جای بدی نیست. خربوزهٔ این ده مشهور به خوبی است. اقسام میوه ها در این آبادی به هم می رسند.

۱۳. لاسگرد سابقاً قلعهٔ لاجورد یا قلعهٔ لاجوردی خوانده می شد. (دائرةالمعارف فارسی، ج ۲، ص ۲٤٦۲).

۱٤. ولی آب بدمزهٔ پوچی است. اگر بجوشانند در ظرفی که جوشیده است، گچ بندد. (حاشیهٔ متن).

۱۵. انار و انجیرش معروف است. پنیر خیک این ده خوب می شود و به اطراف حمل می کنند. (حاشیهٔ متن).

۱٦. دهستان بخش حومهٔ شهرستان سمنان. راه‌آهن تهران به مشهد از آن می گذرد. مرکز آن سرخه است که در ۲۰ کیلومتری جنوب غربی سمنان واقع است. (دائرةالمعارف فارسی، ج ۱، ص ۱۲۸٤).

۱۷. مثل آب لاسجرد است. (حاشیهٔ متن).

سمنان

از این ده الی شهر سمنان همهٔ راه جلگه و هموار [و] ریگ بوم [است]. آب و آبادی نیست. در یک ساعتی سمنان آب انبار بسیار پوچی است. [۱۸٤ ب] آبادی شهر سمنان در جلگهٔ وسیعی واقع است. هوایش مایل به گرمی [و] آبش از رود [است]. هوای سالمی دارد. از فواکه انگور، انجیر، انار [و] بادامش خوب شود. سایر میوه‌ها هم هست. زراعت گندم، جو، پنبه [و] تنباکو دارند. دستگاه کرباس‌بافی خیلی دارند. عماراتش متوسط، بازار، حمامها، کاروانسراها، مساجد و مدارس دارند. از ابنیهٔ قدیم، مسجد جامع و مناره‌ای است. خاقان مرحوم مسجد بسیار خوب عالی بنا کرده‌اند. موقوفات زیادی دارند. مرحوم بهاالدوله پسر خاقان مغفور حاکم این ولایت، در یک سمت شهر قلعه و عماراتی ساخته بودند. حال بعضی از آنها خراب است. مردم این ملک بدلهجه [و] رعیت‌منش[اند]. بعضی اجناس ابریشمی در این شهر می بافند. ییلاقات باصفا دارد.[۱۸]

آهوان

از سمنان الی آهوان[۱۹] هفت ساعت، اول راه دامنه، همواره سرابالا، ریگ بوم [و] بی آب و آبادی [است]. پس از سه ساعت دره ماهور [۱۸۵ آ] [و] اول دره چشمهٔ بسیار کم آبی هست. همه جا پست و بلند، دره ماهور[و] بعضی جاها سنگ [است]. وسط دره‌ها یک دو دیوار خرابه هست [که] معلوم می شود سابقاً آبادی بوده است. در جای دیگر هم آب انباری هست. آبادی خود آهوان درگشادی دره واقع است. هوایش بسیار سرد [و] در شبهای تابستان اگر باد وزد محتاج به آتش شوند. آب قنات بسیار کمی دارد. زراعت مختصری می کنند. کاروانسرای سنگی از عهد سلاطین عجم هست. حال خراب است. کاروانسرای دیگر از عهد صفویه هست [که] دایر است. چاپارخانه دارد. در دو ساعتی آنجا،

۱۸. انجیر و انار بی دانهٔ اینجا مشهور است. بادام موسوم به منقا دارد. بسیار خوب بادامی است. گل نرگس زیادی دارند. (حاشیهٔ متن).

۱۹. در فرهنگ جغرافیایی ایران آهوانو Ahevanu ضبط است. ده از دهستان رودبار بخش حومه شهرستان دامغان، ۱۸ کیلومتری شمال باختری دامغان. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۳، ص ۳۲).

سمت چپ راه ده آبادی است. مردم آن آبادی در اینجا زراعت می کنند. مرتع خوبی است.

دولت آباد و قشه

از آهوان الی دولت آباد[20] نه ساعت، اول راه بقدر سه ساعت دره ماهور، بعد از آن همهٔ راه هموار و جلگهٔ دامغان است. پس از شش ساعت [۱۸۵ ب] دو کاروانسرا و آبادی مختصر است موسوم به قشه.[21] آب کمی دارد. چاپارخانه هم هست.[22]

از قُشّه به دولت آباد، سمت راست راه بعضی دهات آباد هست. آبادی دولت آباد در جلگه واقع است. ده معتبری است. قلعه و خندق خوبی دارد. آبش از قنات [است]. باغات [و] زراعت گندم و جو وپنبه بسیار دارند. پسته زیاد به عمل می آید.

دامغان

از دولت آباد الی دامغان چهار ساعت، همهٔ راه جلگه و هموار[و] قدری از اول راه محل زراعت [است]. دو نهر آب می گذرد. طرفین راه دو سه مزرعه و آبادی هست. بعد از آن همه‌جا هموار و بیابان است تا به خود دامغان.

قومس قدیم

آبادی دامغان در جلگهٔ وسیعی واقع است. شهر بسیار بزرگ آبادی بوده است. قلعه و ارگ خیلی محکمی داشته است. قومس مشهور همین ولایت

۲۰. ده از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد، شهرستان دامغان. (فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۳، ص ۱۲۵).

۲۱. قشه یا قوشه، ده از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد، شهرستان دامغان، ۳۶ کیلومتری دامغان و بر سر راه دامغان به سمنان قرار دارد. (همان کتاب ، ص ۲۱۷).

۲۲. معدن شب گز است. (حاشیهٔ متن).

است.[۲۳] شهر قومس در سه ساعتی شهر[۱۸۶ آ] دامغان بوده است. [حال] بکلی خراب است، مگر بعضی اوقات که به جهت کندن قنوات یا بنای عمارتی در دهات، زمین آنجا را که می کنند، علامت آبادی و عمارات ظاهر می شود. حال هم مردم سمنان و گویا به مازندران[ی]، اهل دامغان را کُمشی گویند [که] مخفّف قومسی است.[۲۴]

الحال شهر دامغان خرابه‌ای است. سکنهٔ کمی دارد. محل زراعت [و] باغاتش زیاد است. آبش از رودخانهٔ چشمه‌علی [و] هوایش معتدل [است]. از بناهای قدیم مسجد و منارهٔ بلند نیم خرابی دارد. کاروانسرایی، به جهت منزلگاه قافله هست. بقعهٔ امامزاده هم از ابنیهٔ قدیم برپاست. دهاتش همه از شهر آبادتر و خیلی معتبر است. انگور و انجیر زیاد دارند. اکثرِ محصول باغات این ولایت پسته است. به همه‌جا می برند. پستهٔ بسیار خوبی دارد.[۲۵] چون از دامغان به ولایت استراباد نزدیک است [۱۸۶ ب] ذکر بعضی از جاهای معروف آنجا که دیده شده است به‌طور اجمال خالی از مناسبت نیست.

۲۳. جهت اطلاع از قومس به کتاب تاریخ قومس، تألیف آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) مراجعه کنید.

۲٤. کومشی یا کامشی Kamshi به کسانی گفته می شود که از کوهپایه به جلگهٔ مازندران آمده‌اند.

۲۵. در خارج شهر دامغان به فاصلهٔ نیم ساعت راه، دو سه تل کوچک هست. تلها را حفر می کنند، بعضی ظروف از گل پختهٔ سیاه‌رنگ و بعضی از سنگ مرمر به شکلهای مختلف و خوب پیدا می شود. پاره[ای] ظرف چینی یافت می شود. بعضی اسباب مثل قمه و چیزهای دیگر جسته‌اند که از مس ساخته شده است نه از آهن. استخوان مرده هم بیرون می آید. در دست و پای [و] بازوی [بعضی] از آنها دستبند و خلخال از طلا و نقره و مس بوده است. معلوم نیست از چه وقت مانده است. صورتهای مجسمه از سنگ که [از] اقسام حیوانات مختلف مثل شیر و خرچنگ و غورباغه [است و] چیزهای دیگر هم دیده شده است. (حاشیهٔ متن).

یادی از سفر قبلی

سفری در خدمت محمدشاه مرحوم به گرگان رفتیم. خلاصهٔ روزنامهٔ آن سفر از دست رفت. به‌طور اختصار نوشته می‌شود. جاهای معروفی که در آن سفر دیده شد این است:

دماوند

دماوند ولایت مشهوری است در دامنهٔ کوه بلندی که به همین اسم خوانده می‌شود. دهات و مزارع زیاد دارد. همه کوهستان و سردسیر [است]. خود دماوند قصبهٔ بزرگی است. چشمه های آب جاری، باغات زیاد [و] محل زراعت دارند. همه‌قسم فواکه بسیار است. بخصوص سیب این ولایت خیلی ممتاز و بسیار است. تا عید نوروز بل زیاده دوام می کند. به تحفه و هدیه به اطراف می برند.[1]

فیروزکوه

فیروزکوه ولایتی[2] است از کوهپایهٔ مازندران، سردسیر است. آبادی قصبهٔ

۱. در دامن این کوه چشمهٔ آب گرمی است [که] معدن کبریت خوبی دارد. اکثر اوقات از سر این کوه بخار متصاعد است. کبک در این کوهستان بسیار است. (حاشیهٔ متن).

۲. بخشی است از شهرستان دماوند، سر راه تهران، سمنان، مازندران؛ درین بخش معادن زغال وجود ←

فیروزکوه بر بلندی واقع است. دهات [۱۸۷ آ] خوب و مزارع چند دارد. کوهستانش جنگل [و] چمن بسیار خوبی دارد. در دو فرسخی فیروزکوه تنگه‌ای است موسوم به تنگهٔ داشی.[۳] گویا در اصل اسم این تنگه داشو بوده است. اگرچه این تنگه در کوه بزرگی واقع است و بقدر یک ساعت طول تنگه است، عرضش بسیار کم [است]. اکثر جاها آفتاب نمی تابد. کوهش زیاد بلند [است]. بعضی چشمه‌های آب از کمرهای کوه به زیر می آید. بعد از اینکه به دقت به شکافها و برآمدگیهای همهٔ این دره که نگاه می کنی، معلوم می شود که این کوه از صدمهٔ زلزله از هم شکافته شده [و] این دره به هم رسیده است. به هرحال جای باصفای خوش هوایی است. بعد از گذشتن از دره باز جلگه و چمن کوچکی است. شکار کوهی و کبک بسیار دارد.

نقش فتحعلی شاه

در وسط این دره بر کمر کوه به امر خاقان مرحوم صفحهٔ سنگی که بقدر سی ذرع طول [و] تخمیناً پانزده ذرع [۱۸۷ ب] عرض دارد تراشیده، صورت شکارگاه خاقان مرحوم را در همان مکان درنهایت استادی از سنگ درآورده‌اند. تصویر زیادی از سواره و پیاده به‌طورهای خوش کشیده شده است. بنای ملوکانه‌ای است.

چشمه‌علی

چشمه‌علی[۴] که سرچشمهٔ رود دامغان است، در میان درهٔ گشادی از دامنهٔ کوه، چشمهٔ آب باصفایی جوشیده از طرف مغرب به جانب شرق جاری شده به دامغان می رود. در سر این چشمه به امر خاقان مغفور عمارت و باغ باصفایی

دارد. مرکز بخش، شهر کوچک فیروزکوه است. راه‌آهن شمال ایران از آن می گذرد. (فرهنگ معین، اعلام).

۳. یکی از رودهای فیروزکوه، رود واشی می باشد، بنابراین محتملاً تنگهٔ واشی درست است.

٤. چشمه‌ای در ۲۵ کیلومتری شمال شهر دامغان. (دائرةالمعارف فارسی، ج ۱، ص ۸۰۲).

ساخته اند. از جملهٔ غرایب در دو ساعتی چشمه علی در میان دره ماهور در گودی دره که خاکش قرمزرنگ است، چشمهٔ کوچکی است. آبش بسیار تلخ و شور [و] بقدر پانزده قدم جریان دارد [و] به همان زمین فرو می رود. از مجربات است که اگر چیز پلیدی یا نجاستی در آن چشمه [۱۸۸ آ] بیفتد، از آن روز تا روز دیگر از چشمه به طرف شرق که ولایت دامغان است باد شدید آید و به سمت شمال و مغرب چشمه که کوهستان مازندران است باران ببارد [و] این باد قطع نشود مگر اینکه بروند و آنچه درچشمه افتاده است بردارند وچشمه را پاک کنند. بعد از آن باد بایستد. همیشه بر سر آن چشمه محافظ گذارند. این حالت را خود مشاهده کرده ام. خوردن آب آن چشمه اسهال آرد.

چمنهای فیروزکوه

چمنهای بسیار خوب در این اطراف هست که مشهور آنها چمن نمکه[۵] و خوش ییلاق و گالپوش است. چمن گالپوش از سایر چمنهای آنجا به هر جهت بهتر است. چمنی است وسیع، پرعلف [و] اطرافش جنگل سبز و خرم. مرال، خوک، ببر، پلنگ، خرس، قرقاول [و] کبک بسیار دارد. یک دو رود بزرگ از آن چمن می گذرد. [۱۸۸ ب]

فندرسک

فندرسک[۶] از توابع استرآباد است. از دشت گرگان که به طرف کوه می آید فندرسک در میان درهٔ طولانی و جنگل واقع است. دهات و مزارع متعدد دارد. جای باصفایی است.

۵. نمکه (← ده نمک)، چمن دولتی بزرگی دارد که از طرف دارایی اجاره داده می شود. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۳، ص ۳۰۶).

۶. یکی از دهستانهای بخش رامیان شهرستان گرگان. (همان کتاب، ص ۲۰۵).

کتول

کتول[7] ولایت خوبی است از توابع استرآباد [و] در دامنهٔ کوه و جنگل رو به دشت گرگان واقع است. جای بسیار خوبی است. دهات و مزارع متعدد دارد. شکارگاه باصفایی است.

نَردن

نَردِن[8] از توابع استرآباد و در دامن کوه بر معبر تراکمه واقع است. جای باصفایی است.

گرگان

اول دشت قپچاق [است] . ولایت بسیار آباد معتبری بوده است. حال بکلی خراب است و نشیمن طوایف ترکمان. سمت مغربش دریای مازندران، طرف جنوب و مشرقش کوهستان استرآباد و بجنورد خراسان [است] . رود گرگان از کوهستان سمت مشرق رو به دشت می آید. همه جا [۱۸۹ آ] از سمت دامنه، این بیابان را قطع کرده، داخل دریای مازندران می شود. رود بزرگی است. آبش گوارا [ست] . ماهیهای بسیار خوب بزرگ دارد. همه جا می توان [آبش را] بر زمین سوار کرد. هوای این ملک مایل به گرمی، زمین بسیار با قابلیت مستعدی است. هیچ آبادی ندارد مگر اوبه های ترکمان. همان طوایف زراعت بسیار می کنند. از علامات شهر گرگان هیچ باقی نیست. [از] مجرای چهارنهر بزرگ که زیاده از یک ساعت در آن دشت از طرف شمال رو به جنوب می آید، معلوم می شود که این چهار نهر از رود گرگان جدا شده به آبادی شهر می آمده است.

۷. کتول Katul نام دهستانی است از شهرستان گرگان که در خاور بخش مرکزی و باختر بخش رامیان واقع است. (همان کتاب ، ص ۲۲۷).

۸. محتملاً نردین. یکی از دهستانهای بخش میامی شهرستان شاهرود که در قسمت شمال بخش و نقاط مرتفع سلسله جبال البرز واقع است. (همان کتاب ، ص ۳۰۱).

گنبد کاووس

گنبد مخروطی در طرف جنوب رود گرگان واقع است. از داخل، گنبدی است و از خارج مثل برجی ترک‌ترک [که] بر بلندی واقع است. تخمیناً ارتفاع خود مناره و بلندی آن زمین از دشت، نزدیک [۱۸۹ ب] به شصت ذرع می شود. من خود از سمت دشت از پانزده ساعت مسافت، این گنبد را به‌طوری دیدم که گو یا دو سه ساعت زیاد فاصله ندارد. این بنا مقبرهٔ قابوس وشمگیر است که یکی از سلاطین مشهور گرگان بوده است.

عجب مملکت خوبی است. در دست تراکمه مهجور و مجهول مانده است. قرقاول در کنار این رود همه‌جا هست. جسته‌جسته دراج هم یافت می شود. خداوند شر این طایفهٔ ترکمان را از این ملک کفایت کرده، خلعت‌آبادی بر این اراضی بپوشاند. از مطلب مسافرت بازماندیم. عود بر طریق خود باید کرد.

دنبالهٔ سفر

ده ملا

از دامغان الی ده ملا[1] که اول آبادی شاهرود است، هفت ساعت [است].[2] همهٔ راه هموار مگر قدری آخر راه دامنه [و] پست و بلندی کمی دارد. طرفین راه دهات و مزارع دارد. [۱۹۰ آ] نهرهای جاری از راه می گذرد. وسط راه ده آباد پر باغی است موسوم به مهمان‌دوست.[3] در دامنه واقع است. آخر خاک دامغان است. آبادی ده ملا در زمین گودی واقع است. باغات و محل زراعت دارد. انگورش خوب شود. آبش از قنات [و] خارج آبادی ده در دامنه، کنار راه و نهر آب، کاروانسرایی است که کاروان در آنجا بار فرود آرند.

از ده ملاه تا شاهرود

از ده ملا الی شاهرود پنج ساعت، همهٔ راه دامنه، هموار[و] ریگ‌بوم

۱. دهی از دهستان زیراستاق بخش مرکزی شهرستان شاهرود که در ۲ کیلومتری جنوب شاهرود به دامغان واقع است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۳، ص ۱۲۷).

۲. «از دامغان تا ده ملا شش فرسنگ است». (سه سفرنامه (هرات، مرو، مشهد)، به کوشش قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، انتشارات توس، ص ۹).

۳. قصبهٔ مرکز دهستان دامنکوه، بخش حومه شهرستان دامغان که در ۲۱ کیلومتری خاور دامغان واقع است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۳، ص ۲۹۱).

[است]. سنگ کمی دارد. آب و آبادی در این راه نیست مگر نهر آب. ده ملاء، که از نیم ساعتی به طرف آبادی می آید، در سمت راست دور از راه [است]. در جلگه چند ده آباد هست. در یک ساعتی شاهرود بقعه ای است [که] می گویند مدفن یکی از عرفاست. آبادی و آب ندارد. آهودراین بیابانها بسیاراست. آبادی خود شاهرود در دامنهٔ کوهی واقع است. [۱۹۰ ب] محل زراعت [و] باغات زیاد دارد. همه قسم میوه در این ولایت هست. هلو، انگور و آلوزردش بسیار خوب می شود. پنبه کاری دارند. ابریشم هم به عمل می آورند. آبش هم از رود و هم قنات [است]. قلعه و جمعیتی دارد. بازار، کاروانسرا، مسجد، حمام [و] همه‌چیز دارند ولی شهریت ندارد. ده آبادی است.

اسکلهٔ بندر گز

از وقتی که روسیه در استرآباد، بندر گز را راه فرود آمدن بارهای جهازات حاجی ترخان قرار داده‌اند این ولایت روی به آبادی گذارده است. تجار از هر طرف به‌جهت خرید مال، کمی به اینجا آمد و شد دارند. شب گز در همه آبادیهای این ولایت و دامغان هست و غربا بسیار از این جهت به مرارت می افتند. چاپارخانه هم دارد. جای خوش آب و هوایی است.

بسطام

از شاهرود الی بسطام[۴] که از شهرهای قدیم و مشهور است دو ساعت [و] در جلگه واقع است. این شهر هم حالتش با شهر [۱۹۱ آ] دامغان مثل هم اند. بسیار خراب است، مثل اینکه هیچ نیست. باغات و محل زراعت زیادی دارد. پنبه و تنباکو بسیار می کارند. ابریشم کمی به عمل می آورند. همه‌قسم فواکه دارند. هلو و انگورش ممتاز و مشهور است. مدفن سلطان بایزید در این شهر در پهلوی بقعهٔ امامزاده که منارهٔ نیم‌خرابی دارد، [هست]. سلطان بایزید را [آنجا] دفن

۴. بخش بسطام جزو شهرستان شاهرود و در ۶ کیلومتری شمال شاهرود واقع است. مقبرهٔ بایزید بسطامی و مسجد جمعه از آثار قدیمی آنجاست. (دائرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۴۲۸).

کرده‌اند. دهات این ولایت برخلاف شهرش بسیار آباد است. ییلاقات و کوهستان بسیار خوبی دارد. جای بد آب و هوایی نیست. کبک و آهو بسیار دارد.

خیرآباد

از شاهرود الی خیرآباد[5] دو ساعت [است]. همهٔ راه جلگه و هموار و همه جا دهات آباد، نهرهای جاری، باغات بسیار [و] محل زراعت است. خود خیرآباد ده معتبری بوده است. حال خراب است. پنج شش خانوار رعیت در او ساکن اند. آب و زراعت کمی دارد. جای مستعد خوبی است، اگر آباد شود. [۱۹۱ ب]

از خیرآباد به میامی و ارمیان

از خیرآباد به میامی دو راه می رود. تفصیل هردو را می نویسم:

از خیرآباد الی ارمیان[6] پنج ساعت، اول راه بقدر دو ساعت هموار و ریگزار، بعدازآن همه جا دره و کوهستان [است]. آبادی و آب ندارد تا نزدیکی خود ارمیان.

ارمیان

ارمیان ده آباد باصفای خوبی است. آبش گوارا [و] سردسیر [است]. باغات زیاد و زراعت خوبی دارد. از توابع بسطام [است]. همه قسم فواکه دارند. این آبادی در میان دره واقع است. در دامن تلی چناری است. معلوم می شود که یک چنار بوده است. او را بریده‌اند. حال از یک ریشه شاخه های متعدد رو بیده است. هشت شاخهٔ بزرگ دارد که به هم متصل اند. هریک درخت بسیار عظیمی است. دور اصل ریشهٔ این درخت [را] که از خاک خارج شده است و از او شاخه ها رُسته، خود پیمودم، شصت ذرع است. البته دایرهٔ شاخه های او را که

۵. در اینجا خیرآباد شاهرود که جزو دهستان زیراستاق بخش مرکزی شهرستان شاهرود است، مورد نظر می باشد.

۶. ارمیان یکی از دهات بلوک سرحدات بخش میامی شهرستان شاهرود می باشد.

سایه بر زمین افکنده اند اگر تحدید کنند، [۱۹۲ آ] متجاوز از پانصد ذرع می شود. نهر آبی هم از پهلوی این چنار می گذرد. در میان دل و توی شاخه های چنار علامت قبر و صندوقی است. می گویند مدفن ارمیای نبی است [و] این ده موسوم به اوست.[۷] به این واسطه از کثرت استعمال ارمیا را ارمیان گویند؛ العلم عندالله. از وضع ریشهٔ این درخت پیداست که باید خیلی زیاده از هزار سال عمر کرده باشد. به هرحال از ارمیان الی میامی چهار ساعت، همهٔ راه دامنه و دره و سنگ [است]. تا یک ساعتی میامی دهات آباد، آبهای جاری، باغات خوب، محل زراعت [و] جاهای باصفا متصل به یکدیگر است. بسیار راه خوبی است.

راه خیرآباد به میامی

و امّا راه دیگر: از خیرآباد الی میامی هشت ساعت، قدری از اول راه جلگه و هموار، بعد از آن دامنه و دره ماهور، آخر راه بقدر دو ساعت دامنه و هموار [است و] سنگ کمی دارد. دو آب انبار [۱۹۲ ب] [و] دو قلعهٔ خرابه در این راه هست. در یک ساعتی میامی استخر[۸] آب، چند درخت [و] محل زراعت کمی است. اول منزلی است که خوف تاخت و تاز طایفهٔ ترکمان در او می رود.

میامی

میامی[۹] ده آبادی است در دامنهٔ کوه بزرگی. قلعه دارد. خارج قلعه بر بلندی، کاروانسرا و آب انبار خوبی است از بناهای صفویه.[۱۰] آب انبار دیگری هم در سمت دیگر قلعه واقع است. چنارهای بسیار بزرگ بالیدهٔ خوبی در این آبادی از عهد صفویه باقی مانده است. باغات و زراعت زیادی دارند. انگور، انجیر [و]

۷. هوتوم شیندلر در سفرنامهٔ خراسان می نویسد: «ارمیان هم دهی بسیار خوب است با هفتاد خانوار و آب فراوان دارد. در ارمیان امامزاده‌ای است میان درخت چنار واقع است». (سه سفرنامه، ص ۱۸۵).

۸. اصل: اسطرخ.

۹. نام یکی از بخشهای سه گانهٔ شهرستان شاهرود. قصبهٔ مرکزی بخش میامی، در ۶۰ کیلومتری خاور شاهرود، سر راه شاهرود به مشهد واقع است. (فرهنگ معین، اعلام).

۱۰. «و میامی کاروانسرایی دارد که از بنای شاه‌عباس ثانی است». (سه سفرنامه، ص ۱۸۵).

هلوی خوبی دارد. تنباکو زیاد می کارند. ابریشم کمی به عمل می آورند. آبش از رود [و] جای باصفایی است.[11] در بیابانش آهو هست. از میامی به عباس آباد دو راه می رود. تفصیل هردو راه را به جهت اطلاع می نگاریم.

ازمیامی تا دستگرد

از میامی الی دستگرد[12] سه ساعت، اول راه دو ساعت دامنه و ریگزار[و] هموار [است] . در این [۱۹۳ آ] دو ساعت دو مزرعه و آبادی هست. باغ و محل زراعت دارند. بعد از آن داخل دره ماهور می شو[د] . همه جا بلند و پست [و] نیم ساعت اول این دره نهر آب است که به سمت آبادی خارج دره می رود. طول این دره ماهور که موسوم است به دهنهٔ زیدر[13] ، سه ساعت است. بعد از آن جلگه ای است که طرف دست راست همان کوه بزرگ میامی کشیده، می آید. در دامنهٔ آن کوه، دور از راه بعضی آبادیها هست. در این بیابانها از سمنان الی سبزوار همه جا سنگ مس هست [که] در این بیابان بسیار است. آب و آبادی نیست مگر در یک ساعتی دستجرد مزرعه ای است. آب قنات شوری دارد. در کویر و نمکزار واقع است. خود دستجرد هم دهی است در بیابان کویری. آبش از قنات لب شور [است]. باغ و زراعت کمی دارد. ابریشم به عمل می آورند. از توابع بسطام است.

از دستگرد تا عباس آباد

از دستجرد الی عباس آباد شش ساعت، دو ساعت اول منزل جلگه و کویر [۱۹۳ ب] [است] . بعد از آن قدری دره ماهور و پست و بلند [و] پس از آن زمین هموار ریگزاری است. تا عباس آباد ابداً آبادی و آب نیست. همه جا واهمهٔ دست انداز[ی] ترکمان هست.

۱۱. کبک از حساب بیرون دارد. (حاشیهٔ متن).
۱۲. ده از دهستان بام بخش صفی آباد شهرستان سبزوار. (فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۹، ص ۱۶۸).
۱۳. زیدر Zaydar جزو بخش میامی شهرستان شاهرود است.

میان دشت

راه دیگر از میامی الی میان دشت هفت ساعت [است]. اول راه تا سه ساعت دهنهٔ زیدر باشد. این راه با راه دستگرد یکی است. بعد از آن راه میان دشت جدا شود. همه جا دره ماهور است. تا یک ساعتی میان دشت زمین جلگه و هموار است. آب و آبادی نیست. خوف ترکمان همه جا هست.

آبادی میاندشت در جلگهٔ کوچک هموار واقع است. کاروانسرایی است و قلعه.[۱۴] بقدر سی خانوار سکنه دارد. آبش از دو رشته قنات [است]، یکی لب شور [و] دیگری شیرین. چاپارخانه دارد. زراعت هیچ ندارند. کبک و آهو بسیار دارد.[۱۵]

عباس آباد

از میان دشت الی عباس آباد[۱۶] هفت ساعت، اول راه بقدر دو ساعت جلگه و هموار [۱۹۴ آ] [و] بعد از آن دره ماهور [است]. در سه ساعتی عباس آباد کاروانسرا و آب انبار و قلعه[ای] در میان دره واقع است موسوم به الهاک.[۱۷] چند خانوار سکنه و چند درخت دارد. آبش از قنات [است]. بسیار جزیی از آنجا می گذرد. باز دره ماهور است. تا یک ساعتی عباس آباد که جلگه و هموار است خوف ترکمان در همهٔ راه هست. آبادی عباس آباد در دامنه و بر بلندی تلی واقع است. بقدر صد خانوار جمعیت دارند. بنای آن از شاه عباس [و] مردمش گرجی

۱۴. میان دشت جزو میامی، شهرستان شاهرود است. «و از میامی تا میان دشت شش فرسنگ است و آب کمی دارد و قلعه هم که شاه مرحوم مبرور ساخته است، آباد است». (سه سفرنامه، ص ۱۶).

۱۵. در این ایام که سنهٔ ۱۲۱۹ [هـ . ق.] است و شهاب الملک چندی به حکومت مملکت خراسان سرافراز شده است، کاروانسرای بسیار خوبی در میان دشت بنا کرده است. به همین واسطه جمعی در آنجا ساکن شد[ه] اند. اگر آب قناتش مایه بگیرد آبادی خوبی خواهد شد و مایهٔ آسودگی قوافل خواهد گشت. (حاشیهٔ متن).

۱۶. ده جزو دهستان فرومد بخش میامی، شهرستان شاهرود. شیندلر می نویسد: «عباس آباد از بنای شاه عباس است». (سه سفرنامه، ص ۱۸۷).

۱۷. «و در دو فرسنگی عباس آباد قلعه ای است الهاک نام دارد و یک توپ با ده نفر توپچی در قلعه بود». (همان کتاب، ص ۱۷).

بوده‌اند. آبش از دو قنات [است]. باغات و زراعت مختصری دارند. انجیر و انارش بد نمی‌شود. کاروانسرا و حمامی دارد. هوایش مایل به گرمی [است]. ابریشم کمی به عمل می‌آورند. صورتهای خوب دارند.

مزینان

از عباس‌آباد الی مزینان[۱۸] شش ساعت، همهٔ راه دامنه و هموار [است]. در یک ساعتی عباس‌آباد چشمهٔ آبی است شورمزه.

پل ابریشم و کاروانسرای صدرآباد

بعد از ساعتی که از چشمه می‌گذرد بر مجرای سیل، پلی [۱۹۴ ب] یک چشمه از قدیم ساخته‌اند موسوم به پل ابریشم.[۱۹] پس از ساعت دیگر که نیمهٔ راه است قلعه و کاروانسرایی است و آب انباری موسوم به صدرآباد[۲۰] [که] میرزا آقاخان صدراعظم ساخته است. بقدر پنجاه خانوار سکنه دارد. آبش از قنات [است]. از خیرآباد شاهرود تا به این صدرآباد مزینان همه‌جا خوف تاخت و تاز ترکمان هست. پس از این راه خوفی ندارد. یک ساعت که از صدرآباد گذشت دیگر همه‌جا دهات آباد، نهرهای جاری، محل زراعت [و] باغات هست؛ تا خود مزینان همهٔ راه جلگه است. آبادی مزینان در جلگه و زمین کویری واقع است. قبل از رسیدن به آبادی مزینان، خرابه ها[ی] بسیار است. خود مزینان قصبه‌ای است. قلعه دارد. در خارج قلعه کاروانسرایی است از قدیم.[۲۱] مهمانخانه

۱۸. نام یکی از دهستانهای بخش داورزن شهرستان سبزوار است. مرکز آن مزینان است که ۱۰ کیلومتری جنوب داورزن بر سر راه تهران ــ مشهد واقع است. (فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۹، ص ۳۹۶).

۱۹. «در یک فرسخی عباس‌آباد نزد[یک] چشمه گزی قلعه ساختم به جهت حفظ سیم. از این قلعه الی پل ابریشم چهار میل است». (سه سفرنامه ، ص ۱۸۸).

۲۰. «از پل ابریشم الی صدرآباد دو میل است. صدرآباد از بنای صدراعظم مرحوم است». (همان کتاب ، ص ۱۸۸).

۲۱. «یک کاروانسرای قدیم که کاروانسرای انوشیروان می‌گویند هم آنجا می‌باشد». (همان کتاب ، ص ۱۸۹).

[دارد]، حسام السلطنه ساخته است. چاپارخانه هم هست. بقدر هزار خانوار جمعیت خود مزینان می شود. بازار، مسجد [و] حمام دارد، [۱۹۵ آ] بسیار کثیف [است]. باغات و محل زراعت دارد. ابریشم به عمل می آورند. پنبه زیاد می کارند. دهات و مزارع متعدد دارد. بلوکی است از سبزوار. آبش از قنات [و] هوایش مایل به گرمی [است].

مهر

از مزینان الی مهر[۲۲] همهٔ راه دامنه، هموار[و] ریگ‌بوم [است]. پنج ساعت طول راه است. سمت چپ راه در دامنه چند پارچه دهات آباد هست. در بین راه یک آب انباری است.[۲۳] یک ساعت قبل از رسیدن به مهر[راه] از میان آبادی دهی که موسوم به ستخر است و ده معتبری است می گذرد. آبادی مهر در دامنه واقع است. ده بسیار خوبی است. باغات زیاد دارند. زراعتشان خوب است. پنبه و ابریشم بسیار به عمل می آورند. خارج از آبادی ده در کنار راه، کاروانسرا و آب انباری هست. در میان ده به امر حسام السلطنه حاکم خراسان مهمانخانه ساخته اند. چاپارخانه هم دارد.

از مهر تا سبزوار

از مهر الی شهر سبزوار[۱۹۵ ب] نُه ساعت [و] همهٔ راه دامنه [است]. در یک ساعتی شهر بعضی پست و بلند کمی دارد. دو آب انبار در بین راه هست. در نیمهٔ اول راه سمت چپ دهی است آباد...[۲۴] نهر آبی آمده از راه می گذرد. در وسط راه ده بسیار معتبر آبادی است. از کنار آن آبادی باید گذشت. دو ساعت قبل از

۲۲. ده از دهستان کاه‌بخش داورزن، شهرستان سبزوار که در ۳۵ کیلومتری خاور داورزن، سر راه شاهرود ــ سبزوار واقع است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹، ص ۴۰۹).

۲۳. «بین راه یک آب انبار از بنای سپهسالار مرحوم با کمی آب دارد». (سه سفرنامه، ص ۱۹۰).

۲۴. موسوم به ریوده. دور از آبادی کنار راه کاروانسرایی دارد. جمعی از اهل این ده گفتند در کوهی که همین آبادی در دامنهٔ آن واقع است، دره‌ای است [و] در آن دره چند اصله درخت گردو هست ←

رسیدن به سبزوار دو نهر آب از راه می گذرد و در سمت چپ راه دهات و مزارع بسیار است.

خسروگرد

در یک ساعتی سبزوار دهی است موسوم به خسروگرد؛ محل زراعت آن در کنار راه واقع است. در قدیم آبادی بسیار معتبری بوده است. حال منارهٔ بلندی از آن آبادی در میان زمین زراعت بر پا مانده است.[۲۵] از این محل تا به شهر سبزوار یک دو سه بُقعهٔ کهنه در کنار راه هست.

سبزوار

آبادی سبزوار در جلگه و در زمین گودی واقع است. از شهرهای مشهور قدیم است. قلعه و ارگ و خندقی دارد[که] خراب [۱۹۶ آ] [است]. جمعیتی دارد. مردمش متمول[اند]. صورت ظاهر شهر خراب است ولی خود ولایت آباد است. دهات خوب، مزارع زیاد، زراعت بسیار[و] پنبه و ابریشم بسیار از این ولایت به خارج ایران می رود. معدن مس خوبی دارند. باریجه[۲۶] زیاد از کوهستان این ولایت گرفته به خارج می برند. نجار در این شهر بسیارند. بعضی دستگاه ابریشم‌بافی دارند. کاروانسراها، مساجد [و] حمامها دارند.

←

که تنهٔ هر درختی دوازده بغل کلفتی دارد. معروف است که این درختها از عهد جمشید باقی مانده است. صدق و کذب آن در عهدهٔ راوی است. (حاشیهٔ متن).

٭ ریود دهی از دهستان باشتین بخش داورزن شهرستان سبزوار می باشد: «از مهر الی ریود سیزده میل و از ریود الی سبزوار بیست و سه میل است». (سه سفرنامه، ص ۱۹۰).

۲۵. دهی از دهستان قصبه بخش حومه شهرستان سبزوار. هوتوم شیندلر در سفرنامهٔ خراسان دربارهٔ منارهٔ خسروگرد می نویسد: «این مناره موافق خط کوفی که دور آن باشد در سنهٔ پانصد و پنجاه ساخته شده است». (سه سفرنامه، ص ۱۹۱).

۲۶. باریجه صمغی است که از گونه های مختلف بارزد به دست می آید و آن به سبب گزش اندامهای گیاهی به وسیلهٔ حشرات در ساقهٔ گیاهان مذکور حاصل می شود. (فرهنگ معین، ج ۱).

عمارات و معادن

از غرایب ابنیهٔ آنجا مسجدی است، مناره دارد که آن مناره را به صنعت بنایی کج ساخته‌اند و سالهاست بر پای خود ایستاده است. در سمت دامنه، باغاتشان زیاد است. در خارج از شهر قدیم مصلّایی دارند. طاق بزرگی دارد. در کوه جوین[27] که محالی است از سبزوار، معدن فادزهر هست. از آن معدن سنگ سبزرنگی بیرون آورده، تسبیح و قاشق [و] بعضی اسباب دیگر می‌سازند. معدن خوبی است. [۱۹۶ ب] بر روی هم رفته ولایت بدی نیست. هوایش مایل به گرمی [است].

زعفرانی

از سبزوار الی زعفرانی[28] هفت ساعت، همهٔ راه دامنه و هموار [است]. وسط راه پست و بلند کمی دارد. طرفین راه تا دو ساعتی زعفرانی دهات آباد و محل زراعت هست. در سه ساعتی سبزوار، کنار راه ده آبادی است. کاروانسرایی از قدیم دارد. قنات آبی از پشت کاروانسرا می گذرد. خود زعفرانی قلعه و سکنه، آبادی [و] حمام دارد. زراعت کمی دارند. آبش از قنات [است]. آب انباری دارد. سابقاً از بناهای قدیم کاروانسرای بزرگی داشت [که] خراب شده بود. در صدارت میرزا آقاخان، مصالح رباط خراب را برداشته، کاروانسرای بزرگ تازه ساخته‌اند. یخچالی دارد. به امر حسام‌السلطنه مهمانخانه هم ساخته‌اند.[29] چاپارخانه دارد.

۲۷. ولایت و ناحیهٔ قدیم در سرزمین نیشابور، بین جاجرم و بیهق. دهستان کنونی جوین مرکب از سه دهستان است. (دائرةالمعارف فارسی، ج ۱، ص ۷۷۶).

۲۸. دهی از دهستان رباط سر پوشیده شهرستان سبزوار. هوتوم شیندلر ضمن حکایتی قدیمی که به خرید و فروش زعفران مربوط است، وجه تسمیهٔ آن را شرح داده است. اما خودش وجه تسمیهٔ زعفرانی را به خاطر طایفهٔ زعفرانلو می داند. (سه سفرنامه، ص ص ۱۹۳ ــ ۱۹۴).

۲۹. «مهمانخانهٔ این ده را نواب والاحسام السلطنه ساخته است». (همان کتاب، ص ۱۹۴).

از زعفرانی تا گرم‌آب

از زعفرانی الی گرم‌آب[۳۰] شش ساعت [است] . اول راه تا دو ساعت دامنه [۱۹۷ آ] و هموار و در یک ساعتی، کاروانسرا خرابه و آب‌انبار خرابه هست. بعد از یک ساعت دیگر در اول دره باز کاروانسرا خرابه‌ای است. قلعهٔ مختصری [و] چند خانوار سکنه و زراعت کمی دارند. اول دره بقدر یک ساعت هم آب همین مزرعه از کنار راه می گذرد. بعضی درخت بید و گز هم دارد. بعد از آن آب و آبادی نیست. همهٔ راه دره ماهور و پست و بلند است تا دو ساعتی گرم‌آب. از آنجا الی گرم‌آب دو مزرعه و آب کمی هست.

گرم‌آب

آبادی گرم‌آب در بلندی دامنه زوی به جلگهٔ نشابور واقع است. قلعه و سکنه دارد. باغات مختصر و محل زراعتی دارند. جای کثیفی است. درزیر قلعه بقعه‌ای است،می گویند امامزاده مدفون است. از نزدیک بقعه چشمهٔ آب گرمی بیرون می آید. از قدیم بر روی چشمه، طاقی زده، حوضی ساخته‌اند. مردم در آن آب می روند. از وسط [۱۹۷ ب] راه گرم آب، راه دیگر جدا شده، باز به نشابور می رود. اول در دهی شورآب[۳۱] نام که آب شوری دارد باید منزل کرد. از آنجا به نشابور می رود. آبادی شورآب از گرم‌آب بیشتر است.[۳۲] به جهت شوری آبش بعضی به گرم‌آب می آیند.

نیشابور

از گرم‌آب الی نشابورپنج ساعت، یک ساعت اول راه دامنه وپست و بلند

۳۰. گرم‌آب یا گرماب دهی از دهستان بارمعدن شهرستان نیشابور می باشد. در فرهنگ معین، بخش اعلام، گرماب جزو دهستان طاغنکوه، بخش فدیشهٔ شهرستان نیشابور ذکر شده است.

۳۱. ده از دهستان طاغنکوه، بخش فدیشهٔ شهرستان نیشابور. (فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۹، ص ۲٤۳) . در سفرنامهٔ خراسان شوری آب آمده است. (سه سفرنامه ، ص ۱۹٤) .

۳۲. چاپارخانه دارد. حاجی میرزا محمدرضای مستشارالملک کاروانسرا و آب‌انبار خوبی در این ده بنا کرده، ناتمام گذاشته است. (حاشیهٔ متن) .

[است] . بعد از آن جلگه و هموار، پس از دو ساعت رودخانه‌ای است. بعد از عبور از رود، همه‌جا دهات آباد، محل زراعت [و] آبهای جاری است تا به شهر نشابور.[33]

وضع کلی شهر

آبادی نشابور در جلگه واقع است. در عهد قدیم این شهر آبادی عظیمی داشته است. از علامات خرابه ها و تلها عظمت این شهر پیداست. حال قلعهٔ کوچکی [و] خرابی دارد. بقدر دو هزار خا[وار] جمعیت شهرش می شود. از بناهای قدیم مسجد جامعی دارد که ایوانش مرتفع است.[34] حمامها، کاروانسرا [و] بازار [۱۹۸ آ] دارد ولی صورت شهریت ندارد. بسیار خوش‌آب و هوا[ست] . جلگهٔ وسیعی دارد، همهٔ این جلگه دهات آباد و محل زراعت است. متصل به هم جلگهٔ بسیار آباد باصفایی است. قناتهای جاری زیاده از حد دارد. حاصل گندم و جو، برنج، پنبه [و] ابریشم به عمل می آورند. باغات زیاد دارند، خاصه اطراف شهر دو باغ بسیار بزرگ باصفای ملوکانه درخارج شهر هست، همه قسم میوه دارد. انگور و هلوی بسیار خوبی دارند. هندوانه و خربوزهٔ بسیاری می کارند. پاره[ای] از آنها بد نمی شود. نخود و باقلای این ولایت در خراسان مشهور است. ترنجبین از چیزهای مخصوص به این ولایت است. در کوهستانش ریباس بسیار است و خیلی ممتاز.

معادن فیروزه

معدن فیروزه در کوه این ولایت به فاصلهٔ هفت فرسخ از شهر[است] . دو قسم فیروزه دارند: خاکی و سنگی. خاکی آن است [۱۹۸ ب] که در دامنهٔ کوه زمین

۳۳. در بهار و زمستان که ایام بارندگی است از گرم‌آب و شورآب تا نشابور از جهت گل زیاد عبور از این راه بسیار مشکل است. از دامنه راه دیگری هست موسوم به راه توزنده‌جان. قدری گلش کمتر از راه پایین است. همه‌جا جلگه است. دهات آباد در راه بسیار است. (حاشیهٔ متن) .

۳٤. «مسجد جامع از بنای شاه‌عباس اول است» . (سه سفرنامه ، ص ۱۹٦) .

را کنده، از خاک پیدا کنند. سنگی آن است [که] در کوه از شکافی، سنگها می کنند، پارچه پارچه از او فیروزه بیرون آید. در خاک، فیروزهٔ درشت بسیار کم یافت می شود. اگر به دست آید دخلی به فیروزهٔ سنگی ندارد.[۳۵] مردمش خوش صورت و مهر بانتر از سایر خلق خراسان[اند].

امامزاده محروق

شهر نشابور از جهت خرابی واقعی مایهٔ رسوایی این جلگهٔ خوب آباد شده است. در بیرون شهر کاروانسرا و آب انباری است به جهت منزلگاه قافله. در یک ساعتی شهر باغ و بُقعهٔ عالی هست. امامزاده[ای] در آن بقعه مدفون است موسوم به سیّد محمد محروق.[۳۶] در این بقعه، بعضی سنگهای سفید دیدم کار کرده اند مثل مرمر موصل بدون زیاد و کم. هر قدر از مردم آنجا جو یا شدم، ندانستند معدن آن سنگ از کجاست. این بقعه از بناهای سلاطین صفو یه است.

آرامگاه عطار و خیام

مدفن شیخ عطار علیه الرحمه [۱۹۹ آ] بقدر نیم ساعت به این بقعه فاصله دارد. به امر محمدشاه مرحوم بر سر قبر شیخ بُقعهٔ بسیار مختصری بنا کرده اند، ناتمام است. مدفن خیام در یکی از ایوانهای بقعهٔ سید محمد محروق است.

قدمگاه

از نشابور الی قدمگاه[۳۷] پنج ساعت، اول راه جلگه و هموار[است]. آخر

۳۵. در این ایام در میانهٔ تر بت و طبس هم معدن فیروزه جسته اند[و] کار می کنند. فیروزه اش بد نیست. (حاشیهٔ متن).

۳۶. «در نزدیک نشابور عمارتی واقع است، به امامزاده محمد محروق مشهور[است]. در میان این عمارت سه قبرند، که یکی مال محمد محروق ابن محمد بن زید بن امام زین العابدین(ع) می باشد و..... سیم مال عمر خیام شاعر و مهندس می باشد» . (سه سفرنامه ، ص ۱۹۷). بنابر بعضی اقوال، او را برادر علی بن موسی الرضا می دانند.

۳۷. یکی از بخشهای تابعهٔ شهرستان نیشابور. مرکز آن قصبهٔ قدمگاه است که در ۲۴ کیلومتری خاور ←

دامنـه و ریگزار پست و بلند بسیار کمی دارد. همهٔ راه محل زراعت، دهات آباد، نهرهای آب [و] باغات باصفاست. آبادی قدمگاه در دامنهٔ کوهی واقع است. بر سر تلی بلند قلعه‌ای است. جمعی از سادات در او ساکن‌اند. زیر قلعه در میان دره جمعی دیگر سکنا دارند. از میان دره رودخانهٔ آبی می گذرد. درخت و باغ زیادی دارند. جای باصفای خوش‌چشم‌اندازی است. سمت دیگر دره بر بلندی تلی، باز قلعه‌ای است. آبادی ندارد. خود قدمگاه باغ خوبی است. بر بلندی، در دهنهٔ این دره، مسجد بسیار خوبی در وسط باغ واقع است. [۱۹۹ ب] سنگ سیاهی که نقش دو پا در اوست، بر دیوار مسجد نصب است. می گویند جای پای مبارک علی ابن موسی الرضا علیه السلام است. مردم زیارت می کنند. روبروی این باغ به طرف جلگهٔ نشابور خیابان عریضی است که طول او [از] یک ساعت متجاوز بوده است. هردو طرف درختهای کاج وچنار، دو سمت خیابان باغات و عمارات بوده است. همه خراب است، مگر کاروانسرایی نیمه‌خراب باقی است که رو به روی آن چاپارخانه ساخته اند.[۳۸] قدری از خیابان دیوار نیم‌خرابی دارد. بقدر هفتاد هشتاد از درختهای کاج قوی باقی است. در خود باغ قدمگاه هم چند کاج بسیار بزرگ باقی مانده است. حمامی هم دارد. همه‌قسم فواکه و زراعت دارند. ابریشم زیاد به عمل می آورند. سکنهٔ آنجا بیشتر سادات اند و بنای این آبادی از سلاطین صفویه [۲۰۰ آ] [است]. جای باصفایی است. تمام جلگهٔ نشابور از این محل نمایان است.

از قدمگاه تا مشهد

از قدمگاه به مشهد مقدس دو راه می رود. تفصیل هردو راه را به جهت آگاهی و اطلاع می نویسیم:

←

نیشابور واقع است. از آثار باستانی بقعهٔ قدمگاه امام هشتم آن است. (فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۹، ص ۲۹۳).

۳۸. شهاب‌الملک در این ایام کاروانسرا را تعمیر خوبی کرده است. (حاشیهٔ متن).

فخر داود

از قدمگاه الی فخر داود[۳۹] که اول خاک مشهد مقدس است پنج ساعت، همهٔ راه دامنه و دره ماهور [و] پست و بلند [است]. طرفین راه همه جا دهات آباد، محل زراعت [و] آبهای جاری هست. قدری دورتر از شارع، در یک ساعتی فخرداود، رودخانه می گذرد. طرفین رود چمنی است. این رود را آب دیزآباد[۴۰] گویند. اعتقاد اهل خراسان این است که گواراتر از این آب در نشابور و مشهد نیست. خود فخرداود کاروانسرایی است و قلعهٔ کوچکی. چند خانوار سکنه دارد. آب کمی و زراعت مختصری دارند.

شریف آباد

از فخرداود الی شریف‌آباد[۴۱] سه ساعت، همهٔ راه دره ماهور و پست و بلند [و] در اول راه آب انباری است. دو سه محل هم آب کمی و زراعت [۲۰۰ ب] بسیار مختصری دارد. آبادی خود شریف‌آباد در میان درهٔ گشادی واقع است. قلعه‌ای است [و] چند خانوار رعیت در او ساکن‌اند. برحسب امر خاقان مرحوم کاروانسرا و حمام خوبی ساخته شده است. چاپارخانه هم در این اوقات ساخته‌اند. باغستان کم و محل زراعتی دارند. هوایش مایل به گرمی [است].

از شریف آباد تا طرق

از شریف‌آباد به طُرُق[۴۲] دو راه دارد، یکی از کوهستان نزدیکتر است ولی سخت، دیگری از جلگه دورتر است [و] قدری سهل.

۳۹. ده از دهستان پیوه‌ژن، بخش فریمان، شهرستان مشهد. (**فرهنگ جغرافیایی ایران**، ج ۹، ص ۲۸۰).

۴۰. در فرهنگ جغرافیایی ایران دیزباد بالا. ده از دهستان زبرخان، بخش قدمگاه شهرستان نیشابور. (همان کتاب، ص ۱۸۰).

۴۱. محتملاً منظور ده از دهستان دربقاضی، بخش حومه شهرستان نیشابور واقع در ۹ کیلومتری جنوب نیشابور است. (همان کتاب، ص ۲۳۹).

۴۲. ده از دهستان تبادکان بخش حومه شهرستان مشهد که در ۷ کیلومتری جنوب مشهد واقع است. (همان کتاب، ص ۲۵۹).

رباط تلمبه و طرق

از شریف‌آباد الی طُرُق چهار ساعت، همهٔ راه کوه‌وپست و بلند، سه محل راه عبور تنگ و سخت بود. مرحوم سپهسالار در همین سفر مبلغی مصرف کرد، این راه را تراشیده وسعت دادند و هموار کردند. اگرچه به‌طوری که باید ساخته نشده است ولی بهتر از راه سابق است. در وسط این راه‌میان‌دره، رباط کوچک سرپوشیده‌ای [۲۰۱ آ] است موسوم به رباط تلمبه.[۴۳] چند خانوار سکنه، آب کمی [و] زراعت مختصری دارد. بعد از این رباط تا آخر دره و کوهستان، سه محل دیگر آب و زراعت هست. در ابتدای جلگهٔ مشهد مقدس کاروانسرایی است نیمه‌خراب. چند خانوار سکنه و آسیایی دارد. نهر طرق از جلو کاروانسرا می گذرد. همین رُباط را رُباط طرق گویند. قافله و کاروان از همین رُباط به شهر مشهد مقدس می روند. ولی آبادی طرق بقدر یک ساعت زیر دست کاروانسرا در جلگه واقع است.

طرق

طرق ده معتبر بزرگی است از موقوفات حضرت. قلعه دارد [و] بقدر دویبست خانوار رعیت در آن قلعه ساکن‌اند. حمام خوبی دارد. باغات باصفا، زراعت زیادی دیم و آبی دارند. آبش از رود [و] سالی دوهزار خروار اجارهٔ غلهٔ آنجاست. پنبه و ابریشم هم دارند. [۲۰۱ ب] خربوزهٔ طرق در مشهد مشهور است.

خواجه اباصلت

خواجه اباصلت در خارج آبادی این ده به فاصلهٔ نیم ساعت مدفون است. بقعهٔ مختصری دارد. در همان نزدیکی بر زمین بلندی، ایوان مجردی است؛ طاق مرتفعی دارد.

۴۳ . هوتوم شیندلر نام این محل را کلنبه نوشته است: «از شریف‌آباد الی کلنبه چهار میل، کلنبه رباطی است که از بنای عباس میرزا نایب السلطنه ابن فتحعلی شاه است». (سه سفرنامه ، ص ۲۰۰). چون نام دقیق این مکان مشخص نیست ، به همان صورت تلمبه آن را آورده‌ام.

از طرق تا مشهد

از طرق الی مشهد مقدس سه ساعت، تمام راه جلگه و هموار[44] [است]. وسط راه پست و بلند بسیار کمی دارد. سمت چپ راه دامنه، طرفین معبر همه جا محل زراعت آبی و دیمی [است]. در ثلث اول راه نهر آبی از کنار راه می گذرد. یک آب انبار در راه هست. دو سه علامت حوض خرابه و برجی دارد.

راه در رود

واما تفصیل راه دررود: ازقدمگاه الی رباط پای گردنه شش ساعت، همهٔ این راه کوه و دره، اول راه بقدر یک ساعت دامنه [و] سرابالای هموار ی است. همه جا محل زراعت و آبهای جاری، اول دره ده بسیار بزرگ [۲۰۲ آ] پردرخت و باغ پرآب باصفایی است موسوم به در رود.[45] در دو سمت دره واقع است. سردسیر است. اکثر فواکهٔ نشابور از این ده می رود. سکنهٔ زیادی دارد. ابریشم هم به عمل می آورند. از اول آبادی در رود تا آخر درختهای آنجا که در میان دره کنار رودخانه است، دو ساعت می شود. همه جا سرابالا و سنگ، می رود تا پای گردنه که سرچشمهٔ رودخانهٔ در رود است. کاروانسرای کوچک سر پوشیدهٔ سنگی در دامن آن کوه هست. قدری خراب است. کنار این رود گُلپر زیادی دارد. تمام کوه پُر است از ریباس. از این رباط اول گردنه ای است بقدر یک ساعت باید سرابالای خیلی تندی است، بروند. بعد از آن قدری راه بالای گردنه سرازیری کمی دارد [و] هموار [است]. این کوه همیشه برف دارد. پرعلف و گُل [است]. اول سرازیری گردنه [۲۰۲ ب] چشمهٔ آبی است. خیلی سرازیری تندی است. بقدر یک ساعت بعد از آن دره ای است سرازیر. نهر آبی در میان او می گذرد [که] می رود تا پای گردنه، قدری دره گشاد می شود. کاروانسرای سنگی سر پوشیده دارد. چند نفر از جهت رفع حاجت مترددین در آنجا ساکن اند.

۴۴. اصل: همواره.

۴۵. ده از دهستان زبرخان بخش قدمگاه، شهرستان نیشابور که در ٦ کیلومتری شمال قدمگاه واقع است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹، ص ١٦٣).

رود آبی از زیر رُباط به طرف مشهد جاری است.

از این رباط الی گلستان شش ساعت، همهٔ این راه دره‌ای است، گاه تنگ گاه گشاد. رودخانهٔ آبی از وسط دره می گذرد. کوه و کنار رود پُر است از سبزه و گلهای الوان خودرو [و] گلپر و ریباس.

جاغرق

طرفین رودخانه باغات باصفا، اقسام فواکه [و] گل سرخ بر روی هم ریخته [و] متصل به هم هست تا سه ساعت که می رسد به ده آباد خوبی موسوم به جاقر[ق].[46] در کنار رودخانه و میان دره واقع است. جای باصفای [۲۰۳ آ] خوش آب و هوایی است. همه قسم میوه های خوب دارد. اکثر فواکهٔ مشهد مقدس از این دهات می رود. توتش به مراتب بهتر از توت شمیران طهران است.

طرقبه

کنار همین رودخانه و همین دره به همین قسم باغ و درخت هست، تا یک ساعت دیگر [که] می رسد به ده بزرگ آبادی موسوم به ترقبه.[47] در این دره آن‌قدر درخت چنار هست که از حساب بیرون است. از ترقبه تا دو ساعت، باز کنار رودخانه به همین قسم درخت و باغ هست.

گلستان

رفته‌رفته دره قدری گشاد می شود. سوای باغستان قطعه قطعه محل زراعت به هم می رساند تا به ده آبادی که موسوم به گلستان[48] است. جای بسیار باصفایی

۴۶. جاقرق یا جاغرق ده از دهستان مرکزی بخش طرقبه، شهرستان مشهد که در ۷ کیلومتری جنوب باختری طرقبه واقع است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹، ص ۹۵).

۴۷. اصل همه‌جا: ترقه‌به. طرقبه یا ترقبه Torqebe یکی از بخشهای شهرستان مشهد است. دهستان مرکزی بخش طرقبه شهرستان مشهد در قسمت شمال باختری مشهد واقع می باشد. مرکز آن نیز طرقبه است که در ۲۰ کیلومتری شمال باختری مشهد قرار دارد. (همان کتاب، ص ۲۶۰).

۴۸. ده از دهستان مرکزی بخش طرقبه شهرستان مشهد که در ۴ کیلومتری خاور طرقبه واقع است.

←

است. [از جهت] درخت، باغستان [و] صفا و هوا مثل دهات پیش است مگر این آبادی زمین وسیع و چشم انداز خوبی دارد. آبادی ده بر بلندی تلی [۲۰۳ ب] واقع است.

از گلستان به مشهد

از گلستان الی مشهد مقدس چهار ساعت، اول راه بقدر یک ساعت سمت راست راه رودخانه و باغات [و] طرف چپ محل زراعت [است]. در نیم ساعتی گلستان کاروانسرا و قهوه‌خانهٔ مختصری است. درخت و محل زراعت دارد. یک ساعت زیردست گلستان کنار همان رودی که از این دره می‌آمد، بند بسیار محکمی است موسوم به بند گلستان که دختر فردوسی از وجه انعام سلطان محمود غزنوی بعد از فوت پدرش بسته است. بند بسیار خوبی است. آبش آمده در جلگهٔ مشهد زراعت می‌شود. بعد از این بند بقدر یک ساعت دیگر راه دامنه و پست و بلند است. گردنهٔ مختصری دارد [و] سنگلاخ [است]. بعد از گذشتن از آن گردنه همهٔ راه الی مشهد در این دو ساعت هموار و سرازیر، دو سمت راه [۲۰٤ آ] محل زراعت آبی و دیمی، طرفین راه قدری دور از شارع دهات و مزارع بسیار است. کنار راه تا دم دروازهٔ شهر قهوه‌خانه‌ها و آب انبارهای متعدد هست. در فصل بهار و تابستان این راه واقعی یک قطعه از بهشت است. در زمستان به هیچ قسم از این راه عبور نمی‌توان کرد. برف راه عبور را سد می‌کند.

→

(همان کتاب، ص ۳٦۵).

و اما تفصیل بنا و اوضاع شهر مشهد و متعلقات به حضرت

گذشتهٔ مشهد

این شهر ملک طوس بوده است. در دو ساعتی این شهر که حال بکلی خراب است شهر مشهد مقدس، قریه[ای] بوده است موسوم به سناباد. بعد از خرابی طوس به فاصلهٔ چندی، آبادی سناباد به برکت علی بن موسی الرّضا علَیه السلام رفته رفته شهری شد معتبر.[1] بنای این قلعه که حال هست از عهد صفو یه [است] .

موقعیت شهر

آبادی این شهر در جلگه واقع است. دایر مدار شهر دو ساعت می شود. طرح این قلعه می گو یند [٢٠٤ ب] به شکل پوست شیری است که بر زمین افکنده باشند. خندقی وارگی هم دارد. هوای این شهر مختلف، آبش از رود و قنات [و] بسیار ناگوار [است] . زمینش رطوبت دارد. بنای عماراتش ازچوب و خشت، بعضی خانه های خوب هم دارد. باغات در میان شهر بسیار است.[2]

۱. «شهر مشهد در اطراف مقبرهٔ امام علی بن موسی الرضا (ع) که در قریهٔ سناباد چهار فرسخی طوس، جنب قبر هارون الرشید موفون است، ایجاد گردید» . (و. بار تولد، تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران ، ترجمهٔ حمزهٔ سردادور، انتشارات توس، ص ۱۳۳) .

۲. اطراف صحن کوچه ها اکثر سر پوشیده، تاریک ، خانه ها گود [و] وضع بسیار بدی است. (حاشیهٔ متن) .

ساکنان و اخلاق مردم

سکنهٔ این شهر گروه مختلف ترک، کرد، عرب، عجم، مروی، هراتی، افغان، کشمیری، عراقی [و] همه قسم مردم هستند. حالت خلقش بدزبان، بی ادب، چشم سفید، مبرم، طمّاع، بی رحم، نان‌مخور، ممسک، بی حقوق، مفسد، هنگامه طلب، بی غیرت[و] غریب آزار[ند]. اگر مدتها به کسی محبت کنی، همین قدر که قطع امیدش از کسی شد گو یا او را نمی شناسد. فاقد جمیع مراتب آدمیت و دارای همهٔ صفات رذیله و ذمیمه[اند].

شعر

بی سبب مأمون ملعون خویش را بدنام کرد

انس اهل طوس کافی بود در قتل امام[3]

زن عفیفه گمان ندارم در این شهر یافت شود مگر از مردم خارج باشد. بچهٔ درست خیال نمی کنم در این [۲۰۵ آ] ولایت باشد مگر در صلب پدر. اگر به مشیمهٔ مادر آید ظن پاکی در او نخواهم برد.[4]

خدا رحمت کند مرحوم میرزا ابوالحسن یغمای جندقی را. روزی به مشهد مشرف شد. پس از سالی دو توقف معاودت به عراق نمود. جمعی از او پرسیدند حالت خراسان را چگونه دیدی؟ گفت: طویله دیدم پر از آب و علف؛ همه‌چیز هست مگر انسان بسیار درست گفته است، وهم گفت قبل از رفتن به خراسان آنچه در تواریخ و سیر دیده و هرچه از مردم شنیده بودم، مأمون را مردی کافی و آدمی عاقل می دانستم. پس از رفتن به خراسان یافتم که مردی بوده است جاهل و بی کفایت. اگر عاقل بود مرتکب قتل امام علیه السّلام نمی شد که خود را بدنام دو دنیا کند؛ زحمت و صدمهٔ معاشرت با مردم خراسان بسیار زود حضرت را شهید می کرد و این خلاف از او سر نزده بود. [۲۰۵ ب] واقعی معاشرت با آن مردم،

۳. بیت در حاشیهٔ متن آمده است.

٤. سیف‌الدوله در جای دیگر نیز حدود ادب را رعایت نکرده و به همین گونه هرزه درایی کرده است. چنانچه این شاهزاده قبل از این همه یاوه گویی، به ترکیب جمعیت مشهد توجه می کرد، اینگونه درذم آنان سخن نمی گفت. در واقع از صفات بد مردم یک ناحیه (بی رحم، نان مخور، ممسک، مفسد و...) نباید بدین صورت نتیجه گیری کرد که تمام آن مردم فاسد و غرق در فسق و فجورند.

جانکاه [است]. با نهایت بی دینی صورت اسلامشان درست است. همه معمّم، پشت لب چیده، بسیار سلام کن [و] در جماعت حاضر شو. بعد از تصفیه ها و تقطیرات و تنکیسات و تنزیلات و تصعیدات جوهری که از اهل خراسان به عمل آید میرزای ناظر خواهد شد. مصرع:

گر نویسم شرح آن بی حد شود.

محصولات کشاورزی

در این شهر حمامها [و] کاروانسراها بسیار است. بازارش زیاد امتیازی ندارد. جمعیت این شهر زیاده از هفتاد هزار[است]. همه‌چیز در مملکت خراسان به عمل می آید. همه‌قسم فواکه و مرکبات، خرما، گندم، جو، برنج، جمیع حبوبات، زعفران، تنباکو، پنبه [و] ابریشم از خود این ملک حاصل می شود. در خود مشهد چیزی که ندارند انجیر و انار است که از ترشیز[۵] و سبزوار می آورند. همه‌چیز دیگر، کاملش هست. هلو و شلیل، زردآلو[و] انگور این ولایت بهتر از همه‌جاست. من خود زردآلو را کشیده، دانه[ای] یک سیر، [۲۰۶آ] [و] آلوچه چهارده مثقال بود، نه بر سبیل اتفاق؛ فراوان است. خربوزه و هندوانه بسیار خوب دارد. سیب آن‌قدر هست که سیب کهنه در بازار فراوان است که سیب نو آید. نانش بهترین نانهاست. پنیر و ماست بسیار خوب دارند. عنّاب و زرشک بی دانه از تحفه های این ملک است. کاهو و چغندرش زیاد ممتاز است.[۶]

صنایع دستی

پارچه های ابریشمی را در این شهر بسیار خوب می بافند. شال اگر خواهند چنان می بافند که بهتر از او البته در کشمیر نتوانند بافت. دستگاه قالی بافیهای بسیار خوب دارند. برک و عاقری که از جمله پارچه های خوب ایران است در این

۵. نام قدیم کاشمر. در شهریور ۱۳۱٤ هـ . ش. به موجب تصو یبنامهٔ هیئت وزیران نام ترشیز به کاشمر بدل گردید. (فرهنگ معین ، اعلام).

٦. تربش نزدیک به یک من تبریز می شود، سفید و شیرین و پرآب. (حاشیهٔ متن).

ملک به عمل آید.

معادن

معدن مس و سرب بسیار خوب دارند. در کوههای خود مشهد سنگ مرقشیشای[7] ذهبی و فضی هردو هست و در دامنه و زمینهای سیل شسته یاقوت ریزه بسیار پیدا می کنند. [۲۰۶ب] در شش ساعتی مشهد معدن مرمر بسیار خوب هست. سنگ سیاه نرمی که در مشهد هست که از او دیگ و اسبابهای دیگر سازند، این قسم سنگ در جاهای دیگر دیده نشده است.

جانوران

تریاک زیاد می کارند. همه‌قسم شکار دارد. کبک، تیهو، آهو، شکار کوهی [و] مرغ آبی در اطراف مشهد بسیار است. در هشت ساعتی، قرقاول هم دارد. رودخانهٔ کشف رود[8] از دو ساعتی مشهد به طرف شمال شهر می گذرد. چمنها و ییلاقات بسیار باصفا دارد. ماهی خوب در این ملک نیست. برنج خوب هم به عمل نمی آید. زمستانش بسیار سرد شود. تابستانش چندان گرم نیست. پشه و کیک زیاد دارد.

تفصیل ابنیه و عمارات و اسباب متعلقات به حضرت

املاک موقوفهٔ حضرت در بلاد ایران بسیار است، خاصه در خراسان. املاک خارج و داخل مشهد مقدس اکثر ازموقوفات حضرت است. [۲۰۷آ] منافع موقوفاتی که در این ایّام واصل آستانهٔ مقدسه می شود متجاوز ازپنجاه هزار تومان نقداً [و] جنساً می شود. در بنای اصل بقعهٔ متبرکه اختلاف کرده‌اند. بعضی از بناهای اسکندرش دانند. هرکه بنا کرده است، بنایی خود حرم محترم از بناهای

۷ مرقشیشا یا مارقشیشا Marqashisha : سولفور طبیعی سفیدرنگ آهن. (ن. ک. افزوده‌ها).

۸. کشف رود از کوههای بین قوچان و نیشابور سرچشمه می گیرد وپس از گذشتن از خاک توس وارد رودخانهٔ تجن یا هری‌رود می شود. (فرهنگ معین ، اعلام).

عجیب است. تمام این بنا از خشت و گل است. معلوم نیست این گل و خشت را با چه ساخته و از چه ورزیده‌اند که از فولاد سخت‌تر است و به زحمتهای زیاد ریزه از او کنده نشود. سالهاست بدون تزلزل ایستاده است. هارون‌الرشید این بقعه را تعمیر کرده است و در این بقعه مدفون است. کاشیهای داخل حرم و دم در حرم که بعضی از خطوط آنها برجسته و از چینیهای بسیار خوب قدیم است، تاریخ آنها از ششصد سال متجاوز است. از جمله چیزهایی که در این ولایت هست، یکی گیل چینی است. تجربه کردم؛ دادم نمونه ساختند. از این گل [۲۰۷ ب] می‌توان مثل چینیهای خوب کهنه ظروف و اسباب ساخت. سابقاً داخل حرم گچبریها و نقاشیهای بسیار بسیار خوب داشت. چندی قبل برچیده، آیینه کرده‌اند. به اعتقاد من آنچه سابق بود دخلی به کار حالا نداشت.

وضع داخل حرم

فرش حرم سنگ مرمر است. ضریح مطهر فولاد است [که] با زمرّد و یاقوت مرصع کرده‌اند. درِ داخل ضریح را خاقان مرحوم مرصع کرده بودند. پنجاه هزار تومان مخارج آن شده بود. سالار در ایّام عصیانش درِ مرصع را کنده، مصرف کرد. بعد از اتمام کار او آنچه باقی مانده بود، نمونه[ای] از در سابق ساخته، نصب کردند. قبهٔ مبارک از بنایی و طلاکاری، از بناهای صفویه است. در بزرگ طلا که از حرم ازسمت رو به رو به دارالسیاده می رود از خدمات خاقان مرحوم است. در انقلاب سالار از میان رفت؛ مجدداً ساخته‌اند. تعمیرات مسجد، بالای سر مبارک از داخل حرم را مرحوم محمّد ولی میرزای [۲۰۸ آ] پسر خاقان مرحوم در ایام حکومت خود کرده بود. در همان مسجد مدفون است. اطاق بزرگ موسوم به دارالسعاده، سمت بالای نزدیک طرف صحن مقدس شاه‌عباس، از بناهای امیر علیشیر است. سه سمت دیگر از صحن مقدس را شاه‌عباس صفوی ساخته است. بنای عالی بسیار خوب[ی] است، همه از سنگهای تراشیده و کاشیهای بسیار خوب. چهار ایوان و سردر خیلی عالی دارد. همهٔ حجرات دو مرتبه [است]. طلای ایوان این سمت و طلای مناره‌ها از کارهای نادرشاه است.

نهر مشهد

نهر آبی که از خیابان بالا آمده از صحن مقدس به خیابان پایین رفته، از شهر بیرون می رود. اصل این نهر را امیر علیشیر از کوه جدا کرده، به جهت آستانهٔ مقدسه آورد؛ ناتمام ماند. شاه‌عباس به اتمام رسانید. شاه‌عباس صفوی خیابانی از ابتدای شهر از سمت مغرب الی انتهای شهر به طرف مشرق به خط مستقیم ساخته است. صحن مبارک را در [۲۰۸ ب] وسط این خیابان قرار داده است. از وسط خیابان نهر آبی جاری است. دو طرف نهر را از سنگهای تراشیدهٔ بزرگ ساخته اند و هردو سمت نهر درختهای چنار بوده است. همهٔ خیابان از دو سمت طاق‌نماها بوده است.

عمارات

در هردو خیابان مدرسه ها و مساجد و کاروانسراهای بسیار عالی ساخته بوده اند. حال همان خود خیابانها باقی است و بعضی از سنگهای کنار نهرها و پاره[ای] از درختهای چنار باقی است. عجب بنای ملوکانه[ای] بوده است. پاره[ای] از مدارس و مساجد و کاروانسراها هم برجاست. مرحوم سپهسالار در این سال که به حکومت خراسان مأمور شد، هردو خیابان را از در صحن تا به حدی که بست قرار داده اند، خراب کرده، از دو سمت طاقها از آجر زد و اُرسیها نصب کرد. خیلی باصفا شد. عمرش کفایت نکرد؛ به رحمت خدا رفت. خیابان پایین ناتمام ماند. مرحوم میرزا جعفرخان در عهد تولیت خودش [۲۰۹ آ] در خیابان بالا، دارالشفای خوبی ساخته است. در صحن شاه‌عباس از بناهای عهد صفویه، مدرسهٔ بسیار عالی بزرگ خوبی است موسوم به مدرسهٔ میرزا جعفر؛ قدری خراب است.[۹] سمت پشت سر، ایوان بزرگی است موسوم به دارالحفاظ. مرحوم سپهسالار آیینه کردند و در او مدفون شدند. پهلُوی همان دارالحفاظ گنبد هشتی است بزرگ موسوم به گنبد الله وردیخان[۱۰] [که] در عهد صفویه ساخته شده است. بسیار بنای

۹. ظهیرالدوله در حکومت خود مدرسهٔ میرزا جعفر را تعمیر خوبی کرد [و] موقوفاتی قرار داد. حال آباد است. (حاشیهٔ متن).

۱۰. اصل: دبردیخان.

عالی خوبی است.

مسجد گوهرشاد

سمت رو به رو، مسجد بسیار عالی خوبی است از آجر و سنگ و کاشی موسوم به مسجد گوهرشاد. ایوان مرتفع [و] طاق و گنبد بسیار خوبی دارد. دو مناره در دو طرف ایوان واقع است. واقعی از این زن مردانه بنایی مانده است. از مساجد بسیار خوب ایران است. سمت زیر پای مبارک، صحن بزرگی است. حجرات اطراف دومرتبه [است] . چهار ایوان و سردر بزرگ مرتفع عالی دارد. از بناهای خاقان مرحوم [است].[11] واقعی عالی بنایی است. [۲۰۹ ب] قدری ناتمامی داشت، میرزا فضل الله نوری در هنگامی که متولی باشی بود تمام کرد. از مال موقوفات حضرت، ایوان بزرگ سمت حرم را طلا کردند. هم میرزا فضل الله عمارت دارالتولیه و بازارچه به جهت آستانهٔ مقدسه ساخته است. هردو خوب است.

مدرسهٔ پریزاد

مدرسهٔ خوبی است در سمت بالای سر، متصل به حرم، درش از بازار گشوده می شود موسوم به مدرسهٔ پریزاد.[12] [واو] زنی بوده است از بستگان گوهرشاد؛ او ساخته است. مدرسهٔ بسیار خوبی است.

بیوتات ومتعلقات حرم

ابنیهٔ عالیهٔ این شهر جمیعاً از بیوتات و متعلقات حضرت است. بعضی برپاست [و] پاره[ای] خراب. اگر خواهم شرح او را نگارم، این رساله به طول انجامد. کرورها از طرف سلاطین و اکابر صرف این آستانهٔ مقدسه شده است.

۱۱. «صحن سوم را (صحن نو) که از سمت شرقی متصل به عمارات است، فتحعلی شاه در قرن نوزدهم بنا کرده است». (تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران ، ص ۱۳۶) .

۱۲. شیندلر در سفرنامهٔ خراسان می نویسد که «مشهد چهارده مدرسه دارد». (سه سفرنامه ، ص ۲۰۲). اما نام مدرسهٔ پریزاد را نیاورده است. در مطلع الشمس نیز نام مدارس مشهد ذکر شده است.

درها و پنجره‌های نقره در اطراف حرم بسیار است. کتابخانهٔ معتبر در آستانهٔ مقدسه هست. اسباب طلا و نقره و جواهر با اینکه در انقلابات مکرر از میان رفته است، [۲۱۰ آ] باز در ضریح مطهر و حرم مبارک و خزانهٔ حضرت بسیار است. خدام این آستانهٔ مقدسه از همه قسم هزار نفر می شوند که از خزانهٔ حضرت مشاهره و مخارج می برند. همه‌شب از کارخانهٔ خاصهٔ حضرت به خدّام حرم شام و نهار داده می شود. به فقرای زوّار شام می رسد. در هیچیک از اماکن مشرفه اسباب خیرات و اوضاع تجمل به این قسم فراهم نیست. اگر طمع مباشرین بگذارد بسیار فیض به بندگان خدا می رسد.

خواجه ربیع

مدفن خواجه ربیع در خارج شهر مشهد به سمت شمال بقدر یک ساعت می شود. بقعهٔ عالی [و] باغ باصفایی دارد. در فصل بهار تفرجگاه اهل مشهد در آنجاست. مدفن فتحعلی خان قاجار جد سیُم خاقان مغفور در بقعهٔ خواجه ربیع است. دیگر خارج شهر به طرف جنوب، در اول باغستان ایوان مرتفع بزرگی است از بناهای صفویه موسوم به عیدگاه. از عمارات عالی است [و] در کار خرابی.

ارگ شهر

ارگ این شهر در کنار آبادی به طرف مغرب شهر واقع است. سابقاً عمارات عالی خوبی [۲۱۰ ب] داشته است. در انقلابات سالاری بکلی خراب شد. در این اوقات بعضی عمارات بقدر رفع ضرورت ساخته شده است.

یاد از سفر گذشته به هرات

چون شرح حال خراسان و اوضاع مشهد مقدس نگاشته شد از بابت قُرب هرات به خراسان، مناسب این است که اجمالاً از آنچه در سفر هرات دیده‌ام از جهت اطلاع ذکری بشود. روزنامهٔ مفصل آن سفر در دست نیست. آنچه را که فراموش نشده است خواهم نگاشت.

از مشهد به هرات

از مشهد مقدس الی شهر هرات ده منزل، بیشتر از این راه جلگه و دامنه [و] هموار [است]. شکارگاههای خوب گور، آهو، کبک، قرقاول، خوک [و] مرغ آبی در اکثر جاهای این راه یافت می شود.

سنگ‌بست

اول، جایی است موسوم به سنگ بست.[۱] از بناهای قدیم کنار رودخانه کاروانسرایی بود. بعضی خرابه ها مناره داشت، [ولی] آبادی نبود. از قراری که می گویند حال ده بسیار معتبری است. سکنهٔ زیاد [و] زراعت بسیاری دارد.

۱. «از شهر (: مشهد) تا سنگ بست شش فرسنگ است. خود سنگ بست آبادی ندارد مگر رعیت قلیلی، آنها هم در کاروانسرای شاه‌عباس منزل دارند». (سه سفرنامه ، ص ۲٤).

حدیره

بعد از آن حدیره، کاروانسرا [۲۱۱ آ] خرابه [ای] بود در جلگه [و] چشمهٔ آبی داشت، بی آبادی. همهٔ این راه هموار [و] یک دو آب انبار در این راه بود. بعد ولایت جام است. جاهای بسیار خوب داشت در کنار رودخانه؛ اکثر آنها خراب بود. حال نمی دانم چه صورت است.

تربت جام

باغات و زراعت دارند. ابریشم زیاد به عمل می آورند. مدفن ژنده پیل احمد جام در خارج این آبادی است. ایوان مرتفع و صحنی دارد. در کنار رود این ولایت، قرقاول هست.

کافر قلعه

از جاهای معروف این راه یکی کافر قلعه [است]. در دامنهٔ همواری کاروانسرا و آب انبار بسیار عالی خوبی است از بناهای عهد صفویه.

کوه سویه

پس از آن از جاهای مشهور این راه کوه سویه است. این محل ولایت معتبری بوده است. قلعه و نهری داشت. دهات [و] مزارع زیاد [داشتند]. ابریشم بسیار به عمل می آوردند. قلعهٔ خود کوه‌سویه در کنار رود واقع بود. شکارگاه خوبی است. قرقاول هم دارد. پس از آن [۲۱۱ ب] شبش و تومان بود. هر دو محل، چمن و علفزار [و] نیزار [و] در کنار رود درختهای بسیار است. خوک و گور زیاد دارد. قرقاول بسیار است. پل خرابی و کاروانسرا خرابه[ی] در یکی از این دو محل بود. بعد از آنها ولایت قوریان[۲] [است]. شهری است کوچک، قلعه و خندقی دارد. زراعتش زیاد، دهات و مزارع خوب دارد. باغات هم دارند.

۲. در حال حاضر غوریان. «و ورود به قوریان در قلعهٔ قوریان منزل حاکم آنجا منزل نمودیم». (سه سفرنامه، ص ۵۱).

ابریشم به‌عمل می‌آورند. جای بسیار خوبی است. بعد از قوریان، شکیبان است.[3] ولایتی است آباد، سکنهٔ زیاد دارد. باغات و همه قسم محصولات در آنجا به‌عمل می‌آید. یکی از عرفا در خارج این آبادی مدفون است. بقعه دارد. از شکیبان که گذشت از رودخانهٔ هرات باید عبور کرد. همه‌جا جلگه و دهات و باغات و محل زراعت [است] تا به شهر هرات. چون مفصلاً جزییات این راه در نظر نبود، مختصراً ذکری از کلیات آن شد.

و اما شرح حال و تفصیل ولایت هرات

از شهرهای مشهور عالم است. بعضی [۲۱۲ آ] بنای این قلعه را از اسکندر می‌دانند. هرکه بنا کرده است قلعه و خاکریز و خندق به این استحکام نمی‌شود.[4] واقعی اگر آذوقه باشد، گرفتن این قلعه به‌زور از جمله کارهای بسیار مشکل دنیاست. جلگهٔ هرات سی ساعت طول، از ده ساعت الی دو ساعت عرض دارد. طولش از سمت شمال به طرف جنوب، عرضش از مشرق به سمت مغرب، دو طرف کوه [و] از وسط جلگه رودخانهٔ بزرگی می‌گذرد که آبش بر همهٔ این جلگه می‌نشیند.[5] هوایش معتدل، آبش گوارا [و] شهر در وسط این جلگه واقع است. از طرف غربی به کوه نزدیکتر از سمت شرقی است. همهٔ این جلگه باغات و محل زراعت، دهات آباد، نهرهای جاری [و] چمنهای باصفاست. هیچ ولایتی بقدر هرات به حسب گنجایش خود باغستان ندارد. اقسام فواکه و انواع گلها در این ولایت هست. گل سرخ بسیار دارد. گل نرگس و زنبق سفید، سوسن [و] بنفشه [۲۱۲ ب] زیاده از حد هست. در فصل بهار همهٔ این کوهستان و دشت، سبز و پر از گل است. آن‌قدر بلبل دارد که به حد بیان نگنجد. انگور لعلش در همه‌جا مشهور است. ریباس این ملک مثل ریباس نشابور است بسیار خودرو؛ در

۳. در سه سفرنامه به صورت شکیوان آمده است: «اهل شکیوان تمام مروی هستند. بسیار ده معظم خوبی است». (همان کتاب، ص ۲۹).

٤. قلعهٔ هرات، قهندز نامیده می‌شد.

۵. مقصود رود هرات یاهری رود است که «از کوهستان غور سرچشمه می‌گیرد و ابتدا مسافتی به طرف باختر سیر می‌کند». (سرزمینهای خلافت شرقی، ص ٤۳۳).

کوهستانش بسیار است. درشت و شیرین می شود.

بادغیس

بادغیس که یکی از توابع هرات است جنگلی از پسته دارد. انواع زراعت در این ولایت از دیم و آب می شود. گندم و جو [و] برنج بسیار می کارند که حمل به ولایات دیگر کنند. پنبه و ابریشم زیاد به عمل می آورند. مردمش افغان و فارس زبان، افاغنه اصلشان عرب [و] از اولاد خالدند. هردو طایفه زیاد رشید و متهوّر، بیشتر خلقش خوش صورت، گندمگون، خوش مو، مهربان، بسیار عیّاش، باده‌پرست، حشیش دوست [و] متعصب [اند].

باد صد وبیست روزه

از جمله غرایب همه ساله بلاخلاف پانزدهم جوزا از سمت شمال باد وزد تا پنج روز بسیار شدید است.[6] بعد از [۲۱۳ آ] پنج روز سبک شود. مستمراً یک ساعت قبل از مغرب تا یک ساعت بعد از مغرب [و] یک ساعت قبل از طلوع آفتاب تا یک ساعت بعد از طلوع آفتاب هیچ باد نیست. تمام شب نسیمی است، به‌طوری که شمع را نکشد. از یک ساعت بعد از طلوع، باد بقاعده وزد. یک ساعت قبل از ظهر، تا یک ساعت بعد از ظهر تند شود. باز ملایم گردد، تا یک ساعت پیش از غروب قطع شود. صد وبیست روز تمام این باد شمال به همین رسم و قاعده هست، بدون تخلف و زیاد و کم.[7] سمت غربی شهر ارگ محکمی دارد.

بناهای عالی آنجا

در وسط بازار شهر چهارسوقی است بزرگ، زیر آن چهارسوق آب انباری

۶. «یاقوت، که گوید دهستان روستایی در بادغیس است، اضافه می کند که اصل این اسم بادخیز است، چون باد بسیار در آنجا می وزد». (همان کتاب، ص ٤٤١).

۷. آسیاهای بادی بسیار ساخته، موجود دارند که در این ایام وزیدن باد در کار است. (حاشیهٔ متن).

است. می گویند نزدیک به یک سال آب خوراک همهٔ این شهر را می دهد. مسجد جامعی دارد متوسط. سایر عماراتش تعریفی ندارد.

مصلی

مصلا در خارج شهر به طرف مغرب در پشت تل سنگی [۲۱۳ ب] [واقع و آن] مسجد و مدرسه [و] دو سه بقعهٔ دیگر است از بناهای گوهرشاد و دیگران، اکثر خراب. مصّلا از اصل ناتمام بوده است.[۸] هنوز باقی است. مناره‌های بلند دارد. مسجد خوبی بوده است. بلندی ایوان این مسجد نزدیک به سی و سه ذرع می شود. کاشیهای معرّق بسیار خوب دارد.

تخت سفر

در دامنهٔ کوه، یک ساعتی شهر باغ و عمارتی از بناهای افاغنه بوده است، حال خراب است. چشم انداز خوبی دارد.

کازرکاه[۹]

در دامنهٔ کوه دو ساعتی شهر دهی است [که] باغات و سکنه دارد. مدفن عبدالله انصاری می گویند در آنجاست. عمارتی برسر قبر عبدالله از بناهای صفویه است. جای خوبی است. باغ و آبی دارد. حجاریهای بسیار خوب در آنجا کرده‌اند. درختهای کاج و چنار بسیار قوی خوبی دارد. خیابانهای همهٔ باغات هرات کاج است. هوای این ولایت درخت کاج را از سایر درختها بهتر تربیت می کند. [۲۱٤ آ] مدفن ملاجامی در خارج هرات نزدیکِ اولنگ[۱۰]

۸. «و یوم پنج شنبهٔ نهم، صبح بنه و اسباب خود را روانه به مصلی نمودیم». (سه سفرنامه. ، ص ٤۷).

۹. چنین است در اصل به پیش ز. اما در سه سفرنامه، روزنامهٔ مسافرت هرات، کارزگاه نوشته شده است: «و کارزگاه قریهٔ بسیار خوبی است، متصل به مقبرهٔ خواجه عبدالله انصاری است». (همان کتاب ، ص ۳۷).

۱۰. اولنگ = مرغزار، چمنزار.

سنگ سفید است. سنگ مرمر بسیار بزرگی بر سر قبر او راست نصب کرده‌اند. در سمت شرقی شهر بقعه‌ای است [که] مدفن یکی از عرفا موسوم به خواجه عبدالله مصری است.

مالان

در دو ساعتی شهر به طرف مشرق بر رود هرات پلی است موسوم به پل مالان.[11] پل بزرگ بسیار خوبی است. حال قدری خراب است. یک ساعت دور از رود به طرف پل مالان در دامنهٔ کوه، آخر باغات هرات باغ بسیار خوبی است موسوم [به] روضه باغ. مدفن سلاطین افغان در آن باغ است. در کوهستان این ولایت معدن سنگ مرمر بسیار خوبی است. از اقسام مرمرهایی که دیده‌ام این سنگ بهتر است. ماهیی که از این رود می‌گیرند پر بزرگ نیست ولی خوب است. کبک، تیهو، قرقاول، آهو، شکارکوهی [و] خوک در این ولایت بسیار است. اگر این ولایت در دست [۲۱٤ ب] دولتی بود مقتدر که مردمش آسوده بودند و در خیال آبادی، می‌توانم گفت ولایتی جامعتر از هرات در اکثر از عالم نبود. دریغ که از جهت ناامنی و بی‌حسابی روی آبادی نمی‌بیند.

حرکت به سوی طهران

پس از چندی توقف از ارض اقدس مشهد مقدس در اواخر شهر صفر ۱۲۸٤ [هـ . ق] حرکت کرده، اواسط ربیع‌الثانی به دارالخلا[فهٔ] طهران رسیدیم. بعد از ورود به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم، معلوم شد که بلیهٔ وبا در همهٔ طهران از داخل و خارج شدتی دارد. توقف در آنجا را دور از عقل دیده، عازم قزوین شدم. چون از راهی که متعارف آمدوشد به قزوین است به ملاحظهٔ ناخوشی نیامده، از راه پایین آمدیم، تفصیل راه را نمی‌نویسم.

۱۱. «در دو فرسخی جنوب هرات یعنی به فاصلهٔ نصف روز راه، شهر مالن (به فتح یا کسر لام) واقع بود که تصور می‌شود آن سوی پل بزرگی که روی هری رود بسته بودند قرار داشته و آن پل به نام شهر خوانده می‌شده است. یاقوت آن را دیده و اسم آن را به صورت مالین ضبط کرده ولی گوید مردم آن را مالان گویند». (سرزمینهای خلافت شرقی، ص ٤۳٦).

از طهران به قزوین

علی شهواز

از طهران الی علی شهواز[1] شش ساعت، همهٔ راه هموار و جلگه، همه جا دهات آباد و محل زراعت است. خود علی شهواز ده بزرگی است از [۲۱۵ آ] بلوک شهریار [و] در کنار رود کرج واقع است. باغات و زراعت زیادی دارند. همه قسم میوه دارند. انگورش زیاد است و خوب. پسته هم دارند. جای آباد خوبی است.

پلنگ آباد

از علی شهواز الی پلنگ آباد[2] شش ساعت، همه جا جلگه و هموار، محل زراعت و دهات آباد است. در یک ساعتی پلنگ آباد رودخانهٔ شوری می گذرد. سمت شمالش کوهی است که معدن نمک و آهک و گچ دارد. خود پلنگ آباد مزرعهٔ پوچی است. آبش شور [و] چند مزرعه ای که مقابل این کوه نمک واقع است، آب همه شور است. امام زاده درخارج قلعهٔ پلنگ آباد مدفون است. بقعه دارد[3].

۱. علی شهواز یا علیشاه عوض، قصبهٔ مرکز بخش شهریار، شهرستان تهران، ۳۰ کیلومتری باختر تهران. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۱۴۳).

۲. ده جزو دهستان اشتهارد کرج، شهرستان تهران. (همان کتاب، ص ۴۲).

۳. خربوزهٔ اینجا خوب می شود. (حاشیهٔ متن).

از پلنگ آباد الی کُله درّه[4]، شش ساعت، همهٔ راه هموار است.

کله درّه و اشتهارد

بعد از دو ساعت از پلنگ آباد می رسد به اشتهارد[5] که قصبهٔ مشهور آبادی است. زراعت زیاد، باغات، مساجد، حمامها [و] بازاری دارد. جای بدی نیست. بعد از دو ساعت [۲۱۵ ب] که از اشتهارد گذشت، زمین رملی است. تلهای رملی دارد. به فاصلهٔ یک ساعت ده کُله درّه است. ده آباد کثیفی است. آبش از قنات [است]. زراعت زیاد [و] باغ کمی دارد.

خرّم آباد

از کله درّه الی خرم آباد[6] هفت ساعت، همهٔ راه جلگه و همواره، دهات آباد و محل زراعت است. خود خرّم آباد که ملک همشیرهٔ راقم حروف است یکی از دهات معتبر قزوین است. جای خوبی است. عمارات خوب [و] زراعت زیاد دارند. آبش از قنات [است]. انگورش خوب می شود.

از خرم آباد به قزوین

از خرم آباد الی قزوین شش ساعت، همهٔ راه جلگه و هموار، محل زراعت و دهات آباد است. چون قزوین در راه آذربایجان واقع است، همچه به نظرم آمد که شرح بعضی از بلاد آنجا را که دیده بودم اگر در ضمن این سفر اظهار کنم خالی از مناسبتی نیست. سفری در رکاب شاه جوانبخت ناصرالدینشاه به آذربایجان رفتم. [۲۱۶ آ] چون سالی چند بر این سفر گذشته است. اگر خواهم جمیع نکات و دقایق راه را مثل سفر حجاز و خراسان بنویسم، ممکن نیست. پس اکتفا به کلیات نموده، هر چه به خاطر آید نگاشته خواهد شد.

۴. ده جزو دهستان زهرا، بخش بوئین، شهرستان قزوین. (همان کتاب، ص ۱۸۲).

۵. قصبه بزرگی از شهرستان کرج، شهرستان تهران.

۶. محتملاً ده جزو دهستان افشاریه ساوجبلاغ کرج، شهرستان تهران مورد نظر است. (همان کتاب، ص ۷۹).

سلطانیه

از قزوین الی سلطانیه بیست ساعت یا قدری زیاده است. چهار روزه و سه روزه می روند. دهات آباد و مزارع در این راه بسیار است. اکثر از دهات این راه باغات بسیار دارند. زراعت دیمه و آبی هردو به عمل می آید. بیشتر از این آبادیها سردسیر، پرآب[و] باصفاست. مردمش همه ترک زبان[اند]. دهاتی که در سر راه واقع است [و] هر کس به میل خود در هریک خواهد، منزل می کند از این قرار است:

سیاه دهن

از قزوین الی سیاه‌دهن[7] شش ساعت، همهٔ راه دامنه و هموار، در سمت چپ راه دهات آباد و قنوات جاری [و] محل زراعت بسیار است. سمت راست راه کوه و دامنه است. آبادی و زراعت دارد [۲۱۶ ب] ولی کمتر از طرف چپ. خود سیاه‌دهن از دهات معتبر قزوین است. سکنهٔ آنجا زیاد، مردمش مشهور به شرارت، آبش از قنات و رود [و] باغات و زراعت زیادی دارند. از سیاه‌دهن الی ابهر که اول خاک خمسه است چهار ساعت یا قدری بیشتر، اکثر این راه از دامنه می گذرد. پست و بلند و سنگ کمی دارد. طرفین راه محل زراعت، همه جا دور و نزدیک راه دهات و مزارع هست. رودخانهٔ مختصری از میان دره می گذرد. در سر راه و میان صحرای هموار یک دوده آباد هست.

ابهر

خود ابهر[8] بلوک معتبری است از ولایت خمسه، در درهٔ وسیعی کنار رودخانه واقع است. باغات زیاد، آبهای جاری، محل زراعت [و] همه چیز دارد. آبادی خود ابهر قصبه‌ای است. حمام خوب، مسجد باصفا [و] بعضی دکاکین دارد.

۷. نام این محل در فرهنگ جغرافیایی ایران دیده نشد. کنت دوسرسی به این محل اشاره‌ای کرده است. (سفارت کنت دوسرسی ، ص ۱۳۵).

۸. بخش حاصلخیز از شهرستان زنجان که مرکز آن قصبهٔ ابهر است. در جنوب غربی زنجان واقع می باشد. (فرهنگ معین ، اعلام).

ییلاق بسیار خوبی است. چون خیلی نزدیک است، کمتر در اینجا منزل می کنند. دو سه ساعت [۲۱۷ آ] دیگر رفته در خرّم‌دره می مانند. واقعی درهٔ سبز خرمی است. راهش دامنه ولی هموار[است] . پست و بلند کمی دارد. بعضی آب و آبادیها در اطراف راه هست.

خرم‌درّه

خود خرم‌درّه ده باصفای معتبری است. باغات و زراعت زیاد دارد. آبش بسیار [و] در کنار رودخانه واقع است.[۹] حمام و مسجد خوبی دارد. مردمش ترک [اند] . بعضی باراندازها به جهت کاروان ساخته اند.

سلطانیه

از خرم‌درّه الی سلطانیه هفت ساعت یا قدری بیشتر است. نیمهٔ اول راه دامنه و دره، قدری پست [و] بلند دارد. بعد از آن هموار است. طرفین راه دهات و مزارع هست. در سر راه دوده واقع است. اوّل ساین قلعه[۱۰] [که] ده ادباری است. ثانی امیرآباد[۱۱] [که] جای خوبی است. قدری که از امیرآباد گذشت، راه هموار می شود. خود سلطانیه از چمنهای مشهور ایران است، چمنی است بسیار وسیع. اطرافش کوه، چشمه ها و آبهای جاری بسیار دارد. سابقاً شهر عظیمی بوده است. حال [۲۱۷ ب] بکلی خراب است.

گنبد سلطانیه

از عمارات قدیم چیزی که باقی است یک دوپارچه دیوار قلعه ای است از

۹. «قریهٔ خرم‌دره کنار رودخانه‌ای واقع است. جزو بلوک ابهررود است که از محال خمسه و زنجان است» . (عبدالعلی ادیب الملک ، دافع الغرور، به کوشش ایرج افشار، ص ص ۷ ـ ٤٦) .

۱۰. ساین قلعه = صاین قلعه (صایین قلعه) . در سفرنامهٔ شاردن سان قالا آمده است و مقصود همین صاین قلعه یا حسن قلعه است. (سیاحتنامهٔ شاردن ، ترجمهٔ محمد عباسی ، ص، ۳۱) .

۱۱. «در سه فرسنگی قریهٔ امیرآباد، امیر اصلان‌خان است که رعایایش خراب و پریشان است. قلعه و برجش از دور پیداست، لیکن درونش چون دل رعایا از آبادی جداست» . (همان کتاب ، ص ٤۸) . محتملاً مقصود از قلعه اشاره به صاین قلعه است.

سنگ تراشیده و گنبد بسیار وسیع مرتفعی از مسجد[12]. این بنای عالی از آجر و سنگ و گچ است. در ایران بنایی به این عظمت نیست، حیف که از میان رفته است[13]. حال در جای شهری به آن عظمت ده مختصری است. زراعت زیاد [و] باغات کمی دارند.

چون خاقان مرحوم اکثر تابستانها را به سلطانیه تشریف می بردند، به جهت منزل خاصه و خادمان حرم بر بلندی تل خاکی که در میان چمن نزدیک به وسط واقع است، دو سه دست عمارت و حمام خلوت کوچک و سردری مرتفع ساخته اند. در زیر تل هم مسجدی و بعضی جاها از جهت رفع حاجت عمله جات حرم ساخته شده است. به جهت دو سه ماههٔ تابستان بد نیست، اگرچه آنها هم نیمه خراب است.

در فصل بهار [۲۱۸ آ] این قطعه زمین و کوه اطرافش مملو از سبزه و گلهای مختلف است. شبها بسیار سرد می شود که بدون بالاپوش زیست نمی توان کرد. روزش خوب است. روزها اکثر باد می وزد، به شدتی که مایهٔ زحمت است. کوه طرف شمالش درختهای جنگلی دارد. درآن کوه خرس، خوک [و] ببر بسیار است. در کوهستان اطرافش کبک و تیهو زیاده از حد حساب هست. در دامنهٔ اطراف این چمن چشمه های آب [و] دهات آباد با صفای پُر زراعت بسیار است. زمستان زندگانی در این ولایت بسیار سخت است. در شبهای آخر سنبله خود دیدم آب یخ می کرد. مرتع بسیار خوبی است. مدفن یکی از علمای عهد شاه خدابنده که اسمش از نظرم محو شده است در اینجاست.[14] بقعه و باغچه دارد.

۱۲. «گنبد شاه خدابنده از بناهای قدیم ایران است که منسوب به سلطان محمد و به شاه خدابنده مشهور در این زمان است». (همان کتاب، ص ٤٩). اما سیف الدوله مقبرهٔ سلطان محمد خدابنده را اشتباهاً مسجد دانسته است.

۱۳. «در اکثر طاقنماهای گنبد آثار کاشیکاری است که در عهد خاقان مغفور کاشیهای آن گنبد را برای عمارات سلطانی برده بودند...». (همان کتاب، ص ۵۰).

١٤. «بقعهٔ مرحوم ملاحسن کاشفی تخمیناً ربع فرسنگ از گنبد دور است». (دافع الغرور، ص ۵۶).

زنجان

از سلطانیه الی زنجان که شهر ولایت خمسه است گویا هشت ساعت، قدری بیش یا کمتر است. اول راه چمن [۲۱۸ ب] و هموار [است]، از رودخانه می گذرد[۱۵]. وسط راه دره‌ای است. پس از اتمام دره از دامنه می گذرد. پست و بلند کمی دارد. قبل از رسیدن و بعد از بیرون رفتن از دره طرفین راه بعضی محل زراعت و آبادی هست.

موقعیت زنجان

شهر زنجان بر دامنه بر بلندی زمینی کنار دره و رودخانه واقع است. طرف جنوبش رودخانه و درّه‌ای است. باغات بسیاری در این سمت شهر هست. همه قسم میوه دارند، بخصوص انگور. درخت بید و کبوده در این ولایت بسیار است و خیلی بالیده می شود. دور این شهر قلعهٔ مختصری دارد. هوایش سردسیر، آبش از رود و قنات، مردمش ترک‌زبان، اهل دهاتش بسیارپریشان و فقیر، همهٔ ولایت حاصلخیز [و] زراعت آبی و دیمی هردو دارند. بنای عالی در این شهر نیست. حمامها و کاروانسراها [و] بازارها دارند همه نزدیک به رسم دهات. مسگر در این شهر بسیار است. [۲۱۹ آ] مس ساخته، از این شهر به اطراف برند. اکثر اوقات در این ولایت ارزانی است. درخارج آبادی شهر بعضی کاروانسراها به جهت منزل کردن کاروان و مسافر ساخته‌اند؛ بد نیست.[۱۶]

اوجان

از زنجان الی اوجان که چمن مشهوری است از آذربایجان، پنج منزل است.[۱۷] همهٔ این راه کوهستان، دره ماهوروپست و بلند [و] سردسیر [است]. رودخانه‌ها در بین راه هست. دهات و مزارع در طرفین راه واقع است.

۱۵. «... تا به سر نهر سمان‌ارخی که سه فرسنگی شهر زنجان است، رسیدم». (همان کتاب، ص ٦٤).

۱٦. «کاروانسرای بیرون شهر مشهور به رباط سنگی است». (همان کتاب، ص ٦٦).

۱۷. محتملاً مقصود از اوجان یکی از دهستانهای بخش بستان‌آباد شهرستان تبریز می باشد.

آبادیهای میان راه

از جمله آبادیها [یی] که در سر راه واقع است سرچم[18]، نیک‌پی[19] [و] میانه است، هر سه آبادی کثیفی است. [در] سرچم و نیک‌پی کاروانسرا خرابه[ای] هم از بناهای صفویه هست. روزی که به میانه می روند همهٔ راه دره ماهور و پست و بلند است. در اواسط دره‌ها مزرعهٔ مختصری و کاروانسرایی هست.

قافلانکوه

درپای گردنهٔ قافلانکوه که گردنهٔ بلند خیلی تندی است، رودخانهٔ بزرگ شوری می گذرد. پل خوبی دارد.[20] ازپل که گذشت اول [۲۱۹ ب] سرابالایی گردنهٔ قافلانکوه است. سمت راست راه نزدیک به وسطِ گردنه، درپوزهٔ کوه و جای سختی، قلعه خرابهٔ کوچکی سنگی از بناهای قدیم هست[21]، دربارندگی این گردنه گِل بدی دارد. قدری از طرفین گردنه را سنگ‌بست کرده‌اند. در این گود و بلندیهای گردنه یک جا گو یا چشمهٔ آب بسیار کمی دارد. پس از گذشتن از گردنه، جلگهٔ کوچک باصفایی است. رودخانهٔ بسیارپهنی دارد [و] پل خوب طولانی بر آن رودخانه ساخته‌اند. این جلگه بلوک میانه است. بعد از گذشتن از پل بقدر یک ساعت بلکه کمتر فاصله آبادی قصبهٔ میانه است، درپای تلّی واقع است. جای آباد کثیفی است. حمام، دکاکین [و] باراندازها دارد. باغات [و] مزارع دارند.

۱۸. «از قریهٔ نیک‌پی تا قریهٔ سرچم هفت فرسنگ است و نشیب و فرازش بسیار وپر پیچ و خم». (همان کتاب، ص ۷۷).

۱۹. «از شهر زنجان الی قریهٔ نیک‌پی شش فرسنگ است و از فراز و نشیب راهش مترددین دل‌تنگ». (همان کتاب، ص ۷۵).

۲۰. «درآن طرف گردنه، رودخانهٔ بسیار عظیم است که گذشتن از آن آب مایهٔ ترس و بیم است. در آنجا پلی ساخته‌اند که بیست و سه چشمه وپنج اطاق و هشت مناره دارد. این رودخانه و قزل‌اوزن هردو به رشت می روند». (همان کتاب، ص۸۶).

۲۱. ادیب‌الملک اسم این قلعه را، قلعهٔ دختر نوشته است. (همان کتاب، ص ۸۵). شاردن هم قلعهٔ ←

میانه

میانه بلوک معتبری است. اطراف این کوهستان دهات و آبادیهای خوب دارند. طایفهٔ شقاقی اکثر در این بلوک می نشینند. [۲۲۰ آ] جای حاصلخیز پرمداخلی است. زمستانش بسیار سرد است.

مله

از ابهر که گذشت تا تبریز همه جا شب گز که بعضی مله[۲۲] می گویند هست. پایتخت شب گز در همین آبادی میانه است.[۲۳] از میانه به اوجان یک شب فاصله می رود. بعد از گذشتن از همواری میانه، همه جا پست و بلند [و] دره ماهور هست، تا به خود اوجان جلگه ای است از سلطانیه تنگتر، دایر مدارش کوه. در وسط مثل سلطانیه تل خاکی است، بر روی آن تل حسب الامر خاقان مرحوم عمارت مختصری ساخته اند که حال بعضی از آنها خراب است. اطراف این چمن دهات آباد زیاد است، رودخانه و چشمه های آب دارد. باغات هم در این آبادیها هست. هوایش سرد [و] مثل سلطانیه باد زیاد ندارد. در دو ساعتی اوجان در دامنهٔ کوه چشمهٔ آب گرمی است، ولیعهد مرحوم در سر آن چشمه حمام گونه جایی ساخته اند. کبک در این اطراف زیاد است. [۲۲۰ ب]

از اوجان به تبریز

از اوجان الی تبریز چندان راهی نیست، بعضی یکسر می روند پاره[ای] شب را در باسمنج[۲۴] که ده آباد باصفای بسیار خوبی است می مانند. بیشتر از راه دره

دختر ضبط کرده است و با بیان حکایات، بنای آن را از اردشیر می داند. (**سیاحتنامهٔ شاردن**، ج ۳، ص ۲۲).

۲۲. اصل: ملسه.

۲۳. «مله جانوری است بقدر عدس و بلای جان همه کس. هرکس را که بگزد به جان برسد. بعضی فوراً جان می سپارند». (**دافع الغرور**، ص ۸۸).

۲٤. اصل: باسمیج. در سفرنامهٔ شاردن و اسمش ضبط شده است. در حال حاضر باسمنج می گویند که جزو بخش بستان آباد شهرستان تبریز است.

ماهور [است و] گردنهٔ مختصری هم دارد موسوم به شبلی.[۲۵] بعد از گذشتن از باسمنج کم کم راه وسعتی به هم می رساند [که] تا نزدیک تبریز جلگه می شود. آبادی تبریز در جلگهٔ هموار وسیعی واقعی است که دایر مدار آن کوه است.

تبریز و موقعیت آن

شهر تبریز از شهرهای معظم ایران [و] ولیعهدنشین آذربایجان است. آبادی و باغات شهر، این جلگهٔ وسیع را پر کرده است. شهر سابقش قلعه[ای] دارد کوچک. در وسط آبادی حالا واقع است. تخمیناً نزدیک به سه ساعت آبادی شهر از طرف مشرق به سمت مغرب می شود. قطعاً از طرف شمال به جنوب طول آبادی زیاده از این خواهد بود.

ساکنان و کشاورزی شهر

جمعیت شهر بیش از صدهزار [و] مردمش ترک [و] نصارا[یند] و یهود کمی دارند. باغاتش زیاد است. قدری [۲۲۱آ] کم آب [است]. خانه های وسیع خوب دارند، زمستانش بسیار سرد [و] همه قسم میوه در این شهر هست، مگر انار و انجیر. هلوی بسیار خوب و انگور زیاد اعلی دارد. حاصل گندم و جو زیاد دارند. کشمش و بعضی خشکه بار زیاد از تبریز و ولایات دیگر آذربایجان به ولایات روس حمل می شود.

بناها و باغها

عمارات حکومتی آنجا که از بناهای مرحوم ولیعهد است خوب است. سر بازخانه و قورخانه و گمرکخانهٔ خوبی ساخته [و] دو باغ بسیار بزرگ ملوکانهٔ خوب مرحوم ولیعهد در دو سمت شهر تبریز خارج آبادی ساخته اند، یکی موسوم به باغ صفا [و] دیگری باغ شمال. هر دو باغها ملوکانه و باصفاست. از بناهای

۲۵. «چون دو فرسنگ از حاجی آقا گذشتم، به اول گردنهٔ شبلی رسیدیم. در نزدیکی گردنه رباطی بود...». (دافع‌الغرور، ص ۱۰۷).

سابق در این شهر خارج قلعهٔ شهر، قلعهٔ کوچک بسیار محکم [ی] است [۲۲۱ ب] از گـل. حال بعضی مُهمات نظامی در اوست؛ و ایوان مسجدی خراب از بناهای جهانشاه ترکمان، بسیار بنای عالیی است. کاشی و سنگهای خوب دارد.

حشراتِ خانه‌ها

در خانه‌های تبریز اکثر به اصطلاح اهل اسلامبول تخته کَنَسی و به زبان تبریزی جُوجُوبه [و] به قول مردم عراق عجم سرخک[۲۶] زیاد است [و] بسیار اذیت می کند.

وضع مردم

تجار معتبر دارند. مردم این ولایت آذربایجان همه خاصه تبریز رعیت و اهل زراعتش بسیار فقیر، زحمتکش، صادق، پریشان[و] کم بضاعت[اند]. کسبه و اهل شهر اکثر الواط، قمه زن، [و] شرابخور[ند]. بزرگان و متشخصین متعدّی، سخت گیر، بدزبان، دیرانتقال، طمّاع، بی رحم، زیاده رو، گزافگو، بدقلق، جاه طلب [و] گدامنش[اند]. بعضی صورتهای خوب و مردم متناسب دارند. در شهر تبریز مساجد زیاد است ولی چندان عالی نیست.

مهاجرت مردم

خیلی از اهل این ولایت در تفلیس، تربزان [و] اسلامبول، پیله وری[۲۷] [۲۲۲ آ] و تجارت دارند. در کتایس که یکی از شهرهای روس است چند نفر تبریزی دیدم از دین اسلام برگشته، نصارا شده بودند.

۲۶. سرخک = ساس.

۲۷. فروختن دارو و اجناس عطاری و سوزن و ابریشم و مهره و مانند آن به خانه‌ها. خرده فروشی، دوره گردی. (فرهنگ معین، ج ۱).

صنایع دستی

دستگاه ابریشم‌بافی بسیار دارند. اقسام پارچه‌های ابریشمی مثل خارا[۲۸]، قنباویر [و] بعضی اجناس دیگر را خوب می‌بافند و به همه‌جا می‌برند. عبا هم بسیار می‌بافند. چندان امتیازی ندارد.

از تبریز به مراغه

از تبریز به مراغه پنج روزه رفتیم. کمتر هم می‌روند. همهٔ راه کوهستان [و] دره ماهور [است]، بعضی جاها زمین هموار و جلگه هم دارد. دهات آباد، باغات [و] نهرهای جاری، محل زراعت [و] رودخانه‌ها در این راه بسیار است. بعضی از آبادیهای معتبر این است که مذکور می‌شود.

آبادیهای میان راه

آخر جلگهٔ تبریز، اول دره و کوهی است موسوم به سَردَرَه. آبادی آنجا بر بلندی واقع است. چشم‌انداز خوبی دارد. تمام جلگهٔ تبریز و آبادی این شهر بزرگ در زیرپای این ده واقع است. باغات زیاد [و] میوه‌های [۲۲۲ ب] بسیار خوب دارد. انگور عسکری قرمز بسیار خوب در این ده دیدم که در جاهای دیگر ندیده بودم و نشنیده بودم. در خود تبریز هم نبود. در جایی گفتم چنین انگوری در سردرهٔ تبریز دیده‌ام. شخصی گفت در محلات هست [و] من چندی قبل آورده در طهران در خانهٔ خود کاشتم، امسال ثمر داد.

خسروشاه

بعد از چند ساعت دیگر در دامنهٔ کوهی رو به جلگهٔ مختصری، ده بسیار بزرگ آباد باصفای پر باغی است موسوم به خسروشاه. در این جلگه مقابل خسروشاه دهات آباد دیگر هم هست. گویا بعد از چهارساعت یا زیاده که همهٔ راه دره و کوهستان است یک دو رود هم در راه هست [تا] می‌رسد به

۲۸. نوعی بافتهٔ ابریشمی که مانند صوف موجدار است و مخطط. (همان کتاب، ج ۱).

ده خارقان[۲۹] که یکی از قصبه ها و بلوک بسیار معتبری است از آذربایجان.

دهخوارقان

آبادی خود ده‌خارقان در بلندیِ دره‌ماهوری واقع است. جای آباد بسیار باصفایی است. جمعیت زیادی [۲۲۳ آ] دارد. مسجدی در این آبادی هست [که] سقف او را ازچوب پوشیده‌اند؛ خیلی وسیع وپاکیزه [است]. دهات آباد و مزارع کوچک در این ولایت هست.

دریاچهٔ ارومیه

از ده خارقان به فاصلهٔ چهارپنج ساعت می رود به کنار دریاچه که در میان ولایات مراغه و ارومیه و خُوی واقع است. سمت دیگرش بسته به خاک دولت عثمانی است. دریاچهٔ بزرگی است. احتمال می رود که دایرمدار این دریاچه نزدیک به پنجاه بلکه شصت ساعت باشد. آبش به حدی شور و تلخ است که هیچ حیوانی در او زیست نمی کند. ماهی ندارد[۳۰]. آبش از کثرت نمک، بسته می شود. چند گمی کوچک در روی این دریاچه هیزم، نمک [و] غله به اطراف می برند. دو سه جزیرهٔ کوچک بی آب دارد. یک جزیرهٔ بزرگی دارد که دو سه ساعت دایرمدارش می شود. کوه بزرگی و آب شیرینی دارد. مرحوم ملک قاسم میرزای پسر خاقان مرحوم [۲۲۳ ب] عمارتی در این جزیره ساخت [و] درختهای بسیار کاشت. اقسام حیوانات از وحوش و طیور در آن جزیره رها کرد که حال بسیار شده اند. جای باصفایی است. آب کم دارد. اگر آبش زیاد بود آبادی

۲۹. «و چهار فرسخی دریاچهٔ ارمیه قریهٔ بزرگ دخارقان، از قرار نوشتهٔ ابن حوقل و جغرافی نویسان عرب، یا دهخوارقان از قرار نوشتهٔ فارسی زبانان، واقع است». (سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۷۵). دهخوارقان (آذرشهر) در ۵۱ کیلومتری جنوب غربی تبریز و مشرق دریاچهٔ ارومیه واقع است. (فرهنگ معین، اعلام).

۳۰. «این دریاچه به قول اصطخری ماهی فراوان داشته، به عکس ابن حوقل گفته است در آن هیچ ماهی نیست و یک نوع ماهی عجیبی در آن دریاچه بوده که اهالی آنجا آن را سگ‌ماهی می گفتند». (سرزمینهای خلافت شرقی، ص ص ۲ ـ ۱۷۱).

خوبی می شد.

معدن مرمر

نزدیک به این دریاچه در دامنهٔ کوه دو سه چشمهٔ آب هست. رنگ آبش سفید، بدمزه و بدبو، از چشمه درآمده، در دامنهٔ کوه به زمین فرو می رود [و] منجمد شده، سنگ مرمر بسیار خوبی می شود. معدن مرمر آذر بایجان که مشهور است و تعریف دارد همین آب است. پارچه های خیلی بزرگ بیرون می آورند. از غرایب این است که در وقت فرو رفتن این آب بر زمین، اگر هوا صاف است مرمرهای صاف بسته می شود و اگر ابر است ابری و لکه دار. لکه های سنگ به همان الوانی که ابر در هوا بوده است، [٢٢٤ آ] بسته می شود، بلاخلاف. نمک از اطراف این دریا به بعضی ولایات حمل می شود. نمک بسیار سفید خوبی دارد.

شیشه وان

بعد از چهارپنج ساعتی که از این محل گذشت، می رسد به شیشه وانِ[٣١] ارومیه که قصبهٔ بسیار باصفای خوش آب وهوای آبادی است. این قصبه ملک مرحوم ملک قاسم میرزا بود. بسیار آبادی در این محل کرد. عمارات خوب، باغات بسیار [و] کارخانه های بعضی کارها ازپارچه بافی وچینی سازی برپا کرد. شهر کوچک بسیار زیبایی است. سکنهٔ آنجا مسلم و ارامنه کلیسای خوبی دارند. پس از وفات مرحوم ملک قاسم میرزا، به آبادی آن وقت باقی نمانده است ولی خوب است. از شیشه وان یک منزل می رود به شهر مراغه. این ولایت یکی از ولایات خوب مملکت آذر بایجان است. بلوکات و دهات آباد خوب دارد. [٢٢٤ ب]

مراغه

شهر مراغه در زمین مرتفعی بر کنار رودخانه واقع است. شهر کوچکی است

٣١. ادیب الملک آن را شیشوان ضبط کرده است: «شیشوان تیول اوست (= ملک قاسم) و عمارت و باغش نیکوست». (دافع الغرور، ص ١٨٣).

آباد. سکنهٔ آنجا مسلم و نصارا [و] مردمش خوش‌صورت[اند]. دور شهر قلعهٔ مختصری داد. آبش از رود و قنات [است]. سردسیر است. خوش آب وهوا، حمامها، کاروانسرا و مساجد دارد؛ چندان تعریف ندارد مگر یک مسجد آنجا بهتر از مساجد دیگرشان است. بازارهاش برای رفع ضرورت است نه مایهٔ زینت ولایت خود.

کشاورزی و میوه‌ها

[در] این ملک حاصلخیز زراعت دیم و آبی هر دو قسم خوب و زیاد به‌عمل می‌آید. خارج شهرش جاهای باصفا بسیار دارد. باغات فراوان [و] همه قسم میوه دارند. هلو و شلیل آنجا مشهور است. انگور بسیار دارند و خوب است. کشمش زیادی از این ولایت به سمت روس می‌برند. کنار رودخانهٔ اینجا رسم است هرکس اقسام درختهای دستی خاصه بید و نارون و کبوده، گردو، توت، [و] چنار می‌کارند، به‌طوری که [۲۲۵ آ] جنگل می‌شود. مداخل زیاد دارد. این جنگلها[ی] دستی را بیشه نامند. خیلی باصفاست. در یک ساعتی شهر کوهی است [که] پر مرتفع نیست ولی روی آن زمین سختی است، هموار. خواجه نصیر علیه‌الرّحمه در سر این بلندی رصدخانه از جهت بستن زیج ساخته بوده است که تا به‌حال بعضی از علامت آنها هست.[۳۲]

دهات آباد حاصلخیز دارند. اکراد سمت سنه و مکری [و] بعضی از کردهای رعیت عثمانی در این ولایت آمدوشد و بیع و شرا دارند. کبک، تیهو[و] شکارکوهی بسیار دارند. ولایت بدی نیست.

حرکت از مراغه

بعد ازچند روز تفرج و تماشا، اُردوی پادشاهی از مراغه به عزم آمدن به

۳۲. در مغرب این شهر به فاصلهٔ چهار کیلومتر، ساختمان رصدخانه‌ای که در زمان هلاکوخان مغول و به دستور خواجه نصیرالدین طوسی ساخته شده، قرار دارد و به نام زیج ایلخانی مشهور است. (فرهنگ معین، اعلام، ذیل مراغه).

دارالخلافه حرکت کرد. پنج شش روزه به میانه آمدیم. باز از همان راه متعارف روانه شدیم.

از مراغه به میانه

از مراغه الی میانه همه‌جا کوهستان و پست و بلند [و] دره ماهور بسیاری است. محل زراعت دیم، دهات و مزارع هم هست. جایی که تعریفی داشته باشد [۲۲۵ ب] در این راه دیده نشد. روز چهارم شهر رجب ۱۲۸٤ [هـ . ق] از خرّم‌آباد قزوین عازم قم شدم.

از خرم‌آباد به زین‌آباد

ازخرّم‌آباد[۳۳] الی زین‌آباد[۳٤] سه ساعت، همهٔ راه هموار[و] محل زراعت، دهات آباد [و] قناتها جاری است. وسط راه رودخانه‌ای است، آب بسیار کمی دارد. از او می گذرد. خود زین‌آباد ده معتبری است. سکنهٔ زیادی دارد.

خیرآباد

از خرم‌آباد الی خیرآباد[۳۵] و اطراف آنها همهٔ این دهات از طایفهٔ قاجاریهٔ قزوین است، و وقت زراعت این صحرا گیل بدی دارد. هوای آنجا مایل به سردی [و] خانه‌های اکابرشان خوب است. سایر بسیار کثیف [است].

آراسنگ

از زین‌آباد الی آراسنگ[۳۶] هفت ساعت، شش ساعت از راه جلگه و هموار،

۳۳. ده جزو دهستان دشتابی، بخش بوئین شهرستان قزوین. (**فرهنگ جغرافیایی ایران** ، ج ۱، ص ۷۹).

۳٤. ده جزو دهستان دشتابی، بخش بوئین شهرستان قزوین. (**همان کتاب** ، ص ۱۰۷).

۳۵. ده جزو دهستان افشاریهٔ ساوجبلاغ، شهرستان کرج. (**همان کتاب** ، ص ۸۵).

۳۶. آراسنج، قصبه‌ای جزو دهستان زهرا، بخش بوئین شهرستان قزوین، ۸ کیلومتری جنوب بوئین. (**همان کتاب** ، ص ۷).

محل زراعت، دهات آباد [و] قنوات جاری است. یک ساعت آخر راه دامنه و دره ماهور [است]. در میان این دره ماهورها یک دوچشمهٔ آب لب شوری هست. آبادی آراسنگ در دامنهٔ اول دره [۲۲٦ آ] بر بلندی واقع است. ده آبادی است [و] کثیف. قنات خوبی دارد. باغاتش کم [و] زراعت زیادی دارند. خربوزهٔ آنجا خوب می شود. مردمش ترک زبان[اند]. امامزاده در کنار آبادی آنجا مدفون است. بقعه از قدیم دارد [که] قدری خراب است.

حجیب

از آراسنگ الی حجیب چهار ساعت، همهٔ آن راه دره ماهور و کوهستان [است]. یک ساعت اول راه قنات خود آراسنگ جاری است. چند آسیا هم دارد. در این راه آب و آبادی ابداً نیست. گذشته از وسط راه دست چپ در دامنهٔ کوه یک دوچشمهٔ آب کمی هست. در همان نزدیکی، یک محل زراعت بسیار مختصری می کنند. ایلات شاهسون زمستانها بعضی در این دره ماهورها قشلاق می کنند. تیهوی زیادی دارد. خوب حجیب کاروانسرایی است در میان دره ماهور. آب کمی دارد. آبادی و سکنه ندارد. دو سه نفر به جهت رفع حاجت متردین [۲۲٦ ب] در این کاروانسرا ساکن اند.

دانک

از حجیب الی دنک[۳۷] شش ساعت [است]. اول راه دره ماهور کمی دارد؛ بعد هموار، نزدیک به وسط راه بلند وپست کمی دارد. از ممر سیل گذشته، بالا می رود. نهر آبی از دامنه به طرف دشت می رود. کاروانسرای خوبی از بناهای عهد صفویه در این محل است. قدری خراب [است]. سکنه و آبادی ندارد. یک ساعت ونیم به منزل مانده، مزرعه[ای] کوچک و محل زراعت و باغات کمی است. قنات آبی داد. از این مزرعه الی دانک همه جا دامنه و سرابالا[ست].

۳۷. دانک، ده جزو دهستان فرقان شرقی، بخش آوج شهرستان قزوین. (فرهنگ جغرافیایی ایران ، ص ۸۷).

سنگ کمی دارد. در یک ساعتی دانک، کنار راه کاروانسرایی است از قدیم نیمه خراب. آبادی ندارد. ده دنک قدری دور از راه در دامنه واقع است. اول ده ساوه و خلجسان [است]. مردمش ترک[اند]. ده آبادی است. باغات و محل زراعت دارند. آبش از قنات، کبک در این کوهستان بسیار است.

عبدل آباد

از دانک الی عبدل آباد[۳۸] [۲۲۷ آ] پنج ساعت، اول راه بقدر دو ساعت دامنه [است]. قدری پست و بلند و سنگ دارد. اوایل راه در دامنهٔ کوه، یک دو سه محل آب کم و زراعت مختصری دارد، باقی راه هموار و خشک [است]. آبادی عبدل آباد در جلگه واقع است، ده آبادی است از ساوه. آبش [از] قنات، مردمش خلج، زراعتش کم، باغش زیاد [و] منافع آنجا از انار و انجیر است که در این محال، خاصه در همین ده بسیار می شود. انار این ولایت به طهران، قزوین، رشت، همدان [و] آذربایجان می رود. تجار بار گرفته، به طرف حاجی ترخان و بعضی از بلاد روس می برند.

ساوه

شهر ساوه در یک ساعتی این ده در جلگه واقع است. در عهد قدیم شهر معتبری بوده است، حال قصبه ای است. از بناهای قدیم مسجدی دارد نیمه خراب. بنایی خوبی کرده اند، خاصه گچبریهای بسیار خوب داشته است.[۳۹] حال هم در این قصبه، بازار، [۲۲۷ ب] حمام، مساجد [و] کاروانسرا بقدر ضرورت دارند. این ولایت بسیار بلوک با منفعتی است. دهات آباد خوب دارد. کوهستانش سردسیر [و] دهات جلگهٔ آنجا گرم است. ایلات شاهسون در اطراف این جلگه قشلاق می کنند.

۳۸. احتمالاً مقصود عبدل آباد ساوه است. «چهارساعت به غروب مانده، به عبدل آباد ساوه رسیدیم. رسیدیم به باغ عبدل آباد. باغ بزرگ جنگلی انار و انجیر». (سفرنامهٔ عتبات، ص ص ٤ــ ۳۳).

۳۹. «خواجه شمس الدین به توسعهٔ ساوه از ناحیهٔ شمال همت گماشت و مسجد بزرگی در جانب غربی بلده بنا کرد». (سیاحتنامهٔ شاردن، ج ۳، ص ۵۳).

کریم آباد

از عبدل آباد الی کریم آباد[۴۰] هفت ساعت، همهٔ راه جلگه و هموار و کویر [است]. اطراف راه بعضی دهات و محل زراعت هست، همه بی سبزه و درخت. آب قنوات این دشت اکثر شورمزه [است]. رودخانهٔ شوری که ازپل دلاک قم می گذرد از وسط این دشت جاری است.

باغ شیخ و جعفرآباد

یک ساعتی اول راه ده معتبری است موسوم به باغ شیخ.[۴۱] درخارج آبادی ده کنار راه کاروانسرایی است که قافله دراو منزل کند. در دو ساعتی آخر راه هم دهی است موسوم به جعفرآباد.[۴۲] کاروانسرای خوبی دارد. در این جلگه [۲۲۸] کارخانه و کور[ه] های شوره پزی[۴۳] بسیار دارند. ده کریم آباد مزرعه ای است مختصر، چند خانوار رعیت و محل زراعتی دارند.

از کریم آباد به قم

از کریم آباد الی شهر قم شش ساعت، همهٔ راه هموار، دو سمت جلگه [و] کوهستان [است]. اوایل راه بقدر یک ساعت محل زراعت [و] بعد از آن آب و آبادی نیست. در ثلث آخر راه سمت چپ کنار راه، کوه خاکی سیاه رنگ آب شسته[ای] واقع است موسوم به کوه کدن کلهر[۴۴]، معدن نمک است. سمت

۴۰. احتمالاً کریم آباد از دهات بخش جعفرآباد شهرستان ساوه مورد نظر می باشد. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۱۷۸).

۴۱. ده جزو دهستان کنار رودخانه و فرقان بخش حومه شهرستان ساوه. (همان کتاب، ص ۳۲).

۴۲. «مهمانخانه‌ای (= کاروانسرا) که ما برای اقامت خود اختیار کردیم، جعفرآباد نام داشت و به نام جعفر یکی از اعیان بزرگ ایران که کاروانسراهای این حدود را برای اولین بار وی بنا کرده است، خوانده می شود». (سیاحتنامهٔ شاردن، ج ۳، ص ۵۸). جعفرآباد یکی از بخشهای ساوه است.

۴۳. شوره جسمی است سفید و متبلور شبیه نمک که در شوره‌زارها حاصل شود و برای ساختن باروت به کار رود. (فرهنگ معین، ج ۲).

۴۴. شاردن نیز به کوهی به نام کوه طلسم اشاره می کند که در سمت چپ جاده واقع است. محتملاً همین کوه است. (سیاحتنامهٔ شاردن ج ۳، ص ۵۸).

راست راه هم کوهی است. بلندی مختصری از این دو کوه متصل به هم می شود. از این بلندیهای میان این دو کوه، شهر قم پیدا می شود

در یک ساعتی شهر قم ده آبادی است پرزراعت، بی باغ [و] آبش قنات است. نزدیک قم کنار راه یک دو بقعه از ابنیهٔ قدیم هست. خارج شهر کنار رودخانه بعضی باغات، [۲۲۸ ب] کاروانسرا و دکاکین [و] حمام به جهت رفع حاجت مردم ساخته اند. آبادی شهر قم در زمین همواری کنار رود لعل بار است که سرچشمهٔ آن از زردکوه بختیاری است. از گلپایگان و محلات گذشته، به قم آید. در زیادآبی از قم گذشته باررودخانهٔ پل دلاک ملحق شده، در زمین مسیله فرو رود.

قم

شهر قم از شهرهای آباد مشهور عجم بوده است [که] بتدریج خراب شد. از اول دولت قاجاریه باز بنای آبادی گذاشت. حال بد نیست. هوای جلگهٔ این ولایت مایل به گرمی، آبش هم از رود و هم قنات، بعضی از قنواتش لب شور [است]. حاصلخیز [است و] دهات و مزارع خوب دارد. کوهستانش سردسیر [است]. اقسام میوه در این شهر به‌عمل می‌آید. انجیر و انار و خربوزه‌اش بسیار است؛ خوب هم می‌شود. سکنهٔ آن اکثر از ایلات خلج و بیکدلی [اند] .[1] ولی زندیه متفرق‌اند. [۲۲۹ آ] . مردمش رعیت مسلک، کم‌بضاعت، دور از دل [و] مبرم [اند] . بسیاری از امام‌زاده‌ها و علما و اخیار در این شهر مدفون‌اند. بقاع مخروبهٔ زیادی دارد.

مدفن حضرت معصومه (ع)

حضرت معصومه(ع) دختر حضرت موسی(ع)، همشیرهٔ امام رضا علیه‌السّلام در این شهر نزدیک به رودخانه مدفون است. بنای اصل بقعهٔ آن بزرگوار از دختر

۱. می‌گویند طایفهٔ بیکدلی از اولاد بجدل ابن‌سلیم ساروان سیدالشهدا روحی فداه[1] اند که در کربلا انگشت مبارک آن حضرت را به طمع انگشتری جدا کرد. جیم بجدل را به کاف مبدل کرده، بکدلی نامیده‌اند. (حاشیهٔ متن).

۱. اصل: فراه.

امیرتیمور است. سلاطین صفویه صحن کوچکی بر او افزوده، بعضی عمارات ساخته‌اند. ازجمله، مقبره به جهت بعضی از صفویه متصل به بقعهٔ حضرت معصومه ساخته‌اند.[۲]

بناهای خاقان مرحوم

خاقان مرحوم فتحعلی شاه قاجار یک سمت شهر قم که در کنار رودخانه واقع است و مکرر از آب، خرابی به آن آبادی رسیده، نزدیک به یک فرسخ از سنگ و آهک سدی[۳] بسته‌اند که از آب خرابی به این شهر نرسد. کار بسیار بزرگی است. صحن مقدّس حضرت معصومه را برداشته [۲۲۹ ب] صحن بزرگ خوب که اطرافش حجرات دارد و آب انبار خوبی، بنا فرموده، قبّهٔ منوّره را طلا فرموده، مبلغی صرف اتمام این کار خیر شد.

عمارات قدیم و جدید

مدرسهٔ بسیار بزرگ عالی خوبی متصل به صحن مقدس بنا فرموده، دارالشفایی متصل به آن مدرسه ساخته [و] در جنب صحن مقدس، کنار رودخانه هم چند دست عمارات و حمامی از بناهای خاقان مرحوم هست. از ابنیهٔ قدیم در این شهر چیزی نیست مگر دو مسجد، یکی نزدیک به عمارات متعلق به صحن شریف موسوم به مسجد امام حسن(ع)، حضرت امام حسن عسکری(ع) امر فرموده‌اند از مال بیت‌المال این مسجد را ساخته‌اند. بنای بدی نیست. مسجد دیگر هم در آبادی شهر است موسوم به مسجد جامع. از بناهای قدیم است. بنای خوبی است. خراب بوده است، به امر خاقان مرحوم [۲۳۰ آ] تعمیر کرده‌اند. پلی در روی رودخانه است که از آن پل داخل دروازهٔ شهر می‌شود. اصل بنای پل از قدیم است. در عهد خاقان مرحوم تعمیر کرده‌اند.

۲. مقصود مقبرهٔ شاه صفی اول و شاه‌عباس دوم می‌باشد.

۳. اصل: سده.

آرامگاه شاهان قاجار

مدفن خاقان مرحوم و محمّدشاه مرحوم در صحن شریف است. سنگ قبر مرحوم خاقان که در حیات خود ایشان تمام شده است بسیار سنگ خوبی است [و] از جمله چیزهای تحفه و دیدنی است.

وضع آب

از جملهٔ غرایب، آب چاههای این شهر شور است. از اکثر چاهها راه و مجرا به رودخانه می گذارند. در زمستان که آب رود زیاد است و سرد، به چاهها می بندند. در ایام زمستان آب رود به این چاهها می رود. در فصل تابستان که آب کم است از چاهها آب سرد شیرین کشیده، می خورند. از عجایب این است بعد از آنکه تمام آب رودخانه را از چاه کشیده، مصرف کردند، [۲۳۰ ب] آب اصلی چاه برآید گرم و شور که خورده نمی شود.

بناها

آفت عمارات این شهر موریانه و اَرَضه[۴] است. عمارتی که ازچوب پوشیده شود دوام نمی کند. به این جهت جمیع عماراتشان طاق آجر و خشت است. بازار، کاروانسراها [و] حمامها دارند. برنج در این ولایت نمی کارند. حمامها دارند. برنج در این ولایت نمی کارند.

وشنوه

دهی است در این ولایت موسوم به وشنوه[5]. تریاک این ده در تمام ایران مشهور است.

ضریح حضرت معصومه

ضریح نقرهٔ بسیار خوبی که از داخل ضریح در مرصعی دارد، خاقان مرحوم در

۴. ارضه Araze = کرمی ریز به صورت مور که چوب را می خورد، موریانه. (فرهنگ معین، ج ۱).
۵. ده جزو دهستان قهستان، بخش کهک شهرستان قم. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۲۳۳).

بقعهٔ حضرت معصومه نصب کرده‌اند، و در بزرگی که داخل حرم می شود طلا کرده‌اند. معلقات و قنادیل مرصّع و طلا و نقره آنچه در این حرم است از موقوفات خاقان مرحوم و بستگان ایشان است.

معدن

معدن سنگ خاکستری رنگی در این ولایت هست که درچاپخانه ها به مصرف سنگ باسمه می رود. [۲۳۱ آ]

حرکت به سوی کاشان

از جهت انجام بعضی امورات اول ماه شعبان ۱۲۸٤ [هـ . ق] از قم عازم کاشان شدم. دو راه از این ولایت به کاشان می رود. تفصیل هر دو راه مذکور می شو[د].

راه کویرو جنت آباد

از جمله راه کویر است. از قم الی جنت‌آباد[۶]، چهار ساعت، همهٔ راه هموار و محل زراعت [است]. نهرهای جاری می گذرد. طرف راست، دور از راه کوهستان است. مزارع و دهات خوب در این صحرا هست. خود جنت‌آباد قنات آبی است. محل زراعت [و] قلعهٔ مختصری دارد. سکنه و رعیت ندارد.

ابراهیم آباد

از جنت‌آباد الی ابراهیم‌آباد هشت ساعت، همهٔ راه هموار، بعضی کویر، پاره[ای] رمل، همه جا محل زراعت [است]. قنوات زیاد، محل زراعت [و] یکی از بلوکات گرمسیر کاشان است. اکثر از قنواتشان آبش شورمزه [است]. هر قسم زراعت دارند. خربوزهٔ این مزارع بسیار خوب می شود. باغات ندارد. طرف راست دور از راه [۲۳۱ ب] همان کوهستانی است که از طرف قم می آید.

٦. دهی جزو دهستان قنوات، بخش حومهٔ شهرستان قم است. (همان کتاب ، ص ٥٤).

سمت چپ، جلگهٔ همواری است که متصل به صحرای نمک و سیاه کوه خوار[8] می شود، همهٔ این کوهها بسیار شباهت به کوههای بین الحرمین حجاز دارد.

آبادیهای میان راه

از ابراهیم آباد الی شهر کاشان هفت ساعت، همهٔ راه هموار و رمل [است] . سه ده بسیار معتبر کاشان که آران و بیدگل[9] و خوش آباد باشد در سر این راه واقع است. سمت راست دور از راه همان کوهستان قم است که آمده از طرف جنوب کاشان می گذرد. طرف چپ صحرایی است وسیع، کویر، رمل و نمک. از کنار نمکزار، کوه رملی طولانی کشیده تا نزدیک یزد می رود.

راه شور آب

و اما راه دیگر که موسوم به راه شورآب[10] است. از قم الی شورآب هفت ساعت، اول راه هموار و محل زراعت، وسط راه مزرعه و باغی است موسوم به پاسنگان[11]. [۲۳۲ آ] آخر راه دامنه و دره ماهور [است] . خود شورآب کاروانسرایی است ادبار، آب شوری دارد. چند نفر از جهت رفع احتیاج قوافل در آنجا ساکن اند. این کاروانسرا در دامنه واقع است و کبک بسیار دارد. جلگه ای که در سمت چپ این راه واقع است جلگه ای است که از راه کویر به کاشان می روند. در دامنهٔ این کوه طرف جلگه، کوره های زیاد دارند [و] قلیاب می پزند.

۸. در جنوب خوار، سیاه کوه که به رشتهٔ طویل گوگرد متصل شده تا شمال جندق پیش می رود. (**جغرافیای مفصل ایران** ، ج ۱، ص ۶۲).

۹. آران و بیدگل، دو قریهٔ مهم هستند که به فاصلهٔ یک فرسخ در شمال کاشان قرار دارند. (**همان کتاب** ، ج ۲، ص ۴۰۳).

۱۰. ده کوچکی از بخش مرکزی شهرستان کاشان است. (**فرهنگ جغرافیایی ایران** ، ج ۳).

۱۱. نام محلی است که بر سر راه قم به شوراب و کاشان واقع است.

نصرآباد

از شورآب الی نصرآباد[12] هشت ساعت، دو ثلث از اول راه بیشتر دامنه و دره ماهور [و] وسط راه کاروانسرایی است موسوم به سِنسِن.[13] آب کمی دارد. نصیرآباد[14] ده معتبری است از کاشان. قدری دورتر از راه کنار راه کاروانسرایی است [که] سکنه دارد و دو ساعت قبل از رسیدن به کاروانسرا نهر آبی است موسوم به ده‌نار. خربوزهٔ نصیرآباد بسیار خوب می شود. از آنجا به طهران و اطراف [۲۳۲ ب] حمل می کنند. از نصیرآباد الی شهر کاشان سه ساعت، همهٔ راه هموار، بعضی محل زراعت، سمت راست دور از راه، کوهستان [و] طرف چپ جلگه [است].

۱۲. دهی از بخش آران شهرستان کاشان. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۳).

۱۳. سن سن sen sen : ده از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان کاشان. (همان کتاب).

۱٤. مقصود همان نصرآباد می باشد. در جغرافیای مفصل ایران نصرآباد ضبط شده است. در کتاب سفارت کنت دوسرسی مترجم آن را ناصرآباد ترجمه نموده است. (ص ۱۷۰).

کاشان

وضع آب و سردابها

واما تفصیل آبادی و حالت مردم کاشان: ولایت کاشان ولایتی است کوچک و آباد، سردسیر و گرمسیر دارد. خود آبادی شهر در گرمسیر واقع است. طرف جنوبش کوه و سنگلاخ، سمت شمالش بیابان و کویر [است]. دهات و مزارع خوب دارد.

آبش از قنات [و] دو بند از قدیم دردامنهٔ این کوه بسته شده است: یکی بر رودخانهٔ قهرود[1] و دیگری بر رود قمصر، که در زمستان آب در این دو بند جمع شده، تابستان به شهر کاشان می آید. شهرش خیلی آباد است. سکنهٔ آن مسلم و یهود[ند]. خانه های خوب دارند. سردابهای این شهر به خوبی مشهور است. خاک زمینش سخت است. بعضی سردابها را از خود زمین می کنند و طاق آنها را از آجر و گچ می زنند. [۲۳۳ آ] بادگیرهای خوب می سازند. هوای سردابهاشان بسیار سرد می شود. اگر این سردابها نباشد، تابستان در این شهر نمی توان زیست کرد. روزهای تابستان این ولایت بلاشبهه از عراق عرب گرمتر است. آب انبارهای خوب دارند.

۱. قهرود، کهرود، کوه رود = دهستانی از بخش قمصر شهرستان کاشان، ۱۲ کیلومتری جوب غربی قمصر. (فرهنگ معین، اعلام).

بناها

کاروانسراها، حمامها، مساجد [و] بازارهای خوب دارد. مدرسهٔ بسیار عالی خوبی از بناهای خاقان مرحوم در این شهر هست.

محصولات

زراعت گندم و جو این ولایت کفایت مردمش را نمی کند، از جاهای دیگر می آورند. برنجکاری ندارند. ابریشم زیادی به عمل می آورند. تنباکو و پنبه زیاد می کارند. اقسام فواکه دارند. انجیر، انار و خربوزه اش ممتاز و مشهور است. انار و خربوزه اش را به اطراف به جهت فروش و هدیه می برند.

صنایع دستی

اهل این شهر در صنعت مسگری و ابریشم‌بافی مشهورند. اقسام پارچه های ابریشمی از مخمل و قناویز [۲۳۳ ب] و اقسام زریها وپارچه های دیگر را خوب می بافند. دستگاه قدک‌بافی زیاد دارند.

قمصر

ییلاقات و سردسیرهای باصفای خوش‌هوا دارد که از دهات مشهور سردسیرش قمصر است. ده آبادی است، در کوه واقع است. در این کوهستان برف همیشه هست. باغات زیاد دارند. اقسام فواکه یافت می شود. گلاب این ده مشهور است. به همه‌جا برای فروش و به هدیه می برند.

فین

یکی از جاهای مشهور کاشان فین[۲] است. دهی است در دامنهٔ کوه در زمین سنگلاخ سختی؛ سمت جنوب شهر کاشان در یک ساعتی شهر.

۲. فین به فاصلهٔ یک فرسخ در جنوب کاشان واقع است. (جغرافیای مفصل ایران، ج ۲، ص ۴۰۲).

قنات فین

آب این آبادی از یک قناتی است که در دامنهٔ این کوه حفر شده است. معلوم نیست بانی این کار که بوده است. این قنات دوازده چاه داشته است که شش چاه آن بایر و شش چاه دایر است. از این قنات [۲۳٤ آ] تخمیناً زیاده از پانزده سنگ آب جاری است، آبش بسیار صاف و سفید مایل به گرمی [و] ثقیل.[۳] نهرهایی که از این آب در او جاری است متدرجاً زمین و اطرافش سنگ بسته شود. ماهی زیاد دارد. در سرچشمهٔ این قنات شاه‌عباس صفوی باغی ساخته است که در وسط آن باغ عمارت مربع سه‌مرتبه و حوض آبی دارد.[٤] بعضی سرو در آن باغ کاشته‌اند. خاقان مرحوم در اطراف این باغ عمارات و حوضهای خوب [و] جاهای باصفا بنا فرموده‌اند. سروهای زیاد در باغ کاشته شده است. حمام خوبی دارد. از جاهای باصفاست. آب این قنات بعد از بیرون آمدن از باغ شاهی در باغات فین که ده معتبری است و همهٔ محصولش از باغات قسمت می شود، همهٔ آبادیها و مزارعی که در وسط آبادی شهر و فین واقع است از این آب [۲۳٤ ب] مشروب می شود. قسمتی هم به شهر کاشان می رسد. این قطعه آبادی در این زمینِ سنگلاخ سخت واقعی خیلی باصفاست. برروی هم رفته، این ولایت از جاهای آباد خوب ایران است.

تل عقرب

عقرب در این ولایت بسیار است. عقرب جراره هم دارد. در میان فین و شهر در سمت غربی راه تل خاکی است موسوم به تل عقرب. سوراخهای بسیار دارد. اگر آب در یکی از آن سوراخها ریزند، عقرب زیاد درآید و اگر عقربی را گرفته ریسمانی برپایش بسته در آن سوراخها رها کنند، قدری که رفت او را بیرون کشند؛ عقرب زیادی از آن سوراخ درآید.

۳. آب فین از دو چشمه به نامهای چشمهٔ سلیمانی و سفیدآب تأمین می گردد.

٤. این باغ، به باغ شاه معروف بود.

نراق و خاک آن

در نراق[۵] که یکی از دهات کاشان است، خاکی است خاکستری رنگ و به نرمی خاکستر. بام خانه‌ها را از آن خاک اندود کنند. در میان مردم آنجا مشهور است که هریک روز که این خاک را [۲۳۵ آ] با آب گذارند یک سال دوام کند، هریک روز بودن او در آب یک سال بر دوامش افزاید. آفتاب که بر این خاک تابد، مثل خاکستر شود؛ چون رطوبت و باران به او رسد به‌طوری سخت شود که با تیشه به سختی کنده شود. در سردسیر این ولایت نزدیک به قمصر در بیابانها کنار نهرها، از زمین سنگی سه گوشهٔ باریک، مثل دُر تراشیده صاف و شفّاف به بلندی یک بند [یا] دو بند انگشت، مثل علف از زمین روید. سختی او به مرتبه‌ای است که شیشه را مثل الماس از او می برند.

اخلاق مردم کاشان

وامّا حالت اهلش: گاهی از صنف عرفا و اهل دل [و] مردم ریاضت کش در این شهر پیدا می‌شود. جسته جسته مردمان خوب آدم‌صفت دیده شده است، ولی کلیت حالت مردمش این است: دهاقین و رعایا بسیار فقیر و زحمتکش، قانع [و] مردم متوسطش مایل [۲۳۵ ب] به کسب وپیله‌وری[اند]. مرحوم نظام‌الدوله پسر امین‌الدوله که چندی حاکم کاشان بود این شعر را در مدح اهل کاشان گفته است:

همه بوشن گهرانند کشان اززن ومرد　　　من براین هستم وآنان که سلاله هوشند

به کف خاکی ستواروبه بادی کنده　　　زپُفی مشتعلند وبه‌پُفی خاموشند[۶]

همه جبان، بسیار فضول، جاه‌طلب، دروغگو، طمّاع، بخیل، گزافگو، مفسد، نمامّ، بی حیا، غیرمتدین، مال مردم‌خوار[۷]، صاحب اوصاف رذیله [و] بد

۵. قصبهٔ نراق مرکز دهستان نراق، تابع بخش دلیجان شهرستان محلات است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱، ص ۲۲۲).

۶. از مرحوم نظام‌الدوله تا پایان شعر در حاشیهٔ متن آمده است. مفهوم مصرع اول بیت اول مشخص نگردید. شاید همه توسن کهرانند. «کشان» انتخاب مصحح است، شاید کشات خوانده شود. این صفحه به عنوان نمونه خط داده شده است تا آگاهان به لهجهٔ کاشی آن را بخوانند.

۷. اصل: خار.

لهجه[اند]. صورتهای خوش بی معنی در میان آنها زیاد است. خوش صورت و خوش آواز در میان مرد و زنشان بسیار است. اگر خواهم صورت حال مردمش را مفصلاً نگارم، از کار خود بازمانم. کاش اهل این ولایت از ملک خود خارج نشوند.[8]

از کاشان به اصفهان

چون از کاشان به اصفهان نزدیک شدیم و سابقاً آن ولایت و بعضی جاهای دیگر از اطراف آن دیده شده بود، به‌نظرم مناسب آمد که به‌طور اختصار ذکری از آنها شود. از کاشان به اصفهان از دوسه راه عبور و مرور می شود. از نطنز و جوشقان آمدوشد می کنند. راه متعارف مشهور آنجا [۲۳۶ آ] که معبر قوافل است راه قهرود[9] است، از قراری که نوشته می شود به‌طور اختصار: از کاشان به قهرود شش ساعت، اول راه دامنه و سنگ، پست و بلند کمی دارد. یک دو نهر آب از طرفین راه می گذرد. در دامنهٔ کوه اول [در میان] درّه، کاروانسرا خرابه‌ای است موسوم به گبرآباد. بعد از آن، همهٔ راه دره و کوهستان [است] و از میان رودخانه می گذرد. دو ساعت به آبادی قهرود مانده بندی است که در عهد صفویه بسته‌اند.[10] آبش به شهر کاشان می آید. از این محل تا به آبادی قهرود بعضی جاها کنار رودخانه درخت دارد، پاره[ای] جاها باغات است.

قهرود

آبادی ده قهرود بر دامنهٔ کوه واقع است. خانه‌ها را برروی هم می سازند. ده آبادی است. هوایش سرد [و] یکی از دهات بلوک نطنز است. کاروانسرا و حمام کثیفی دارد. مردمش [۲۳۶ ب] بسیار مبرم و سخت‌رو[و] بد معامله[اند]. آبش گواراست.

۸. معدن مرمر و لاجورد و زاج سیاه در این ولایت هست. (حاشیهٔ متن).

۹. اصل: قهورود.

۱۰. «اندکی پیش از این دهکده (= قهرود) ناگهان ابشاری مصنوعی در برابرمان ظاهر شد... بالای آن را سدی بسته بودند.... این سد را مردم آن ناحیه بسته بودند تا بتوانند در مواقع ضروری باغهای میوه را سیراب کنند». (سفارت کنت دوسرسی ، ص ۱۷۴).

سو

از قهرود الی سُو[11] پنج ساعت، همهٔ راه کوهستان و بلند و پست [است] . بعضی چشمه های آب دارد. درثلث اول راه گردنه ای است. اگر زمستانها سخت شود این راه مسدود گردد.

آقا کمال

از قهرود به کاروانسرای آقا کمال می روند؛ از آنجا به مورچه خوار.[12] همهٔ این کوهستان کبک دارد. فصل بهار بسیار باصفاست. آبادی سو در دره واقع است. ده آباد ادباری است. باغات کمی دارد. دهی است از دهات بلوک نطنز. کاروانسرا و حمامی دارند. خارج ده امام‌زاده‌ای است؛ بقعهٔ مختصری و چشمهٔ آبی دارد. ماست و کره این ده بسیار خوب می شود و مشهور است.

مورچه خورت

از سوالی مورچه خوار شش ساعت، همهٔ راه کوهستان و پست و بلند، قدری از آخر راه هموار است. [۲۳۷ آ] آبادی مورچه خوار در جلگه واقع است. قلعه و کاروانسرایی دارد. اول خاک اصفهان است. آبش [از] قنات [و] آبادی کثیفی است. زراعت کمی دارد. در این جلگه شکار آهو و گور بسیار است.

گز

از مورچه خوار الی گز[13] هفت ساعت، همهٔ راه جلگه و هموار [و] ریگ بوم

۱۱. «بالاخره به دهکدهٔ محقر سو رسیدیم که در انتهای گردنهٔ کوهی که از میانش عبور می کردیم، قرار داشت» . (همان کتاب ، ص ۱۷۵) . سو بر جلگه ای که این پایتخت (= اصفهان) در آن قرار داشت، مسلط است. (همان کتاب ، ص ۱۷۶).

۱۲. اصل: خوار. مقصود مورچه خورت است. دهی از دهستان برخوار، بخش حومهٔ شهرستان اصفهان. جنگ معروف نادرشاه با افغانها در آنجا واقع شد. (فرهنگ معین ، اعلام).

۱۳. دهی از دهستان برخوار، شهرستان اصفهان. مردم آن به لهجهٔ گزی که یکی از لهجه های ایرانی است، سخن می گویند.

[است]. آب و آبادی تا نزدیک منزل نیست. وسط راه کاروانسرا و آب انبار سنگی بسیار خوب از بناهای صفویه هست. یک دو محل هم علامت کاروانسرا خرابه هست. خود گز ده معتبری است از بلوک برخوار اصفهان. آبش از قنات [است]. زراعت زیاد [و] باغات کمی دارد. پستهٔ این ده بسیار خوب می شود. خارج ده کاروانسرایی دارد. هوایش مایل به گرمی [و] آبش مایل به شوری است. از گز الی شهر اصفهان چهار ساعت، همه جا جلگه و هموار است. [۲۳۸ ب] طرفین راه دور و نزدیک محل زراعت و آبادی است. نصف آخر راه همه جا محل زراعت و آبهای جاری هست تا به شهر اصفهان.

تفصیل بنا و آبادی اصفهان

مأموریت نویسنده در اصفهان

راقم حروف در عهد پدر بزرگوار خود خاقان مرحوم مدت ده سال مأمور به خدمات دولتی اصفهان و جمیع طوایف بختیاری بودم. زحمتها در آبادی این شهر کشیده ام. این شهر از هر جهت اول شهر مملکت ایران است.

موقعیت و آب وهوا

آبادی شهر در جلگهٔ وسیعی واقع است. سه طرف شهر کوه نزدیک نیست. سمت جنوبش به فاصلهٔ یک ساعت کوه است.[1] شهری است بزرگ. در دولت صفویه جمعیت این شهر به دو کرور رسید. حال بسیار خراب است. هوایش قریب به اعتدال، آبش از رود و قنات آب [۲۳۹ آ] رودش در غیر فصلِ برنجکاری گوارا[ست]. زمستانش چندان سرد نشود. تابستانش گرم نیست. از خواص هوای این ولایت این است که طاعون نشود. آنچه خود دیدم در سالی که بلیهٔ طاعون عالمگیر شد، به اطراف این ولایت رسید و به خود ملک اصفهان نیامد. هر طاعونی که از خارج خود را به ولایت اصفهان رساند، نجات یافت و نمرد.

۱. «جلگه‌ای که اصفهان در آن واقع شده از هر طرف محاط به کوههاست، به استثنای طرف جنوب شرقی که در آنجا جلگه مستقیماً به دشت وصل می شود» . (جغرافیای تاریخی ایران ، ص ص ۸ ــ ۱۸۷) .

کشاورزی و محصولات

بعضی سالها در وقت برنجکاری اقسام نوبهار زیاد شود. درخت و باغات زیاد دارد و به همین جهت پشه بسیار شود. همه قسم زراعت خوب به‌عمل می آید. گندم، جو، برنج، همه قسم حبوبات، پنبه، تنباکو[و] تریاک زیاد می کارند. اگرچه تنباکوی این ولایت قدری تند است ولی تجارت بزرگی دارند. به بغداد و شام، [۲۳۹ ب] مصر و اسلامبول کرورها تنباکو از این ملک می رود. از فواکه هر آنچه که نیست همه چیز بسیار است و ممتاز. سیب بهارهٔ آنجا بهترین اقسام سیبهاست. خربوزه، به [و] انگور مهرهٔ آنجا را به اطراف ولایات به جهت فروش و تحفه می برند.

صنایع دستی

سابقاً کارخانه های زیاد [و] اقسام پارچه های ابریشمی و زری‌بافیهای بسیار خوب داشتند؛ حال متروک است، مگر زری‌بافی کمی دارند و قدک [و] عباهای خوب می بافند و به اطراف می برند. کسبه از هر قسم و هر صنف بهتر از جاهای دیگر دارد. اسباب نقاشی و خرازی از این شهر به سایر بلاد ایران و خارج می برند. قلمکار بسیار می سازند؛ خوب هم می شود. مردمش با سلیقه و تمیزند.

خانه‌ها و بناها

خانه‌ها وسیع است و باغچه ها دارند. آب خانه ها اکثر[۲٤۰ آ] ازچاه است. خاکش پردوام، عمارات و ابنیهٔ عالیه در این شهر بسیار است که شرح همهٔ آنها باعث طول کلام گردد. بعضی از آنها که ممتاز است مذکور خواهد شد. بازارها و کاروانسراها، حمامها، مدارس [و] مساجد بسیار خوب دارد، بعضی بایر، پاره[ای] دایر است.

میدان شهر

میدان بزرگی از بناهای شاه‌عباس در این شهر است که گویا میدانی به این

خوبی در جایی تا به‌حال بنا نشده باشد.[2] بنای میدان مربع طولانی، طولش از در مسجد شاه الی در قیصریه هزار قدم، عرضش سیصد قدم [و] اطراف این میدان به جهت منزل نوکر، دومرتبه حجرات است. همهٔ بنا از آجر تراشیده و گچ، از ارهٔ[3] تمام میدان از سنگ تراشیده، دور میدان نهر عریض عمیقی است از سنگ تراشیده که سابق آب جاری [۲٤۰ ب] داشته است.

عالی قاپو

در سمت مغرب این میدان روی به مشرق عمارت علی قاپی[4] است که از این در داخل عمارات شاهی می شود. عمارتی است مربع و مجرد، دوازده مرتبه، حجرات و بیوتات متعدد زیاد دارد. مرتبهٔ ششم تالار بزرگی است که سه سمت آن به میدان نگاه می کند. سمت دیگر بیوتاتی است که به طرف عمارت شاهی گشوده می شده است. در این تالار حوض بزرگی است که سابق منبعی داشته است که آب می آمده است. بسیار عمارت عالی محکمی است. چهل و پنج ذرع ارتفاع دارد. پله‌های آن را به‌طوری ساخته‌اند که خیلی به سهولت می توان بالا رفت. در وقت مأموریت راقم حروف به اصفهان این عمارت و میدان بسیار مندرس شده بود؛ تعمیر زیادی شد که برپا ماند. در یکی از حجرات [۲٤۱ آ] این عمارت صندوقی است. در آن صندوق خرقه‌ای است و قرآنی به خط کوفی بر پوست آهو نوشته؛ می گویند خرقه از حضرت امیر علیه السّلام است و کلام‌الله خط امام حسن مجتبی[5] (ع) است. صدق و کذب آن معلوم نیست. در بزرگی که از میدان از زیر این عمارت داخل عمارات می شود، می گویند در صحن مطهر

۲. مقصود میدان شاه اصفهان می باشد. بارتولد شرح دقیقی در بارهٔ این میدان و عمارات اطراف آن و بازار قیصریه نوشته است. (جغرافیای تاریخی ایران، ص ص ۱۹۰ ــ ۱۸۹).

۳. اصل همه‌جا: هزاره.

٤. استاد محمد قزوینی منشأ کلمهٔ الی قاپو یا الاقاپو را واژهٔ الی قُبع می داند که «به معنی در بزرگی است که بدون قفل بسته است و بدون کلید باز می شود». (محمد قزوینی، یادداشتهای قزوینی، به کوشش ایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۱۰۹).

۵. اصل: مجتبا.

حضرت امیر(ع) است که شاه‌عباس از باب شرافت آورده به این مکان نصب کرده است؛ به این واسطه این عمارات را علی قاپی گویند[۶]. به جهت همین شهرت، احدی از سلاطین و اکابر سواره از این در داخل عمارات نمی شوند.

مسجد شیخ لطف‌الله

مقابل این عمارت در طرف شرقی میدان روی به مغرب، سردر عالی و گنبد بسیار بزرگی است موسوم [۲۴۱ ب] به گنبد شیخ لطف‌الله.[۷] این گنبد مسجدی است بدون صحن. بنای آن از گچ و آجر، از ازاره‌ها سنگ‌مرمرو [و] کاشیهای داخل و خارج آن اکثر معرّق[ند]. این بنای عالی دومرتبه است. در زیر این گنبد شبستانی است مثل مرتبهٔ بالا، از بناهای سلاطین صفویه است.

مسجدشاه

در سمت جنوب میدان روی به شمال، مسجدشاه واقع است. این مسجد را شاه‌عباس صفوی بنا گذارده است.[۸] همهٔ سلاطین صفویه در اتمامش کوشیده‌اند. در اواسط دولت شاه سلطان حسین بکلی تمام شده است، از بناهای بسیار عالی ایران است. کرورها صرف این بنا شده است. اصل بنا از سنگ سیاه و سنگ‌مرمر، آجرتراش و گچ است. اکثر کاشیها معرّق [و] ازچینی به‌مراتب بهتر ساخته شده است. دور مسجد [۲۴۲ آ] حجرات دومرتبه، در دو سمت مسجد دو مدرسه واقع است. سردرها و منار[ه] های عالی مرتفع خوبی دارد. ارتفاع اصل گنبد این مسجد مشهور است که شصت ذرع است. بسیار بنای معتبری است. در مسجد نقره است و کتیبهٔ آن خط میرعماد است. گویا میربهتر از این کتیبه ننوشته

۶. عالی قاپو درواقع همان باب عالی ترکیهٔ عثمانی است. با اینکه نویسنده از صدق و کذب مطلب آگاه نمی باشد، اما تحت تأثیر گفتهٔ دیگران وجه تسمیهٔ عالی قاپو را از خرقهٔ حضرت امیر(ع) دانسته و آن را اشتباهاً علی قاپو نوشته است.

۷. این مسجد در قسمت شرقی میدان نقش جهان اصفهان و روبروی عالی قاپو واقع شده است.

۸. مسجد شاه در ضلع جنوبی میدان نقش جهان واقع است. ساختمان آن در سال ۱۰۲۱ هجری آغاز گردید.

باشد.[۹] در میان کریاس[۱۰] این مسجد، دم در سنگ آب بزرگی است. سنگ خوبی دارد. بسیار خوب حجّاری کرده‌اند. مشهور است که این سنگ آب، یک دانه ریگ بزرگی بوده است که این سنگ آب را از او تراشیده‌اند. سنگی نیست که از کوره درآورده باشند. اگر چنین باشد چیز غریبی است.

بناهای شمال میدان

سمت شمال میدان روی به جنوب، سردر بسیار عالیی است که سابق ساعت بزرگی [۲۴۲ ب] در وسط این سردر نصب بوده است. این در داخل ضرابخانه می‌شود. دو طرف سردر نقاره‌خانه است.[۱۱] حوض آب بزرگی رو به روی دراست. این محل را در قیصریه نامند. بنای عالی خوبی است. همهٔ این ابنیه و عمارات خرابی زیاد دارد. سردر دیگر که موسوم است به سردر عمارت خورشید از این میدان به عمارات شاهی می‌رود. علیمرادخان زند ساخته است. سردر مختصری است.

تالار طویله

تالار طویله عمارتی است که در طویلهٔ خاصه شاه‌عباس واقع بوده است. در این طویله مشهور است که هزار آخور از سنگ یک‌پارچه بوده است. علیمراد خان زند این تالار و عمارت را از طویله موضوع کرده، دیوار کشیده، حوض و دریاچه [و] باغچه‌ها ساخته است. حال دیوانخانهٔ [۲۴۳ آ] عمارات شاهی است. تالار بزرگی است، آینه و نقاشی. طرفین آن تالار بعضی بیوتات دارد. در شاه‌نشین این

۹. نویسنده اشتباه کرده است، زیرا میرعماد این کتیبه را ننوشته است. اسامی کاتبان کتیبه‌های مسجد شاه اصفهان عبارتند از: علی رضا عباسی (که کتیبهٔ سردر مسجد را نوشته است)، محمدرضا امامی، عبدالباقی تبریزی و محمد صالح.

۱۰. کریاس Keryas = طهارتخانه که بر بالای اطاق و سرای سازند. محوطهٔ درون سرای. (فرهنگ معین، ج ۳).

۱۱. در سمت شمال، در نقطه‌ای که به طرف بازار می‌رود، عمارت نقاره‌خانه قرار دارد. (سفرنامهٔ جکسن، ص ۳۱۲).

تالار چند پارچه سنگ است که از رنگ نقاشی، بوم آنهارا سیاه کرده، روی بوم سیاه را بوته‌سازی کرده‌اند. قدر آن سنگها مجهول است. از جمله صنایع عجیب است. این چند پارچه سنگ معدنی نیست، مصنوعی است. با اجزا ریخته‌اند. بعضی می گویند در عهد صفویه از هندوستان به هدیه آورده‌اند، پاره[ای] می گویند در خود اصفهان ساخته شده است.

چهل ستون

از جمله عمارات مشهور عمارت چهلستون است. باغی است [و] در وسط باغ تالار بسیار بزرگی است از چوب [که] بر روی بیست ستون پوشیده‌اند. پشت این تالار بیوتات است. از جمله طنابی[۱۲] است که چهل ذرع [۲۴۳ ب] طول اوست. بر سه طاق پوشیده‌اند. همهٔ این عمارت آیینه و نقاشی است. بسیار عمارت محکم مجلّلی است. خرابی زیاد دارد.

باغ هشت بهشت

از جمله عمارات مشهور آنجا باغ هشت بهشت، است. باغی است وسیع، عمارت هشتی بسیار خوبی در وسط این باغ است از بناهای صفویه.[۱۳] وقتی که راقم حروف مأمور اصفهان شدم این باغ باصفا و عمارت عالی بکلی مخروبه و مهجور بود. عمارت را تعمیر کلی کرده، باغ را درخت نشاندم. صورت آبادی یافت. الحق عمارت و باغ ملوکانهٔ بسیار خوبی است.

عمارت مایین

از جمله عمارات عالی مشهور عمارت مایین[۱۴] است که حاجی حسین خان

۱۲. طنابی یا طنبی: ایوانی که توی ایوان کلان باشد. (لغت‌نامهٔ دهخدا، ص ۳۲۱ و ۳۲۳).

۱۳. در مغرب میدان، در منتهاالیه مغرب این ناحیه، باغهایی واقع شده‌اند که به هشت بهشت معروف‌اند. (سفرنامهٔ جکسن، ص ۳۱۳). عمارت هشت بهشت از بناهای دورهٔ شاه سلیمان صفوی می باشد.

۱۴. در مورد این عمارت اطلاعی به دست نیامد. بارتولد به ده مایین اشاره کرده است: در آن دوره

صدر اصفهانی به امر خاقان مرحوم ساخته است. عمارتی است اندرونی، بسیار بزرگ و بیوتات زیاد [و] نشیمنهای [۲۴۴ آ] عالی دارد، همه مزیّن و منقّش، سنگهای بسیار در او به کار برده‌اند. عمارتی است شایستهٔ حرمسرای سلاطین. مخارج بسیاری در او شده است.

عمارت اشرف

پهلوی این عمارت جایی است موسوم به عمارت اشرف. حیاط بزرگی است. یک اطاق وسیع خوبی از بناهای قدیم دارد. نقاشی و گچبریهای خوب کرده‌اند. اکثر از بیوتات اطراف این عمارت از بناهای راقم حروف است. بنای این عمارت از سلاطین صفویه است. اشرف افغان در این عمارت منزل کرده بوده است. به این جهت مشهور به عمارت اشرف شده است.

عمارت سعادت‌آباد

در خارج شهر کنار رودخانه باغ بزرگی است. دو عمارت در این باغ واقع است. عمارت بیرونی آن موسوم به عمارت سعادت‌آباد از بناهای شاه‌عباس ثانی است. این عمارت [۲۴۴ ب] به حسب طرح و وضع معاینهٔ عمارت چهلستون است، قدری مختصرتر. جای باصفایی است.

عمارت هفت‌دست

عمارت دیگر که در واقع به منزلهٔ اندرونی این عمارت است موسوم به عمارت هفت دست [است]. معروف است که در اصل هفت دست عمارت بوده است داخل هم، حال یک دست آن باقی است. عمارتی است مشرف بر زاینده‌رود. بیوتات زیادی و باغی دارد. جای باصفایی است.

←

راهی که از راه قریهٔ مابین می رفت، شاهراه عمده محسوب بود. (جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۸۶).

چهار باغ و عمارت جهان‌نما

از جمله بناهای مشهور خیابانی است که چهار باغش گویند. اول این چهار باغ از پشت، باغ هشت بهشت است. ابتدای آن عمارت مربع مرتفعی است مثل عمارت علی قاپی، قدری مختصرتر موسوم به عمارت جهان‌نما. از زیر این عمارت در بزرگی گشوده می شود به چهار باغ.

[چهار باغ] خیابانی است طولش زیاده از نیم ساعت. [۲٤۵ آ] عریض [و] وسط خیابان نهر آبی است. دو سمت نهر دو راه است به جهت عبور. دو طرف هر دو راه باغچهٔ طولانی است که از دو سمت کنار آنها درختهای چنار و گل بقاعده کاشته شده است. وسط باغچه ها سبز [و] دو طرف هر دو باغچه ها باز راه است به جهت عبور مردم، همه سنگفرش. دو سمت این خیابان همه باغات است که سر در هر باغی عمارت عالی داشته است قرینهٔ هم، و مقابل سردرهای این باغات دریاچه های آب بوده است. حال بسیار خرابی دارد. واقعی بنای ملوکانه ای است.

پل الله‌وردیخان

آخر این چهار باغ می رسد به پل بزرگی که موسوم است به پل الله و یردی خان. از پلهای بسیار خوبی است که بر زاینده‌رود ساخته شده است. همه از سنگ تراشیده و آجر تراش، سی وسه چشمه است.[۱۵] [۲٤۵ ب] دو طرف پل همه طاق‌نما و غرفات است.

باغ هزار جریب

از پل که گذشت قدری فاصله باز به همین قسم چهار باغ، اول خیابانی است، نزدیک به یک ساعت طول اوست. می رود تا دامن کوه صفّه که باغ بزرگی است موسوم به باغ هزار جریب.[۱۶] باغات و عمارات عالی باصفایی بوده

۱۵. پل الله وردیخان سیصد متر طول و چهارده متر عرض دارد.

۱۶. خیابان چهار باغ را هم در همان وقت ساختند. به آن تخت سبز هم می گفتند. این خیابان به ←

است. حال اکثر خراب است بلکه نمونه و علامتی از آنها باقی است.

چهار باغ فتح آباد

چهار باغ دیگر از محلّهٔ خواجو[17] می گذرد موسوم به چهار باغ فتح آباد؛ از بناهای خاقان مرحوم است. طرح و وضع خیابان مثل همان چهار باغ شاه‌عباس است، مگر اینکه دیوارهای دوطرف این خیابان همه طاق‌نماست و آزاره‌ها سنگ تراشیده. طول این خیابان زیاده از خیابان قدیم است. بنای ملوکانه‌ای است.

پل خواجو

انتهای این خیابان از پل موسوم به پل خواجو می گذرد که این پل بهتر و محکمتر از جمیع [۲٤٦ آ] پلهایی است که بر زاینده‌رود ساخته شده است و از جمیع پلها قدیمتر است. در قتل [عام] مغول بلاحرف این پل بوده است[18].

تخته فولاد

از پل که گذشت باز خیابانی است که نهایت آن به تخته فولاد می رسد که قبرستان مشهور اصفهان است و در این قبرستان تکایا و بقعه‌ها از قدیم هست.

تکیهٔ میر و تکیهٔ والده

تکیهٔ مشهور آن تکیهٔ میر است که میرفندرسکی در او مدفون است و تکیهٔ دیگری است از بناهای راقم حروف موسوم به تکیهٔ والده. مرحوم شیخ محمد نسفی که یکی از علمای مشهور آن زمان است، در آن تکیه مدفون است.

→
طول ۳۱۰۰ قدم و به عرض ۱۱۰ قدم و از وسط شهر شروع می شد و دامن کشان در جنوب اصفهان در دامنهٔ کوه موسوم به کوه صفه به تخت سلیمان و باغ هزارجریب می رسید. (محمد علی جمال‌زاده، اصفهان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ٥٤).

۱۷. اصل: خاجو.

۱۸. پل خواجو از ۱۰۵۲ تا ۱۰۷۷ هجری ساخته شد.

مدرسهٔ مادرشاه

از جمله بناهایِ عالی این ولایت مدرسهٔ مادرشاه است، از بناهای مادرِ شاه سلطان حسین.[۱۹] درچهار باغ قدیم واقع است. الحق بنایی به این خوبی گویا در همهٔ ایران نباشد. این مدرسه ثانی مسجد شاه اصفهان است. بنّایی و حجّاری و کاشی [۲٤٦ ب] کاریهای بسیار ممتاز دارد. آبادتر از مساجد و عمارات دیگر است. درِ این مدرسه هم نقره است. کتیبهٔ آنرا بسیار خوب نوشته‌اند. در فصل بهار این مدرسه بسیار باصفاست.

مسجد جامع

از جمله بناهای قدیم، مسجد جامع است. گنبد این مسجد معروف است. بتکدهٔ بوده است، کلیسا شده؛ بعد از آن معبد مسلمانان گشته. در عهد اسلام مناره‌ها و ایوانها [و] شبستانها در اطراف این گنبد ساخته‌اند. از مساجد معروف اصفهان است.

مسجد حکیم

مسجد حکیم مسجدی است بسیار محکم و عالی. در عهد صفویه بنا شده است، از مساجد معروف است.

عمارات و باغات، مدارس و مساجد آباد و نیمه‌خراب در این شهر بسیار است که شرح آنها مایهٔ اطناب خواهد شد. بسیار دریغ است که شهری به این عظمت این قسم خراب افتاده است.

جلفا

خارج شهر [۲٤۷ آ] در کنار رودخانه، شاه‌عباس صفوی شهری بنا کرده است به جهت سکنای نصارا موسوم به جلفا. جای بسیار خوبی بوده است [و]

۱۹. این مدرسه به فرمان شاه سلطان حسین صفوی ساخته شده است، درحالی که نویسنده آن را از بناهای مادر شاه سلطان حسین می داند.

خیلی آباد. به حسب هوا از شهر بهتر است. اگرچه حال مثل اصفهان خراب است، باز جمعی از ارامنه در او ساکن اند. بیست و پنج کلیسای معتبر داشته است که حال اکثر از آنها خراب است.

کلیسای وانگ

کلیسای معتبر آنجا کلیسای وانگ[20] است و کلیسایی که دخترها در او ساکن اند. کلیسای وانگ از بناهای شاه‌عباس است. بسیار بنای خوبی است. تصاویر و نقاشیهای خیلی خوب دارد.

تعدی حاجی هاشم‌خان

در حکومت نظام‌الدّوله پسر امین‌الدّوله، حاجی هاشم‌خان دایی او در اصفهان بنای تعدی بی‌حساب[21] گذاشت تا اینکه خاقان مرحوم تشریف برده او را سیاست فرمودند و راقم حروف را مأمور به توقف اصفهان فرمودند. از تعدیات حاجی هاشم‌خان خرابی [۲۴۷ ب] زیاد به جلفا رسید. بسیاری از ارامنه فرار کرده به هندوستان و بغداد رفتند. از جمله، تصویرهای کلیسای وانگ را زیاد ضایع کرده، بعضی خرابیهای دیگر هم کرده بودند. راقم حروف تعمیر کلی از کلیسا کرده روزی یک تومان به جهت مصارف آنجا قرار دادم که تا به حال مقرّر و برقرار است. به این واسطه ارامنهٔ فراری دل‌خوش شده، بسیاری معاودت نمودند.

جوباره

طایفهٔ یهود در یکی از محلات شهر که موسوم به جوباره است ساکن اند.[22]

۲۰. وانگ Vang: کلیسای بزرگ ارامنهٔ جلفا که به امر و هزینهٔ شاه‌عباس بزرگ در سال ۱۰۲۳ هـ. ق. ساخته شد (فرهنگ معین اعلام).

۲۱. اصل: تعدی و بی حساب.

۲۲. در یکی از این روستاهای قدیمی یهودیها مسکن داشتند که بعدها به صورت محلهٔ جوباره درآمد و هنوز هم قسمتهایی از آن باقی است. (اصفهان، ص ۱۳).

تخمیناً بقدر سیصد خانوار زیاده نمی شوند.

قلعهٔ تبرک

از جمله بناهای بسیار قدیم این ملک قلعهٔ طبره است که از کثرت استعمال قلعه تبرک گویند.[۲۳] اگرچه قلعهٔ چندان بزرگ نیست ولی از قلعه های بسیار محکم ایران بوده است. پانزده ذرع بنای بنیان این دیوار قلعه بوده است. نارنج قلعه هم در میان آن قلعه دارد. خندق بسیار معتبری دارد که چشمهٔ آبی از خود خندق [۲٤۸ آ] درآمده [و] جاری است که همیشه خندق آب دارد. راقم حروف مخارج زیادی کرده، مدتها زحمتها کشیدم، صورت آبادی گرفت. نزدیک به اتمام بود [که] خاقان مرحوم به رحمت خدا رفت. مجدداً آبادیهای آن قلعه و بعضی بناهای دیگر رو بر خرابی نهاده، بیش ازپیش خراب شد.

کارلادان و آتشگاه

از جمله بناهای غریب در خارج آبادی، دهی که موسوم به کارلادان[۲۴] است کوه کوچکی است که او را آتشگاه نامند. می گویند در سر این کوه آتشکده بوده است. در نزدیک این کوه مسجدی است کوچک، بانی آن مشخّص نیست. خیلی قبل از صفویه ساخته شده است. بنای این مسجد از گچ و آجر است. فضای کوچکی دارد. دو سمت آن حجرات خیلی کوچک مختصری دارد. یک سمت ایوانی است [و] در او قبری.

منارجنبان

در دو گوشهٔ این ایوان دو منارهای است، هریک از این دو منار را از بالا حرکت بدهند [۲٤۸ ب] منارهٔ دیگر به طوری حرکت می کند که اگر آجری به

۲۳. در همین ناحیهٔ طوقچی، قلعه ای بر پا کردند که چون اصلاً از طبرستان آمده بودند، آن را طبرک نامیدند. (همان کتاب، ص ۲٦).

۲٤. دهی از دهستان ماربین، بخش سده، شهرستان اصفهان. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۰).

لب مناره بگذارند، می افتد، بلکه مکرّر خود دیده ام که همهٔ آن ایوان و بنا حرکت می کند. جهت آن معلوم نیست. مردم از اطراف و از جاهای دور به تماشای آن می آیند.

شهرستانک

شهرستانک[۲۵] دهی است در سمت شرقی اصفهان کنار رودخانه.[۲۶] سابقاً آبادی معتبری بوده است. حال خراب است. پلی هم دارد که از رودخانه می گذرد.[۲۷] در خارج آن ده بقعهٔ کوچکی است، منارهٔ بلندی دارد. راهی که از این مناره بالا می رود دو راه دارد که از دو سمت مناره بالا می روند. بسیار بنّایی خوبی کرده است. این قسم مناره در جای دیگر دیده نشده است.

بناهای نویسندهٔ سفرنامه

راقم حروف گذشته از تعمیراتی که به زحمات زیاد در عمارات صفو یه نمودم، بعضی عمارات و باغات و حمامها در آن ملک ساخته ام که دارالحکومهٔ اصفهان [۲۴۹ آ] همان عمارات است. مختصراً ذکری از آنها می شود:

حمام خواجه ها و باغ خسروخانی

پشت عمارت تالار طویله، عمارت و باغ و حمامی که موسوم است به حمام خواجه ها[۲۸] و باغ خسروخانی و عمارت تکیه از بناهای راقم حروف است. جای باصفایی است. گویا حمامی به این بزرگی و خوبی ازجهت بنایی و سنگهای مرمر تا به‌حال در ایران بنا نشده باشد.

۲۵. شهرستانک یا شهرستانه ده کوچکی است از دهستان رودشت، بخش کوهپایهٔ شهرستان اصفهان. (همان کتاب، ج ۱۰).

۲۶. مقصود زاینده‌رود است.

۲۷. در نزدیکی شهرستان پل بزرگی بر زنده‌رود ساخته بودند. (جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۸۷).

۲۸. اصل: خاجه ها.

رشگ جهان

باغ بزرگ دیگر مقابل این حمام در پشت مسجد شاه واقع است؛ از بناهای راقم حروف است، متصل به باغ چهلستون و عمارت مابین اندرونی که موسوم است به رشگ جهان.

قصر منظر، باغ خُلدبرین، چهارحوض

متصل به این عمارت، عمارت خلوت سر پوشیده[ای است] . قصری که پهلوی این عمارات [است] موسوم به قصر منظر، عمارت و باغی که چسبیده به خلوت سر پوشیده است موسوم به باغ خلدبرین [و] سردر و میدانی که پشت این باغ است مشهور به میدان چهار حوض [است] . جمیعاً از بناهای راقم حروف است. با خلوتها و حمام و متعلقات [۲٤۹ ب] آنها از بناهای راقم حروف است که به زحمتها و مصارف زیاد صورت اتمام یافته است. گو یا از جمله عمارات عالی و جاهای باصفای ایران باشد. حجاریها و آیینه کاریهای ممتاز دارد. درهای خاتم بسیار اعلی ساخته شده، هرکه بیند[۲۹] خواهد دانست چقدرها[۳۰] در انجام و اتمام آن عمارات زحمت کشیده شده است.

انواع شکار

شکار آهو در سه ساعتی شهر از سمت جنوب زیاد دارد. در دامنهٔ کوه صفه و آن دره ماهورها تیهوی کمی هست. اقسام مرغ آبی زیاد دارد؛ خاصه در فصل زمستان که در بعضی دهات بلوک بر خوار آبها هرز شده در صحراها پهن شود، آن‌قدرها مرغ آبی جمع می شود که از حساب بیرون است.

زراعت

رعایای این ولایت درصنعت اقسام زراعت کامل اند خاصه در تربیت اشجار و

۲۹. اصل: بی ند.
۳۰. اصل: چه قدرها.

بساتین. باغات بسیار خوب دارند. [۲۵۰ آ] هوای این ولایت درخت چنار را خوب می رساند، به این جهت درختهای چنار بسیار خوب زیاد دارند. ییلاق و سردسیر آنجا قدری از شهر دور است ولی آن‌قدرها سردسیرات و کوهستانها و چمنهای خوب خوش هوای باصفا دارد که در کمتر از ولایات دیگر این قسم سردسیر دارند.

فریدن و چهارمحال

فریدن[۳۱] و چهارمحال[۳۲] دو بلوکی است وسیع، دهات معتبر آباد دارد. هردو بلوک ییلاق است. سکنهٔ آنها مسلم و ارامنهٔ این دو محال زراعت دیم و آبی هردو قسم دارند.

زردکوه

از جمله جاهای مشهور محال فریدن یکی سرچشمهٔ زاینده‌رود است در دامن زردکوه واقع. کوهی است بزرگ، در میان آن کوهستان کوه مخروطی مثل کوه دماوند نه به آن بلندی واقع است. این کوه مخروطی همیشه پر از برف است. گاهی دیده شده است که بعضی از این کوه اززیر برف درآمده، [۲۵۰ ب] نمودارشود.

رود کارون

چهار رود بزرگ از چهار سمت این کوه جاری است. از طرف شمالی کوه، رود کاران[۳۳] درآمده به سمت جنوب می رود. رود بزرگ مشهوری است که از

۳۱. شهرستان فریدن یکی از شهرستانهای هفتگانهٔ استان دهم است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۰).

۳۲. چهارمحال بختیاری بخشی است کوهستانی که بین اصفهان، لرستان، فارس و خوزستان واقع است. مرکز آن شهر کرد است. (فرهنگ معین، اعلام).

۳۳. مقصود رود کارون است که به نامهای کهرنگ، کوهرنگ، کرنگ، کرند و کرن هم آمده است.

کوهستان بختیاری می گذرد و آبهای بسیار به او ملحق شده، از شُشتر عبور کرده در قُرنه داخل دجله می شود که بعد از رسیدن این آب به دجلهٔ بغداد، موسوم به شط العرب شود.

رود لعل‌بار

از طرف جنوبی این کوه، رودخانهٔ لعل‌بار درآمده به سمت شمال جاری است. رود معروفی است که از بعضی محالات بختیاری [و] بروجرد عبور کرده به گلپایگان آمده، از محلات گذشته به قم می رسد.

زاینده‌رود

از سمت مغرب این کوه رودخانهٔ زاینده‌رود که از رودخانه های مشهور با برکت ایران است جاری شده، به طرف مشرق می رود.

سیلاخُور

از طرف مشرق این کوه رودخانهٔ بزرگی [۲۵۱ آ] جاری است که رود سیلاخُرش گویند که یکی از بلوکات بروجرد است.[۳۴] به سمت مغرب جاری است که آخر آن رودخانه داخل رود گاماساب نهاوند شود.

سرچشمه

گویا هیچ کوهی آن‌قدر آب از او جاری نباشد. در این کوهستانی که موسوم به سرچشمه است، شبهای تابستان محال است بدون آتش توان زیست. کبک، خوک، خرس [و] شکار کوهی بسیار دارد. کوهها، جنگل و زمینها، چمن است.

۳۴. سیلاخور در جنوب و جنوب غربی بروجرد واقع شده است. (**جغرافیای مفصل ایران**، ج ۲، ص ۴۴۴).

مقدمات حفر تونل کوهرنگ

از جملهٔ غرایب از قدیم گویا در عهد سلاطین عجم کوه بزرگی که در میانهٔ رودکاران و زاینده‌رود واقع است، بسیاری از آن کوه را کنده‌اند که حال بقدر درهٔ بسیار بزرگی به نظر آید. خیال داشته‌اند که آب کاران را برگردانیده بر روی زاینده‌رود انداخته، به اصفهان بیاورند؛ ناتمام مانده است. الحق عجب خیال [۲۵۱ ب] بزرگی کرده بوده‌اند. اگر این کار به اتمام رسیده بود زراعت اصفهان به صحرای یزد می رسید.

اوضاع طبیعی

چمنهای فریدن و چهارمحال همه پرآب و علف است. انواع شکار دارد خاصه کبک و خوک. ییلاق طایفهٔ بختیاری این دو محال است که نشیمن طوایف بختیاری از خاک اصفهان می کشد تا به خاک شُشتر. در این میانه کوهستانها و محل زراعت، جنگلهای خوب، مزارع و دهات زیاد دارند.

سفر نویسنده به جانکی سردسیر

هنگامی که از جانب خاقان مرحوم طوایف بختیاری سپرده به راقم حروف بودند، سفری به اقتضای خدمت دولتی به یکی از ولایات بختیاری که موسوم است به جانکی سردسیر رفتم.[۳۵] ولایت عجیبی است. راه این ولایت آن‌قدر سخت و صعب است که به خیال نگنجد. بعد از گذشتن از [۲۵۲ آ] کوههای سنگ سخت و دره های سنگ و عبور از رود کاران و گذشتن از جنگلها، می رسد به جلگهٔ وسیعی پر از آب و علف. کوهها پر از اقسام درختهای جنگلی [است]. در این صحرا آن‌قدر چنارهای خودرو هست که به حساب نیاید. همهٔ این کوهستان و بیابان محل زراعت است. همه‌قسم زراعت به عمل می آید. انواع و اقسام شکارها در این ولایت موجود است. سردسیر و گرمسیر هردو دارد.

۳۵. جانکی نام یکی از دهستانهای بخش لردگان، شهرستان شهر کرد می باشد که در جنوب شهر کرد واقع است. (فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱۰).

اوضاع طبیعی جانکی سردسیر

ولایت جانکی عبارت است ازپنج قطعه جلگهٔ بسیار وسیع که کوههای بزرگ این پنج قطعه زمین را قسمت کرده است. از هر جلگه که به جلگهٔ دیگر می روند دره‌ها و کوههای سخت است. چشمه هاورود خانه های زیاده از حد دارد. یک سمت این ولایت متصل به چهار [۲۵۲ ب] محال اصفهان است. طرف دیگرش با کهگیلو یهٔ فارس هم‌خاک است.

رود خرسان

فاصلهٔ این دو خاک رود خرسان[۳۶] است که از کوهستان فارس آمده داخل رود کاران شود. چوب شطب[۳۷] از جنگل این ولایت به اطراف رود.

ده ارمن

دهی است در این ملک موسوم به آرمن[۳۸]، در کنار رود کاران واقع است. برنج می کارند. همهٔ اهل آن ولایت گفتند برنج این ده تخمی هفتصد تخم ریع کند.

چشمهٔ مهمان کُش

از پای قلعه که در آن‌وقت مأمن خوانین این ولایت بود، چشمهٔ آبی جاری است موسوم به چشمهٔ مهمان کُش. هر که یک مرتبه از آب آن چشمه بیاشامد یک سال به مرض نوبه مبتلا گردد. خود دیدم که سگ و یابو از این آب خورده[۳۹] بودند و هر روز می لرزیدند. جمعی دیگر از مردم هم از این آ[ب] خورده بودند، [۲۵۲ آ] نوبه می کردند. دو نفر قبل از این که من به این ولایت بیایم، آمده

۳۶. رود خرسان Xersan یکی از شعبات رود کارون می باشد.

۳۷. شطب Shetab : شاخ سبز و تر خرما. (لغت‌نامهٔ دهخدا).

۳۸. محتملاً مقصود ارمند (ارمند بالا و ارمند پایین) می باشد. دهی از دهستان جانکی، بخش لردگان، شهرستان شهر کرد است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۰).

۳۹. اصل: خرده.

بودند. یکی از آنها سه سال، دیگری شش سال نوبه کرد. هردو به همین مرض مردند. وجه تسمیهٔ آن آب به مهمان کُش این است که هروقت محصلی نابلد و ندیده از جانب حکام به این ولایت مأمور گردد از آب این چشمه به او بخورانند. شنیدم که اگر کسی گوشت خورده باشد و از این آب بیاشامد به مرض اسهال مبتلا گردد. تجربه نکردم. قدری از این آب را به جهت امتحان در دیگی کرده، جوشانیدیم، اول بقدر گردو و فندق، آخر بقدر نخودهای درشت و ریزه گچ بسته شد تا آب تمام گچ شد. انجوجک[۴۰] زیاد از این کوهستان و جنگل به اطراف می برند. انواع میوه‌ها در این جنگل یافت می شود، خاصه انگور. [۲۵۳ ب] حیف از این ملک که در دست این طایفهٔ دزد بی سرو پا خراب و مهجور مانده است.

و اما حالت خلق اصفهان

بسیار فطن و هوشیار[ند]. از هر صنف مردم در هر کاری که اقدام نمایند کامل شوند. همیشه از سلسلهٔ علما و عرفا در این ملک هستند. بسیار متعارف و بقاعده راه‌رو، به‌حسب صورت متوسط، اگر صورت خوبی به هم برسد خیلی خوب می شود. در میان زنها خوش‌صورت زیاده از مردشان به هم می رسد. همه لطیفه‌گو [هستند]. الواط آن‌شهر هم در مرتبهٔ خود سرآمد لوطیهای بلاد دیگرند. دهاقین و فلاحش بسیار زحمتکش و کارکن [هستند]. به هرجهت از جمیع ولایات ایران بهتر است. دریغ که بقدر قابلیت خود آبادی ندارد. خداوند به حرمت خاصان درگاهش خلعت [۲۵۴ آ] آبادی بر این ملک بپوشاند.

یادی از سفر گذشته

به نظرم چنین آمد که بعضی از جاهایی که به کاشان نزدیک است و سابقاً دیده بودم مختصراً ذکری از آنها شود.

۴۰. انجوچک: درختی از تیرهٔ گل‌سرخیان که در ایران در جنگلهای خشک فارس و کوههای بختیاری و لرستان وجود دارد. (فرهنگ معین، ج ۱).

نطنز

از جمله نطنز[41] بلوکی است بزرگ و آباد. سابقاً از بلوکات اصفهان محسوب می شد. حال مدتی است موضوع است. بیشتر مزارع و دهات این بلوک کوهستان و سردسیر [و] باغات بسیاری دارند. همه قسم فواکه در این ولایت بسیار است. گلابی زمستانی آنجا مشهور است. در هیچیک از بلاد ایران این قسم گلابی نیست. تا دو ماه بعد از نوروز دوام کند و به اکثر از بلاد عجم به تحفه می برند و به جهت فروش به اطراف حمل می کنند. شکار کوهی و کبک بسیار دارد. کبک دری در کوهستانش یافت می شود.

جوشقان

جوشقان[42] دو منزل است [٢٥٤ ب] تا به کاشان. سابقاً از توابع اصفهان بوده است، چندی است موضوع است. جای بد آب و هوایی نیست. چند پارچه ده است. زراعت و باغات دارند. در صنعت قالی بافی اهل آنجا مشهورند. قالیهای بسیار خوب می بافند. در جاهای دیگر از عهدهٔ قالیهای بزرگ به خوبی اهل این ولایت برنیایند. شکار آهو زیاد دارد.

محلات

محلات[43] ولایتی است مشهور، از جوشقان یک منزل فاصله دارد. قصبه ای است پرآب و درخت، هوایش مایل به سردی، چند پارچه ده و مزارع دارد. آبش از رود و قنات وچشمه [و] جای باصفایی است. همه قسم فواکه در این ولایت هست. هلوی آنجا مشهور است و بسیار خوب می شود. شکار آهو و شکار کوهی

٤١ . نطنز در دامنهٔ شرقی کرکس واقع شده و از شمال به کاشان محدود است. (جغرافیای مفصل ایران ، ج ٢، ص ٤٠٥).

٤٢ . جوشقان در دامنهٔ کرکس واقع شده و از شمال محدود است به حومهٔ کاشان و از جنوب به مورچه خورت و از مشرق به نطنز و از مغرب به گلپایگان. (همان کتاب ، ص ٤٠٥).

٤٣ . شهرستان محلات در استان مرکزی در جنوب قم واقع و مرکز آن شهر محلات است. (فرهنگ معین ، اعلام).

[و] کبک بسیار دارد. در یکی از مزارع این ولایت [۲۵۵ آ] در دامن کوهی بر سر تلی چشمهٔ آب گرمی هست. آبش زیاد است و بسیار گرم. در سرچشمهٔ این آب از شدت گرمی نمی توان میان آبش رفت. به امر محمدشاه مرحوم در سر این چشمه عمارت و حمامی ساخته اند.

گلپایگان

از محلاّت الی گلپایگان دو منزل می رود که یک شب فاصله باشد. شهری است مشهور، در جلگه واقع است. سمت جنوب و مغربش کوهستان، آبش از رود[۴۴] و قنات [و] شهرش خیلی خراب است. سکنهٔ آن مسلم و یهود[ند]. دهات آباد دارد. همه قسم زراعت دارند. باغاتشان هم زیاد است. طالبی این ولایت مشهور است و بسیار خوب شود. هر قسم شکار زیاد دارد خاصه آهو و کبک. مردمش خالی از شرارتی نیستند.

خوانسار

بلوکی دارد موسوم به خُنسار[۴۵]. جای بسیار خوبی است. این آبادی در میان دو کوه در [۲۵۵ ب] درّه واقع است، رودخانهٔ آبی از وسط این دره می گذرد.[۴۶] دو سمت رودخانه آبادی و عمارات و باغات در دامنهٔ کوه واقع است. زراعتشان کم است [و] باغاتشان بسیار. از اول باغستان و آبادی این دره الی آخر تخمیناً چهار ساعت می شود. همه قسم میوه دارند. سیبش زیاد است. کبک و شکار کوهی خیلی دارد. هوایش سردسیر، سکنهٔ آنجا مسلم و یهود [و] مردمش سالهاست به شرارت مشهورند. مکرر به این جهت خرابی به این آبادی رسیده است. خرس در این کوهستان بسیار است. گز انگبین علفی بسیار خوب از کوهستان این ولایت به عمل می آید. عسل بسیار خوب دارند. مردمش در صنعت قاشق تراشی مشهورند.

۴۴. رودخانهٔ مهم گلپایگان قبنه می باشد که به رود لعل بار می ریزد. (همان کتاب، اعلام).

۴۵. خوانسار یا خونسار بخشی از شهرستان گلپایگان، واقع در درهٔ کوهستانی تنگی بر سر راه اصفهان به گلپایگان. (همان کتاب، اعلام).

۴۶. رودخانهٔ قبله از وسط خوانسار می گذرد.

جعبه‌های چوبی منبت مشبک بسیار خوب می سازند. [۲۵۶ آ] جمعی از اهل این ولایت گذرانشانْ از کتابت می شود. کاتب کلام‌الله اند. قرآنها در این ولایت تمامْ کرده به اطراف می برند.

حرکت به سوی طهران

روز بیست [و] دیم ماه شوال ۱۲۸٤ [هـ.ق] از کاشان عازم دارالخلافهٔ طهران شدم. چون وقت آمدن تفصیل این راه را از قُم الی کاشان نوشته بودم دیگر ذکری نشد. روز بیست و هفتم همین ماه از قم روانه شدم.

خاک فرج

از قم الی صدرآباد[1] شش ساعت [و] اول راه رودخانه در دست راست راه واقع است. یک ربع ساعت دور از شهر امامزاده‌ای است موسوم به خاک فرج؛ بقعه دارد. آبادی مختصری هست. سمت چپ راه محل زراعت است تا دو ساعتی راه دو نهر آب از راه می گذرد. در دو ساعتی قهوه‌خانه‌ای است و سمت چپ راه دو مزرعه و محل زراعت است.

درچهار ساعتی [۲٥٦ ب] راه رودخانه ای است که از ساوه آمده به مسیله می رود. آبش شور است. پلی دارد موسوم به پل دلاک.[2] کاروانسرا و چاپارخانهٔ کثیفی دارد. همهٔ این راه هموار است. طرفین راه بعضی بلند وپست و تلهای خاکی هست. یک قطعه از وسط راه ریگ‌بوم است. از پل دلاک الی صدرآباد از

۱. دهی است جزو بخش زرند، شهرستان ساوه. (فرهنگ معین ، اعلام).

۲. راه از قم به ری سابقاً ازپل معروف به پل دلاک بود که بلاواسطه در شمال قریهٔ کناره گرد واقع شده بود. (جغرافیای تاریخی ایران ، ص ۱۹۳).

دره ماهور می گذرد [و] سخت نیست. وسط دره ماهور قدری از راه تنگ می شود. اول قدری سرابالا، آخر سرازیر و هموار است.

صدرآباد

خود صدرآباد در جلگه و اول کویر [واقع]، کاروانسرا و آب انباری است از بناهای حاجی حسین خان اصفهانی صدراعظم. در دولت خاقان مرحوم ساخته شده است. بعضی اوقات در تابستانها آب ندارد. کاروانسرای خوبی است. قدری خراب شده است.

حوض سلطان

از صدرآباد الی حوض سلطان چهار ساعت، سه ساعت اول راه [۲۵۷ آ] کویر و هموار [است]. در وقت بارندگی گل و باتلاق می شود. یک ساعت آخر راه ریگ بوم و دره ماهور [و] آخر کویر آب انبار کوچکی است. خود حوض سلطان از قدیم کاروانسرای سنگی مختصری و آب انبار بزرگی داشت. حاجی میرزا آغاسی در عهد مرحوم محمدشاه، قناتی درآورد. زراعت کمی می شود. میرزا آقاخان صدراعظم در عهد ناصرالدینشاه کاروانسرای خوبی ساخت. حمام و چاپارخانه هم دارد.

کنارگرد

از حوض سلطان الی کنار کرد[۳] هفت ساعت [است]. همهٔ راه هموار [و] بلند و پست کمی دارد. طرفین راه دره ماهور [است] مگر قدری از آخر راه. بعد از سه ساعت و نیم آب انباری است از بناهای حاجی حسین خان اصفهانی. در این اوقات ظهیرالدوله تعمیر کرده، کاروانسرایی ساخته است. در یک ساعت و [۲۵۷ ب] نیمی کنار کرد رودخانهٔ شوری می گذرد که سرچشمهٔ آن از نزدیکی

۳. کناره گرد: ده جزو دهستان فشافویه، شهر ری، شهرستان تهران، ۳۴ کیلومتری جنوب باختر شهر ری. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱).

اشتهارد است و به مسیله می رود.[۴] تازه پلی ساخته اند. سابقاً در فصل بهار عبور از آن مشکل بود. خود کنار کرد پیش از این ده معتبری بود. حال خراب است. کاروانسرا و یخچالی دارد. از بناهای والدهٔ خاقان مرحوم [است]. چاپارخانه هم دارد. آبش از رود کرج است.

از کنار گرد تا طهران

از کنار کرد الی شهر طهران هفت ساعت [است]. اول منزل از رودخانهٔ کرج باید عبور کرد. بعد از آن تا دو ساعت از کوه و گردنهٔ کوچکی می گذرد. پنج ساعت دیگر همه جا جلگه و هموار، دهات آباد [و] محل زراعت [و] قنوات جاری است. یک ساعت و نیم از اول این صحرا در وقت بارندگی گیل بسیار بدی دارد؛ با زحمت عبور می شود.

شیوع وبا در طهران

چون هوای دارالخلافه [۲۵۸ آ] بسیار گرم شد و بلیهٔ و با شهر و همهٔ اطراف آن را فرو گرفت، در روز دهم شهر ربیع الثانی ۱۲۸۶ [هـ . ق] روانهٔ قزوین شدم. چون برقان از جاهای مشهور و باصفاست، میل به تماشای آنجا نموده از راه برقان رفتم. چون شرح این راه در این کتاب نوشته نشده بود به جهت اطلاع ملاحظه کنندگان مختصراً نگاشته شد.

راه برقان

راه برقان از طهران همان راه متعارف قزوین است الی کرج.

حاجی آباد

پس از عبور از رود کرج به طرف دامنه، سمت دست راست به فاصلهٔ یک

۴. محتملاً مقصود سیاه‌آب است که در کنار گرد به رود کرج می‌پیوندد و وارد مسیله و دریاچهٔ قم می شود.

ساعت دهی است موسوم به حاجی آباد از بلوک سوج بلاغ.[5] آبش از رود کرج [است و] آب چشمه هم دارد. هوایش ملایم، درخت و باغ کمی دارد. گندم و جو و پنبه می کارند. در آنجا باید منزل کرد.

برقان

از حاجی آباد الی برقان[6] سه ساعت، همهٔ راه کوهستان، اول راه الی یک ساعت دامنه و هموار است. بعد از آن دره و قد[ر] ی سنگ است. اوایل دره مزرعهٔ کوچکی است. آب کمی دارد. بعد از آن همهٔ راه گردنه [۲۵۸ ب] و پست و بلند [است] ولی پرسخت نیست. آبادی برقان در میان درهٔ عمیقی واقع است. خانه های آنجا چسبیده به کوه است. هزار خانوار جمعیت دارد. رود آبی از میان دره می گذرد. دو طرف رودخانه باغات بسیاری است. اقسام فواکه در آنجا موجود است، از جمله گوجهٔ برقان مشهور است. تَرَش را به طهران و قزوین می برند، خشکش به همهٔ ایران و خارج به تحفه می رود. مردمش فقیر و آسوده، هوایش مایل به سردی [و] آبش گوارا[ست] . دو طرف آبادی آنجا به طول دره قریب پنج ساعت باغات دارند. زراعت غله ندارند. همیشه در کوهش برف و یخ موجود است. کبک و شکار کوه بسیار دارد. جای باصفایی است. از جهت تنگی مکان و بلندی کوه قدری دلتنگ است.

به سوی قشلاق

از برقان الی قشلاق که آخر ده سوج بلاغ است ده ساعت، دو ساعت و نیم اول راه همه جا از کنار رودخانه و باغات باصفا و مزارع می گذرد. دو سه محل هم [۲۵۹ آ] سکنه و آبادی دارد. از اطراف آبهای جاری از کوه آمده داخل رودخانه می شود. دو محل باید از رودخانه گذشت. سابقاً پلهای سنگی و آجری داشته

۵. ساوجبلاغ. اصل: سوج بلاق.

۶. برغان: قصبه مرکز دهستان برغان کرج، شهرستان تهران و در ۳۸ کیلومتری شمال باختری کرج واقع است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱).

است. حال خراب است. با تیر و تخته به جهت رفع ضرورت پل بسته‌اند. بعد از آن جلگهٔ همواری است. چند ده آباد کنار راه واقع است.

گازرسنگ

از جمله در دو ساعتی قشلاق ده معروفی است از سوج بلاغ موسوم به گازرسنگ.[۷] امام‌زاده در آنجا مدفون است. خاقان مرحوم بقعه و باغ و عمارتی در آنجا ساخته‌اند. مقابل این ده به فاصلهٔ یک ساعت به طرف شمال که کوه البرز کشیده است، معدن مرمری هست ولی مهجور است. از او سنگ نمی‌آورند مگر گاهی سکنهٔ آن ده سنگهای کوچک به جهت قبور خود می‌آورند. تفصیل قشلاق و قزوین در اسفار سابق ذکر شده است.

۷. ده جزو دهستان اکراد ساوجبلاغ کرج، شهرستان تهران. (همان کتاب، ج ۱).

تولیت آستان قدس

برحسب امر اعلیحضرت شاهنشاهی تولیت و خدمت آستانهٔ مقدسهٔ حضرت رضا علیه السّلام به این بی مقدار [۲۵۹ ب] مفوّض گشت. امروز که روز ۲٤ شهر ذیحجة الحرام سنهٔ ۱۲۸۸ [هـ. ق.] است از دارالخلافهٔ طهران عازم ارض اقدس و مشهد مقدّس شدم. در سفر سابق تفصیل این راه و منازل را نوشته ام. در این سفر اگر چیز تازه و بنایی جدید دیده شود، نوشته خواهد شد والافلا.

کاروانسرای خاتون آباد

در منزل خاتون آباد، کاروانسرای خوبی حاجی ملاعلی کنی از وجه خیرات دیگران ساخته است. خیلی به کار مردم می آید. بنای خوبی است.

دوران تولیت آستان قدس

مدت دو سال در آستانهٔ مقدسهٔ رضویه مشغول خدمت جاروب کشی بودم. در این مدت قلیل با اینکه از جهت بلیهٔ خشکسالی و مجاعه[1] همهٔ خراسان خاصه املاک موقوفهٔ آستانهٔ مقدسه خراب بود، گذشته از تنقیه قنوات و تعمیر مزارع، پاره[ای] بناها در آستانهٔ مقدسه از باب خدمتگزاری[2] گذارده شد.

۱. مجاعه (به فتح اول) = گرسنگی. (فرهنگ معین، ج ۳).
۲. اصل: خدمت گذاری.

اقدامات نویسنده

از جمله کشیکخانهٔ خدام که جایی بسیار تنگ و بدوضع بود [و] راه عبور آن [۲۶۰ آ] بسیار تنگ و تاریک، همه را برچیده، از نوبنای عالی خوبی نهاده شد. کتابخانهٔ مبارکه هم بسیار کوچک ومحقربود. بر روی همین کشیکخانه، کتابخانهٔ عالی خوبی بنا شد. در باغ وقفی مرحوم آصف‌الدوله عمارت بسیار خوبی به جهت منزل هرکه متولی باشد بنا کردم، ناتمام ماند.

سمت پایین پای مبارکه، بیرون حرم مطهر را از سنگ مرمر فرش کردم، مسجد بالای سر مبارکه را از مرمر معدن شاندیز فرش نموده، یک قندیل طلا [و] ده قندیل نقره برمعلقات حرم مطهر افزوده شد. بقدر هزار تومان به حسب قیمت ملک خریده به موقوفات افزود.

اخلاق مردم

اهل خراسان خاصه مردم مشهد بدترین مخلوق عالم، فاقد همهٔ اوصاف حمیده [و] جامع جمیع آداب رذیله اند. اگر آدم نیکی یافت شود در مرتبهٔ اکبر خواهد بود. گر نویسم شرح آن بی حد شود.

مختصات طبیعی و وضع کشاورزی

شهر مشهد بسیار بد آب و هواست.[۳] ییلاقات و کوهپایه های بسیار خوب دارد. همه در میان کوه و دره واقع است. آبهای گوارا دارد. اقسام میوه در این مملکت خوب به عمل می آید خاصه توت؛ هلو و شلیل، زردآلو، گوجه، به، سیب، خربوزه [۲۶۰ ب] [و] هندوانه خوب و بسیار است.

معادن

معادن خوب در این کوهستان بسیار و بیکار افتاده است. از جمله معدن طلا،

۳. آب و هوای شهر مشهد بسیار متغیر و حتی در ساعات مختلفهٔ روز تغییر می نماید. (جغرافیای مفصل ایران، ج ۲، ص ۱۸۱).

مس، سرب، زرنیخ، زغال‌سنگ، یاقوت، گل‌چینی خوب [و] معدن مرمر موجود است. معدن مرمر سیاهی این بنده در محال شاندیز که یکی از کوهپایه های مشهور آنجاست، جُسته، قدری کار کردم. گلدانها و میزها، کاسه بشقابها و قاب آیینه های خوب ساخته شد، مثل سنگ سلیمانی. بسیار معدن خوبی است. حیف بی‌فایده افتاده است. معدن مرمر سفید خوبی هم درپایین ولایت[۴] پیدا کردم. به جهت فرش حرم مبارک از این معدن سنگ آوردم ولی ناتمام ماند.

وضع کشاورزی شهرهای خراسان

در ترشیز[۵] و سبزوار انار و انجیر خوب به عمل می آید. طبس مرکبات و خرما دارد. خرمای طبس به اعتقاد بنده [۲٦۱ آ] بهتر از خرمای عراق و حجاز می شود. حاصل آبی و دیمه هردو دارند. تریاک، تنباکو، ابریشم [و] پنبه در همه‌جا نیکو به عمل می آید. زعفران قاین بهترین زعفرانهای عالم است. قراو مزارع و قنوات بسیار در اطراف این ملک، بایر و خراب افتاده است.

قول یغمای جندقی دربارهٔ اخلاق مردم خراسان

از اوصاف این ملک همین مختصر حکایت را می نگارم، کافی است. مرحوم یغمای جندقی استاد این حقیر که از مردم دانشمند بزرگ دنیا بود به جهت زیارت آستان مقدسهٔ رضویه مدتی در مشهد توقف کرد. بعد از مراجعت شخصی از ایشان پرسید مملکت خراسان را چگونه دیدی؟ در جواب فرمود: طویله دیدم پرآب و علف. حقیقت همین است که بیان فرموده‌اند. فرقی که دارد طویلهٔ حیوانات موذی است نه طویلهٔ اسب و استر. شال می توان در مشهد بافت [۲٦۱ ب] و به عمل آورد، بهتر از شال کشمیر.

۴. نام یکی از بلوکات مشهد می باشد.

۵. نام سابق کاشمر کنونی. در شهریور ۱۳۱٤ هـ. ش. به موجب تصویب‌نامهٔ هیئت وزیران نام ترشیز Torshiz به کاشمر بدل گردید. (فرهنگ معین، اعلام).

حرکت به سوی مازندران

در این سال فرخنده فال، رای مبارک اعلیحضرت ناصرالدینشاه خلدالله ملکه به تفرج ولایات مازندران و تماشای سواحل دریای طبرستان قرار یافت. امر شد که این بنده هم از ملتزمین رکاب باشد. قبل از حرکت موکب همایون به اقتضای کاری معجلاً روانهٔ قم شدم. بعد از معاودت، موکب همایون حرکت فرموده بود. به حکم احضار روزپنجشنبهٔ چهارم شهرشوال سنهٔ ۱۲۹۲ [هـ . ق] از دارالخلافهٔ طهران حرکت نموده روانهٔ مازندران شدم.

حرکت از طهران

از دارالخلافهٔ طهران الی سرخ‌حصار[۱] سه ساعت، همهٔ راه سرابالا و هموار [و] ریگزار[است] . قدری که از شهر گذشت نهر آبی است که چند آسیا در سر آن نهر ساخته اند. بعد از دو ساعت راه از دامنه و دره می گذرد. [۲۶۲ آ] سمت چپ راه کوه و طرف راست دره و دامنه [و] آخر راه سنگ هم دارد. وسط راه دره ای است که مجرای سیل است که از سمت راست به طرف چپ می گذرد. راه عبور رو به طرف مشرق می رود. در اوایل راه یک دو حصار و دیوار در طرفین راه واقع است.

۱. ده کوچکی است از بخش شمیران شهرستان تهران. (فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱).

سرخ حصار

خود سرخ حصار مزرعه ای است در میان دره، آب و زراعت کمی دارد. دو سه نفر رعیت در آنجا ساکن اند. درخت بید کمی در کنار نهر کاشته اند. طویله مانند از سنگ، جای بدی دارد. کنار نهر دامنهٔ کوه سه اطاق مختصر خرابی هست. کبک دارد. با اینکه محلش استعداد آبادی دارد و در سر راه مازندران و جاجرود که شکارگاه پادشاهی است و به دارالخلافه نزدیک، عجب است که صورت آبادی به هم نرسانده است.

از سرخ حصار به آه

از سرخ حصار الی آه شش ساعت، همهٔ راه کوهستان، [۲۶۲ ب] درّه، بلند و پست [و] سنگ و خاک درهم [است]. پرسخت نیست. اول منزل گردنه ای است. از پای گردنه تا سر گردنه یک ساعت راه است. بعد سرازیر می رود. قدری که گذشت در میان دره کنار راه چهارمحل چشمهٔ آب مختصری است. بعد از نیم ساعت می رسد به درهٔ بزرگی که رودِ جاجرود از آن دره می گذرد. پلی چهارچشمه از سنگ ساخته اند. بعد از عبور از پل رودخانه، در دامنهٔ کوه کاروانسرای کوچکی است؛ اول خاک لواسان است. به فاصلهٔ کمی باز کاروانسرای مختصر دیگری است. همه جا از میان دره عبور می شود. قطعه قطعه محل زراعت است.

کمرد، عسلک و بومهن

آب جاری همه جا می گذرد [تا] می رسد به مزرعهٔ کوچکی موسوم به کمر[د].[۲] به جهت عبور قافله در زمستان طویله ها ساخته اند. زراعت کمی دارند. درختهای جزیی در کنارنهر کاشته اند. قدری که از این مزرعه گذشت می رسد به مزرعهٔ دیگر که عسلک[۳] نام دارد. [۲۶۳ آ] کنار راه باراندازی

۲. اصل: کمر. بدون شک مقصود کمرد است که دهی جزو لواسان کوچک، بخش افجهٔ شهرستان تهران می باشد. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱).

۳. چنین محلی شناخته نشد. بدون شک عسلک غلط و اصطلک درست می باشد که بعد از رودخانهٔ ←

ساخته اند. آبادی [و] مزرعه، اندک از راه دور است. دو سه محل چشمه و آب جاری دارد. بعد از طی مسافتی می رسد به بومهن[4] که یکی از دهات آباد دماوند است. باغات و زراعت زیادی دارد. در میان درهٔ طولانی کنار رودخانه واقع است. در خارج آبادی ده در دامنهٔ کوه بقعه[ای] هست. می گویند مدفن امامزاده‌ای است. سر راه از سابق پلی برای عبور از رودخانه ساخته بوده اند. قدری خرابی به هم رسانده بود، آقای مستوفی الممالک امر به تعمیرش فرموده اند. مشغول کار و نزدیک به اتمام است.

راه فیروزکوه و راه آه

به فاصلهٔ نیم ساعت از بومهن باز دره‌ای است که رود آب و باغاتی دارد. در این محل راه دوتا می شود. شاهراه بزرگی [که] از رودخانه می گذرد [و] رو به[5] مشرق می رود؛ راه فیروزکوه است. [۲۶۳ ب] از کنار رود سرابالا راهی به طرف شمال می رود؛ راه آه است. همه‌جا درخت، محل زراعت و آب جاری هست.

آه اول و آه دوم

اول می رسد به دهی که آه اول[6] می نامند. آبادی و سکنه دارد. بقدر نیم ساعت که از این آبادی گذشت، همه‌جا محل زراعت، باغ و آب جاری است [تا] می رسد به آبادی آه دُیم که از دهات معتبر دماوند و منزلگاه است. در میان دره واقع است. سردسیر[است]. جای بدی [نیست]، عسل خوبی دارد. در این دره ها و کوهستان همه‌جا کبک بسیار است.

←

جاجرود و کمرد واقع است و جزو لواسان می باشد.

۴. اصل: بوم هن. بومهن (بوم هند): دهی جزو دهستان سیاه رود، بخش افجهٔ شهرستان تهران می باشد. (فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۱).

۵. اصل: روب.

۶. سه ده به نام آه وجود دارند که عبارت اند از: آه پایین، آه میان و آه بالا. نویسنده در اینجا از آنها به نامهای آه اول، دوم و سوم یاد کرده است. هرسه ده در قسمت شمالی رودهن واقع اند.

از آه تا رینه

از آه الی رینه هشت ساعت راه است. همه جا کوهستان سنگـ[ی]، دره‌های تنگ و گردنه‌های سخت است.

آه سوم

بقدر سه ربع ساعت که از میان دره و باغات و محل زراعت و رودخانه که گذشت می‌رسد به ده آباد خوبی که آه سیم می‌گویند. در این دره جاهای باصفای خوبی هست. [٢٦٤ آ] قدری از این آبادی که گذشت در دامنهٔ کوه کنار رودخانه چشمهٔ آبی است صاف، همیشه در جوشش. آب بسیار تند خیلی بدمزه [دارد]. گویا از معدن زاج برمی‌آید. ربع ساعت که از آه سیم گذشت باید از گردنهٔ سختی بالا رفت. از گردنه [که] گذشت می‌رسد به درهٔ وسیعی، همهٔ دره و کوه پرآب و علف و محل زراعت و سنگلاخ [است]. از بعضی علامات معلوم می‌شود که در قدیم این راه را به ملاحظهٔ گِل زمستان سنگ بست کرده بوده‌اند.

دماوند

در آخر دره، دور از راه، قصبهٔ خود دماوند که جای آباد پردرخت و باغی است، نمایان است. از ییلاقات معروف است. سیب آنجا از خوبی در ایران مشهور[است]. معدن کبریت خوبی دارد.

امامزاده هاشم

[بعد] می‌رسد به گردنهٔ بلند بسیار سختی موسوم به گردنهٔ امامزاده هاشم.[7] قدری دور از راه در میان دره دو بقعه‌ای است. درپای گردنه، یک دو بارانداز بدی ساخته‌اند. از بالای کوه چشمهٔ آبی جاری است، آمده از راه و پای گردنه [٢٦٤ ب] گذشته به طرف دره می‌رود. از این محل ابتدای بالا رفتن از کتل

٧. امامزاده هاشم بر سر راه تهران ــ مازندران (= جادهٔ هراز) واقع است.

امامزاده هاشم است. گردنهٔ سخت بلندی است. در سر این گردنه مدفن امام‌زاده هاشم است. می گویند پسر امام‌زاده حسن است که در خارج شهر طهران بیرون دروازهٔ قزوین مدفون است. بقعهٔ مختصری دارد. طویله مانند از سنگ نزدیک بقعهٔ امام‌زاده جایی ساخته اند.

از امام‌زاده هاشم تا آمل

از سر این گردنه ابتدای راهی است که به حکم اعلیحضرت شهریاری تا به آمل مازندران ساخته شده است. همه جا دره و کوه است. گاهی تنگ و سخت، گاهی سهل و گشاد می شود. از کنار راه و اطراف دره‌ها چشمه‌های آب جاری شده، به میان دره ریخته، رودخانه جاری شده [و] می رود. در طرفین رود قطعه‌قطعه زراعت کمی می شود. دو جا در کنار راه از سنگ، طویله مانند جایی ساخته اند.

رود هراز

آخر دره [۲۶۵ آ] تنگ شده، رودخانه که سرچشمهٔ آن از کوهستان لار طهران است آمده، قدری که گذشت با رودخانه‌ای که از طرف کتل امام‌زاده هاشم می آید ملحق شده، به سمت لاریجان[۸] و از آنجا به آمل مازندران رفته، به دریا می ریزد. هراز رودش نامند. از این محل تا ده فرسخ سرازیر این رود ماهی قز[ل] آلا گرفته می شود.

پل پلور

در تنگی دره، پلی یک چشم از قدیم بر معبر رودخانه از سنگ ساخته اند. راه تازه را که ساخته اند پل را تعمیر کرده اند. این پل موسوم است به پل پلور[۹] و در آخر

۸. لاریجان یکی از بخشهای شهرستان آمل است.

۹. پلور polur : ده کوچکی است از دهستان بالا لاریجان، بخش لاریجان شهرستان آمل. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۳).

اراضی دماوند و اول خاک لاریجان واقع است. از پل که گذشت همه جا گردنه ها و دره های پست و بلند و کوههای بسیار سخت است تا به منزل کنار رود.

اسک

در گودی دره و بر بلندی کوهها هرجا چشمهٔ آبی است، مردم در اطراف آن خانه ها ساخته، ساکن اند. باغات و محل [۲٦۵ ب] زراعت دارند. ده اسک[۱۰] که نشیمن خوانین و حکام لاریجان است در یک فرسخ به آخر منزل مانده، زیر دست راه در گودی دره کنار رودخانه واقع است. ده آبادی است. عمارات خوب دارد. آخر منزل خارج از آبادی ده، مدفن امامزاده ای است. بقعه دارد. شب گز در اسک بسیار است. در بیشتر از دهات لاریجان و دهات دماوند که در سر این راه واقع است یک دو بقعه هست.

رینه

خود رینه[۱۱] ده آباد بزرگی است ولی بسیار کثیف. باراندازها و زاغه ها به جهت منزل مترددین ساخته اند. گاهی بادهای شدید در این منزل می وزد. چشمه های آب گرم لاریجان که مردم به جهت رفع بعضی از امراض از راههای دور آمده در آن آبها می روند، در یک فرسخی این ده طرف دست چپ راه در میان دره واقع است که همان آبهای گرم هم آمده از راه گذشته، داخل [۲٦٦ آ] هراز رود می شود. در این ده زراعت کم [و] باغات و اشجار زیادی دارند.

از رینه تا کاه رود

از رینه الی کاه رود شش ساعت، همهٔ راه از دره و بلند و پست کوههای

۱۰. اسک Ask : دهی از دهستان بالا لاریجان شهرستان آمل است. (همان کتاب، ج ۳). در حال حاضر به آب اسک معروف است.

۱۱. رینه Reyne : قصبهٔ مرکز بخش لاریجان، شهرستان آمل است. (همان کتاب، ج ۳).

سخت و کنار رود می گذرد. در هر بلند وپستی که اندک زمین و قلیل آبی هست آبادی، محل زراعت وباغات است. وسط راه در کمر کوه ده معتبر آبادی است. اوایل راه نزدیک به معبر سمت دست چپ، کوهی است از سنگ سیاه بسیار سخت. از این سمت که نمایان است صعود[۱۲] بر او امکان ندارد. در کمر کوه به اقسام مختلف سوراخهای بزرگ و کوچک مثل اینکه تراشیده باشند به اشکال مختلفه بسیار است. معلوم نیست که چه بوده است و کار کیست.[۱۳]

در آن سمت دره و رودخانه طرف راست راه یک پارچه کوهی است از سنگ سیاه، از کوهها جدا شده، خیلی بلند [٢٦٦ ب] و مرتفع. بر روی این کوه علامت عمارتها از قدیم هست. معلوم نیست که بنا کرده باشد. پهلوی همین کوه در کوه دیگرِ بسیار بلند [دارای] سنگ سخت سیاه، شکافی است که از سرکوه چشمهٔ آب زیادی از آن شکاف جاری است که در کمر همین کوه ده آباد بزرگی است. این آب از آن آبادی گذشته، داخل رودخانه می شود. کنار رودخانه همه جا درختهای گز، بید [و] انجیر کوهی زیاد و کم هست. وسط راه، دره بسیار تنگ و سخت و سنگ می شود. از دو طرف دره از کمر کوهها پارچه پارچه از راه قدیم که با سنگ و آهک ساخته اند، پیداست. چند جا هم علامت پلهای قدیم باقی است. در وسط راه که سنگ و سخت است صورت مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی را بر صفحهٔ سنگی به جهت یادگاری حجاری می کنند. به جهت ساختن این راه مخارج گزاف ازجانب دولت شده و می شود.

وضع راه تا کاه‌رود

از رینه الی [٢٦٧ آ] کاه‌رود برای عبور از رودخانه و بر معبر سیلابها چند پل ساخته شده است. از وسط راه که گذشت درچند محل تا به منزل در کنار رودخانه زاغه ها به جهت منزل قوافل ساخته اند ولی بسیار بد [و] با خرج بسیار.

۱۲. اصل: سعود.

۱۳. این سوراخها را در مازندران کافرکالی (آشیانهٔ کافر) می گویندو اعتقاد بر این است که زیستگاه بشر نخستین بوده است.

و [اما] ساختن راه [که] در نهایت سختی عبور می شود: این راه درواقع دو منزلش را می توان گفت صراطی است غیرمستقیم. خود کاه‌رود مزرعه ای است. نیم ساعت سمت دست چپ از راه دور، در میان دره در کنار راه زاغه ها کنده، اهل مزرعهٔ کاه‌رود روزها آمده بامردم معامله می کنند، شبها به خانه های خود می روند. چند قطعهٔ کوچک زمین زراعت [و] قدری هم درخت دارد. در همهٔ ولایت لاریجان از الوان و علامات کوهها سنگها پیدا و آشکار است که معادن زغال‌سنگ و آهن [و] کبریت بسیار است. بعضی [۲٦٧ ب] مکنون پاره[ای] معلوم و مهجور است.

از کاه‌رود تا فرسم

از کاه‌رود الی فرسم که اول خاکِ آملِ مازندران است پنج ساعت، همهٔ راه مثل راههای پیش [است]. سه‌مرتبه از رودخانه باید عبور کرد. در همهٔ معابر پل ساخته شده است، دره گاهی تنگ گاهی گشاد می شود. هرجا راه در کمر کوهها واقع است سنگ و سخت است. هروقت از کنار رودخانه می گذرد سهل و وسیع می شود. اول منزل ازپلی باید گذشت که رودخانهٔ کاه‌رود از زیر آن پل گذشته، داخل هرازرود می شود. آبادی و زراعت هیچ نیست مگر بعضی زاغه ها به جهت حفظ از سرما در کنار راه ساخته اند. از کاه‌رود که گذشت رفته‌رفته درخت کنار رودخانه زیاد می شود و در کوهها هم درختهای جنگلی به هم می رسد. [٢٦٨ آ] آخر منزل کوه و کنار رود همه جنگل می شود و هوا از سردی میل به گرمی می کند.

فرسم

خود فرسم مزرعهٔ مختصری است، ملک خوانین لاریجان. با اینکه خود مزرعهٔ قابل آبادی است و مالک[ان] قادر در خیال آبادی آنجا نیفتاده‌اند، شلتوک کمی از خارج آمده در آن مزرعه می کارند. سکنه ندارد. چون همهٔ اهل لاریجان زمستانها را در آمل به قشلاق می آیند، در این مزرعه خوانین چند اطاق و حمامی به جهت رفع حاجت خود در وقت عبور ساخته اند. در کوهش کبک و شکار کوهی

هست. در کنار رودخانه جسته جسته قرقاول یافت می‌شود. در بین راه از کمرهای کوه علامت راه قدیم که سنگ‌چین کرده بوده‌اند پیداست. در کنار رودخانه [۲۶۸ ب] چند محل پایه‌ها و علامت پلها باقی است.

از فرسم تا آمل

از فرسم الی آمل شش ساعت راه است. چهار ساعت اول راه دره، کوه و بلند و پست است و از کنار رودخانه می‌گذرد. همه‌جا جنگلها انبوه، زمینها سبز و خرم [است]. دو ساعت از آخر راه کوه تمام شده داخل جلگهٔ وسیعی می‌شود باصفا. قطعه‌قطعه چمنهای بسیار خوب دارد. از طرف کوه دو سه نهر آب آمده داخل رودخانهٔ بزرگ می‌شود. از چهار پل باید عبور کرد. محل زراعت برنج و درختهای توت به جهت ابریشم دارند. نزدیک آمل کنار راه مزرعه و آبادی دارد.

آمل

شهر آمل در دو طرف هرازرود واقع است ولی نه بقاعده. بقدر هزار و پانصد خانوار می‌شود. [۲۶۹ آ] بیشتر از سکنهٔ آن از اهل لاریجان‌اند که تابستانها عود به اوطان خود می‌کنند. از دریا سه ساعت دور است. زمستان باصفا و خوش هوا [و] تابستان گرم و بدهوا [ست].

وضع بناها

بنای عماراتشان: اکابر ازآجر، تخته‌وچوب، بامها ازسفال [و] فقرا از خشت خام و چوب، بامها از نی و علف [است]. بازار و کوچه‌ها بی‌قاعده و کثیف، چند باب حمام و بعضی مساجد دارد. پلی دوازده چشمه، خیلی کم‌عرض در میان آبادی شهر بر روی رودخانه ساخته شده است. قدری از طرفین رود متصل به پل، از قدیم سدی[۱۴] از سنگ و آجر و آهک ساخته بوده‌اند؛ خرابی به هم رسانده بوده است. میرزا آقاخان صدراعظم تعمیر کرده است. دم پل

۱۴. اصل: سده.

کاروانسرایی [۲٦۹ ب] از قدیم ساخته شده است. مردمش خوش‌خلقت و مهربان[اند].

محصولات

محصولشان برنج [است]. پنبهٔ بسیار کمی دارند. ابریشم خوب به عمل می‌آورند. مرکبات به جز لیموی آب همه قسم دارند. بقدر قابلیت و وسعت خود آبادی ندارد.

امام‌زادهٔ آمل

اول آبادی در خارج شهر بقعهٔ مختصری است. می گویند مدفن امام‌زاده‌ای است. بقعه و بنای عالی هم در همان نزدیکی است. می گویند وقتی که شاه‌عباس صفوی به مازندران آمده بوده است یکی از رجال دولتش فوت شده، در آنجا دفن کرده، بقعه بر سر قبر او بنا کرده‌اند.

لبنیاتش خوب است. در جنگلش شوکا، قرقاول، ببر، پلنگ، خوک، خرس [و] شغال به هم می رسد. نیشکر کمی هم دارند. [۲۷۰ آ]

از آمل تا بارفروش

از آمل الی بارفروش[۱۵] شش ساعت و نیم راه است. همهٔ راه هموار، جلگه، جنگل، محل شلتوک کاری و زراعت [است]. همه جا در میان جنگل سکنه و آبادی دارند، همه سبز و باصفا. در ایام بارندگی از شدت گیل بر مسافر بسیار سخت می گذرد. نهرهای بسیار از هرطرف به جهت زراعت می برند. بر روی نهرها پلها از آجر و چوب ساخته اند. بعد از بیرون رفتن از آبادی آمل، اول راه نهر آب و پلی است.

۱۵. بابل کنونی.

رودخانهٔ بابل

یک ساعت به بارفروش مانده از رودخانهٔ بابل[۱۶] باید گذشت. محمد حسن خان قاجار پدر آغامحمدخان مرحوم در ایام اقتدار و سلطنت خود در مازندران پل بسیار خوب محکمی برای عبور از رودخانه ساخته است.

سبزه‌میدان و باغ شاه

در اول آبادی بارفروش چمن خوبی است موسوم به سبزمیدان. [۲۷۰ ب] طرف راست راه پهلوی سبز میدان، جلو آبادی شهر بارفروش جزیره مانند جایی است؛ وسط، زمین، اطراف آب مرداب گونه [که] نیلوفر و مرغ آبی زیاد دارد موسوم به باغ شاه.[۱۷] در عهد سلاطین صفویه عمارت داشته؛ خراب شده است. قدری سرو باقی است. در عهد خاقان مرحوم عمارات خوب در آنجا ساخته، درختهای مرکبات کاشته بوده‌اند که قدری از آن درختها هنوز هست، ولی عمارتها همه خراب شده: در وسط آب هم پایه‌ها از آجر و آهک بالا آورده، بر روی آنها از چوب عمارتی ساخته بوده‌اند. حالا همان پایه‌ها باقی است. به جهت عبور هم قریب سی پایه از آجر و آهک از میان آب بالا آورده، از تخته پلی ساخته‌اند. به امر اعلیحضرت ناصرالدین شاه مجدداً عمارت اندرونی و بیرونی و حمامی ساخته [۲۷۱ آ] شده است. جای بسیار باصفای خوبی است. حیف که بقدر قابلیت خود عمارت و اشجار ندارد.

بارفروش

شهر بارفروش شهری است آباد. جمعیت زیادی دارد. حمامها، مساجد، تکایا، بازارها [و] عمارات عالی دارند. از جهت نزدیکی بندر مشهدی سر[۱۸] و

۱۶. رود بابل از سواد کوه سرچشمه می گیرد و از مغرب آن گذشته و در حوالی مشهدسر وارد بحر خزر می شود. (جغرافیای مفصل ایران، ج ۲، ص ۲۸۸).

۱۷. احتمالاً مقصود باغ ارم می باشد که در جنوب بابل واقع است و مخروبه می باشد.

۱۸. پیش بندر بارفروش، مشهدسر است که در کنار بحر خزر بنا شده و رود بابل از وسط آن می گذرد. (همان کتاب، ص ۲۸۸). بابلسر کنونی.

عبور و مرور جهازات روس همه‌چیز یافت می شود. مرکبات بسیار دارند. سبزی‌آلاتشان خیلی خوب است خاصه کاهو، اسفناج وترب. هندوانه های بزرگ بادوام دارند. با اینکه عامهٔ مردم به خوردن میوه های جنگلی عادت دارند، بعضی میوهٔ بستانی هم دارند مثل انجیر، گردو، هلو، انار و انگور. انجیر دیده شد که هجده مثقال وزن او بود، ولی لطیف و شاداب نبود. تابستانش خیلی گرم و بدهواست. برف و یخ از سه چهار منزل راه باید بیاورند.

از بارفروش تا مشهدی‌سر

از شهر بارفروش تا به بندر مشهدی‌سر سه ساعت [۲۷۱ ب] راه است. همهٔ راه از کنار رود بابل و از میان جنگل و مزارع می گذرد. اول راه بقدر یک ساعت خانه هاو باغچه ها و عمارات آبادی شهر است.

امیرکلا و دشت نپار

بعد از آن می رسد به دو آبادی بزرگ باصفا موسوم به امیرکلا[۱۹] و دشت نپار. بازار، حمامها، مساجد، تکایا، خانه های خوب، باغچه های باصفا [و] مرکبات بسیار دارند. بعد از آن هم طرفین راه همه‌جا آبادی و جاهای خوب است. برنج بسیار می کارند. نیشکر، کتان، پنبه [و] باقلا زیاد دارند. ابریشم خیلی به عمل می‌آورند. از رودخانهٔ بابل ماهیهای خوب صید می کنند مثل ماهی آزاد و سفید. یک قسم ماهی دیدم از ماهی سفید کوچکتر، سیاه‌رنگ [که] خالهای سفید دارد. بسیار گوشت چرب لذیذی دارد.

مشهدی‌سر

خود مشهدی‌سر جایی است که آب رود بابل داخل دریا می شود. جای خوبی نیست. آبادی معتبری ندارد. [۲۷۲ آ] زنهای این ولایت در صنعت کتان‌بافی و ابریشم‌بافی ماهرند. الجه ها و چادر شبها [و] کتانهای بسیار خوب

۱۹. دهی از دهستان بازوار بابلسر، شهرستان بابل می باشد. (فرهنگ جغرافیایی ایران ، ج ۳).

می بافند.

اوضاع کلی مازندران

اهل این ملک از بابت مایحتاج اگر بخواهند محتاج به خارج نیستند مگر نمک و تنباکو که از خارج می آورند.

جنگلها و معادن

در جنگلها چوبهای قیمتی خوب دارند مثل چوب شمشاد و آزاد، گردو [و] بلوط که به خارج می برند. معدن زغال، مس، آهن [و] معادن دیگر خیلی هست، بجز معدن آهن که کار کمی می شود جمیع بیکا[ر] افتاده است.

جانوران

از حیوانات گاو [و] گامیش خوب دارند. گوسفندشان هم بد نیست. در جنگلها قرقاول بسیار و درّاج کم است. ببر، پلنگ، خرس، خوک، گرگ، شغال، گاو کوهی [و] شوکا که آهوی جنگلی است به هم می رسد. اگر این مملکت بقدر قابلیت و وسعت خود آباد باشد، بلاخلاف زیاده از منافع حالیهٔ کل ایران منافع خواهد داشت. مثل رشت و مازندران ولایت [۲۷۲ ب] در دنیا کمتر به هم می رسد.

از بارفروش تا ساری

از بارفروش به ساری دو راه است: یکی از راه علی آباد[۲۰] می رود، هشت ساعت [و] از راه شیخ طبرسی هفت ساعت.

ساری و اشرف

آبادی ساری کمتر از بارفروش است. حاکم‌نشین مازندران است. عمارات

۲۰. شاهی سابق و قائم‌شهر فعلی.

مرحوم ملک‌آرا در ساری است. باغ خوبی دارد. از ساری به اشرف[21] ده ساعت، دو منزل می رود. آبادی اشرف کمتر از ساری است. چون به دریا نزدیک و جای باصفایی است، سلاطین صفویه در آنجا عمارات خوب ساخته بوده‌اند. بعضی خراب [و] پاره[ای] باقی است.

صفی آباد

شاه‌صفی بر بلندی کوهی مشرف به جلگه و دریا عمارات عالی بسیار خوب ساخته است.[22] به امر پادشاهی قدری تعمیر کرده‌اند، ولی خراب است. شاه‌عباس از راه فیروزکوه به همهٔ شهرهای مازندران خیابان بسیار خوب ملوکانه ساخته بوده است. همه خراب است؛ نمونه[ای] از آنها باقی است. [۲۷۳ آ] راههای ساری و اشرف و بنای عمارات و آبادی، زراعت، جنگل، شکار، میوه، آب و گل همان قسم است که در حالت ولایات دیگر مشروحاً نگاشته شد، زحمت تحریر مجدد لازم نیست.

رود تجن

رودخانهٔ تجن[23] که یکی از رودهای بزرگ است از نزدیک ساری می گذرد. پل بسیار محکم عالی بنایی، مرحوم آغامحمدخان قاجار برای عبور عابرین بر معبر آن رودخانه ساخته اند.

فرح آباد

در کنار این رودخانه، نزدیک به جایی که داخل دریا می شود قبل از آبادی اشرف سلاطین صفویه شهر خوب و عمارات عالی بنا کرده بوده‌اند. حال خراب است. بعضی علامات باقی است. جای مستعد خوبی است. نام آن آبادی

۲۱. بهشهر کنونی.

۲۲. این محل به صفی آباد معروف است و قبل از انقلاب، پایگاه نظامی آمریکاییان بود.

۲۳. رود تجن از حوالی قریهٔ رودبار در هزارجریب سرچشمه گرفته و از مشرق ساری گذشته، در نزدیک فرح آباد به بحر خزر می ریزد. (**جغرافیای مفصل ایران**، ج ۱، ص ۷۱).

فرح‌آباد[24] است.

وصف کلی مازندران

مازندران مملکت بسیار خوبی است. به اعتقاد راقم حروف جهنمی است پر از نعمت؛ چرا که در تابستان به شدتی بدهوا و گرم می‌شود و آن‌قدر پشه و کیک و مار دارد که انسان خیال توقف در آن ملک را نمی‌تواند کرد. زمستان که وقت خوشی هوای آنجاست و حیوانات موذی[25] نیستند، باران و گل مجال زندگانی و حرکت نمی‌دهد. یک نوع وزغ[26] در مازندران دیده شد کوچک؛ در بالای [۲٦۲ ب] درختها زندگانی می کنند.[27] آوازشان غیر آواز وزغهای دیگر است. گفتند می گزد و زهر دارد. [۲۷۳ آ]

۲٤. قصبهٔ مرکز دهستان رودپی، بخش مرکزی شهرستان ساری که در ۲۵ کیلومتری شمال ساری واقع است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۳).

۲۵. اصل: موزی.

۲٦. اصل: وزق.

۲۷. حتماً مقصود دار و گ (قور باغهٔ درختی) می باشد.

افزوده‌ها

صفحهٔ ۲۱، سطر ٤ ـ صباحی: صباحی بیدگلی کاشانی، شهرت حاجی سلیمان متخلص به صباحی، وفات ۱۲۰٦ یا ۱۲۰۷ هـ.ق. شاعر ایرانی عهد زندیه و معاصر با هاتف و آذر بیگدلی و از کسانی که در تجدید سبک متقدمان پیشرو بوده‌اند. بجز مسافرتهایی که به مکه و شیراز و قم کرده است، همیشه در مولد خود قریهٔ بیدگل ساکن بوده و به کشاورزی اشتغال داشته است. دیوانش مشتمل است بر قصاید، غزلیات، مقطعات، مراثی و رباعیات و در حدود ۳۸۰۰ بیت است. مدفن صباحی در خارج دروازهٔ بیدگل کاشان است. (**دائرة المعارف فارسی**، جلد ۲).

صفحه ۲۳، سطر ۱ ـ قصر قاجار: عمارت ییلاقی از بناهای فتحعلی‌شاه قاجار، که بنای آن در سال ۱۲۱۳ هـ .ق. آغاز شد و اکنون یکی از زندانهای قدیمی شهر تهران است. اکنون نیز این بنا به نام قصر قجر یا زندان قصر مشهور است. (**دائرة المعارف فارسی**، ج ۲).

صفحهٔ ۲۳، سطر ۲۳ ـ سلطنت آباد: باغ و کاغ سلطنتی عهد ناصرالدین‌شاه‌قاجار، در آبادی سلطنت‌آباد کنونی که فعلاً در دست ارتش است و به خوبی محفوظ مانده. عمارت حوضخانهٔ آن مزین به گچبریهای عالی، بر مظهر قنات سلطنت‌آباد ساخته شده است. (**دائرة المعارف فارسی**، ج ۱).

صفحهٔ ۲۳، سطر ۲٤ ـ دوشان تپه: ناحیه‌ای اسـت واقع در نزدیکی تهران. ناحیتی به مشرق تهران و دولاب که به کوههای سه‌پایه و قصر فیروزه منتهی می‌شود و از دوران قاجاریه

محل اسب‌دوانی بود. یکی از دروازه‌های قدیم تهران که بدین ناحیت می‌رفت نام دوشان‌تپه داشت. (**لغت‌نامهٔ دهخدا**).

صفحهٔ ۲۵، سطر ۵ ــ امامزاده حسن: مقصود امامزاده حسن واقع در جی علیا می‌باشد. این امامزاده بر سر راه تهران به قزوین قرار دارد. شرح کامل بقعهٔ این امامزاده در کتاب آثار تاریخی طهران، صفحات ۱۹۶ تا ۲۰۲ آمده است.

صفحهٔ ۲۶، سطر ۳ ــ قلعهٔ سلیمانیه: «پل کرج پنج چشمه و بناء آن از قدیم است [و] بانی معین نیست. و قلعهٔ سلیمانیه که از بناهای حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی است و در سنهٔ ۱۲۲۶ بنا شده، در کنار جاده قریب به پل است». (**سفرنامهٔ فراهانی**، ص ۱۳). این قلعه بر سر راه تهران به قزوین واقع است و به قلعهٔ سلیمان خان معروف می‌باشد.

صفحهٔ ۲۹، سطر ۸ ــ رکن الدوله: علی نقی میرزا رکن الدوله، هشتمین پسر فتحعلی شاه بود. وی حکومت قزوین را داشت و مدتی هم مأمور به حکومت گیلان بود.

صفحهٔ ۳۲، سطر ۵ ــ بادمه: واژه‌ای بدین صورت در فرهنگها ضبط نشده است. محتملاً بادمه تلفظ محلی و مختصر شدهٔ بادومه است. شاید هم کاتب در ضبط آن دچار اشتباه شده باشد. در سفرنامهٔ امین الدوله، قسمت مربوط به منجیل چنین آمده است: «صبح یکشنبه ۲۲ شوال، سحرگاه برخاستم. بعد از نماز و تلاوت جزوی از قرآن و خوردن چای، اسبها را حاضر کردند. هوا نیز معتدل و بی بادومه است». (**سفرنامهٔ امین الدوله**، ص ۳۱).

صفحهٔ ۳۲، سطر ۱۱ ــ منوچهرخان گرجی: منوچهرخان معتمد الدوله گرجی از مهاجران قفقازی به ایران بود. وی به همراه سرهنری بتون لیندسی Sir Henry Bethune Lindsay در فرونشاندن شورش حسین علی میرزای فرمانفرما در فارس شرکت داشت. منوچهرخان یکی از ارکان مهم دولت فتحعلی شاه و محمد شاه بود و به معتمدالدوله ملقب گردید. او به همراه میرزا زین‌العابدین تبریزی کتابهای متعددی چاپ کرد که به چاپ معتمدی معروف گردید. شرح حال مبسوط او در تاریخ رجال ایران، جلد چهارم، صفحهٔ ۱۵۹ آمده است. برای تفصیل بیشتر می‌توان به آثار زیر نیز مراجعه کرد:

۱ ــ تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، تألیف دکتر حسین محبوبی،چاپ دانشگاه.
۲ ــ میرزا تقی خان امیر کبیر، تألیف عباس اقبال آشتیانی، انتشارات توس.

صفحهٔ ۳۳، سطر ۱٤ ــ طایفهٔ عمارلو: شاخه‌ای از طوایف کرد که در عهد نادرشاه از قوچان به ناحیهٔ عمارلو گیلان کوچانیده شده‌اند: «سکنهٔ عمارلو مخلوطی از کردها و ایلات دیگرند که در زمان صفویه و نادرشاه بدین نقطه آمده و دارای گله‌های متعدد و از این راه استفاده‌های زیاد می‌برند». (جغرافیای مفصل ایران، ج ۲، ص ۲۷۳).

صفحهٔ ۳۸، سطر ۸ ــ گمی Gomi: واژه‌ای ترکمنی و آن نوعی از قایق نسبتاً بزرگ می‌باشد. در سفرنامهٔ حاضر، نویسنده آن را برابر با طراده قرار داده است. با توجه به نوشته‌های دورهٔ قاجاریه، گمی حتماً همان کرجی یا قایق پارویی می‌باشد. بُهلر در شرح انزلی می‌نویسد: « انزلی بازاری دارد که اکثر متاع روسیه در آنجا به فروش می‌رسد.... و کشتیهای کوچک و اقسام کرجیهای تجارتی در جلو آن بازار لنگر می‌اندازند». (سفرنامهٔ بهلر، ص ۲۲). بدون شک مقصود از کرجی همان گمی می‌باشد.

صفحهٔ ٤٦، سطر ٤ ــ نوNo: واژه‌ای مازندرانی، و آن عبارت از قایق گونه‌ای است که از بستن تعدادی چوب و یا نی به یکدیگر ساخته می‌شود. کلک بدون مشک پر باد.

صفحهٔ ۵۱، سطر ۱۰ ــ رود کُر: رود کر یا کورا یا کوروش مهمترین رودخانهٔ قفقازیهٔ خاوری به درازای ۱۳۰۲ کیلومتر و وسعت حوضهٔ آن بالغ بر ۱۵۵ هزار کیلومتر مربع است،این رودخانه از شمال باختری فلات کارس و ارمنستان سرچشمه گرفته و در فاصلهٔ ٦۰ کیلومتری مصب خود از دریا تشکیل دلتای وسیعی داده و از نظر صید ماهی و تأسیسات شیلاتی فوق‌العاده مهم است و تقریباً ٤۹۰ کیلومتر آن قابل کشتیرانی است. (دریای مازندران، احمد بریمانی، ص ۳۳). همچنین میرزا محمد حسین فراهانی در سفرنامه‌اش ضمن صفحهٔ ۷٦ در بارهٔ این رود شرح لازم داده است.

صفحهٔ ۵۱، سطر ۳ ــ صحرای مغان: «دشت مغان جلگهٔ وسیع رسوبی است که به واسطهٔ رودخانه‌های کوروش و ارس تشکیل شده است». (جغرافیای مفصل ایران، ج ۱، ص ۲۰).

«دشت مغان دشتی است در ساحل جنوبی رود ارس، از توابع اردبیل. مسکن ایلات شاهسون می باشد. نادرشاه در این محل به سلطنت انتخاب شد». (**فرهنگ معین**، اعلام).

صفحهٔ ۵۲، سطر ۱ ـ منات و امپریال: نام دو واحد از پولهای رایج در روسیه می باشد: «پول رواج بادکوبه منات و امپریال است. منات، کاغذ چاپ شده[ای] است که از یک منات الی هزار منات چاپ می کنند..... گاهی سه قران ایران را یک منات برمی دارند و گاهی سه قران و پنج شاهی الی سه قران و نیم یک منات است». (**سفرنامهٔ فراهانی**، ص ٦٦). و نیز در جای دیگر ازهمین سفرنامه، صفحهٔ ۸۸ آمده است: «و پول زردشان امپریال است که قیمتش به اختلاف از هشت منات کاغذی هست الی هشت منات و نیم که بیست و چهار قران الی بیست و پنج قران و نیم ایرانی باشد».

صفحهٔ ٥٦، سطر ۹ ـ شکی: شهری است در مشرق ماوراء قفقاز که در کتب تاریخ مکرر ذکر آن آمده، و آن اکنون تابع جمهوری آذربایجان شوروی است. (فرهنگ معین، اعلام).

صفحهٔ ٥٦، سطر ۱۱ ـ داغستان: یکی از جمهوریهای خودمختار آذربایجان شوروی که در شمال کوههای قفقاز، بین قسمت شرقی قفقاز بزرگ و دریای خزر واقع است. بیشتر نواحی داغستان کوهستانی است و دارای خط ساحلی باریکی نیز می باشد. از مراکز مهم دامداری است. مرکز آن شهر مخاچ قلعه Makhachkala می‌باشد و ازشهرهای مهمّ آن دربند Derbent است. داغستان در سال ۱۹۲۱ به صورت جمهوری خودمختار درآمد و اکنون یکی ازمناطق مهم کشاورزی وصنعتی شوروی است. (Encyclopedia of Places, P. 206)

صفحهٔ ۵۹، سطر ۱۲ ـ مالاغان: نام گروهی بی دین و لامذهب در روسیه. (ناظم الاطباء). قومی از مردم قفقاز. (لغت نامهٔ دهخدا).

صفحهٔ ٦٢، سطر ۱۱ ـ شوشی: شوشی یا شوشه ناحیه ای خودمختار در قراباغ کوهستانی، آذربایجان شوروی که بردامنه های شرقی جبال واقع است. در سال ۱۱٦٥

ه .ق. به نام پناه‌آباد بنا شد و تا سال ۱۸۲۳ کرسی خانات قراباغ بود. آقا محمدخان قاجار آن را گرفت، ولی چند روز پس از ورود به شهر مقتول شد. به موجب عهدنامهٔ گلستان به روسیه واگذار گردید. (دائرة المعارف فارسی، ج ۲).

صفحهٔ ٦٤، سطر ۱ ــ گنجه: دومین شهر بزرگ آذربایجان شوروی است که راه آهن ناحیهٔ قفقاز از آن می گذرد. این شهر بر سر خط لولهٔ نفت باکوـ باتوم واقع است. بین سالهای ۱۹۲۰ـ ۱۹۳۵ این شهر گنجه Gandzha نامیده می‌شد. پس از عهدنامهٔ گلستان به روسیهٔ تزاری واگذارشدوازآن‌پس الیزابت‌پل Elisavetpol نام گرفت و تا سال ۱۹۲۰ به همین نام معروف بود. پس از انقلاب اکتبرنام‌آن‌به کیروف‌آباد Kirovabad تغییر یافت. از مراکز مهم صنعتی و کشاورزی قفقاز شوروی می باشد. نظامی گنجوی در این شهر به دنیا آمد. (Encyclopedia of Places, W.G. P. 397).

صفحهٔ ٦٥، سطر ۱ ــ قبر خاقانی: همانطوری که در پانوشت همان صفحه آمده است، نویسنده در مورد قبر خاقانی اشتباه کرده است: «خاقانی در پایان عمر میل به عزلت یافت و در تبریز ساکن شد و در همان شهر درگذشت». (فرهنگ معین، اعلام).

صفحهٔ ٦٧، سطر ۸ ــ شمکور: نام شهری نزدیک گنجه از اران. شهری است به اقلیم پنجم درارانات و به آن منسوب است. صحرای شمکور و آن را شمکوره نیز گفته اند. (لغت‌نامهٔ دهخدا).

صفحهٔ ۸۲، سطر ۱ ــ گری Gori : شهری در گرجستان شوروی که در کنار رود کورا واقع است. این شهر از مراکز مهم تولید میوه و صنایع مربوط به آن می باشد. استالین در این شهر متولد شد. (Encyclopedia of Places, P. 296)

صفحهٔ ۸۷، سطر ۱ــ کتایس: شهر Kutaisi ازشهرهای گرجستان شوروی می باشد و در کنار رود ریون واقع است. دارای کارخانه های مواد شیمیایی و نساجی است. این شهر پایتخت قدیمی ایمرتیا Imeritia بود.(Encyclopedia of Places, P.408)

صفحهٔ ۸۸، سطر ٤ ــ قره‌دنگیز: قره دنگیز و آق دنگیز (دریای سیاه و دریای سفید).

دنگیز Denyez (دنگز) واژه‌ای ترکمنی و به معنی دریاست. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، در بیشتر نسخه‌های خطی دورهٔ قاجار، از آن جمله سفرنامهٔ فراهانی و سفرنامهٔ بهلر، این کلمه به همین صورت به کار رفته است: «واهل کشتیهای دولتی آشوراده در دریای قرادنگیز در کشتیهای جنگی دولتی خدمت کرده‌اند». (سفرنامهٔ بهلر، ص ٦٧). اما در ترکی عثمانی رسم‌الخط این کلمه به صورت دنیز می‌باشد. این که در دورهٔ قاجار تا چه اندازه شکل ترکمنی یا ترکی عثمانی این واژه متداول بوده است، موضوعی دیگر است. در متن حاضر با توجه به تداول کاربرد دنگیز در آثار دیگران، این واژه به همین صورت ضبط گردید.

صفحهٔ ۸۹، سطر ۱۳ ــ پتی Poti : یکی از بندرهای گرجستان شوروی در کنار دریای سیاه که در مصب رود ریون واقع است. از صادرات مهم آن منگنز می‌باشد. این شهر در شمال باتوم قرار دارد. (Encyclopedia of Places, P. 592)

صفحهٔ ۹۰، سطر ۱ ــ باتوم Batumi یا Batum (روسی): یکی از بندرهای گرجستان شوروی که در ساحل شرقی دریای سیاه واقع است. این شهر از پایگاههای نیروی دریایی شوروی است. صادرات مهم آن عبارتند از نفت و منگنز. از مراکز مهم صنعتی نیز می‌باشد. این شهر در سال ۱۸۷۸ از طرف ترکیه به روسیه واگذار گردید. (Encyclopedia of Places, P. 83)

صفحهٔ ۹۰، سطر ۱۱ ــ ترابزان: طرابوزان، ترابزون Trabzon تره‌بیزوند Trebizond ، مرکز ایالت ترابزون در ترکیه و در کنار دریای سیاه واقع است. این شهر در شمال غربی ارزوروم Erzurum قرار دارد. پس از جنگ دوم جهانی به صورت شهری جدید، پیشرفت نمود. در قرن هشتم قبل از میلاد از مستعمرات یونان بود. صادرات مهم آن توتون، فندق و آرد می‌باشد. (Encyclopedia of Places, P. 741)

صفحهٔ ۹۱، سطر ٤ ــ سامسون Samsun : یکی از شهرهای ترکیه و مرکز ایالت سامسون می‌باشد. این شهر در کنار دریای سیاه واقع است. سامسون شهری با قدمت زیاد می‌باشد که در گذشته امیسوس Amisus نامیده می‌شد. صادرات مهم آن عبارتند از توتون و غلات. (Encyclopedia of Places, P. 646)

صفحهٔ ۹۳، سطر ۷ ــ ادرنه Edirne : نام یکی از شهرهای بخش اروپایی ترکیه و مرکز ایالت ادرنه می باشد. قبلاً آدریانا پل Adriana Pole نامیده می شد. دارای صنایع نساجی، قالی بافی، صابون پزی و تولید چرم می باشد. مسجد معروف سلطان سلیم دوم که در قرن شانزدهم میلادی ساخته شد، در این شهر قرار دارد. در جنگ روس ــ ترکیه دو بار به تصرف روسها درآمد. (۱۸۲۹ و ۱۸۷۸). پس از جنگ اول جهانی به تصرف یونان درآمد، امّا در سال ۱۹۲۳ به ترکیهٔ باز پس داده شد. (Encyclopedia of Places, PP. 237-8)

صفحهٔ ۹۵، سطر ۱۲ ــ چرکس: گروهی از قبایل مسلمان حنفی مذهب قفقاز شمالی که حالیه در ناحیهٔ بین جبال قفقاز، رود کوبان و دریای سیاه و هم در خاک ترکیه زندگی می کنند. (**دائرة المعارف فارسی**، ج ۱).

صفحهٔ ۹۹، سطر ۱۸ ــ سلطان عبدالمجیدخان: مقصود سلطان عبدالمجید خان اول از سلاطین عثمانی است. (۱۸۲۳ ــ ۱۹٦۱) وی در جنگ کریمه شرکت و فرمان اصلاحات را صادر کرد، ولی موفق نشد. (**فرهنگ معین**، اعلام). فرمان اصلاحات او که شامل اصلاحات اداری و اجتماعی بود، معروف به تنظیمات می باشد. (**المنجد**، اعلام).

صفحهٔ ۱۱۰، سطر ۱۱ ــ محمد علی پاشا: محمد علی پاشا در سال ۱۲۲۰ هـ .ق. (۱۸۰۵ م.) فرماندهٔ سر بازان آلبانی (که از جانب سلطان عثمانی مقیم مصر بودند) بود. وی پس از کشتار ممالیک، مصر را به تصرف درآورد و پس از کشتار دیگر در سال ۱۲۲٦ بر مصر مسلط گردید و حاکم رسمی آن سرزمین شد. او و فرزندانش مصر را اسماً به نام سلطان عثمانی و رسماً به نام خود اداره می کردند. (**فرهنگ معین**، اعلام).

صفحهٔ ۱۱۰، سطر ۱۲ ــ ابراهیم پاشا: پسر محمد علی پاشا، خدیو مصر. وی در رأس سپاهیان مصری مأمور شکست یونان گردید (۱۸۲٤ م.) و سپس سوریه را فتح کرد. (۱۸۳۱ م.). (**فرهنگ معین**، اعلام). ابراهیم پاشا (۱۷۸۹ ــ ۱۸٤۸) در قاهره درگذشت. وی در نبرد با وهابیان پیروز گردید و عثمانیان را در سوریه شکست داد و سوریه را به تصرف خود درآورد. امّا تحت فشار اروپاییان این کشور را باز پس داد. (**المنجد**، اعلام).

صفحهٔ ۱۲۸، سطر ۹ ــ سرامین: همانطوری که در پانوشت آمده، این کلمه به غلط ضبط شده است. در مآخذ دیگر این واژه به صورت امین صره آمده است. صُرّه (کیسهٔ سیم و زر)، و امین صره در کاروان حاجیان یکی از مناصب بوده است، همچون امیرالحاج.

«شریف عبدالرحمن پاشای شامی محافظ حاج و چالمه بیگ امین صرهٔ همایون..... را که با محمل شام و مصر آمده‌اند، به من معرفی کرد». (**سفرنامهٔ امین‌الدوله**، ص ۱۹۱).

صفحهٔ ۱۳۷، سطر ٤ ــ سنای مکی: سنا Sana گیاهی است از تیرهٔ پروانه‌واران (سبزی آساها) که دارای چندگونه است و از گیاهان بومی نواحی گرم سودان و آسیای صغیر و عربستان و جنوب ایران می‌باشد. سنای مکی، گونه‌ای سنا که به حدّ وفور در عربستان و افریقا و سواحل سومالی تا موزامبیک می‌روید. یکی از انواع سناهای دارویی است. میوه‌اش تقریباً بدون انحنا و برگچه‌هایش در قاعده کمی نامتقارن است. سنای هندی، هندوستانی. (**فرهنگ معین**، ج ۲). وامین‌الدوله در سفرنامه‌اش آورده است: «سبزی و گیاه این صحرا سنای مکی است که باید از نوع خرزهره باشد. برگ و ساق گل و تخم آن به نظرم از آن خانواده آمد». (**سفرنامهٔ امین‌الدوله**، ص ١٦٦).

صفحهٔ ۱۳۸، سطر ۱۱ ــ حنین: نام محلی است که به فاصلهٔ یک روز از مکه بر سر راه طائف قرار دارد. غزوهٔ حنین در سال هشتم هـ.ق. بین حضرت محمد(ص) و کفار عرب در این محل واقع شد.

صفحهٔ ۱۵۱، سطر ۵ ــ سنگ کرم ایوب: در مورد این سنگ اطلاعی به دست نیامد. از آنجا که سنگ مجازاً به معنی وقار و طمأنینه آمده است، احتمالاً مقصود نویسنده همان سنگ صبور مصطلح در فارسی می‌باشد.

صفحهٔ ١٥٤، سطر ۲۱ ــ بنه Bana : درختی از تیرهٔ سماقیها که شبیه پستهٔ معمولی است و ارتفاعش تا ٤ یا ۵ متر هم می‌رسد، و گونه‌های مختلفش در جنگلهای خشک نواحی خراسان و کرمان و یزد و فارس و لرستان و کردستان و دیگر کوهستانهای ایران فراوان است. گل این گیاه رنگ قرمزی می‌دهد که در رنگرزی استعمال می‌شود و میوه‌اش را چاتلانقوش و چتلاقوچ نامند. (**فرهنگ معین**، ج ۱).

صفحهٔ ۱۵۶، سطر ۲۴ ــ بردی: همانطوری که اشاره شد مقصود نویسنده از بردی چندان مشخص نمی‌باشد. اما احتمالاً مقصود از آن نوعی گیاه است. بردی گیاهی از تیرهٔ جگنها جزو ردهٔ تک لپه ایها که ارتفاعش از ۲ تا ٤ متر می‌رسد و جزو گیاهان نی مانند و بسیار زیباست. اصل این گیاه در سواحل شط نیل است. (**فرهنگ معین**، ج ۱).

صفحهٔ ۱۶۲، سطر ۳ ــ صالحیه: نام ناحیه‌ای در سوریه که در کنار فرات واقع است. صالحیه در قرون گذشته دورا اوروپوس Doura - Europos نامیده می‌شد. (**المنجد، اعلام**).

صفحهٔ ۱۶۹، سطر ۱۸ ــ ربوه: این کلمه به معنی پشته و بلندی است و در قرآن، سورهٔ مؤمنون هم آمده است: و جعلنا ابن مریم و امه آیهً و آویناهما الی ربوةٍ ذات قرار و معین (سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۵۰).

صفحهٔ ۱۷۲، سطر ۱۱ ــ یافه: یافا Yaffa شهری در کنار دریای مدیترانه که بندر عمدهٔ فلسطین محسوب می‌شود. در کتاب عهد عتیق نام آن آمده است و از قدیم بین قوای متخاصم دست به دست گشته است. درقرن ۱۲ صلیبیان آن را متصرف شدند. سپس مسلمانان آن را پس گرفتند. در سال ۱۹٤۸ به تصرف دولت اسرائیل درآمد. بیشتر ساکنان آن عرب‌اند.

صفحهٔ ۱۷۸، سطر ٦ ــ حمص: Hems یا Homs یکی از شهرهای قدیمی سوریه می‌باشد که در گذشته امسا Emesa خوانده می‌شد. این شهر در کنار رود اورونتس Orontes واقع، و مرکز ایالت حمص می‌باشد. حمص یکی از مراکز مهم تولید فرآورده‌های کشاورزی و از مناطق حاصلخیز سوریه است. راه آهن از آن می گذرد و دارای تأسیسات صنعتی گوناگون می‌باشد. (Encyclopedia of Places, P. 334)

شهر حمص در قرن ١٤ هـ.ق. توسط مسلمانان تسخیر گردید مدتی نیز به تصرف صلاح الدین ایوبی درآمد و در ٦٦١ هـ.ق. به دست مغول افتاد.

صفحهٔ ۱۸۶، سطر ۲ ــ محل جنگ پاشاها: کنت دوسرسی محل جنگ حافظ پاشا با ابراهیم پاشا را منطقهٔ نصیبین Nezib می‌داند. او در چند مورد از شهامت حافظ پاشا در

این جنگ سخن گفته و میدان جنگ را نیز دیده است. (**ایران در ۱۸۳۹ــ ۱۸۴۰م**، ص ص ۵۳ و ۲۹۷).

«نصیبین که همان شهر نسیبیس رومیهاست و مطابق روایت یاقوت گلهای سفید و چهل هزار باغ آن شهر مشهور بود، در قسمت علیای رود هرماس قرار داشت. هنوز هم نصیبین از بلاد بزرگ و مهم جزیره است». (**جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۱۰۲).

صفحهٔ ۱۹۲، سطر ۱۵ ــ جزیره: جزیرة ابن عمر یا به اختصار جزیره، شهری در جنوب شرقی ترکیهٔ آسیایی، بر ساحل غربی دجله، کنار مرز سوریه. به قول نویسندگان عرب، به وسیلهٔ شخصی به نام حسن ابن عمر ابن خطاب تأسیس شد. در زمان ابن بطوطه قست اعظم آن ویران بود. در زمان سلطان سلیم اول تسلیم دولت عثمانی شد تا از تعرض صفویه مصون بماند. (**دائرةالمعارف فارسی**، ج ۱).

صفحهٔ ۱۹۴، سطر ۱ ــ حسن کیف: لسترنج ضمن توصیف استان جزیره از ناحیه‌ای به نام حصن کیفا یاد کرده و نوشته است: «در ساحل جنوبی فرات بین مصب دو رودخانه‌ای که از شمال میافارقین و ارزن می‌آیند، قلعه‌ای است معروف به حصن کیفا که رومیان آن را کیفاس یا کیفی می‌گفتند». (**جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۱۲۱). احتمالاً مقصود از حسن کیف مورد اشاره در این سفرنامه همان حصن کیفا می‌باشد. در حال حاضر حصن کیفا نام شهری در عراق است.

صفحهٔ ۲۰۴، سطر ۱۸ ــ زاب: سرچشمهٔ رود زاب از کوه داروجان است و جلگهٔ کوچک زاب را مشروب کرده، کوه آهنگران و بُزنیان را قطع می کند و وارد رود دیاله می شود. (**جغرافیای مفصل ایران**، ج ۱، ص ۹۷).

صفحهٔ ۲۰۶، سطر ۹ ــ تکریت: نام شهری در شمال عراق مرکزی، بر ساحل غربی دجله، شمال سامرا و بر دامنهٔ جبال حمرین می‌باشد. شهری بسیار قدیمی است. نویسندگان عرب بنای آن را به شاپور پسر اردشیر ساسانی نسبت داده‌اند. صلاح‌الدین ایوبی در این شهر متولد شد. هرتسفلد در آنجا سفالینه‌های جالبی از دورهٔ ساسانی و قرون اولای اسلامی کشف کرد. (**دائرة المعارف فارسی**، ج ۱).

صفحهٔ ۲۰۸، سطر۳ سر من رأی: مقصود شهر سامرا است. این شهر از سال ۲۲۱ تا ۲۷۹ هجری، پایتخت هفت نفر از خلفای عباسی بود: «نام این شهر در زبان آرامی سامرا بود و معتصم خلیفهٔ عباسی که آن را پایتخت خود قرار داد آن را سرمن رای که در زبان عربی یعنی مسرور می‌شود هرآنکه آن را ببیند، نام گذارد تا هم شگون داشته باشد و هم با اسم اصلی بی‌شباهت نباشد». (**جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۵۸).

صفحهٔ ۲۰۹، سطر ۱۶ ــ ملویه: مقصود مسجد معروف و قدیمی سامراست که معتصم آن را بنا نمود. بسیاری از نویسندگان ملویه را منارهٔ مسجد جامع سامرا دانسته‌اند که: «ارتفاع منارهٔ آن را یاقوت نیز تأیید کرده و گوید آن منارهٔ همان مسجد اولی است که معتصم ساخت و از این جهت آن را بلند ساختند که صدای مؤذن آن تا مسافت زیاد برود. این مناره از هر طرف تا یک فرسخی دیده می‌شد. به نظر می‌رسد که این منارهٔ قدیمی که هنوز پابرجاست و معروف به ملویه است، پلکان خارجی و مارپیچ داشته که تا نوک آن می‌توانستند از آن پلکان بالا بروند. اکنون ملویه در نیم میلی شمال سامراست». (**جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ص ۶۱).

صفحهٔ ۲۱۷، سطر ۱ ــ پیشاور: Peshavar یکی از شهرهای معروف پاکستان، مرکز ایالت افغان می‌باشد. این شهر بر سر شاهراه نجد ایران به جلگهٔ هند شمالی واقع و یکی از مراکز مهم نشر زبان و ادبیات فارسی در ادوار بعد از اسلام است. (**فرهنگ معین، اعلام**).

صفحهٔ ۲۱۸، سطر ۹ ــ عبدالقادر گیلانی: شیخ محیی الدین عبدالقادر گیلانی، مکنی به ابومحمد یکی از عارفان بزرگ بود. وی در ۴۷۱ ه‍ .ق. متولد و در سال ۵۶۱ ه‍ .ق. درگذشت. وی نبیرهٔ ابوعبدالله صومعی است و نسب خرقهٔ او با پنج واسطه به ابوبکر شبلی می‌رسد. عبدالقادر از بزرگان صوفیه و مشایخ طریقت و مؤسس مذهب قادریه است. عربی را نزد ابوزکریای تبریزی فرا گرفت و فقه و اصول را در بغداد آموخت. فتاوای او موافق هر دو مذهب شافعی و حنبلی است. دارای تألیفاتی نیز هست. (**فرهنگ معین، اعلام**).

صفحهٔ ۲۳۱، سطر ۶ ــ صدر اصفهانی: حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی (وفات ۱۲۳۹ ه‍ .ق.). وی در ۱۲۲۱ به منصب استیفای ممالک محروسه ایران رسید و در

۱۲۲۰ به نظم فارس مأمور و به نظام‌الدوله ملقب شد و پسرش عبدالله خان امین‌الدوله لقب گرفت، و چون بعد از مرگ میرزا شفیع صدر اعظم شد، به صدر ملقب گردید. (**فرهنگ معین**، اعلام).

صفحهٔ ۲۳۵، سطر ۶ ــ ذی‌الکفل: یا ذوالکفل، شخصی که نامش دو بار در قرآن آمده است. یک بار در ردیف اسماعیل و ادریس «که همه از صابران بودند» (انبیاء ۸۵)، و بار دیگر در ردیف اسماعیل و الیسع «که همه از نیکان بودند» (ص ٤۸). مفسران به تفاوت او را با حزقیال و شخص موهومی به نام بِشْر پسر ایوب یکی دانسته‌اند. (**دائرة المعارف فارسی**، ج ۱).

صفحهٔ ۲۳۹، سطر ۱ ــ مسجد حنانه: «معروف است که رسول(ص) در مسجد خویش به ستونی چوبین تکیه می کرد و وعظ می‌فرمود، تا هنگامی که منبری سه پایه از حبشه برای آن حضرت به ارمغان آوردند. چون حضرت ستون را ترک گفت و برای وعظ بالای منبر رفت، ستون به فریاد درآمد و از فراق پیامبر بنالید، (= ستون، استون، استن حنانه) و به همین سبب آن را ستون حنانه نامیدند». (**فرهنگ معین**، اعلام).

صفحهٔ ۲٤۳، سطر ۵ ــ سلطان عبدالعزیز خان: مقصود سلطان عبدالعزیز خان اول است که در سال ۱۸٦۱م. (۱۲۷۷ هـ.ق.) به سلطنت رسید و در سال ۱۸۷٦ مقتول گشت. وی برادر عبدالمجید بود و پس از او به سلطنت رسید. او معاصر ناصرالدین شاه قاجار بود. (**فرهنگ معین**، اعلام).

صفحهٔ ۲۵۰، سطر ۱۰ ــ هیت: شهری است در کنار غربی فرات که قلعه‌ای مستحکم دارد. در معجم‌البلدان گوید شهری است در کنار فرات از نواحی بغداد، بالاتر از شهر انبار که نخلستانهای زیادی دارد. (**فرهنگ معین**، اعلام).

صفحهٔ ۲۵۳، سطر ۱ ــ بعقوبه: بعقوبه یا بعقوبا، شهری است در عراق، ٦٤ کیلومتری شمال شرقی بغداد. بعقوبای قدیم در محل شهری بسیار قدیمی از ادوار پیش از اسلام بر جادهٔ بین بغداد و خراسان واقع بود. در دورهٔ خلفای عباسی رونق بسیار داشت.

۱ یعقوبای کنونی نیز شهری پر رونق و دارای بناهای نوین می باشد. (دائرة المعارف فارسی، ج ۱).

صفحهٔ ۲۵۸، سطر ٤ ــ حلوان: Holvan (یونانی خالا Xala)، شهری بسیار قدیمی که بر ساحل چپ رود حلوان در جنوب سر پل زهاب واقع بود. امروز بکلی ویران است، ولی محل آن به سبب ویرانه های بنای طاق گرا معلوم می باشد. شهر بر مدخل یکی از گردنه های جبال زاگرس به نام عقبهٔ حلوان واقع بود. رود حلوان که از این شهر نام گرفته است، از ریزابه های دیاله است که در جنوب کرند سرچشمه می گیرد و از قصر شیرین می گذرد. (دائرة المعارف فارسی، ج ۱).

صفحهٔ ۲۵۹، سطر ۱۲ ــ گوران: طایفه ای از کردها که تدریجاً به علت پراکندگی از تعداد آنها کاسته شده است. این طایفه در غرب کرمانشاه سکونت دارند و مرکز آنها ده گهواره، مرکز دهستان گوران است. (دائرة المعارف فارسی، ج ۲).

صفحهٔ ۲٦۰، سطر ۱۱ ــ زنگنه: نام طوایفی از ایلات ایران که در کرمانشاهان، فارس، خوزستان و کهگیلویه زندگی می کنند، ظاهراً در آغاز در کرمانشاهان زندگی می کرده اند. افواج زنگنه در دورهٔ قاجاریه در قشون ایران اهمیت داشتند. (دائرة المعارف فارسی، ج ۱).

صفحهٔ ۲۷۰، سطر ١٤ ــ افشار: طایفه ای از ترکان چادرنشین که در بیشتر خاک ایران پراکنده اند و آن شامل چندین تیره است. خاندان معروف افشاریه یعنی نادرشاه و جانشینان او هم از این طایفه بوده اند. (فرهنگ معین، اعلام).

صفحهٔ ۲۷۲، سطر ۵ ــ شیخ علی خان زند: وی از سرداران رشید کریم خان زند، نیمهٔ دوم قرن ۱۲ هـ . بود ودرجنگهای متعدد ایام سلطنت کریم خان شرکت داشت، ولی کریم خان به سعایت بدخواهان اوّرا نابینا کرد. (فرهنگ معین، اعلام).

صفحهٔ ۲۷۹، سطر ۱٦ ــ خلج: خلج یا شاید قلج، نام یکی از قبایل ترک است.

خلجها در قرن ٤ هـ.ق. در قسمت جنوبی افغانستان کنونی، بین سیستان و هند می‌زیستند. در ایران، بنابر مشهور خلجها نخست به عراق عجم مهاجرت کردند و خلجستان در آنجا از آنان نام گرفته است. (**دائرة المعارف فارسی**، ج ۱).

صفحهٔ ۲۹۲، سطر ۱۱ ــ رود گرگان: این رود از کوههای آلاداغ در نزدیکی بجنورد سرچشمه گرفته و به سوی باختر جاری می گردد. پس از گذشتن از راه پر پیچ و خم کوهها از صحرای گوکلان و شهر قدیم گرگان ــ گنبد قابوس و دشت گرگان سرانجام در قصبهٔ مشهور به خواجه نفس واقع در ۵ کیلومتری شمال دهنهٔ خلیج گرگان از سمت خاور به دریا می ریزد. (**دریای مازندران**، ص ٤۱).

صفحهٔ ۲۹۷، سطر ۳ ــ ارمیای نبی: یکی از پیغمبران بزرگ بنی اسرائیل که در زمان یوشیا و جانشینانش مردم را در اورشلیم موعظه می کرد. او اصرار داشت که مردم از مقاومت بیهوده در برابر بابل دست بردارند و به اصلاح امور داخلی و بهبود دینی خود بپردازند. برای همین نصایح او را به زندان انداختند. شرح حال وی در کتاب ارمیای نبی، کتابی از عهد قدیم، آمده است. (**دائرة المعارف فارسی**، ج ۱).

صفحهٔ ۲۹۹، سطر ۲۰ ــ شهاب الملک: ظاهراً مقصود حسین خان شهاب الملک است. حاج حسین خان شاهسون معروف به حسین خان یوزباشی از سرهنگان لشکرکشی به هرات در سال ۱۲۷۳ هـ. ق. بود.

صفحهٔ ۳۱٦، سطر ۱۱ ــ کشف رود: این رود یکی از شعبات هریررود است که سرچشمهٔ آن نزدیک سرچشمهٔ اترک در کوههای هزار مسجد است و پس از مشروب نمودن رادکان و چناران از شمال مشهد گذشته در پل خاتون به هریررود می‌ریزد. (**جغرافیای مفصل ایران**، ج ۱، ص ۹٦).

صفحهٔ ۳۲٤، سطر ۲ ــ بادغیس: ناحیه‌ای در شمال غربی افغانستان درایالت هرات. گویند از لفظ فارسی بادخیز نام گرفته است (به مناسبت بادهای شدیدی که در آنجا می وزد). شهر عمدهٔ آن قلعهٔ نو است. خاکش حاصلخیز می باشد و مراتعش معروف است.

(**دائرة المعارف فارسی**، ج ۱).

صفحهٔ ۳۳۳، سطر ۷ ـ قافلانکوه: رشته کوهی است در جنوب شرقی آذربایجان به ارتفاع ۱۵۴۰ متر که قزل اوزن از دامنهٔ آن می‌گذرد و راه زنجان به تبریز از معابر آن عبور می‌کند. (**فرهنگ معین**، اعلام).

صفحهٔ ۳۴۰، سطر ۱۷ ـ مکری: مکری نام یکی از طوایف کرد می‌باشد. طایفهٔ مکری در ناحیهٔ ساوجبلاغ (جنوب دریاچهٔ ارومیه) زندگی می‌کنند: «ساکنین ساوجبلاغ غالباً از کردهای شهرنشین و زارع هستند و از طوایف مکری می‌باشند که زمستان را در دهات و تابستان را در ییلاق به سر می‌برند». (**جغرافیای مفصل ایران**، ج ۲، ص ۱۷۶).

صفحهٔ ۳۴۳، سطر ۳ ـ خلجستان: «در جنوب غربی قم در ناحیهٔ کوهستانی پرآبی واقع شده و جادهٔ قم به سلطان‌آباد از آن می‌گذرد. مسکن ایلات خلج می‌باشد و دارای مراتع خوب است. مرکز آن دستگرد است». (**جغرافیای مفصل ایران**، ج ۲، ص ۳۹۶).

صفحهٔ ۳۵۰، سطر ۵ ـ خوش‌آباد: نام این محل اشتباهاً ضبط شده است. در حال حاضر نوش‌آباد می‌گویند. چون در متن به صورت خوش‌آمده، به همان شکل ضبط گردید. شاید در دورهٔ سیف‌الدوله خوش‌آباد گفته می‌شد، امّا احتمال اشتباه کاتب بیشتر است. نوش‌آباد قصبه‌ای است از بخش آران شهرستان کاشان که در ٤ کیلومتری باختر آران در یک کیلومتری خاور راه آهن واقع است. (**فرهنگ معین**، اعلام).

صفحهٔ ۳۷٤، سطر ۲ ـ قُرنه: نام شهری است در عراق و جزو بصره می‌باشد. در نزدیکی قرنه دو رود دجله و فرات به یکدیگر پیوسته و تشکیل شط العرب را می‌دهند. (**المنجد**، اعلام).

صفحهٔ ۳۷٤، سطر ۱۱ ـ سیلاخر: سیلاخور ناحیه‌ای است در شهرستان بروجرد، فرمانداری کل لرستان. این ناحیه کوهستانی است و دارای آب فراوان و مراتع زیاد می‌باشد. رودی که از این ناحیه می‌گذرد معروف به رود سیلاخور است.

صفحهٔ ۳۷۶، سطر ۷ ــ خرسان: شعبات کارون از این قرار است: قبل از شوش آب بازُفت و خرسان و در ساحل یسار آب برز به آن ملحق می‌شود... (**جغرافیای مفصل ایران**، ج ۱، ص ۷۷).

صفحهٔ ۳۹۱، سطر ۶ ــ مستوفی الممالک: مقصود میرزا یوسف آشتیانی فرزند میرزا حسن بن میرزا علی مستوفی الممالک است. وی از رجال قرن سیزدهم هـ .ق. بود. در سال ۱۲۷۵ هـ .ق. پس از عزل میرزا آقاخان نوری و پس از مرگ میرزا محمد خان سپهسالار قاجار به منصب صدارت رسید و در سال ۱۲۸۷ هـ .ق. که ناصرالدین شاه به عتبات رفت، میرزا یوسف خان به تمام امور مملکتی رسیدگی می‌کرد. وی بعد از فوت میرزا حسین خان سپهسالار در سال ۱۲۹۸ صدراعظم مطلق شد و در سال ۱۳۰۳ درگذشت و در قم در مقبرهٔ پدرش مدفون گردید. (**فرهنگ معین، اعلام**).

صفحهٔ ۳۹۹، سطر ۲ ــ محمد حسن خان قاجار: محمد حسن خان رئیس دستهٔ اشاقه‌باش از ایلهای قاجار و ساکن دشت گرگان مشهور به قاجار قویونلو بود. محمد حسن خان حریف سرسخت کریم‌خان زند بود که سرانجام به دست کسان خود کشته شد و فرزندان او به دست کریم‌خان افتادند که از جملهٔ آنان آغا محمد خان سالها در شیراز در دربار کریم‌خان به سر برد. (**فرهنگ معین، اعلام**).

صفحهٔ ۴۰۲، سطر ۶ ــ شاه صفی: مقصود عمارت صفی‌آباد در شهر اشرف، بهشهر کنونی است که قبل از انقلاب پایگاه نظامی آمریکا در ایران بود.

صفحهٔ ۴۰۲، سطر ۱۴ ــ تجن: رود تجن از کوههای هزار جریب سرچشمه گرفته و از خاور شهر ساری گذشته در کنار بندر فرح‌آباد سابق به دریا می‌ریزد. درازای آن ۱۰۲ کیلومتر است. (**دریای مازندران**، ص ۳۹). در آثار گذشتگان نام این رود به صورت تیجنه رود آمده است.

فهرست راهنما

نام جاها

پ

ت

گ

ل

م

ن

نام کسان

ح

خ

ر ــ ز

س

ش

ص

ع

ف

ق

بناها، قلعه‌ها، مدفنها و مسجدها

آ

الف

ب

پ

ر ــ ز

س

ش

ص

ض

ط

ع

ن

شغلها، طایفه‌ها، لقبها، ملیتها و نشانه‌ها

چشمه‌ها، جلگه‌ها، جنگلها،
دریاها، رودخانه‌ها و کوهها

خوراکیها، درختان، گلها و میوه‌ها

جانوران و حشرات

وسایل سفر

دینها، زبانها و اصطلاحات مذهبی

کانها و کانیها

مدنیات و اصطلاحات مدنی

شعرها و مثلها

منابع و مآخذ

۱ ــ آثار تاریخی طهران، سید محمد تقی مصطفوی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۶۱

۲ ــ آدمها و آیینها در ایران، مادام کارلاسرنا، ترجمهٔ علی اصغر سعیدی، زوار، تهران ۱۳۶۲

۳ ــ اصفهان: محمد علی جمالزاده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۳

٤ ــ افضل التواریخ، غلام حسین افضل الملک، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۶۱

۵ ــ المنجد، انتشارات دارالمشرق، بیروت

٦ ــ ایران در ۱۸۳۹ ــ ۱۸٤۰، کنت دوسرسی، ترجمهٔ دکتر احسان اشراقی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۲

۷ ــ تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران، و. بارتولد، ترجمهٔ حمزه‌سردادور، انتشارات توس، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۸

۸ ــ ترجمهٔ سیاحتنامهٔ استانلی به افریقا، سرهنری مورتن استانلی، چاپ سنگی، تهران ۱۳۱٦

۹ ــ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، گی. لسترنج، ترجمهٔ محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷

۱۰ ــ جغرافیای مفصل ایران، مسعود کیهان، مطبعهٔ مجلس، تهران، ۱۳۱۰ ــ ۱۳۱۱

۱۱ ــ دائرة المعارف فارسی، زیر نظر دکتر مصاحب، انتشارات فرانکلین، تهران ۱۳٤۵

۱۲ ــ دافع الغرور، عبدالعلی ادیب الملک، به کوشش ایرج افشار، خوارزمی، تهران ۱۳٤۹

۱۳ ــ **دریای مازندران**، احمد بریمانی، تهران ۱۳۲۶
۱٤ ــ **دیوان خاقانی شروانی**، به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، زوار، تهران
۱۵ ــ **رجال عصر ناصری**، دوستعلی خان معیرالممالک، نشر تاریخ ایران، تهران
۱٦ ــ **سفرنامهٔ ابن بطوطه**، ترجمهٔ محمد علی موحد، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران
۱۷ ــ **سفرنامهٔ امین الدوله**،میرزا علی خان امین الدوله، به کوشش اسلام کاظمیه، انتشارات توس، تهران ۱۳۵٤
۱۸ ــ **سفرنامهٔ بهلر (جغرافیای رشت و مازندران)**، مسیو بهلر، به کوشش علی اکبر خداپرست، انتشارات توس، تهران ۱۳۵٤
۱۹ ــ **سفرنامهٔ جکسن**، ویلیامز جکسن، ترجمهٔ منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۷
۲۰ ــ **سفرنامهٔ صنیع الدوله (از تفلیس به تهران)**، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، به کوشش محمد گلبن، تهران ۱۳۵٦
۲۱ ــ **سفرنامهٔ عتبات**، ناصرالدین شاه قاجار، به کوشش ایرج افشار، انتشارات فردوسی، تهران ۱۳٦۳
۲۲ ــ **سفرنامهٔ فراهانی**، میرزا محمد حسین حسینی فراهانی، به کوشش مسعود گلزاری، انتشارات فردوسی، تهران ۱۳٦۲
۲۳ ــ **سفرنامهٔ ناصر خسرو**، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۳۵
۲٤ ــ **سفرنامهٔ نایب الصدر**، نایب الصدر شیرازی، انتشارات بابک، تهران ۱۳٦۲
۲۵ ــ **سه سفرنامه (هرات، مرو، مشهد)**، به کوشش قدرت الله روشنی زعفرانلو، انتشارات توس، تهران ۱۳۵٦
۲٦ ــ **سیاحتنامهٔ شاردن**، ترجمهٔ محمد عباسی، جلد سوم، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۵۰
۲۷ ــ **شرح حال رجال ایران**، مهدی بامداد، انتشارات زوار، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۷
۲۸ ــ **غیاث اللغات**، غیاث الدین رامپوری، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، معرفت، تهران ۱۳۳۷
۲۹ ــ **فرهنگ آنندراج**، محمد پادشاه، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران

۳۰ ــ فرهنگ ترکی به فارسی، ابراهیم اولغون و جمشید درخشان،بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰

۳۱ ــ فرهنگ جغرافیای ایران، انتشارات دائرهٔ ستاد ارتش، تهران ۱۳۲۹

۳۲ ــ فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معین، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۶

۳۳ ــ فرهنگ نفیسی، ناظم الاطباء، تهران ۱۳۱۷

۳٤ ــ فرهنگ نوین عربی ــ فارسی، به اهتمام سید مصطفی طباطبایی، کتابفروشی ایلامیه، چاپ سوم، تهران ۱۳۵۳

۳۵ ــ فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی ایران، سید عبدالله انوار، جلد دوم، چاپخانهٔ فرهنگ و هنر، تهران ۱۳٤۷

۳٦ ــ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی منطقه ای، تهران ۱۳٤۸

۳۷ ــ گذر از زهاب به خوزستان، سرهنری راولینسون، ترجمهٔ سکندر امان‌اللهی، انتشارات آگاه، تهران ۱۳٦۲

۳۸ ــ لغت‌نامهٔ دهخدا، علی اکبر دهخدا، مؤسسهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا، تهران

۳۹ ــ نزهة القلوب، حمدالله مستوفی، به اهتمام لسترنج، چاپ لیدن، ۱۹۱۳

٤۰ ــ یادداشتهای قزوینی، محمد قزوینی، به کوشش ایرج افشار، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳٤٦

41. Encyclopedia of Places, W.G. Moore, Penguin Books 1971